

رہبران و رہروان

در

تاریخ ادیان

جلد دوم

تالیف :

جناب اسد اللہ فاضل ماہند رانی

فهرست مندرجات جلد دوم کتاب

" رهبران ورهروان "

—————

صفحه	موضوع
	۱- دیانت مسیحی
۳	کلیاتی راجع به دیانت مسیحی
۵	زندگانی حضرت مسیح
۱۸	پولس و حواری و عصر بعد از مسیح
۲۶	تفصیل احوال رسل و مشاهیر عصر اول سختی ها و تحولات سه قرن تضییق تا غلبه مسیحیت
۳۹	کتب مقدسه مسیحی
۵۶	نبذه ای از کلمات و تعالیم مسیح
۶۸	عقائد و شعائر مخصوصه مسیحیان
۸۱	انشعابات و اختلافات داخلیه مسیحیه
۸۶	انتظارات مسیحیان
۱۱۰	۲- دیانت اسلام
	عربستان و آئین سامی حنیفی و دین اسلام
۱۱۳	تمدن باستانی عرب و آئین و اصنام و اقوامشان
۱۳۰	بعضی از دانشمندان رهبران و مصلحان عرب
۱۳۸	طلوع محمدی و سنین ایام مکه

موضوع	صفحه
فاش شدن پیشرفت امریدیع ومقاومت دولت ومجتهدین وتبعید وسجن حضرت باب	۴۱۴
اوضاع واحكام بابیه درسه سال اول ازدوره حضرت باب وطلوع شریعت بیان	۴۲۷
قیام قره العین واصطکاک بابیان با عمل عداوت ازملت ودولت ووقع غزوات وشهادت بیان شهادت وکیفیت حالات عائله واقربا وبقایای حضرت باب	۴۳۲
شمه ای وبنده ای از آثاروتعالیم وشریعت بیانیه احوال پراختلال دوره بعد از حضرت نقطه تایوم اوج دعوت بهائیه از آغاز انفصال واستقلال امریهائی تا آخر ایام حضرت بهاء الله	۴۵۷
انتقال از این جهان وکیفیت عائله واقربا و بقایای حضرت بهاء الله	۴۶۰
بند ه ای از آثاروتعالیم وشریعت بهائیه حضرت عبدالبهاء	۴۷۶
حضرت ولی امرالله	۵۱۵
خاتمه کتاب ومهدی ومنتهای ادیان	۵۳۳
	۵۳۵
	۵۴۰
	۵۵۶
	۵۶۱

موضوع	صفحه
روش حضرت محمد در سنین مکه واسلوب قسمت قرآن مکی	۱۹۰
سنین مدینه وغزوات محمدی	۱۹۳
اکمال بلاغ و وفات وحالات واهل البیت محمدی	۲۴۶
کتابت و کتاب وجمع قرآن	۲۶۵
قبسه ای از آیات عقاید و اخلاق واحکام قرآنی خلافت و اختلاف در اسلام	۲۶۸
نظم وتدوین قرآن و شرحی دیگر از شؤون آن فرق مختلفه مسلمین در دوره خلفاء	۲۸۳
سنی وائمه اربعه وشیععه وائمه اثنی عشر ودیگرفرق وعقائد اسلامیه	۳۰۱
آخر امر اسلام وانتظار مسلمین برای مستقبل ومهدی	۳۱۲
۳- آئین عمیم بهائی	۳۲۷
بابیه وبهائیه	۳۲۷
شیخیه	۳۲۷
شمه ای از اوضاع واحوال ایران زندگانی حضرت بهاء الله وحضرت باب و قیامشان به امریدیع	۳۷۶
	۳۸۴
	۳۸۷
	۳۹۷
	۴۰۳

غلطنامہ
سسسسسسسس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۶	اسمش	امش
۶	۱۴	پاوری بامرا امیرا طوری	بامرا امیرا طور
۶	" ۱۵	شخص نجاری	شخص نجاری
۱۲	۱۲	نیزازا اعضا ^۱	نیزازا اعضا ^۱
۱۴	۶	تغیرات	تفسیرات
۱۹	۲	پاورقی بسمعان	لسمعان
۱۹	" ۴	ابن الرعد	ابنی الرعد
۴۵	۱۱	مارکرس	مارکوس
۵۱	۲	پاورقی اوسفیلاس	اولفیلاس
۵۱	" ۴	فرومتیوس	فرومندیوس
۵۱	" ۳	اسقف و شوشتر	اسقف شوشتر
۵۲	" ۸	باربعثمین	باربعشمین
۸۱	۸	حاملہ شد	حاملہ شدہ
۸۶	۵	برمیخیزند	برمیخیزد
۸۷	۵	سرنتیوس	سرینتوس
۱۰۲	۱۳	تسطوریوس	تسطوریوس را
۱۲۰	۱۴	پاورقی سیمتموها	سیمتموها
۱۲۳	" ۵	العاص بن امیہ بن	العاص بن امیہ بن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۳	۱۷ پاورقی	مَنْ بحیرة	مِنْ بحیرة
۱۲۵	" ۱۱	قد بیئتُ	قد بُنیئتُ
۱۲۴	" ۷	انه يحضر زمزم ونعت	انه يحفر زمزم ونست
۱۴۴	" ۱۱	تیزود	یتزود
۱۴۵	۸	وَرَيْكَ	وَرَيْكَ
۱۴۵	" ۴	فخطی	فشطنی
۱۴۷	۱۳	الآله	الآله
۱۵۷	۷	ان ربك	ان ربك
۱۶۱	۵	شنبیهیه	تنبیهیه
۱۶۲	آخر پاورقی	الشعراى	الشعرى
۱۷۰	" ۵	سيز	سیر
۱۸۳	" ۱	بقیامت	بقیامت
۱۸۶	۱۳	که کلمات ریخته شده چنین است :	
		محرمانه اراسته مجلس را ازنا محرم پیراستند	
		وگفتگو	
۱۹۴	۳ پاورقی	اوجاهدوا	اوجاهدوا
۲۰۱	۶	ظَلَمُوا	ظَلَمُوا
۲۰۱	۸	بعضهم	بعضهم
۲۰۱	۱۰	مكنا	مكناهم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱۹	۱۳	سه كار	سر و كار
۲۲۶	۱۱	ان الله	ان الله
۲۲۶	۱۲	برئى	برئى
۲۵۰	۷ پاورقی	تخلفوانى	تخلفونى
۲۵۷	۲	به والنجم	بوالنجم
۲۷۵	۶	آيتاه	آيتاه
۲۸۶	آخر پاورقی	فمن	ممن
۲۹۰	" ۲۲	شعبان	سفيان
۲۹۱	" ۱۳	عمرابن	عروبين
۲۹۲	آخر "	رضى	رض
۳۲۱	۱	۶۶۰ هجرى	چهل هجرى مطابق ۶۶۰ ميلادى
۳۴۲	۱۳	الآ	الا
۳۴۵	۲۳ پاورقی	الاستره	الاسرة
۳۶۲	۳	مدحه	مدحته
۳۶۲	۵	الخطن	الظطن
۳۶۳	۷	علام	على م
۳۶۳	۷	فقد اعنلى	فقد اخلى

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶۳	۱۱	اما	اما
۳۶۳	۱۲	محل	محل
۳۶۳	۱۳	فسدت	فسدت
۳۶۳	۱۳	طویت — طفقت	طویت — طفقت
۳۶۳	۱۹	کدرها	کورھا
۳۶۴	۲	کلامها	کلمھا
۳۶۴	۲	یخشن	یخشن مسھا
۳۶۴	۳	واعذار	والاعتذار
۳۶۴	۳	خرم	خرم
۳۶۴	۴	فمضی	فمضی
۳۶۴	۵	فبصرت	فبصرت
۳۶۴	۹	نثلیه	نثلیه
۳۶۴	۱۰	خضمه	خضم
۳۶۴	۱۰	نبتته	نبتته
۳۶۴	۱۳	اما	اما
۳۶۴	۱۴	الا	الا
۳۸۰	۱۰ پاورقی	الوجداء	زائد است
۳۸۲	۱۴	یمتازوا	زائد است
۴۳۸	۱۵	تصدی	تصدی
۴۳۸	آخر	شبخون	شبیخون
۴۵۱	۲	ارغوبیت	رغوبیت
۵۲۸	۲	رابلاغ	رابلاغ

الف

مقدمه ناشر
سسسسسسسسسس

یکی از تالیفات مفید و ارزنده ای که از فاضل مازندرانی
بجا مانده است کتاب نفیس " رهبران و رهروان " میباشد
که مؤلف محقق^۱ با واقع بینی و وسعت نظر خاص خود آنرا
در باره تاریخ و بیان اصول عقائد آئین های بزرگ جهان به
رشته تحریر آورده است . تاریخ نگارش این کتاب یا بطور
دقیق تر تاریخ خاتمه نگارش آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی
است و در صفحه آخر نسخه اصلی کتاب که به خط مؤلف
تحریر شده و مبنای انتشار فعلی آن قرار گرفته چنین مسطور
است : " انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی در طهران "

فاضل مازندرانی در این کتاب بطور موجز و مختصر و بدون
تفصیل بیهوده و در عین حال به نحو مستند و خارج از هر
گونه تعصب و حب و بغض و شرائط زمانی و اجتماعی و کیفیت
طلوع هر یک از ادیان بزرگ عالم را ذکر کرده و مبنای تاسیس
و تشریح و اصول عقائد هر آئین را توضیح و تبیین کرده است
و نیز منفرعات و شعب و بدع و زوایای را که بعداً عارض هر یک از
ادیان شده نگاشته است . از آئین ها و ادیان قدیمی
جوامع انسانی از آنها که آثاری بدست آمده و یا پیروانی
موجود است یعنی ادیان قدیم مصری ، هندی و چینی

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۳۲۲

(ب)

وآریائی شروع کرده و ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت و اسلام را تفصیل بیشتری داده و بالاخره با معرفی جامع ولی مختصر دیانت جهانی بهائی کتاب رابه پایان رسانیده است. * و چون حجم مطالب کتاب بیش از یک جلد معمولی است لذا از ابتدای کتاب تا آخر دوره دیانت یهود در یک مجلد بصورت جلد اول و دیانت مسیح و اسلام و بهائی در مجلد دیگر و تحت عنوان جلد دوم کتاب منتشر می گردد *

از مطالب حکیمانه ای که مؤلف فاضل در ابتدای کتاب نگاشته و نیز از مطالعه سرگذشت شارعان ادیان که اساس اخلاق و عمل شایسته را در عالم انسانی بنیان نهادند و از این راه و فداکاری عده ای از پیروان مخلص و جانفشان آنان که در راه استقرار مدنی الهیه معمول داشتند این نتایج به دست می آید که :

اولاً سعادت واقعی مردم و دوام و بقای جوامع انسانی همواره مرهون ظهور مظاهر الهیه بوده و نفوذ معنوی بزرگان دین و اخلاق و اشاعه نسبی تعالیم آنان و سعادت و سلامت جامعه بشری را تا مبین و تضمین کرده است *

ثانیاً از مطالعه منصفانه و دقیق تاریخ عقائد این حقیقت بدست می آید که مینا و اساس تشریح در کلیه ادیان الهیه وحدت محبت و نوع دوستی و ایجاد نظم اجتماعی بوده از این جهت

(ج)

افتراق و اختلافی بین ادیان وجود ندارد *

ثالثاً تجدید و تعدد ادیان از طرفی به علت غلبه جنبه حیوانی و غفلت انسان از عوالم اخلاقی و روحانی و لزوم تاسیس ایمان جدید و از طرف دیگر معلول شرائط و مقتضیات وهم وسعت و دقت و کمال در توحید و عرفان و معارف الهیه به نسبت فهم و استعداد جامعه بشری بوده است *

رابعاً از آنجا که صفت خودخواهی و ترجیح تمایلات شخصی بروحدهت کلمه و اتحاد جامعه در نهاد بشر همیشه وجود داشته و دارد در هر عصر و زمان برخلاف نیت اصلی شارع آئین اصلی دچار تشعب و تفرقه شده و نیز آداب و تشریفات و بدع و زوائدی بوسیله ریاست طلبان و خودخواهان به اصل آئین الهی افزوده شده و راه ساده روشن اصلی رابه طرق دشوار و متعدد منقسم ساخته اند *

بنابراین در بررسی و کشف حقیقت ادیان باید تعالیم اصلی دیانت را از آنچه ریاست طلبان بنام دین ساخته و پرداخته و رایج ساخته اند باز شناخت و به درستی تشخیص داد *

و با توجه به این خصیصه بشری و سابقه مذکور ادیان سلف است که در آئین جهانی بهائی تمامی بهانه هائی که برای ایجاد مذاهب و طرق مختلفه ممکن بوده است دستاویز قرار گیرد از میان برداشته شده و وسائل حفظ

وحدت جامعه تحکیم یافته است و به علت تصریح و تحکیم عهد و میثاق الهی است که هوسها و اقدامات ریاست طلبانه و مجتهد مابانه بعضی از نفوس به نتیجه ای برای ایجاد تفرقه در این امر نرسید و این قبیل نفوس به مثابه فروغ یابسه ای از اصل شجره الهیه ساقط شد و از بین رفته اند •

و بالاخره نکاتی را که خوانندگان گرامی کتاب " رهبران و رهروان " در موقع مطالعه باید در نظر داشته باشند ذیلاً متذکر میشود :

۱- همانطور که گفته شد تاریخ تدوین کتاب سال ۱۳۱۵ هجری شمسی است که با مطابقت با تاریخ امریهائی مقارن اواسط دوره ولایت حضرت شوقی ربانی ولی امرالله بوده است بنابراین وقایع تاریخ بهائی را مؤلف تا همان تاریخ مذکور نگاشته و طبعاً متضمن توسعه و پیشرفت و گسترش عظیم این دیانت در بقیه ایام آن حضرت و همچنین در دوره استقرار بیت العدل اعظم تا زمان حاضر نمی باشد •

۲- باید توجه داشت آمار و تعداد پیروان هر یک از ادیان مذکور در متن کتاب و همچنین تعداد پیروان مقیم در مناطق و کشورهای مختلف جهان مربوط به تاریخ

تدوین کتاب بوده و مسلم است که این ارقام در زمان حاضر تغییر یافته است •

۳- همچنین نام و وضع جغرافیائی بعضی از ممالک و مناطق جهان به همان صورت و تحت همان عنوان که در تاریخ تدوین کتاب متداول و معمول بود ایفا شد و به تقسیمات و اسامی جدیدی که بعد از جنگ بین الملل دوم برای آنها به وجود آمده است تغییر نیافت •

۴- برای آنکه متن چنین کتاب نفیسی هر چه زودتر در اختیار علاقمندان و طالبان قرار گیرد از افزودن حواشی و تعلیقات لازم و هم تطبیق وضع آمار و تغییرات جغرافیائی با آمار و وضع زمان حاضر فعلاً خودداری شد و تهیه حواشی و اضافات و فهرست اعلام اشخاص و امکنه و اصطلاحات آن به چاپهای بعدی کتاب موکول گردید •

۵- نظریه اینکه ممکن است بعضی از دوستان تنها یک جلد از کتاب " رهبران و رهروان " را به دست آورده و مطالعه

فرمایند لذا این مقدمه در ابتدای هر دو
جلد کتاب درج میشود تا به نکات لازمه مذکوره توجه
نمایند •

لجنة ملی مطالعه و تحقیق

کلیاتی راجع به دیانت مسیحی

آئین مسیحی دومین دین عظیم سامی و فرع برومندتر
از اصل بنی اسرائیل و یکی از اعظم ادیان از حیث کثرت
عدت و نفوذ و قدرت و علم و ثروت پیروان و مطاع دنیای
متمدن اروپا و امریکا است و در آسیا و افریقا و استرالیا
و جزایر نیز اقوام کثیره و جمعیت وفیره در ظاهر قرار دارند
و دست سلطه و نفوذ اتمش تقریباً تمام زمین را گرفته
شماره منتسبینش را از قریب سیصد و هشتاد و هشت ملیون
الی حدود نهصد ملیون نوشتند و در عین حال از جهت
اعتقادشان به اینکه این آئین دین عالم در مستقبل خواهد
شد بقوت تبلیغ و صرف مال و بسط نفوذ و غیره سال بسال
برعدۀ پیروان میافزایند و از این رو مقامش خطیر و استقامت
دیگر ادیان عسیر میباشد .

و این آئین عظیم نژادی و مملکتی نیست بلکه نژادهای
متنوعه و ممالک کثیره تبعیتش را بتدریج قبول کردند و آئینی
است تبلیغی که بقوت تبلیغ بسط و نشر یافته و مییابد و وطن

و محلّ شروعش فلسطین بود و از دودمان بنی اسرائیل — برخاست و شاید در مدت قریب یک قرن بعثت طلوعش غالباً فیما بین طبقهٔ آمی کم نیرو و برای بیم و اندیشه از قهاریت یهود و دولت متبوعه رومی چندان ناتوان و پنهان میزیست که توان گفت قسمتی عظیم از حقایق تاریخیه و آثار ادبیه اش شاید مفقود و مخفی ماند ولی طولی نکشید که بمرور آحاد یونانی و رومانی در این آئین و مخصوصاً بنیروی روحانی و جانفشانی مؤمنین عالی همت و مبلغین ذی قدرت به اروپا رفته نشو و نما گرفت و خوی و کیفیت آنجا یافت و بهمه جا منتشر شد و شعار صلیب و کلیسا (۱) و ناقوس و عقیدهٔ تثلیث و رسوم مخصوص اسقفی و اشعهٔ درخشانیش بموطن اصلیش نیز منتشر گشت . و از ابتداء تأسیسش تا کنون متجاوز از نوزده قرن گذشت (۲) .

(۱) کلیسیا بمعنی مجمع مقدّس است و در عهد عتیق این لفظ مخصوص بمجمع مقدّس بنی اسرائیل برگزیدگان خدا بود ولی در عهد جدید اسرائیل بمعنی پیروان عیسی مسیح است . (تاریخ کلیسای قدیم)

(۲) تاریخ حضرت مسیح از پیروان آن حضرت و نویسندگان اناجیل در دست است و در فلسفه فیلون اسکندری قدیمترین فلاسفهٔ یهود که پلی بین دین تورات و فلسفه بنا کرد و معاصریا آنحضرت بود زکری نیست و در تاریخ یوسیفوس شهیر یهود که در ۹۳ سال بعد از مسیح خاتمه یافت فقط در بعضی نسخ آن

زندگانی حضرت مسیح و دعوت و تعلیم و شهادتش

حضرت عیسی نامش به عبری یسوع (۱) و بتخفیف یسوعو بمعنی خلاصی دهند و عیسی نیز خواندند . و لقبش به عبری ماشیح (۲) و نیز مشیا که مسیح گفتند و معنی آن مسح تقدّس یافتن بدست قدرت الهیه و نام پدر مقامش یوسف نجّار اهل ناصره (۳) و نام مادرش مریم بمعنی فتنه از خاندان دوفقره زکری باختصار از آن حضرت است که گویند بطور یقین آنرا در قرون وسطی اضافه کردند و اناجیل هم در زمان آنحضرت نوشته نشد و گفتند که تاریخ تدوین آنها بدو نسل بعد از او میرسد و در تلمود زکراست که یسوع نامی در یکصد سال قبل از آنحضرت کشته و بدار آویخته شد . (مؤلف)

(۱) فَتْلِیدَ اِیْنًا وَتَدْعُو اِسْمَهُ یَسُوعَ لِاَنَّهُ یَخْلُصُ شَعْبَهُ مِنْ خَطَايَا .
و اویسری خواهد زائید و تو اسمش را عیسی خواهی نهاد
از آنجا که او قوم خود را از گناهان ایشان نجات خواهد داد .
(اصحاح اول انجیل متی عربیه طبع نیویورک و فارسیه طبع لندن)

(۲) قد وجدنا مسیّا الذی تفسیره المسیح . ما مسیح را که ترجمه آن کرسطوس میباشد یافتیم (اصحاح اول انجیل یوحنا عربیه طبع نیویورک و فارسیه طبع لندن)

(۳) یوسف شوهر مریم که عیسی الموسوم بمسیح از او زائید شد

یهود و چون مسیحیان و مسلمانان بی پدر جسمانی و متولد شده از مریم عذراء معتقدند و نیز خویشاوندان مادری از کهنه و روحانیین یهود بودند لذا بمادر منسوب داشته عیسی بن مریم خواندند و تفصیل ولادت و احوال و واقعات آنحضرت^(۱)

(اصحاح اول انجیل متی)

کسی را که موسی از وی در تورات و پیغمبران نوشته اند مایافتیم و او عیسی پسر یوسف است که از ناصره است.

(اصحاح اول انجیل یوحنا)

عیسی اسم عبرانی اسرائیلی قال اهل التاریخ حُملت مریم بنت عمران به ولها ثلث عشر سنة و اوحى الله اليه على رأس ثلثين سنة من عمره و رفع من بيت المقدس و هو ابن ثلثة و ثلثين سنة و عاشت مریم بعد رفعه ست سنين و قيل ستاً و ستين و عمراً بن مائتان جده و حبابة ام مریم جدته . (مجمع البحرين)

(۱) سلسله نسب آنحضرت از یوسف تا داوود در اصحاح اول انجیل متی و در اصحاح سوم انجیل لوقا ثبت است و لسی در رشته چنان متباین اند که حتی نام پدر یوسف متغایر میباشد (مؤلف)

موقعی که بامر امپراطوری سرشماری نفوس امپراطوری شروع شد شخصی نجاری از اهل ناصره موسوم به یوسف به بیت لحم که وطن اجدادش بود روانه شد تا بر حسب رسوم یهود در وطن خویش اسم خود را ثبت نماید در این سفر نامزد خود مریم را بهر او خود برد و این دختر با اینکه هنوز باکره بود از قدرت خداوند بطفلی آبستن شد و در ورود به بیت لحم بواسطه ازدحام و کثرت نفوس که برای سرشماری بآنجا حاضر شده بودند ایشان محلی برای سکناى خود نیافته و مجبوراً آنشب را در طویلله

فقط بواسطه اصحاب و مؤمنین اولیه در دست است که نویسندگان کتب و آثار اساسیه این آئین میباشند .

دراثر اسرائیلی میگردند . در اینجا عیسی مسیح منجی در همان شب متولد شد و چون در منزل جای نبود مادرش وی را در آخوری خوابانید .

حکایات عجیب بسیاری درباره تولد عیسی مسیح نقل شده ولی نظر باینکه حکایات مذکوره همه برسبیل روایت اند و هیچکدام در انجیل اربعه وارد نشده لذا ممکن نیست که بر صحت آن روایات قضاوت کنیم تاریخ ولادت عیسی بدرستی معلوم نیست چون نگاهداری سنه میلادی قریب ششصد سال بعد از تولد وی شروع شد چند سالی اشتباه دست داد و توان گفت که یقیناً تاریخ تولد مسیح از سه الی پنج سال قبل از تاریخ معمول است .

همچنین چونکه مسیحیان تا قرن چهارم میلادی مراسم روز تولد مسیح را نگاهداری نمینمودند جز حدیثی راجع بفصل تولد وی در دست نداریم خبر ما نسبت بزمان طفولیت خلی محذور است . از انجیل اربعه معلوم است که در کوچکی مشغول نجاری بوده و احتمال می رود که پس از فوت یوسف تکفل امور معاش مادر خود را نموده است . در این مدت هیچگونه معجزه از او دیده نشد عیسی مانند اطفال دیگر مشغول زندگانی و کار بود و اهالی ناصره ابداً تصور نمیکردند که او همین مسیح موعود است که مدتها انتظار وی را کشیده اند . در طفولیت تورات و کتب پیغمبران را تحصیل نمود همینکه مسیح بسن سی سالگی رسید وطن خود را در ناصره ترک گفته و بسوی یحیی تعمید دهنده که در آنوقت در نواحی اردن

و در آن سنین مملکت فلسطین و سوریه و مصر در محیط ممالک شاسعه امپراطوری روم بود و اگستوس یا اوغسطوس قیصر سلطنت روم داشت که در چهارده سالگی آنحضرت از میان رفت و تیباریوس امپراطور شد و هیروُدوس بامر او گوستوس بر یهودیه پادشاهی میکرد و پیلاطوس حکومت ایالت را عهده داری مینمود و ریاست کهنسنة یهود را اتاس حفان و برخی دیگر پی در پی قبضه میکردند تا در هیجده سالگی آنحضرت یوسف قیافاس میگرداند و در آن حدود در مابین همه جمعیت موجوده غالباً رومیان و یونانیان و یهود

موعظه مینمود روانه گردید . چون از وی تعمید گرفت چهل روز در بیابان با روزه و دعا بسر برده شیطان از برای آزمایش وی ظاهر گردیده نتوانست وی را بگناه در آورد چون این امتحان بانجام رسید بمیان مردم آمده و سه سال عمر خود را کاملاً بخدمت آنها اختصاص داد پس بتعلیم و موعظه اشتغال ورزید . (۰ و ۰ میلر) .

چنین نوشته اند که تساریخ تولد حضرت مسیح ارجح آنکه چهار سال قبل از تاریخ مشهورش واقع شد و روز ۲۵ دسامبر را که بمناسبت عید تولد آنحضرت جشن میگیرند در دین میترا پرستی روز تولد خورشید بود زیرا قدماء در حساب فلکی اشتباه میکردند و آنروز را بجای روز ۲۱ که حساب امروز معین کردید ، شمس میدانستند و کلیسای شرقی اعتراض کرد و بجای روز ۲۵ مذکور روز ۶ ژوئیه را معین نمود و آن همان روزی بود که مسیح غسل تعمید گرفت و آنهم روز تولد بعضی از خدا یان یونانی و بعضی از آسیای صغیر و مطابق روز عطاس تولد از یریس مصر میباشد (مولف)

از شاهیرسکنه محسوب میشدند که در آن میان فقط ملت اخیره سرخوش وحدانیت الهیه بودند . و در مابین توده رسوم بت پرستی و اعتقاد به اجته و اوهام و ظلم و ستم متفقدین خصوصاً نسبت بفلامان و کنیزان اسیر آورده از ممالک دیگر رواج داشت و بیچارگان را باعمال شاقه و امیداشتند و یهود هم در نزد رومیان حقیر و مردود و نیز مستغرق تقالید و خرافات بودند و گاهی هم از توجه بتوحید منصرف و منحرف میزیستند که اجمالی از انقلابات دینی و ادبی آن ایام ضمن شرح آئین یهود ثبت مییاشد (۱) .

و در چنان ایام زخریاه (زکریا در عبری) بمعنی (از دستگاه خدا) که رئیس بیت المقدس و کاهنی بزرگ از

(۱) زیرا که رومی تنها بیست و هشت هزار خدای آشکار داشت . (انجیل برنابا فصل ۱۵۲)

ژنوستیس ها کمی قبل از مسیح طلوع کردند که فلسفه و عقیده مقتبس از فیثاغورثیان و دیگر ادیان و فلسفه های کشورهای نزدیک را پیروی میکردند و چون مسیحیت منتشر شد اغلب آنان بدان گرویدند و بزرگترین پیشوایشان در مسیحیت والتینوس بود که در رم بسال ۱۴۰ میلادی مکتبی برپا داشت و میگفت پدر سرمدی در جهان نهان از ازل بود و در خاموشی و حقیقت جاوید بسر میرد و عقل را در سرمدی بودیعت نهاد پس عقل فرزند و شریک او است زیرا عقلش مییاشد . VALTINUS - Gnostics

احبار یهود بود با زوجه اش الیصابات نام که در عبری بمعنی (خدا با و قسم میدهد) است در اورشلیم سکونت داشت و مریم مذکور دختر یوقیم یا اوکیم از اهل ناصره و آنای معروف نزد اعراب بنام خنته خویش و نزدیک الیصابات مذکور و سیزده ساله و مخطوبه ابن عم خود یوسف نجار مذکور که پدر از پدر به داود می پیوست بود . و از صفر سن در کفالت زکریا قرار گرفته غالباً با وی در معبد و یا در خانه میماند و الیصابات در کبر سن خود و کبر سن شوهر حامله شده که مولود را در عبری یوحنا بمعنی (نعمة الله) و عبری یحیی خواندند و در ماه ششم حمل الیصابات مریم نیز حامله گشت و همینکه مخاض رسید از اورشلیم بیرون رفت و در دفر سنگی خارج بلده بیت لحم بجائی که محل شبانان بود بار بنهاد و طفل را پیچیده در آخور گذاشت و یوسف بعلت شماتت یهود و سخنهای نامحمودشان با زن و فرزند از فلسطین به مصر مهاجرت کرد و در کنار رود نیل بسنگستانی اقامت گزیده بزیست تا چون آنحضرت به یازده سالگی رسید باز از فرزند ان باراضی مقدسه باز آمد (۱) و در موطنش به ناصره

(۱) انجیل متی باب ۱- و چون هیرودوس مرد... یوسف گرفت طفل و مریم را (و طفل به هفت سالگی رسیده بود) و آمد بیهودیه و از آنجا که شنیده بود اینکه / رخیلاوس پسر هیرودوس حاکم در یهودیه بود... پس رفتند تا ساکن شوند در ناصره (انجیل برنا یا فصل)

اقامت گرفت و با فرزند بشغل نجاری پرداخت و آنحضرت در همان وطن نشو و نما یافت و لذا بنام یسوع ناصره خوانده شد که عربان نصران گفتند و پیروانش را بطریق جمع نصاری نام کردند .

و در آن سنین یحیی بن زکریا مذکور که معلّمی روحانی از فرقه آسی های یهود موصوف و معروف بزهد و تقوی شدید شد بسن سی سالگی در قسمت یهودیه مردم را وعظ و نصیحت و ابشار و انداز همی نمود و جمعی اتباع و تلامذه گرد آورد و طبق اعمال شهیره آسی ها غسل توبه و پاکی از گناه در رود اردن میداد که مشهور بنام غسل تعمید میباشد و ظهور مشایا را نزدیک نشان میداد و او خود بنام یحیی تعمید دهنده مشهور گشت و آنحضرت نیز نزد وی در رود اردن غسل تعمید گرفت و لقب مسیح که بعداً آنحضرت شهرت یافت بمعنی مسح مقدس یافته از یحیی مفهوم گردید تا چون آنحضرت بسی سالگی رسید انتیاس بن هیرودیس که بارث از پدر بعد از وفاتش از جانب قیصر روم در آن قسمت از فلسطین حکومت و فرمانگذاری میکرد با زن برادر خود هیرودیا نام که در کمال جمال و برادرزاده اش نیز بود معاشقه و مخالطه گرفته بیامیخت و یحیی همی توبیخ و اندرز و منع نمود و او خجل گردید ولی هیرودیا دختر خود سالومه را نزد وی برقص

دلپسندی و داشته ممنون و مجذوب کرد و سالومه سر یحیی را خواست و انتیپاس آن مظلوم زاهد حضور را بحبس انداخت و بالاخره سر جدا کرده نزد سالومه و هیروودیا فرستاد و بمقصود خویش رسید .

و حضرت مسیح در ایام حبس یحیی از ناصره بیرون شد و آغاز تعلیمات روحانیّه نمود و اندک اندک عده ای پیرو شدند که غالباً از تلامذ یحیی بودند و در آن میان طبق اسباط اسرائیل دوازده تن را منتخب داشت که بلقب حواری بمعنی " یاری دهنده " و نیز رسل عیسی معروف اند چه آنان را محض تبلیغ و نشر تعالیم خود نزد بنی اسرائیل میفرستاد و غالباً با وی بوده به تعالیمش تربیت یافتند و هفتاد نفر دیگر نیز از اعضاء مجلس دیوان دینی بزرگ یهود که سنهیدرم میخواندند منتخب گشتند که دون مقام حواری شمرده شده بعنوان تلامذ معروف اند و چون آن حضرت خود را ابن وحید یهوه نازل شده از آسمان و سلطان یهود و موعود عظیمشان نشان داد این امور را نیز از آن قرارداد که مملکت یهودیه و ملت بنی اسرائیل باید تحت تعلیمات و تشکیلات جدید قرار گیرند . و مدت دعوتش سه سال و کسری بطول انجامید و در آن مدت پیوسته بسیر و سفر در داخله فلسطین بود و رسل با او میرفتند و در قری و قصبات و بلاد

و در خود اورشلیم درآمده تعلیم داده میگذشت و طرف خطاب و دعوت تا آخر ایام بنی اسرائیل بودند و ظاهر دعوت چنان مینمود که او سلطان موعود یهود است و سلطنت داوودی و سلیمانی برای آنان تأسیس میشود و مملکت یهود به قوم یهود بعزت قدیمه بلکه برتر از آن میرسند و دست اجانب از ایشان کوتاه میگردد و تأسیس اتحاد و قوتی اعظم از آنچه در عصر سلیمان و داوود میداشتند در آن دو دمان خواهد شد و در عین حال تعلیماتش روحانی و اخلاقی و عرفانی و محبت صرفه بود و دعوت بحیات آسمانی و زندگانی در عفو و صفح و قناعت و نقاوت باطن و دوستی مینموسد و رسوم و تقالید ثقیله کثیره و اوهام فاسده غفیره یهود را از ریشه برمیکند و خطاء و گناه را میخواست از عالم ارواح انسانی برافکند تا محتاج بقوانین جزاء و انتقام نگردد و لاجرم از شجره ابراهیمیه بعد از دیانت شرعیّه قصابیه شدیده موسویّه ، غصن دیانت وجدانیّه اخلاقیّه روحانیّه محضه برویانید که ثمره حیات عالیّه طاهره انسانیّه هد .

و از روایات عیسویان است که یکی از طوک غیریهود آن نواحی چون از ظهور عیسوی خبر یافت نامه ای باستفسار نگاشت و آنحضرت جوابی بانضمام یک قطعه رسم خویشش برایش فرستاد و گویند اکنون آن رسم در مخزن مرکبزی

مسیحی در رم موجود است.

والجمله امر آنحضرت روز بروز بالا گرفت و جمعیت بسیار و مقاصد آشکار گشت و رؤساء یهود از فریستیین و کاهنان از نوع دعوت و تعالیم با خبر شدند و کلماتی که بر ضد اعمال غیر صالحه و ریاست گمراهانه شان میگفت شنیدند و از تغییرات و تفسیرات که در برخی از کلمات و احکام شریعت و قوانین موضوعه کردند و دادند دانستند و از عاقبت مقام خود اندیشه ناک و خائف شدند و جاهلانۀ متعصبانۀ یا مفرضانۀ معاندانۀ تبیینات و تعلیماتش را مخالف شریعت و مطابق ضلالت خواندند و عاقبت برای رفع و دفعش بطلب و جستجو برآمدند و چون مسکن و منزلی معین نداشت بلکه در کمال بساطت و فقدان هر نوع علاقه پیوسته در انتقال و مسافرت بود تا مدتی وی را بدست نیاوردند و یوسف در خلال آن احوال درگذشت و از برادرانش بعضی مقبل و برخی متردد و متزلزل بودند و بالاخره اوقاتی که در اورشلیم با جمیع حواری رفت ، دوازدهمین آنان یهود اسکریوطی را اغوا کرده بوعده سی پاره نقره که از قیافاس مذکور ابلاغ شد بفریفتند تا انجمنی را که آنحضرت با حواری بشب جمعه پانزدهم نisan شب عید فصیح موسویان در جستیمانی محلی واقع در دامنه کوه زیتون و بیشه آن اشجار و چشمه سارها که

غالباً بانجا میرفت عشاء ربّانی داشت نشانی گفت و همان شب جمعی از سپاهیان و گماشتگان بحکم سنهیدرم با انبوهی عظیم از جانب قیافاس ریختند و باشارت و ایما یهوداء مذکور آنحضرت را شناخته دستگیر کردند و باتوهین تمام گویند از محکمه ای بمحکمه کایف و از محکمه بیلات بمحکمه هیروود کشیدند که نزد حنا رئیس الکهنه سابق آنگاه نزد قیافا رئیس الکهنه وقت و نزد دیگر کهنه بردند و در دیوانخانه سنهیدرین کوچک که بعد از بیت المقدس و سنهیدرین بزرگ با عده ای کمتر از هفتاد تن از بزرگان برقرار شده بود استنطاق کردند و آن دو با اینکسه از صد وقیین بودند موافقت با فریستیین نمودند و بجرم ادعاه سلطنت یهود و مسیح موعود و شکستن شنبه و امثال ذلك که مخالف شریعت خواندند و به نسبت افتراء علی الله و تکذیب عظمت خدا وی را تکفیر و بحکم تورات محکوم بقتل نموده فتوی دادند و روزی دیگر با جمعیت و ضرب و اذیت و خسواری و توهین نزد پیلاطس(۱) رومانی که در سال ۲۹ میلادی از جانب

(۱) اما پیلاطس محض اینکه از این دعوی خود را خلاص کند گفت همانا که او جلیلی است و هیروودس پادشاه جلیل است بسوی هیروودس کشانیدند.... آنوقت هیروودس او را مسخره نمود با همه اهل مجلسش و فرمان داد تا او را جامه سفیدی بپوشانند چنانچه با حفقان میپوشانند و او را نزد پیلاطس

قیصر حکمران یهودیه شد باصورت نص حکم مفتی و قاضی یهود برده افتراء زدند که مخالف و ضد قیصر روم است و او را برآن داشتند که موافقت نموده حکم را جاری ساخت و تاجی از خار بر سرش گذاشته پیراهن سرخی پوشاندند و عصائی از نسی بدستش دادند و سخریه و استم—زاهمی کردند که سلطان یهود است و آب دهان برگونه هایش انداختند و آنگاه لباسش را بر او پوشاندند و چون آب خواست سرکه ممزوج بتلخی آوردند آنگاه لباس از بدن کنده تقسیم کردند و او را بخواری به صلابه زده بشهادت رساندند . و این واقعه در ساعت سوم صبح روز جمعه پانزده نisan (۱) واقع شد و جسد مظلوم تا شب بر صلیب ماند و پاسی گذشته یوسف نامی از شاگردان که مردی توانگر بود از ییلاطس استدعا کرد تا جسد را باو تسلیم دادند و در قبری که با اختلافات بسیار شدیدی معتقدند که اکنون

فرستاده گفت باو در اعطاء عدل بجماعت اسرائیل تقصیر ممکن (انجیل برنابا فصل ۲۱۷)

(۱) در روز جمعه ۱۵ ماه نisan یهودی که احتمال می رود در ۲۹ میلادی بوده عیسی مسیح بیرون دیوارهای اورشلیم بین دو دزد مصلوب گردید بعد از ظهر چند نفر از شاگردانش وی را در قبری سنگی که در آن نزدیکی بود دفن کردند . (تاریخ کلیسای قدیم و . م میلر)

برجایش کنیسه قبر مسیح مرتفع است مستور کرده سنگی بر آن استوار داشت . و آن حضرت ازدواج نکرده نسلی نداشتند و در هنگام شهادت مادر و برادران بنام یعقوب و شمعون و یهودا و نیز خواهرانش برجای بودند که تا یوم شهادتش ایمان نداشتند (۱) .

(۱) بعضی از ایشان از تعلیم یسوع بیرون شدند با اعتقاد اینکه یسوع پیغمبر دروغ بود.... و آنکسانیکه در تعلیم یسوع ثابت ماندند با رسوخ اندوه ایشانرا فرا گرفت.... با مادر یسوع بکوه جمجمه روان شدند.... بواسطه نیقودیموس و یوسف اماریا ثیائی ازوالی جسد.... بدست آوردند تا دفنش کنند پس آنجا او را از دار بزیار آوردند بگریه ای که آنرا کسی باور نمی کند و او را در قبر تازه یوسف بعد از آنکه او را بصد رطل از عطریات آلوده کردند دفن نمودند و هر یک بخانه خود برگشت و نامه نگار و یوحنا و یعقوب برادرش با مادر یسوع بسوی ناصره رفتند اما شاگردانی که از خدا نترسیدند پس شبانه رفتند و جسد.... را دزدیده پنهان نموده اشاعه دادند که یسوع برخاست پس اضطرابی بسبب این اتفاق افتاد.... پس یسوع در حالیکه فرا گرفته شده بود بفروغ بغرفه ای که در آن مریم عذرا با دو خواهرش و مرثا و مریم مجدلیه و لعازر و نامه نگار و یوحنا و یعقوب و پطرس اقامت داشتند آمد . (انجیل بریانا فصل ۲۸ - ۱۹)

شخصی وی را گفت اینک مادرت و برادرانت بیرون ایستاده میخواهند با تو سخن گویند در جواب قائل گفت کیست مادرم و برادرانم کیانند و دستش را بسوی شاگردان دراز کرده گفت اینان اند مادر و برادرانم زیرا هر که اراده پدرم را که در آسمان است بجا آورد همان برادر و خواهر و مادر من است (انجیل یوحنا اصحاح ۴)

پولس و حواری و عصر بعد از مسیح

نخستین حواری و اوّل مؤمن بآن حضرت سیمعان یا سیمون یا شمعون در عبری بمعنی (شنونده) پسر یونا یا یوحنا از اهل صیدا^۱ جلیل که ماهی گیر بود و بنام شمعون صفا مشهور گردید و چون آن حضرت وی را حین ملاقات در دشت بعبارت " تویی آن سنگی که معبدم را بر آن بنا خواهم کرد " خطاب نمود بنام پتروس یا پطرس شهرت یافت و بلغت سریانی کیفاس بهمین معنی میباشد .
دیگر برادر وی آندراوس یا آندراو یا آندریاس بمعنی صاحب مروّت که نیز ماهی گیر و قبلاً شاگرد یحیی بود .

دیگر یعقوب که یعقوب اکبر لقب میدارند و نیز برادرش یوحنا پسران زیدی از اهل صیدا^۱ جلیل که نیز ماهی گیر بودند و مادرشان سالومه نام خاله مسیح نیز ایمان آورد و یوحنا از شاگردان یوحنا تعمید دهنده بود و بدلالات و اشارات او ایمان حاصل کرد .

(بقیه صفحه قبل) آیا این پسر نجار نمیشد و آیا مادرش سما بمریم نیست و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا و همه خواهرانش نزد ما نمیشدند؟ (انجیل متی باب ۱۳) .

دیگر فلیپ یا فیلپس بمعنی (اسب دوست) از اهل صیدا^۱ و نیز برتولما یا برتلمی یا برثولماو و یا برثولماوس ، پسر تولماوس و نیز نتنائیل و هم توما بمعنی توام و هم متی بمعنی هبة الله محصل مالیات که وی را لوی نیز میگفتند .
دیگر یعقوب بن خلفی که یعقوب اصغر یا صفیر لقب میدادند .

دیگر لبتی که وی را تدی و لباوس و تداوس و تادیوس نیز میخواندند .

دیگر شمعون یا سیمعان قنانی یا قانونی . و آخرین حواری یهودا اسخریوطی از اهل قریه اسکریوط .

و بعضی یعقوب بن خلفی مذکور را برادر اُمّی یا ابوی حضرت مسیح دانستند و مریم مادرش را که با مریم مجدلیّه برای حنوط مسیح بقر در آمده همان مریم مادر آنحضرت پنداشتند .

و بالجمله دوازده حواری^(۱) مذکور کلاً از بنی اسرائیل و

(۱) واقام اثنی عشر لیکونوا معه ولیرسلهم لیکرزوا ویکون لهم سلطان علی شفاء الامراض و اخراج الشیاطین و جعل بسمعان اسم پطرس و یعقوب بن زیدی و یوحنا اخای یعقوب و جعل لهما اسم بوا نرجس ای ابنی الرعد و آندراوس و فیلپس و برثولماوس و متی و توما و یعقوب بن خلفی و تداوس و سیمعان القانونی و یهودا الاسخریوطی . (انجیل مرقس اصحاح ۳)

بعد از شهادت آنحضرت تا چهل روز رسل و تلامیذ و مؤمنین در حالیکه اضطراب و حزنی شدید داشتند بر کوه زیتون واقع به اورشلیم در جانب شرقیش که مشحون از اشجار زیتون و مشرف بشهر بود و کلمات دلنشین و جمال نازنینش را در هفته قبل از شهادت بخاطر میآورد یا محبت گرد هم مجتمع شدند و ایام و لیالی در ذکرش بسر بردند و چون یهودا اسخریوطی در محضر کاهنان و قضات ندامت از عمل سوء خود اظهار کرده سی پاره نقره مذکور را بایشان برگرداند و آنان نیز یرفتند و خویش را بحلق آویخته بکشت که کاهنان با آن نقره ها زمینی بهر قبرستان **وغربا** بخریدند بیدرنگ بصد تعیین دیگری برجای وی در جمع خود برآمدند تا عدد دوازده حواری کامل باشد و **برسابا** و **متی** که شاید برای تحصیل این مقام لایقتر بودند طالب شدند و بحکم قرعه **متی** معین گردید و مقام رسول دوازدهمین یافت و بسروز چهارم از آن کوه نزول کرده به اورشلیم آمدند و مریم مادر آن حضرت نیز در آن جمع بوده با آنان در نماز و روزه شرکت میجست و تمامت جمعیت مؤمنین و مؤمنات معروف در آن وقت یکصد و بیست نفر بودند .

و روز پنجاهم بر ایشان قوت ایمان و اطمینان

و روح فداء طلوع نمود (۱) و شروع بنشر دعوت کردند و اولیها پرداختند و عده کثیر از آنان را مسیحی کردند آنگاه بشومرونیان توجه نمودند و جمعی از آنان را بمسیحیت وارد ساختند و محل اجتماع و احتفال بپا کردند و خویش را بتفکیک و تمییز از موسویان بنام مسیحی خواندند و پس از اقامت چند سال به اینحال در اورشلیم و تأسیس محافل و مجامع متعدد در فلسطین به امم و ملل اخری توجه کردند .

آورده اند که رسل در عالم مکاشفه حضرت مسیح را دیدند و امر فرمود که آن آئین را از یهود و شومرونیها تجاوز داده بر تمام عالم نشر نمایند و بناء علیهذا اولین مجمع و مرکز مسیحی در اورشلیم تأسیس گردید و حواری خصوصاً پطرس بامور روحانی قیادت مینمودند و دیگر بزرگان و سائر عمال

(۱) در اینوقت عده شاگردانی که در اورشلیم جمع بودند صد و بیست نفر میشد از جمله ایشان مریم مادر عیسی خداوند و برادرانش بودند که قبل از این در زمره شاگردانش محسوب نبودند و احتمال میرود که چون عیسی خود را به یعقوب برادر ارشد ایشان بعد از قیام ظاهر فرمود ایمان آوردند .
(اول قرن تیان ۱۵-۷)

شاگردان تا ده روز در انتظار آمدن روح القدس موعود بودند و در روز عید پنطیکا ست (پنجاه روز بعد از عید) در حینی که در یکجا جمع بودند روح القدس برایشان نازل شد و ۰ م میسر

دین ره اطاعت اوامرشان می پیمودند و عموماً مسیحیان در کنیسهٔ یهود در عبادات شرکت میکردند و حواری روز یکشنبه را که روز قیام مسیح بعقیده شان بود برای آسایش در جای شنبهٔ یهود برگزیدند ولی تا قرون متعدد احترام روز شنبه را نیز مراعات میکردند تا در شورای عمومی سال ۳۶۴ میلاری که ذکر میشود شنبه ممنوع گردید و یهودیانی که محب مسیح بودند در مجامع مسیحیان شرکت جسته با اعمال ایشان مراقت مینمودند و دعاء و ثناء میخواندند و اعمال عشاء ربانی و ذکر شهادت مسیح و نجاتی که از شهادتش بهر بشر شد میستودند و یکی از رسومشان ضیافت با محبت ستر ساده و صمیمی بود و هم باندازه ای در فروتنی و مساعدت با یکدیگر و در دستگیری از فقراء خود اقدام داشتند که گفتی اعضاء يك خانواده اند و واردین کفش از پای در آورده تحیت میگفتند و مهترانچمن پاها و دستهای میهمان میشست چنانکه الیوم هم کنائس قدیمه تقلید کرده اساقفه پای کهنه را میشویند و کیفیت رفتارشان در انظار مساوات بلکه مواسات جلوه داشت و همهٔ تعالیم دینی را از رسل میآموختند و رسل پیوسته بمحال و امکنهٔ جدید التاسیس و بیلاب و معموراً محض نشر دعوت بین بیگانگان و نیز برای تعلیم و تربیت و ترغیب مؤمنین سفر میکردند و اندک اندک این امور موجب

مقاومت متعصبین یهود و خصوصاً ملاها گردید و متحریر قیافا و حتا بر پطرس و یوحنا تاختند و آنان را دستگیر کرده بحبس انداختند و استنطاق و تهدید نمودند که دست از این عقیدت بکشند و بهمین مقدار اکتفا کرده آنان را رها ساختند و آنان پس از رهائی بهمان اعمال ایمانی خود ادامه دادند و کاهنان و ملایان خبر یافتند و هجوم برده گرفتار کرده بحبس انداختند و چون در آن ایام شمار آحاد مسیحیان روز افزون میشد و با آنکه کثیری از جهت خوف ستر و کتمان عقیدت میکردند بسیاری از اخیار بحقیقت عقائدشان واقف شده از مظلومیتشان متأثر بودند شبانه رهائی و استخلاص فراهم شد و باز همت بر نشر امر مسیح گماشتند و معاندین ایشان را دستگیر کرده حبس نمودند و علماء انجمن کرده آنان را به پرسش و گفتگو گرفتند و هر روز خصوصاً پطرس بشجاعت و صراحت در حق امر مسیح تکلم و استدلال کرد و ملاها بشدت غضب آمدند و خواستند آنان را بقتل رسانند ولی حملائ نام از آنان مخالفت نموده چنین گفت چند سالی قبل از این شیودا و یهودا نام جلیلی ادعای جدید کردند و گروهی بآنان پیوستند و احدی متعرض نشد و خود منقرض گشتند اکنون از اینان نیز دست بازدارید تا از میان بروند و جمع ملاها سخن وی را پذیرفته آن دورا نکشند

ولی تازیانه زده تهدید کردند که دیگر بار مردم را بنام عیسی نخوانند و رها ساختند و آنان باز با اعمال ایمانی خود پرداختند و با جمعیت مسیحیان اورشلیم از مابین خود هفت تن برگزیدند که زیر دست حواری زیسته در امر تبلیغ و دیگر خدمات دینی و نیز در تربیت و هم در مساعدت ضعفاء آنانرا کمک نمایند .

ویکی از ایشان استیفان بمعنی (تاج) نام داشت و با نیروی علم و ایمان با کثیری از علماء و غیرهم برای امر مسیح صحبت کرد چنانکه کاهنان بزرگ به تعصب برافروختند و او را قبض و باز پرس و گفتگو کردند و او بی پروا و عاشقانه همی در حق مسیح شهادت داد و این عبارت در ضمن سخن گفت که —
من الحال ابواب آسمان را گشاده و آنحضرت را در یمین الهی ایستاده مینگرم و آن گروه سخت بغضب آمده فرمان دادند تا وی را از شهر بیرون کشیدند و انبوه مردم سنگسار نمودند و در همان حال که البسه شهود و سنگسار کنندگان را شاوول نامی محافظه میکرد وی را چندان سنگ زدند که کشته شد و این بسال ۳۸ میلادی بود و او نخستین شهید بعد از مسیح و محل شهادتش در شمالی اورشلیم واقع است. و شاوول مذکور متولد در شهر ترسوس از ابویان اسرائیلی بنیامینی و عالم معلوم شد اوله یهود و از فریستین بود و در دین ریاضتها

و آزمون گیها داشت و از واقعه مذکور متأثر و متذکر گردید و قبل از سال ۴۰ میلادی از مسیحیان شد (۱) و او که سابقاً از اعدای معاندین مسیحیت بشمار میرفت پس از ایمان و اطمینان حواری از وی قیام و تأثیر نادرالظنیری در آئین مسیحیت و نشر آن نمود و بقوت ایمان و تأکید ملکوتی و اطلاع کامل بلکه مهارتی که بعکس همه حواریین امین در علوم یهود و فلسفه و علوم یونان و رومان داشت سبب ایمان کثیری از مهمین و ممالک مختلفه و در اروپا گردید و اموری تاریخی و حیاتی و جاوید در امر مسیح با انجام رساند و در معنی از رسل قرار گرفت که مسیحیان او را بنام رسول یاد میکنند و بعداً بلقب رومانی پولس (۲) بمعنی کوچک ملقب و مشهور گردید و یا آنکه نام رومیش پولس بود .

(۱) نتیجه دیگری که در تعقیب جفای استفان برای مسیحیان حادث گشت این بود که اکثر مسیحیان از کنیسه های یهود بیرون رانده شدند و مجبور گشتند که خویش را از یهود مجزی سازند تا اینزمان مسیحیان در کنیسه های یهود مانده و فقط تفاوتشان این بود که همان عیسی را که مصلوب شده و قیام کرده بود مسیح موعود شمردند ولی حال در نتیجه انفصال لازم شد که بالا استقلال مجالسی از خود برای موعظه و عبادت تأسیس نمایند ولی بعضی مسیحیان یهودی سالیان دراز در کنائس مانده هرگاه میخواستند دعا بخوانند بتوسط یهودیان بی ایمان لعنت میگردیدند (تاریخ کلیتایم)

(۲) آن روزده را خود مسیح انتخاب نموده بود... شب پیش

تفصیل احوال رسل و مشاهیر عصر اول

پطرس از همان ساعت که بکفر ناحوم منجذب و مؤمن بان حضرت شد دست از ماهیگیری کشیده همراه رفت و پیوسته با اوزیست و از رسل گردید (۱) و نوبتی نزد وی اعتراف بایمان مقام مسیحیت و سلطنت بریهود کرد ولی در شب گرفتاری آن حضرت سه بار ازیم^۲ انکارایمان نمود و در هر سه بار توبه کرد و بعداً آن حضرت را چنانچه خود حکایت نمود در مکاشفه دید و دستور قیام بدعوت عموم یافت و مدتی با زوجه و پسر و دختران در بلاد و معمورات یهودیه و اماکن سوریه تبلیغ کرد و شاید تا حوالی فرات و بابل نیز رفت و در آسیای صغیر و مصر نیز نشر امر مسیح نموده و مدتی

از صلیب شدن مسیح از خود او وعده یافته بودند که روح القدس رایافته تعالیم وی را بیاد آورده بموعظه آن بپردازند .
(یوحنا ۲۶-۱۴ و ۱۶-۱۳) پولس رسول مانند رسولان دیگر با مسیح نبود ولی چون مسیح را بعد از قیامش دید روح ویرا دریافت نموده و بطور مخصوص بر رسالت تعیین گردید .
(غلاطیان) (کلیسای قدیم)

(۱) انجیل متی اصحاح ۴ ، انجیل مرقس اصحاح ۱ ، انجیل لوقا اصحاح ۵ ، انجیل یوحنا اصحاح ۱ ، نامه و پولس باهل فیلیس اصحاح ۳

محبوس شد و در سال ۴۴ میلادی از حبس خلاص گشت و در سال ۵۰ در مجلس شور حواری در اورشلیم حضور یافت و همی سئوالات را جواب گفت و پولس وی را در برخی از مسائل اعتقادی تذمیم و توییح نمود ولی دوستی و اتحاد در خدمت بامر مسیح فیما بینشان پایدار ماند و بارویا نیز سفر کرد . گفته اند مدت بیست و پنج سال در مملکت روم تبلیغ نمود و ضرب و حبس و رزایا و بلایای کثیره و مخاطرات و فیره از یهود و رومیان و اقوام دیگر تحمل نمود تا بالاخره چنانکه نوشته اند تقریباً بسال ۶۴ میلادی بحکم امپراطور نیرون قیصر روم ویرا در شهر رم بقتل رساندند و همینکه فرمان صادر شد که او را بدار زنند گفت مرا پایه آن نیست که بروش عیسی کشته شوم لذا سرازیر بیاویختند و سپاهیان و گماشته گان رومی سرش را بخاک در بردند تا جان تسلیم نمود و جسدش در همانجا مدفون گشت .

اندراس نیز مانند برادرش پطرس بود و گفتند ببلاد شمالی و سواحل بحر اسود و نیز در آسیای صغیر و بلاد یونان و تا رومیه سفر و تبلیغ و نشر مسیحیت کرد و عاقبت در اخائیه مردم شورش کردند و بحکومت شکایت بردند و حاکم او را گرفته فرمان داد بر صلیبی که مشهور بنام صلیب مار اندریاس است کشیدند و برخی چنین آورند که وی را به چهار میخ کشیدند

و پوست از تنش برکنده جدا کردند تا جان داد .
 و اما برادران یعقوب و یوحنا تبلیغات یعقوب در اورشلیم و یهودیه شد و برخی گفتند که در اسپانیول نشر مسیحیت کرد و عاقبت در ایام سلطنت هیرودیس اغریباس علماء و کهنه یهود شورش کردند و اغریباس وی را بشهادت رساند و او نخستین حواری است که پس از مسیح بشهادت رسید و سال شهادتش تقریباً ۴۴ میلادی بود و بعضی چنین آوردند آنکس که شکایت و سعایت کرده موجب قتلش گردید خود ایمان آورده اعتراف بعقیدت نمود و گرفتار گشته با وی بحبس بود و هر دو با هم کشته گشتند و یوحنا بعد از ایمان مدتی باز بشغل ماهی گیری در دریای جلیل اشتغال داشت آنگاه ترك کرد و بتبلیغ پرداخت و در شب عشاء ربانی نزد مسیح غنود (۱) و آنحضرت حین رفتن برای شهادت کفالت مادر خود را بدست وی سپرد و بهنگام گرفتاری عیسی با پطرس همراه بود و دیگر شاگردان گریختند و در موقع صلیب حضور

(۱) یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه میزد عیسی او را محبت مینمود (انجیل یوحنا باب ۱۳)
 آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود دید که از عقب میآید و همان بود که بر سینه وی وقت عشاء تکیه میزد .

(انجیل یوحنا باب ۲۱)

داشت و واقعه را در انجیلش نگاشت و در بامداد روزی دیگر سوی قبر شتافت و دیدار نمود و از آن پس سالیان طولانی در یهودیه خصوصاً در اورشلیم نشر نجات مسیحیه کرد و چند بار تازیانه زدند و منصرف نگردید آنگاه یکی از بلاد همجوار رفته بدعوت پرداخت و مدتی در افسس بعد از پولس بسر برد و امپراطور دامیسن قیصر روم سختی و تبعید و آزار بسیار نمود و بسال ۹۵ میلادی او را بجزیره پطمس نفی کرد و چون دامیسن از جهان درگذشت از توقیف جزیره در آمدن با آسیا آمد و در افسس مدتی زیست و او شاید جوان ترین و هم محبوب ترین حواری نزد عیسی بود و در اواخر ایام چند آنست پیر شد که بدون معاونت در حمل و نقلش ورود بمجلس نمیتوانست و عاقبت در سال سوم سلطنت تریجان در همانجا وفات کرد گویند در آن سال که ۹۴ میلادی بود او نیز ۹۴ سال عمر داشت .

و اما فیلیپوس نوشتند در کشور مصر و افریقا تبلیغ نمود آنگاه بمملکت شام آمد و در ایامی که در هیروپولیس بدعوت مشغول بود درگذشت و بعضی گفتند مردم شورش کردند و در مورد بازخواست بداشتند و سنگسار نموده کشتند .
 و برتولما گویند بعربستان و هندوستان رفت و در تبلیغ مسیحیت رنج فراوان برد و در مراجعت از عمان و ایسران

بگذشت و در ایران همه جا تبلیغ نمود و بارمنستان رفت و فرمانگذار را با عائله اش به مسیحیت آورد و برادر پادشاه با علماء بمضامین برخاستند و در پایتخت مملکت وی را دستگیر کرده زنده پوستش از تن کشیدند .

و تسوما در مدی و ایران و هند بهر دعوت سفر کرد و گفتند به سیری رسید و بهند برگشته عاقبت در آنجا بضر ب نیزه کشته گشت .

و متسی از یوم شروع دعوت مسیح تا یوم شهادت ملازم بود و در بلاد ایران سفر کرد و در آفریقا رفت گویند در حبشه سکونت جست و فرمانگذار آنجا را مسیحی نمود ولی برادر پادشاه وی را بشهادت رساند و برخی نوشتند در یهودیه بخدمت امر مسیح پرداخت و یهودیان سنگسارش نمودند .

و شمعون قانوی را گفتند در اُدسا تبلیغ کرده بیفداد و موصل و ایران نیز رفت و عاقبت در عراق ایران کشته گردید . و یهود البئی گویند باشمعون قانوی در ایران بود و باهم در عراق ایران کشته شدند .

و یعقوب بن حلفی بعد از شهادت مسیح در اورشلیم همی اقامت داشت و امر مسیح را مرتفع ساخت و مدتی در آن کنیسه اقامت نمود و صاحب مقام و منزلتی رفیع گردید و عاقبت الامر بنی اسرائیل غفلتاً هجوم برده دستگیر کرده کشتند و

آن واقعه اندکی قبل از خرابی اورشلیم واقع گشت و در کیفیت شهادتش چنین نوشتند که او را از بام بیت المقدس بزیمر افکندند که بدنش درهم شکست و تنی از مابین مردم شتافت و سندانى بقوت بر سرش کوفت که از جای برخاست . و برخی نوشتند که او در مصر مصلوب گردید .

و متسی که برجای یهودا اسخریوطی انتخاب شد . گویند نخست در انطاکیه و حلب تبلیغ کرد آنگاه سوی شمال و اراضی روسیه رفت و همه جا دعوت میکرد تا عاقبت وی را سنگسار کرده بشهادت رساندند و جسدش را بدریا انداختند و امابولس (۱) که بعد از ایمانش تا سال ۴۴ در اورشلیم بوده از حواری و غیرهم تقویت یافت در آن سال بابارنابا بانطاکیه (۲)

(۱) نامه پولس باهل فلیپی اصحاب ۳ اعمال اصحاب ۱۳
(۲) در سال ۴۴ میلادی چون بعضی از مسیحیان بانطاکیه شهر عظیم آن زمان رفته تبلیغ کردند و جمعی کثیر از یونانیان ایمان آوردند مرکز اورشلیم برنابا را برای نشر مسیحیت بر آنجا معین کرد و او بولس را با خود همراه برد و یکسال در انطاکیه مانده خدمتی بزرگ انجام دادند و کلیسای نخست و مرکز مسیحیت در انطاکیه برقرار گردید . و در این هنگام مؤمنین بنام مسیحیان نامبرده گردیدند و پولس شهر عظیم و مقام یافت و در همین هنگام بود که فتنه در اورشلیم برخاست و هیروودیس اغریباس پادشاه یهودیه یعقوب حواری برادر یوحنا حواری را شهید کرده سرازتن جد ساخت و پطرس نیز محکوم باعدام بود ولی نجات حاصل کرد . (تاریخ کلیسای قدیم)

رفت و بخد متی بزرگ در امر مسیح موق شد و بسال ۴۶ باهم
 ماور شدند و یوحنا مرقس از اقوام بارناها نیز همراه رفت و
 نخست بقبریس موطن بارناها درآمده چندی تبلیغ کرد پس
 با آسیای صغیر رفت و در کنائس یهود همی تبلیغ مسیحیت نمود
 وغالباً دچار تعرضات بود و در شهر لستره سنگسار گردید
 و همه جا تأسیس کرده معلّم روحانی برجا گذاشت و بانطاکیه
 مرکز ماوریت خود برگشتند و چون در مجمع مسیحیان انطاکیه
 گروهی از یونانیان بی ختنه مسیحی شده بودند و در مرکز
 اورشلیم گروهی از مسیحیان اعتقاد داشتند که مسیحیت مروج
 و مکمل شریعت تورات است و همه احکام باید عمل شود و از
 آن مرکز تنی چند بانطاکیه ماورگشته ابلاغ داشتند که نجات
 بواسطه مسیح بدون ختنه ممکن نیست (۱) و نیز در تورات اکل

(۱) پطرس با دیگر رسولان طبق مصرح بیان حضرت مسیح
 معتقد و مروج شریعت امرختان و غیره بودند و بولس منکرو
 مخالف آنها و روح مقصد آنحضرت را نسخ و ازاله تورات و زندانی
 در ایمان و آزادی روحانی میدانست و سخنان شدیدشان
 نسبت بیکدیگر در نامه هایشان موجود است. بولس در باب
 دوم نامه اش بغلاطیان نوشت چون پطرس بانطاکیه آمد او را
 مواجهه مخالفت کردم چه مستوجب ملامت بود چونکه قبل از
 آمدن بعضی از جانب یعقوب با آنها غذا میخورد ولی چون
 آمدند از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده باز ایستاد و خویشتن
 را جدا ساخت.... پیشروی همه پطرس را گفتم اگر تو که یهودی
 هستی بطریق آنها نه بطریق یهود زیست میکنی چون است

لحوم بعضی از حیوانات خصوصاً قرابین بتان محرم و ناپاک
 بود و توده یهود از ذبائح و بعضی اغذیه و اشربه دیگران
 اجتناب میکردند و میخواستند مجری دارند لذا پولس و
 برنابا با تیطس نامی از یونانیان مسیحی شده بمركز اورشلیم
 رفتند و از طرف حواری بمدیريت یعقوب برادر مسیح با حضور

امتهارا مجبور میسازی که بطریق یهود رفتار کنند .
 و در باب سوم است : ای غلاطیان بی فهم کیست که شمارا افسون
 کرد.... جمیع آنان که از عمال شریعت هستند زیر لعنت
 میباشند.... هیچکس نزد خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود
 زیرا که عادل با ایمان زیست خواهد شد.... مسیح مارا از لعنت
 شریعت فد کرد. و در باب دوم نامه رومیان است شریعت باعث
 غضب است زیرا جائی که شریعت است تجاوز هم هست
 و در باب ۵ از همان نامه و باب ۲ کوستیان و باب ۱۰ (قرنتیان
 است) و پطرس در باب دوم از نامه اش بعد از شکایت های
 بسیار نوشت: سخنان تکبر آمیز و باطل میگویند و آنانی را
 که از اهل ضلالت تازه رستگار شدند در دام شهوت
 بفسور میکشند و ایشان را با آزادی وعده میدهند .

و یعقوب حواری در باب دوم از نامه خود نوشت :
 ای برادران من چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان
 دارم وقتی که عمل ندارد آیا میتواند او را نجات بخشد....
 زیرا چنانکه بدون روح مرده است همچنین
 بدون اعمال هم مرده است .

همه مسیحیان انجمنی معظم منعقدگشت و پولس امر مسیح را ناسخ تورات و مؤسس اساس عظیم روحانی میدانست و عدم مراعات آن احکام از ختنه و غیرها را بوجه من الوجوه تأثیری قائل نبود و دیگران مخالف بوده میخواستند مسیحی شدگان از ملل اخری از یونانی و رومانی را اجبار بآن نموده بدون عمل ختان در جماع خود نپذیرند و او پس از مباحثات و مشاجرات طولانی متدرجاً موفق بموافق کردن عموم و رفع ختنه و امثال آن گشته عمومیت و روحانیت امر مسیح را ثابت و برقرار ساخت و در این جلسه اتحاد در آن حاصل شد که ختنه برای مسیحیان لازم نیست ولی از تناول قربانیهای برای اصنام و از حیوانات خفه شده و از خون و خوک و غیره بهره‌برند و بعد از موفقیت که حاصل کرد به انطاکیه برگشت و پس از چندی برای سفر تبلیغی دوم سیلاس را همراه گرفته از انطاکیه روان شد و در لستره تیموتاوس از ایمان یافته گان سفر اولش نیز ملحق شد و مراکز تأسیس کرده خود را رسیدگی نمود و در ترواس دکتري یونانی لوقا نام گویا از ایمان یافته گان انطاکیه با و پیوست و پس از موفقیت کامله بسال ۵۱ در بعضی ممالک شرقی و جنوبی اروپا و تحمل تعرضات اهالی و دچار شدن با اپیکوریان آتن در طی تبلیغ فلاسفه و بعد از تأسیس بعضی مراکز مسیحیت اورشلیم و انطاکیه را باز دید

کرد و به افسس رفته سه سال مشغول خدمت و هدایت شد و با مساعدت دیگران در عده از بلاد قریب بآن بلد نیز مراکز تأسیس کرد و در آنجا رساله اول به قرنتیان را مرقوم داشت و چون در معاشرتهای خود احکام و شعائر یهودانه تنها ختنه (۱) بلکه اجتناب از لحوم محرّمه و ذبائح و اغذیه و اشربه و قرابین اصنام و احترام مراسم کهنات آل هارون و اعیان و سبت و غیرها را مراعات نمیکرد باز مابین او و جمعی تتمه مباحثات مذکور ایمانی در گرفت و موفقیت را اکمال نموده همه منسوخ شدند ، و در همین سفر سوم رساله برومیان نوشت . و مرکزی از مسیحیت در رم برقرار گردید که مرگب از یهودی و یونانی بودند و حتی بعضی از اعضاء خانواده قیصر عضویت یافتند و او خیلی مشتاق بود که سفری به رم رود ولی برای بعضی از امور دینی به اورشلیم رفت و یهودیان سخت حمله بردند و سربازان رومی باشکال وی را گرفتند و توقیف نمودند و بالاخره به درخواست خودش او را به رم بردند تا در محضر قیصر محاکمه شود و در رم نیز مدت دو سال محبوس ماند ولی در همان سال حسب اجازه ای که گرفت دوستان خود را تجدید ملاقات روحانی کرد و رساله فلیپیان (۱) راجع به ختنه در تورات سفر خروج اصحاب ۱۲ و سفر لاویان اصحاب ۱۲ و راجع بلحوم حیوانات سفر لاویان اصحاب ۱۷ و ۱۸

وافسیان و کریسیان را در حبس رم نوشت و از آن مفهوم میشود که بعضی از ناشرین مسیحیت آریوس وار تعلیم میدادند و بولس به کولسیان و افسسیان نوشت که از این گونه تعالیم احتراز کنند.

ونوشته اند که بسال ۵۰ نامه بقلاطیان رانوشته و بمقدونیه و کریت رفت و نامه اولش را به تلیمونئوس نگاشت و به افسس برگشت و نامه اول بقرنتیان نوشت و در بهار سال ۵۷ باز بمقدونیه رفت و نامه دوم بقرنتیان فرستاد. و نامه به تیطوس و رومیان در دو سال دیگر ارسال داشت. آنگاه باز پنجم به اورشلیم آمد و گرفتار شد و بسال ۵۸ بود که او را بقیصریه روم فرستادند و با حضور فیلکس و تستوس و اغریاس حکم بحبسش دادند و گفته شد که کتاب انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان بدستیاری او صورت گرفت و بعضی دو انجیل مرقس و یوحنا را هم باو نسبت دادند. و بالاخره بسال ۶۰ میلادی بود که در حبس رم افتاد و در کتاب اعمال شرح حیاتش تا این حبس مسطور است. ولی معلوم شد که از این حبس نیز آزادگشت و شاید براءتش ثابت بود و در افسس تیموتاوس و در جزیره کریت تیطس و در کلیساهای دیگر نیز کشیشها تعیین نمود و چندی نگذشت که دوباره در رم توقیف گردید و بامپراطور سرش را از بدن جدا کردند و بشهادت مطلوبه خود

رسید و این تقریباً در سال ۶۷ میلادی بود و تمام مدت حبسش را در اورشلیم و رم و غیرهما پنج سال تحدید کردند و گفته اند که در شصت و پنج کشور نام مسیح را بلند نمود و باشهامت و تأیید روح القدس و نظر وسیع و رفیعش امر مسیح را از امور محدودۀ نامناسب اوضاع و مصالح واز تقلید و خرافات میراثیه مؤمنین اولیه آزاد و جدا و میرا ساخته صالح برای نشر بین ملل دیگر نمود و باوج رفعتش رساند.

و بعضی نوشتند که شهادت پطرس نیز در همان اوقات وقوع یافت و یعقوب برادر مسیح که رئیس کلیسای اورشلیم بود در همان اوقات بحکم رئیس کهنه در اورشلیم سنگسارگشته بقتل رسید.

و از جمله نامداران در مسیحیت مریم مجدلیه معروف بود که نهایت تعلق و ایمان حاصل کرد و در هنگام شهادت آن حضرت حضور داشت و بقبر برای حنوط درآمد و در مکاشفه او را دیده دستورشید و با خواری در انجمنها و خدمات روحانیه شرکت نمود.

و اما رفقای خواری که در دعوت و تبشیر خدمات مهمه انجام دادند و صاحب نام در تاریخ اند یکی تیموتاوس که سال متمادی با بولس همراه و همقدم گشت و در ایام قیصر

دومیتیانوس کشته گردید . دیگر تیطس نیز با وی سالها مرافقت داشت و بالاخره در کریت اقامت جست و همانجا درگذشت . دیگر یوحنا نامی که حواری مرقس خواندند نیز با پولس رفاقت داشت سپس با پطرس همراه گشت دیگر لوقا که نیز با پولس مرافقت مینمود ؛ دیگر یوسف نامی که حواری بارنابا بمعنی پسر وعظ خواندند بواسطه حواری تبلیغ و با آنان همراه در سفر برای تبلیغ شده تحمل مصائب کرد . و مریم مادر مسیح که پس از شهادتش با حواری میزیست در سال ۵۰ م بسن ۶۳ درگذشت و جسدش در ارضی مقدسه مدفون گردید .

و بالجمله بنوع کلی حواری و خدام امر مسیح در قرن اول تبشیرشان غالباً در سوریه و آسیای صغیر و حوالی فرات و مصر و شمالی افریقا و قطعات شرقی اروپا بود و در عین حال که منقطعانه و ناجحانه کوشیدند پیوسته دچار تضییقات و تشدیدات شدند و اولین سختگیریها بواسطه کهنه و علماء یهود صورت یافت و اولاً خود آن حضرت آنگاه استیفاً بعد از آن یعقوب بن زبدي آنگاه یعقوب نکوکار را شهید کردند و همه جا ابلاغ نمودند که یهودان از معاشرت مسیحیان احتراز ورزند و سخت گیرند و همه جا بنام خروج برقیصر و شورش ^{سی} در دربار رومیه متهم کردند چنانچه خود مسیح رانیسز

بهمین افتراء بکشتن دادند . ولی بعد از مسیح و انقضاء چهل سال از فلسطین برکنده گشتند .

سختی ها و تحولات سه قرن تضییق تا غلبه

مسیحیت

چنانکه تفصیلاً آوردیم ' خاک فلسطین و یهودیه در ایام حضرت مسیح از مستعمرات امپراطوری رم بود و هیرودیسیس کبیر از بزرگان بنی اسرائیل درسی وهفت سال قبل از میلاد آنحضرت بقوت دولت مذکور و از جانب آن مرکز حکمرانسی گرفت و نفوذ و اقتدار دینی کهنه و فریسیان باعلی حدش قرار داشت و نفوذ هیرودیسیس بدرجه ای بود که حزبی بنام هیرودیسیان تشکیل یافت و هواخواهی پادشاهی خاندان هیرودیسیس کرده وی را سلطان مسیح موعود میشناختند و لیبی او چهار سال قبل از میلاد مسیح درگذشت و پسرانش فرمانروائی کشور را تقسیم کرده هر یک قسمی را تحت حکمرانی خود گرفتند . و یوسف نجار ناصری با عاقله اش در محیط حکمرانی هیرودیسیس انتیپاس بن هیرودیسیس کبیر میزیست و ولادت و شهادت حضرت مسیح در ایام او شده و نیز او یحیی بن زکریا را چنانچه نوشتیم برای خاطر هیرودیسیس کشت و در مجلس محاکمه مسیح از قضات و حضار بوده سئوالات نموده و تاسی و نه سال بعد از

آن حضرت حکمرانی داشت و تزییفات کاهنان و علماء یهود چنانکه نگاشتیم در ایام هیروود یسیان واقع شد تا آنکه تقریباً در سال ٤٠٠ شهادت مسیح اغریس بن هیروودیس بزرگ از اطاعت دولت روم طغیان ورزید و از ادای خراج سر باز کشید و پس از فوتش اختلافات و انقلابات در اوضاع کشور فلسطین رخ داد و هیروود یسیان خواستند او جی گیرند ولی سپاسیانس سردار رومی و پسرش تیطس با لشکر جرّار بر فلسطین تاختند و پس از مقاتله شدید اورشلیم را بمحاصره گرفتند تا قحطی و گرسنگی را بدرجه ای رساندند که یهود بخوردن پوست حیوانات و گوشت سگ نیز رسیدند و برخی از زنان بچه های خود را کشته خوردند و عده و فیر از گرسنگی مردند . و تیطس برای فتح شهر بروج آهنین ساخت و آلات قتاله منصوب داشت که عساکر بسیار در آن جای گرفته سوی شهر پیش راندند و محاصره را برافکنده داخل شهر شدند و جنگی شدیدی فیما بین عساکر و اهالی واقع شد و عده مقتولین یهود را برخی تا یک ملیون و بعضی هم بدرجاتی بیشتر نوشتند و عده اسراء را ٩٧ هزار بشمار آوردند و تیطس شهر و معبد را سوزانده تل خاکستری کرد و جوی خون در شهر جاری گشت و چون به رم عودت میکردند (١) عده ای از اسرا را نزد سگان و گرگان (١) موکب تیطس پس از این فتح و فیروزی بانمایش باشکوهی وارد

و دیگر جانوران همی ریختند تا درهم دریده و خورده شدند و جمعی کثیر را بفروختند و این واقعه در سال ٧٠ میلادی و گفتند در همان روز از همان ماه خرابی بیت المقدس اول واقع شد . و مسیحیان که مصداق پیشین گوئی مسیح می دانستند آنجا که فرمود سنگی برسنگی گذارده نخواهد شد مگر آنکه بزیرافکنده شود در این واقعه خود را از تنیده یهود کناری گرفته محفوظ ماندند و لذا در این واقعه مخصوصاً مسیحیت بکلی از موسویت جدا و مستقل گردید و در این ایام مرکز مسیحیت در افسس شده یوحنا حواری در آنجا اقامت داشته تعلیم میداد و بالاخره بجزیره پطمس تبعید گشت و در آنجا مکاشفه یافته بهفت کلیسای آسیای صغیر بفرستاد و در روایتی چنین است که بالاخره شهید گردید . و در خلال واقعات و انقلابات سیاسی و نهضت های استقلال جوئی و شورش های یهود و سرکوبی های از طرف دولت روم عدم اقبال و تعرض و خطرشان بر مسیحیان روی بشدت میرفت و در عین آن احوال ورود پی در پی آحاد یونانی و رومی روم گردید شمعدانهای طلا و سائر اساسیه مقدسه هیکل همراه موکب وی بمعرض نمایش عام گذارده شد . طاق نصرتی نیز بیادگاری این ظفر بنا گردید که تا امروز در شهر روم باقی است و بر آن نقش سربازانی که برشانه های خویش شمعدانهای طلا را برداشته اند نمایان است (تاریخ کلیسای قدیم) .

در جامعه مسیحی و اجتماع از ملل و اقوام متفرقه همگی
بر زیادت میشد و نشر آن آئین در بلاد امپراطوری فزایش
می یافت و امثال مرقس و لوقا و غیرهما در ملل و اقوام نشر
مسیحیت میدادند و حتی گفته اند که خواری و تابعین
بعد از آنها فیما بین خود بتقسیم ممالک قائل شدند و متسی
در حبشه و برتولما در عربستان و لوقا در ایران و هند و غیرهما
و مرقس در اسکندریه و مصر جولان تبلیغ دادند .

و اما یهود در اورشلیم بعد از واقعه مذکور باز معدودی
قرار گرفته با اجتماع و عمران پرداختند و یک قسمت بزرگ شهر
را آباد ساختند . پس امپراطور آدریان با سپاهی عظیم
رسید و همه را منهدم کرد و اورشلیم را بصورت زمین پهناور
سطح نمود و آب بسته زراعت و فلاحت کردند و از این هنگام
اجتماع کشوری و دینی یهود از آن مملکت رخت بریست و
تمامت امور بدست رومیان اداره میشد . و آخرین ضربه ای
که بر یهود خورد در عصر قیصر تراجانوس بسال ۱۱۶ و نیز
در عهد آدریانوس بسال ۱۳۲ بود . و برکوکب نام یهودی
یکی از مشهورترین معاريف مدعی مسیحیت ۲۴ گانه
یهودیان در ظروف قرون متوالیه با ادعای مسیحیت برخاست
و جمعی کثیر همراه ساخت و بر علیه دولت روم و برای استقلال
یهودیه کوشید ولی رومیان وی را بکیفر رسانیدند و گویند

پانصد هزار از یهود را بقتل آوردند و برجای اورشلیم
شهری نو بنا کردند که بعداً مرکز ایلیا نام یافت و برکوکب
را از دخول در آن ممنوع داشتند و آنان با مسیحیان بغایت
عداوت بودند چه پیروان مسیح با آنان موافقت و موافقت
نکردند و لذا از مسیحیان نزد اولیاء دولت شکایت نمودند
ولی نتیجه آن شد که مقام مسیحیان ممتاز از دیگران و نزد
اولیاء دولت واضح و عیان گردید و رومیان که نسبت بمسیحیان
راضی و خوشدل نبودند پس از قطع نفوذ یهود از فلسطین
هر قدر اعداد مسیحی در مابینشان افزون تر میشد بر تنقیر
و خشمشان بیفزود و سختگیریها نمودند چنانچه بلیات وارده
از ایشان بغایت اکثر و اشد از یهود شد . و چون کثیری از رومیان
مسیحی شده بعقاید و خرافات دینی قدیمی خود استهزاء
مینمودند و مردم را بآئین قوم بیگانه میخواندند لاجرم
نویسندگان ملت بضد عیسویان کتب عدیده نوشته مفریبات
بسیار نگاشته آنان را مخالف صلح و سلام مملکت و موجب
طغیان و آشوب بر دولت گفتند . و بعضی مانند تستیوس
آنان را دشمن نوع بشر نام کردند و گروهی آئین مسیح را
بنام خرافات ضلّه خواندند . و فرقه مانند سوتیوس آنرا
خباثت لقب کردند و قیاصه رم پی در پی در مدت سه قرن
اول مسیحیت احکام و قوانینی برای مملکت نهادند که حاوی

اهلاك و اعدام و قتل و غارت مسیحیان بود و چندین بار تمام مسیحیان ساکن ممالک متنوعه دولت را از زن و مرد و اطفال قتل عام نمودند و در آن مواقع منسوبین مسیحیت را میگرفتند و در محل استنطاق باز میداشتند و اگر تیری از مسیحیت میکردند چنانکه کثیری کردند نجات مییافتند و تبرئه نامه بایشان میدادند تا کسی متعرضشان نباشد و هرگاه اعتراف بمسیحیت میکردند سقط و ناسزا شنیده بذلت و رسوائی افتاده اموال بیفما رفته مقتول میگشتند و مسیحیان از حقوق ملکیتی و دولتی ممنوع و محروم گردیدند. و ده بار حکم قتل عام از جانب قیصر صادر گردید. و اولین امپراطور که سخت گرفت نیرون در سال ۶۴ میلادی بود که چون در شهر رومی حریق سخت شد و معاندین به مسیحیین افترا زدند پطرس را با زوجه اش و نیز پولس را بقتل آوردند و انبوهی از مسیحیین را لباس ملطخ برون در بر کرده آتش زدند بنوعی که اسواق مفصل چنان شهر بزرگ روشن گشت و این قتل و اعدام مدت چهار سال بطول انجامید تا سال ۶۸ نیرون خود را هلاک کرد. و پس از او دومیتانوس بسال ۹۳ و ۹۴ مسیحیین را گرفتار و هلاک کرد و جمعی از شاهیر را بشهادت رساند و یوحنا حواری را نفی بلد ساخت و پس از او بحکم قیصر طرازان در اوائل قرن دوم مسیحی تا هیجده سال

قتل عام کردند و جمعی از اساقفه و علماء کشته شدند که از آن جمله اسقف قرنینه و اسقف روم و اسقف اورشلیم بودند (۱) و حکم شدید صادر شد که هر مسیحی اگر بدین آباء و اسلاف برنگردد باید اعدام شود و لذا شمعون کلیویوس اسقف کنیسه اورشلیم را که بغایت کبر سن بود بدار زدند و ایگناتیوس اسقف انطاکیه را زنده نزد درندگان بینداختند تا ویرا دریدند و در دور امپراطور هادرین اسقف کلیسای از میر پالیکارپ نام را که پیری نورانی و از محترمتربین شهساده مسیحی محسوب است در نمایشگاه اجتماع بت پرستان و یهودیان بلد در آتش سوزان همی خنجر زدند و بسوزانند. و در عهد مارک اول مارکس اورلیوس بسال ۱۶۱ تا زیاده از ده سال حسب الحکم همه جا هر چه مسیحی یافتند کشتند. و یولیگر اسقف از میر و نیز ژوستین حکیم مشهور از اهل سامره فلسطین و متوقف در یونان را که از فلاسفه و صاحب مکتبی در روم بوده عقاید مسیحیه تعلیم میکرد و بعلت مباحثه دینی علنی بایکی از بزرگان بلد محکوم بقتل گردید و نیز پنچ تن دیگر از رفقایشان را سر از تن جدا کردند و کنائس بسیار را خراب نمودند و سکنه آنها را کشتند. و در قرن سوم سال ۲۰۲ سپ تیم سورسفیروس قیصر فرمانی سخت داد و قتل عام (۱) کلمه اسقف معرب کلمه یونانیه ابیسکوپوس بمعنی ناظر و وکیل است

شد ویرپتوا شهیده شهیر عیسوی با چهارتن دیگر در مصر بشهادت رسیدند و کار بدرجه ای از شدت رسید که مسیحیان آن سال را سال خروج رجال نامیدند و در آن سنین احدی جرأت نداشت که از دین اجدادی خود خارج شود و مسیحیت را قبول نماید .

و در سال ۲۳۷ م کسینوس قیصر فرمان داد که همه اساقفه و بزرگان کنائس را دستگیر کرده بقتل رسانند و کهنه و اکابر رومن آنچه از جور و ستم خواستند و توانستند در حق مسیحیان روا داشتند .

و سال ۲۴۹ و سیوس تراجانوس چون بتخت سلطنت نشست تمام حکام و فرمانگزاران را حکم اکید داد که اگر مسیحیان را کلاً و طراً برنیفکنند و یا با تضییق و تعدیب شدید به دین قدیم میراثی برنگردانند همه محکوم بقتل و اعدام گردند لذا در ظرف دو سال در تمام مملکت مسیحیین سخت گرفتند و ناچار جمعی از آنان بفرای استخلاص از عقوبات در ظاهر از مسیحیت تبری کردند و خود را بوسیله تقدیم زبائح و بخور برای آلهه و به اتباع تذکره و حکم برائت پیرو آئین میراثی نشان دادند و آن انبوه مرتدین در اصطلاح مسیحی بنام تقدیم کنندگان بخور و زبائح برای بتان و بعنوان صاحبان تذکره معروف شدند و بسیاری

از آنان با اینکه تذکره برائت از اولیاء رومی در دست داشتند شهادتنامه ایمان هم از شهدائی که اقرار به مسیحیت کردند و قریب الشهاده بودند گرفتند و از این رو فیما بین علماء مسیحی در باب قبول یا عدم مقبولیت آنان در مجامع و کنائس اختلاف شد .

و در عهد غالوس و قولوسیانس قیصر در سال ۲۵۱ تا ۲۵۲ اضطهاد بسیار شدید بپا گشت و چون و پاء در مملکت افتاد و کهنه و علماء روم شایع کردند که اثر شامت مسیحیان می باشد دولت و ملت بکمال قساوت رفتار کردند . و در عهد قیصر والریان اولاً فرمانی به نغی کل اساقفه و دعوات مسیحیه صادر شد و سپس حکم بقتل عام دادند و انبوهی کثیر را باشد قساوت کشتند چنانکه سپریان و سنکس اسقف کارتاً را تبعید کرده بعداً سر بریدند و لورنتیوس خادم کنیسه را بر آتش ملایم بریان کردند و این والریان همان است که در مقام با شاهنشاه شاپور ساسانی شکست خورده اسیر گشت و مدتی تحت اقدام شاه لگد میخورد و عاقبت حسب حکم شاهانسه پوست از تنش بکشیدند .

و در عهد اوریلیانس قیصر بسال ۲۷۰ جمعی کثیر از مسیحیان را بقتل آوردند و در سال ۳۰۳ بعهد سلطنت دیوکتین و حکمرانی گالریوس مکسیمان اولاً فرمانی صادر شد

که همه معابد مسیحیان را منهدم کنند و تمام کتیب مقدسه شان را بسوزانند و در اجراء این فرمان آنچه از مسیحیان که کتب مقدسه خود را برای احراق ندهند بقتل رسانند لذا بسیاری از اساقفه با دست خود کتاب مقدس را برده تسلیم فرمانفرمایان روم کردند که از قتل نجات یابند و اینان را دیگر مسیحیان خائنین لقب دادند. و ثانیاً امر صادر شد که کل مسیحیان را با تعذیب و تشدید بر عبادت الهه و تقدیم ذبائح وادارند و در آن هنگامه جمعی کثیر از بزرگان مسیحیت بقتل رسیدند و گروهی را به اشفال در معادن گماشتند .

و بالجمله در سه قرن اول اوضاع بلیت و الم مسیحیان بر این منوال گذشت و گرچه عدّه کثیری از آنان طعمه تعصب و غرور و حسد و کینه و قهاریت دولت و ملت روم شدند ولی شمار جمعیت بتناسل و تبلیغ کم کم از یاد یافت و بسرای استعدادی که در اوضاع خراب اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی در همه اروپا بود یوم فیوم مسیحیت در سرتاسر آن مملکت توسعه و قوت گرفت . تا آنکه در اوائل قرن چهارم بسال ۳۰۶ میلادی قسطنطین پسر گالریوس به قیادت و زمامداری نشست و بعداً بسلطنت مطلقه رسید و در آغاز تعصب دینی نداشت و محب مسیحیت بود و همه ادیان را آزاد میخواست

و متدرجاً مسیحیت را قبول کرد و حریت و رسمیت داد و یگانه طریق نجات و فلاح خواند و ملت را به مسیحیت سوق داد و بضد خرافات قدیمه برخاست و خصوصاً همینکه در سال ۳۲۶ به استقلال سلطنت نشست شروع بخدمات مؤمنانه نسبت بآئین مسیحی نمود و اساقفه و بزرگان تبعید شده را عودت داد و اموال منهبه شان را استرداد کرد و اموال بسیار بر کلیساها وقف نمود و با مادرش هلنیا برای زیارت مقامات عیسی باورشلیم شتافت و مادرش اموال فراوان در آنجا بنفع آئین مسیح صرف کرد و معبد رم بنام خدای مشستری را بر انداخت و سه چوب صلیب در زیر اساس آن نمایان شد که گفتند یکی صلیب مسیح و دو دیگر از آن دزدانی بود که با او بدار زدند و تکه ای از چوب صلیب عیسی را بسرای قسطنطین برسم هدیه فرستاد و سه کلیسا یکی در بیت لحم بالای مفاره معروف بنام محل ولادت آنحضرت و دیگر در محلی که وی را بدار زدند و سوم در محلی که وی را دفن کردند بنا نمود و صلیب عیسی را در صندوقی سیمین نهاده به اسقف کنیسه که در محل دفن ساخت بسپرد و بفقره مال فراوان بخشید. حتی خود در ضیافتها همی خدمت نمود و قسطنطین یکدل و یک جهت بخدمت مسیحیت و مقاومت با معاندین همت گماشت بدرجه ای که چندی قبل از وفات فرمان هدا

کل معابد قدیم روم و نسخ قربانیهایشان داد و حکم کرد تا یهودیان را گوشها بپرنند و آنان را از محیط کشورهای قلمروش بیرون کنند و صلیبی بساخت کوه عمودش نیزه مطول مذهب بود و در رأسش تاجی از زر و جواهر گرانبها نهاد و در تحت تاج صورت خویش را از زر ساخته در تحت آن پرده پشمی آسمانی رنگ مرصع به جواهر که بر قضیبی ضخیم از زر قرار داشت بنهاد.

آورده اند که بروی صلیب مسیح بهمین شکل نمودار گشته بود.

پس از قسطنطین بااستثناء ایام سلطنت یولیانیس بسال ۳۶۰ که سختی بر مسیحیت نمود دیگر قیاصره همه مسیحی بودند و بواسطه آن دولت و مملکت ممالک دیگر متدرجاً قبول مسیحیت کردند و آن آئین در شرق و غرب منتشر گشت و در ممالک غرب رسمیت یافت و از ممالک شرق فقط در ارمنستان رسمیت حاصل کرد که قریب سال ۳۰۰ میلادی بواسطه گریگر مبلغ شهیر معروف بلقب منیسر بین مسیحیان و تبلیغ کردنش تیرداد نام پادشاه آن مملکت را در عالم مسیحیت وارد گشت و این آئین در آنجا رسمیت پذیرفت. ولی در دیگر ممالک شرق

حتی در وطن خود مسیح و ممالک همجوارش رسمیت نیافت و لکن در همه جا متدرجاً منتشر گردید (۱) و دعوات و ناشرین مسیحیت

(۱) مرکز مسیحیت از روم در قرن چهارم همتی بسزا برای نشر آئین خود در جهان نمود. اوسفیل در بلاد شمالی بحر اسود قریب چهل سال کوشید و رسم کتابت تعلیم داده کتاب مقدس را با آن سان ترجمه کرده نشر مسیحیت نمود. فرومتیوس با رفیقش در حبشه تبلیغ کردند و کتاب مقدس را بلغت حبشی ترجمه کرد و از جانب اتاناسیوس اسقف کنیسه اسکندریه باسقفی در شهر اکسیوم پایتخت حبشه برقرار گردید.

مارتین اسقف تور در فرانسه تبلیغ نمود و اشجار پرستش آن بت پرستان و مراسم بت پرستی برانداخت و در سال ۴۳۱ میلادی پاپ اسقفی بایرلند فرستاد و مسیحیت در جزائر بریتانی قبل از آن منتشر گردید. و در اواخر قرن اول در شمال بین النهرین مسیحیت قرار گرفت و در اریل مرکز و قسیس پارسی تأسیس گشت و در مراکز متعدده ایران استقرار یافت و از طرف علماء دینی مضادت ها شد و اولین شهید مسیحی شمشون اسقف اریل در سال ۱۲۳ میلادی است. و گویند در تاریخ ۲۲۵ میلادی بالغ بر بیست نقطه اسقف نشین در بین النهرین و ایران وجود داشت و از مسیحیان فراری از ممالک روم و با اسرایشان که بقدرت پادشاهان ساسانی بایران آمدند و در چند پشاپور جمعی از مسیحیان قرار یافتند و در سالیان ۲۷۵ - ۲۷۲ سنین پادشاهی بهرام اول کثیری از مسیحیان کشته شدند و در حدود سال ۳۰۰ ارمنستان مسیحی شد و از ایران جدا گردید. در سالیان سلطنت شاپور دوم در سال ۳۳۹ شمعون اسقف شوشتر را با پنج اسقف دیگر و نیز یکصد

در تمام ممالکی که تبشیر کردند صدمات و بلیات بسیار کشیدند و رؤساء و هم توده کشورهای بمضارت و مقاومتشان کشیش را حبس و شهید کردند و صاحب منصبی را که مسیحی شده زیان از قفا بیرون آورده بکشتند و سپس شاپور فرمان قتل عام داد و مدت ده روز همی از مسیحیان بکشتند که از آنجمله ناریو خواهر شمعون مذکور و میلیز اسقف شهر و دو کشیش نزدیک شهر ری توسط حاکم آن ولایت مقتول شدند و در سال ۳۴۲ میلادی شاهدوست اسقف جای نشین شمعون با ۱۲۸ کشیش بعد از پنج ماه حبس متوالی بقتل رسیدند و در سال ۳۴۵ باربعثمین نام جایگزین شهید مذکور اسیر شده در شوش پس از حبس طولانی شهید گردید و در همان سال یکصد و بیست کشیش دیگر کشته شدند و باینجهات تابیسست سال دیگر کسی قبول اسقفی مذکور نکرد و در سال ۳۶۰ شاپور یکی از شهرهای بین النهرین را از رومیان گرفت و نه هزار اسیر بخوزستان آورد و در مابین اسرا عده کثیر از اساقفه و کشیشان بودند و شاپور فرمان داد که سیصد تن از بزرگان مسیحی را بدشت حاصلخیزی بردند و ۲۰۵ نفر چون اقرار و اعتراف بایمان کردند اعدام گردیدند و در عین حال برخی از پادشاهان ملاحظت کرده مسیحیت را در ایران آزادی هم دادند و در سال ۴۲۰ در سنین یزدگرد اول که مسیحیان آزادی یافته مراکز کثیره در بلاد ایران تأسیس کردند و با علمای دینی زردشتی مقاومت مینمودند کشیش هاشونام از شهر هرمز اردشیر از خوزستان و نرسس اهل ری کشته شدند و از ۴۲۰ تا ۴۲۲ ایام سلطنت بهرام پنجم عذابهای شدید بمسیحیان رسید بعضی را زنده پوست کنند و برخی را میان موشهای صحرائی گرسنه انداختند و کثیری از آنان بممالک

برخواستند و پادشاهان و اقویاء مسیحی مساعدت آنان مینمودند و از آنجمله در ایران بسالهای طولانی شاهان روم گریختند و یعقوب نامی را بدن قطعه قطعه کردند که بنام یعقوب مقطّع مشهور است و یعقوب منشی را بدن قطعه قطعه نمودند و عده ای را بانواع عذاب دادند و در سنین یزدگرد دوم در کرکوک عده ای از مسیحیان را بالای تپه پشت شهر بقتل آوردند از آنجمله زنی شیرین نام را با دو سرش سر بریدند و صاحب منصبی را بنام تهم یزدگرد که مسیحی شد بر همان تپه بدار زدند و پتیون نامی را در حلوان سر جدا کردند و یزدگرد در سال ۴۵۰ بر ارمنستان هجوم نمود و کثیری از متنفذین را بقتل آورد و عده ای از اساقفه را اسیر با ایران آورده کشت و با اجبار مرد مرا از آغین برگرداندند و در سال ۴۸۴ بعصر پادشاهی فیروز کلیسای ایران نسطوری شد و یاز در سال ۵۴۰ هنگام جنگ انوشیروان با پادشاه روم مسیحیان مورد حمله شدند و عده ای از پارسیان مسیحی شد بقتل آمدند از آنجمله دو اسقف بنام یزدیناه و گریگر مقتول گشتند و از آن پس فتنه خاتمه یافت و مسیحیت قوتی گرفت و مارابا نامی پای بمقام اسقفی گذاشت و کرسی مسیحیت مد این بود و ترکستان و کردستان و عربستان و هندوستان و تا ژاپون و چین هم از ایران رفت و دیرهای بسیاری برپا گشت و نمایندگان مسیحیان نجران که در قرآن است در سنین مدینه نزد حضرت محمد آمدند و مرکزیت مسیحیت مذکوره بواسطه ایرانیان برقرار بود و در عصر تسلط اسلام برای ایران در اوائل مسیحیان آسوده بودند و ترجمه های کتب یونان در عهد خلفای عباسیه بعربی غالباً بدست مسیحیان ایرانی صورت گرفت و مدرسه معروف چندیشاپور مدت دو بیست سال

ساسانی زردشتی با آن آئین مقاومت کرده با قیاصره^۶ قسطنطنینه قتال نمودند و قیاصره^۶ مسیحی عموماً در هر دم عقاید و مراسم ملل عتیقه و مخصوصاً در مسیحی نمودن یهودیان^۷ جهدی بلیغ مبذول داشتند و مال یهود بدانجا انجامید که در قرن پنجم آنان را از شهر اسکندریه^۸ مصر که مجتمع و مرکزشان شد اخراج کرده معابدشان را منهدم ساختند و بدست طائفه بختیشوع مسیحی اداره میگشت و باهمه انقلابات جنگی داخلی ایران و فشارهای وارد بر ایشان کلیسا بترقی میرفت و در قریب ۶۴۴ میلادی الیاس اسقف اعظم مسرو پادشاه ترکستان را بالشکریانش مسیحی کرد و در مراسله تیموتاس^۹ اسقف بغداد این قضیه مورخه ۷۸۱ میلادی زکسر مسیحی شدن پادشاه ترکها با رعایایش و زکر تبلیغها و موفقیتهای شبهه لیشوع اسقف اعظم مازندران موجود میباشد. و نشر مسیحیت در چین بواسطه مبلغ ایرانی ادلوین شد و یوین تسانک پادشاه آن مملکت در سال ۷۴۵ مسیحیت را آزاد کرده معابد مسیحی بنام معابد ایرانی برقرار گردید و نرفته اند در قرن هشتم^{۱۰} طبیعی ایرانی ملکه ژاپون را مسیحی کرد و لوح سنگی یادگار انتشار مسیحیت در چین بواسطه ایرانیان در آن مملکت نشانه محسوس این امور میباشد ولی بعداً بعلمت جنگها و انقلابات و غیره کلیسای ایرانی بطوری تنزل فاحش نمود که الی کنون بهمان منوال باقی است .

و حکم دولت چین شد که شهادت یهود در هیچ امری مقبول نیست و وصایتشان ممضی نه^{۱۱} و چون قدری مقاومت کردند حکم شد که جمیع اموالشان را بیغما برند و عده بسیاری از ایشان را کشتند . و در قرن مذکور موسی نامی از یهودیان کریست ادعاء مسیحیت کرد و پیروان بسیار گرد آورد ولی طولی نکشید که برخطاء خویش واقف شدند و آئین عیسویت را مقبول نمودند و بالاخره تضییق و تشدید مسیحیان بر یهود آنجا^{۱۲} هم رسید که آنان را بقتل آوردند و گاهی اعضاء بدنشان را بریدند و جمعی غفیر را نفی از وطن کردند. و در ممالک اروپا این امور نسبت به یهود توالی و استمرار یافت چنانکه در فرانسه و اسپانیول حسب احکام صادره اجبار و تکلیف بمسیحیت شدند و اگر قبول نمینمودند محبوس و منعی میگشتند . و بر امثال این حد و قوانین بسیار وضع شد که کسی بایهودی هم اکل و شرب نشود و بیع و شری ننماید و اولادشان را گرفته بآئین مسیحیت تربیت میکردند و اگر عیدی یهودی مسیحی میشد فی الحال آزاد میگشت و یهودی را در دایره حکومتی منصبی نمیدادند و اگر کسی بحمایت یهودی لب میگشود فوراً اخراج بلد میشد و در برخی ممالک عادت باین طریق قرار گرفت که در عید فصح یهودیان را لطمه بر گونه مینواختند و در بعضی اعیاد سنگسار میکردند و بسیاری را سوزاندند یا غرق کردند (۱) .

کتاب مقدسه مسیحی

کتاب مقدسه اساسیه مسیحی بنام انجیل که بلفست یونانی انجیل بمعنی بشارت گویند معروف و مطبوع و منتشر میاشد و به غالب لغات ترجمه گردید گاهی با کتب مقدسه موسوبه معاً مجلد کرده محض تمیز بین آند و قسمت اول یعنی کتب موسوبه را کتب عهد عتیق نامند و قسمت دوم یعنی کتب مقدسه عیسویه را کتب عهد جدید خوانند. یعنی قسمت اول کتبی است که متضمن عهد و میثاق عصر اول الهی است که بواسطه پیمبران یا بنی اسرائیل شد و کتب قسمت دوم متضمن عهد و میثاق عصر اخیر الهی است که بواسطه فرزند یگانه اش حضرت مسیح برقرار گردید و گاهی این کتب را مستقلاً و علیحده مجلد نمودند.

و اصلاً لفظ انجیل معرب لفظ انگلیون یونانی بمعنی تبشیر و تعلیم میاشد و این نام گرچه بنوع تغلیب گاهی بر همه کتب عهد جدید اطلاق میشود ولی فی الحقیقه برای (۱) مربوط به صفحه قبل :

بواسون نام روز اول اپریل و شوخیهای شدید و اکاذیب معروفه گفتند بمعنی تحت اللفظش ماهی نیست بلکه مخفف بواسیون بمعنی عذاب و یادگار همان اعمال سختی است که مسیحیان بریهو وارد میساختند.

چهار کتاب اول میاشد و مجموع آن کتب را بلفست یونانی بایبل یعنی کتاب مینامند و نویسندگان آنها نه نفر و شماره آنها بیست و هفت باین ترتیب است :

انجیل متی ، انجیل مرقس (۱) ، انجیل لوقا ، انجیل یوحنا ، اعمال رسولان و چهارده نامه از پولس و نامه از پطرس و یک نامه از یعقوب و یکی از یهودا و سه نامه از یوحنا و دیگر مکاشفات یوحنا .

و انجیلهای چهارگانه هر یک بنام مؤلف خود مشهورند و هر یک انگلیون یعنی طریق تبشیر و تبلیغ و تعلیم مسیحیت است و حاوی کیفیت ولادت و شخصیت یحیی بن زکریا و بشارتش در حق وی تا وقایع یوم شهادت و قیام آن حضرت و اعمال و وقایع عجیب و مواعظ الهیه اش میاشد . ولی هیچیک حتمی استدلال و اشاره هم نکردند که ما خود دیده و همراه بودیم لذا بعضی را عقیده چنین شد که هیچیک از حواری با او نبودند ولی در زمن حواری و ایام عده بسیار که آنحضرت را دیدند نوشته شد (۲) . و انجیل اول که اسبق (۱) پاپیاس یکی از نویسندگان قدیم و متولد بسال ۶۰ میلادی چنین آورد که مرقس همسفر و مترجم دائمی پطرس بود (تاریخ کلیسای قدیم) .

(۲) در انجیل بعلاوه عدم قطعیت کاتب و تاریخ کتابت تفاوت بسیار نیز فیما بینشان مشهود میاشد که عمدتاً آن اختلاف

واهم می‌شمرند تألیف متی نام است که برخی متی از حواری گمان بردند ولی او خود در کتابش متی را بعنوان شخصی غیر از خود و از حواری ثبت نمود و تاریخ تألیف نیز بنسب یقین در دست نیست و از سنه ۶۰ تا ۶۵ میلادی حدس می‌زنند و در اینکه اصلاً بلغت عبرانی یا یونانی نوشته شد نیز اختلاف است و بعضی چنین عقیده کردند که در اورشلیم سی سال بعد از شهادت مسیح برای یهودیان مسیحی بلغت عبری نوشته شد .

وانجیل دوم تألیف یوحنا مرقس مذکور است که گویا در ایام مسیح ایمان آورد و مادرش مریم نام همان است که حواریان بخانه اش در اورشلیم مجتمع می‌شدند و او معلومات ایمانی از پطرس بدست داشت و شاید کلیسای اسکندریه مصر را ^{سپس} او تأسیس کرد و انجیلش را محققاً در شصت و اند میلادی نوشت و گفتند پس از شهادت پطرس و پولس تقریباً در سال ۶۶ در

در نسیبنامه حضرت عیسی است چه متی و لوقا هر دو محض رساندن بد اود نوشتند ولی متی پدر یوسف نجار را یعقوب بن منان بن ایلعازر گرفته با وسائط ۲۵ طبقه بر حبعام بن سلیمان متصل کرد و لوقا پدر یوسف رامالی بن متات گرفته با وسائط ۲۴ طبقه بناتان بن داود پیوست و در حکایات گرفتاری آنحضرت و اعمال پطرس در آنهنگام و نیز صلب آنحضرت با دزدان وهم کیفیت ورود و مشاهده اهل ایمان صعود از قبر راحتى در علت ایمان پطرس و غیرها تفاوت بسیار مشهود .

رم بلغت یونانی از برای رومانیان مسیحی نگاشت ، انجیل سوم تألیف لوقا مذکور طبیب یونانی و همسفر پولس که گویند از تبلیغ شدگان بواسطه حواری بود و بعد از شهادت مسیح سنینی چند در فلسطین زیست و در تحصیل و تحقیق مطالب مندرجه کتابش کوشش بسیار نمود آنگاه در قیصریه برای تنی از یونانیان یا رومانیان بنگارش آورد و گفته اند رفیقش بولس در تألیف آن کتاب دخالتی بسزا داشت و سال تألیف را بعضی حدود ۶۳ معتقد شدند .

و بالجمله تاریخ تألیف سه انجیل مذکور نزدیک بهم و بین سال ۶۰ و ۷۰ میلادی گمان می‌رود .

و آخرین انجیل تألیف یوحنا همان برادر مذکور یعقوب کبیر از حواری گفتند که در سن پیری در افسس در حدود اواخر قرن اول برای کلیسا نوشت و برخی آنرا به یوحنا نامی دیگر در اوائل قرن دوم نسبت دادند . و ترتیب چهار انجیل را گروهی دیگر چنین آوردند که مقدم انجیل مرقس است که قبل از همه از کار درآمد و متی در انجیل خود همان را ملاک قرار داد و هم نسخه مجموع از گفته های مسیح که قبلاً بلغت آرامی مهیا بود مدرك ساخت آنگاه لوقا نیز همین انجیل مرقس را مدرك ساخته انجیل کرد و لذا الحسن بیان این سه انجیل از يك اسلوب میباشد . و اما انجیل

مسیحیان آنها را معتبرنشموده از کتب مقدسه نمایانگارانند چنانکه رسالاتی بنام خود حضرت عیسی و دیگر بنام مادرش است . مکاشفه یوحنا قریب ۹۰ میلادی مخصوصاً برای هفت کلیسای آسیای صغیر مرقوم گردید . کتب مزبوره تماماً با دست و قلم و مرکب نوشته شدند، گاهی مؤلف خود مینوشت و گاهی بمحرری میگفت و او مینوشت . میخوانیم که پولس گاهی محرری را باین خدمت نصب مینمود (رومیان ۱۶ : ۲۲) ولی امضای رساله هارا همیشه خود میکرد (اول قرننتیان ۱۶ : ۲۱ غلاطیان ۶ : ۱۱ و غیره) برای نوشتن این کتب پاپیروس (جنسی که شباهت بکاغذ دارد ولی دوامش کم است) استعمال میشد این بیست وهفت کتاب همه بزبان یونانی نه بالفاظ فصیح شعراء و فلاسفه بلکه بلفظ متداول مفهوم عامه مکتوب گردید زبان یونانی در تمام امپراطوری روم معمول بود سکنه فلسطین و سوریه و مصر و آسیای صغیر و ایتالیا تماماً زبان یونانی را دانسته وقادر بر فهم این کتب بوده اند .

بعلاوه بیست و هفت کتب و رساله هائی که شامل عهد جدید میباشد کلیساهای قدیم در کتابخانه های خود اغلب نوشتجات دیگری نیز داشتند که آنها را نافع دانسته و در مجالس خود در کلیسا قرائت مینمودند از این نوشتجات بعضی باقی و برخی مفقود گردیده اند کتابهای دیگری نیز بمروور زمان نوشته شدند که حکایت عیسی مسیح را بطوری که کاملاً باحکایات تاریخی اناجیل اربعه مخالف میباشند بیان نمودند ... مانند انجیل فیلیس و انجیل لوقا و انجیل نیقودیموس و غیره اغلب حکایات راجع بمعجزات زمان طفولیت نقل گردیده است معجزه از گل ساختن پرندگان و بحرف آوردن آنها (قرآن سوره ۳ : ۴۸) از همین اناجیل جعلی کسب گردیده ...

مریم وهم بنام هریک از حواری انجیلی و برای اغلب آنان کتاب اعمالی و نامه هائی و بنام پولس رساله ها و نامه های در خصوص بودن رساله های یعقوب و یهودا و دوم پطرس و دوم و سوم یوحنا در عهد جدید بعضی متردد بوده و تصور میکردند که شاید بهتر است آنها جزو کتب نافع شمرده شده و در عهد جدید نیاشند و همچنین رساله های دیگری چون رساله برنابا و رساله کلمنت و شبان هرماس بگمان بعضی لازم بود جزو عهد جدید باشند .

چون قرن سوم رسید شك و تردید کاملاً محو و ناپدید شد وعموم مسیحیان ۲۷ کتب عهد جدید را قبول نمودند و آن رساله اول کلمنت نامه کلمنت اسقف کلیسای روم تقریباً در ۹۶ م است که بکلیسای قرنتس نوشت و گفته اند که کلمنت مذکور با حواری و مخصوصاً با پطرس معاشر بود و هدف نامه مذکور اصلاح فیما بین کشیشان است که باهم مخالفت و منازعت نمودند و در آن نامه ذکر بیات پطرس و شهادتش و اسارت هفت بار بولس و سنگسار شدنش و شهادتش میباشد و شاید استنباط توان کرد که آن هر دو در روم بشهادت رسیدند و رساله دوم کلمنت متعلق قریب ۱۲۰ میلادی است و مشتمل مواعظ و هدایت اعتقادی ایمانی بمسیح میباشد و نامه آموزگار و قدیمترین سرود از او باقی است .

و رساله برنابا نسبت به برنابا حواری داده شد ولی آن رساله قدری بعد از انهدام اورشلیم در ۷۰ م در اسکندریه نوشته شد و هدف آن اثبات حقیقت مسیح از روی کتب عهد عتیق و تأویل روحانی احکام تورات بمصداق آنحضرت میباشد . و رساله های ایکناتیوس اسقف انطاکیه در تاریخ قریب ۱۱۰ م که در انطاکیه بجرم ایمان محکوم گردیده و بروم برده شد

بسیار و انجیل‌ها و کتاب اعمال و نامه‌ها بدیگران از توابع
حواری و غیرهم نسبت دادند و بنام آنان خواندند از قبیل
که نزد حیوانات درنده انداخته شود و آن نامه‌ها را در حال
سفرش بروم برای سه کلیسا نوشت و هدفش تشویق به تجلیل
کشیشها است و ضمناً ذکر مفاسد بعضی کشیش‌ها مینماید
و با اقصی مرتبه عشق آرزوی شهید شدن بواسطه دریده شدن
بچنگال درندگان میکند و التماس میکند که او را نجات ندهند.
و نامه پالیکا رب اسقف از میر بفلپیان که استفسار از
احوال ایگناتیوس مذکور نمود و مضمون نامه تحکیم عقاید ایمانیه
میشد و پولیکارپ خود بعد از قریب چهل سال دیگر
بشهادت رسید.

و تعلیم رسولان که شاید در حدود تاریخ ۱۲۰ میلادی
نوشته شد و نویسنده معلوم نیست و بحواری انتساب گرفت
راجع بتعمید و روزه و دعاء و عشای ربّانی و نظامات کلیسایی
و مسافرتین روحانی مسیحی و خدام کلیسا میباشد.
و نامه به دیاگنیسیس متعلق با واسط قرن دوم که کاتب
و مخاطب هیچیک معلوم نیست بیان وجه اشتراك و وجه امتیاز
مسیحیان از مردم دیگر است.

شبان هرماس داستانی است که هرماس برادر پیوس
اسقف شهر روم کمی قبل از قرن دوم نوشت و بیان رویاهای
خود نویسنده میباشد.

و نوشته‌های ترتولیان یکی از بزرگترین مسیحیان افریقا
متولد در شهر کارتاژ تحصیل یافته علم حقوق و وکیل رسمی
نوشتجات و خدماتی که برای رفع بدعتکاران و ناستیک‌ها
کرد و تعلیمات داد باقی است.

و نوشته‌های اریجن (۱۸۵-۲۵۴) جانشین کلمنت

کتاب اعمال پولس و مکاشفات پطرس رساله برنابا مذکور و غیرها
حتی بعضی نوشتند که قریب سیصد انجیل در میان بود
ولی آنها را مجامع مسیحیه و مسیحیان اعتبار ننمودند و لکن
فیما بین مؤمنین بمسیح تا اوائل قرن چهارم متداول بود و در
ایام قسطنطین کبیر حسب الامر تمام آنها را رد کردند و
بسیست و هفت کتاب و نامه‌های مذکور را محلّ اعتماد شمرده
بنام کتب عهد جدید و انجیل ترتیب و تدوین نمودند و پاپ
جلاسیوس اول در حدود سال ۴۹۲ میلادی فرمانی در ردّ و
ابطال پنج کتاب بنام انجیل اندریو، انجیل برنابا، انجیل
برتولماس، انجیل جیمس، انجیل تدیوس، صادر نمود و اکنون
در عصر حاضر انجیلی بنام انجیل برنابا به انگلیزی و عربی
و حتی بفارسی بعنوان ترجمه از اصل انتشار یافت که
مخالف انجیل اربعه و موافق قصص قرآنی است و مایاره
از شواهد تاریخیه اش را در حاشیه‌ها آوردیم.

در اسکندریه که در سنه ۲۰۲ پدرش شهید شد و بزرگترین
عالم زمان خود و با تربیت‌ترین و مفیدترین مسیحی قرن دوم
وسوم شد و برای تعرّضات معاندین از اسکندریه مهاجرت
بقیصریه نموده مدرسه جدید تأسیس کرد، تفسیراتی بکتب
مقدسه دارد جوابش بسلوس یکی از فلاسفه بت پرست
در هفت جلد.

(تاریخ کلیسای قدیم)

واز قدیسین و اساقفه و قسیس‌ها و دانایان کتب بیشمار
و تفاسیر بسیار بر این کتب در طول مدت آئین مسیحی فراهم
آمد و اخبار و روایات کثیر جمع آمده در دست دارند و صور
ادعیه و نمازهایی است که میخوانند و تمام کتب مقدسه مذکوره
عهد جدید بلغت یونانیه قدیمه که از زمان اسکندر کبیر آمیخته
بلغت عبریه بین یهود اشتهار تام یافت نوشته شد. و فقط
انجیل متی چنانکه اشاره گردید محتمل است که یونانی نبود.
و بعد چندی از نسخ^۱ تغییرات و اختلافات بسیار حادث گردید
و مقداری بسیار از آن کتب مقدسه ترجمه سریانی شد که بنام
پشیطو بمعنی (ساده) نامیدند. و دو ترجمه در قرن دوم
از لغت یونانی و نیز مصری قدیمتر بلغت مصری بنام مفیه
وصعیدیه مختص بمصریان گشت و باری دیگر بعداً ترجمه
بنام ترجمه عربی قدیم انتشار یافت که مترجم و زمان ترجمه
بدست نیست و از آن جمله نسخه ای لفظا عربی و خطاً
سریانی است.

و باری دیگر در قرن چهارم تمام کتاب مقدس از یونانی
به حبشی ترجمه شد.

دیگر در سال ۴۰۵ ترجمه کامل لاتین صورت گرفت که
قسمت آثار مقدسه موسویه از عبری و قسمت آثار مقدسه عیسویه
از ترجمه قدیمه لاتین ترجمه گردید و نزد پاپ اعتبار یافت.

دیگر در سال ۴۳۵ از شیطوبزبان ارمنی ترجمه شد
و ترجمه جیروم از یونانی بمیان آمد که در مجمع ترنت بسال
۵۶۳ بمنزله نسخه اصل قبول شد و بالاخره در قرن ۱۵
بدست پرتستان بلغات اروپائی و بعربی منتشر گشت و از قرن
چهارم و پنجم و بعدهما نسخی بر جلد حیوانات باقی است.
و گویند سه نسخه بسیار قدیم^۱ اول اسکندریه^۲ دوم نسخه
واتینائی^۳ سوم نسخه سینائی^۴ است (۱) و از قرن یازده نسخه^۵

(۱) در قرن اول زبان یونانی در تمام امپراطوری روم متداول بود
ولازم نبود که کتاب مقدس بالسنه دیگری ترجمه شود ولی چون
قرن دوم و سوم رسید اهمیت زبان یونانی رو بزوال گذاشت...
محتمل است که عهد جدید اول بزبان لاتینی در قرن دوم در
افریقا ترجمه گردید. ترجمه سریانی عهد جدید در قرن دوم و
ترجمه قبطی عهد جدید در مصر در قرن سوم بانجام رسید
چون مسیحیت بعد بین ارامنه و گتسها (ساکنین اطراف بحر
اسود) و حبشیهها و ساکنین جزائر بریطانی کبیر انتشار یافت
بالسنه آن مردمان نیز ترجمه گردید.... و تابحال انجیل را
به متجاوز از هفتصد زبان ترجمه نمودند.... و تا امروز قریب
صد عدد از نسخ خیلی قدیمی را پیدا نمودند. نسخه واتیکانیه
متعلق بقرون چهارم شامل جمیع کتب مقدسه در کتابخانه
واتیکان یعنی کتابخانه پاپ در روم موجود. نسخه سینائی^۲
نیز متعلق بقرون چهارم در کتابخانه لنینگراد در روسیه موجود.
نسخه اسکندریه^۳ تاریخ کتابت قریب ۵۰۰ م در موزه بریتانیا
موجود. (تاریخ کلیسای قدیم)

برکاغذهای پنبه ای یا کتان‌ی موجود می‌باشد و اولاً در سال ۱۵۱۴ بطبع رسید و در سال ۱۶۳۳ نسخه‌ای طبع و انتشار یافت .

و در قرن ۱۹ گروهی از دانایان و معلمین نسخه زیباتر طبع و نشر کردند. و تقسیم بفصول و ابواب و آیات در سال ۱۲۲۰ تا سال ۱۲۶۳ بدست تنی چند از علماء رینسی صورت گرفت و از کتب نامعتبر مذکور معروف نزد عبرانیین بنام ابوکریفا یعنی مشتبه بیست و دو انجیل و سیزده رساله را تشنندارف در یک مجلد طبع و نشر نمود .

نیده‌ای از کلمات و تعالیم مسیح

چنانچه رُسل مسیح بتحقیق رسانند و بیان شود هر چند خطایات و نظر آن حضرت در محیط و ملت خود به بنی اسرائیل متوجه بود ولی هدف و نظر واقعیش توجّه به همه ملل و ادیان جهان داشت^(۱) و خود گفت که برای ابطال تورات نیامدم^(۲) بلکه بهر تکمیل آن آمدم و اصول ده گانه را^(۳)

(۱) انجیل متی اصحاح ۲۸ مرقس ۱۳

(۲) انجیل متی اصحاح ۵

(۳) مرقس اصحاح ۱۰

تکرار کرد و مقصود خود را که بالا بردن سطح و محیط انسانی بطکوت رحمانی و ایجاد حیات روحانی مقدّس و بشّارت بتأسیس ملکوت آسمانی در روی زمین و رفع محدودیتهای نابالغانه نسبی شریعتی دوره قبل بود ، باکمل و اجمل وجه بیان نمود . و در درجه اولی (زال) و یهوه را که توراتیان بامهابت و قهاریت بیکران ساکن در آسمان و گاهی نازل باین جهان می‌پنداشتند منتهی بعبارت پرشفقت (پدر آسمانی) کرده خویش را پسر و پدر را درخود جلوه گر خواند و ملکوت و تختگاه آسمانی وی را که معهد قوای نهان و فرشتگان و مهبط روح القدس است بتحوّل و ولادت جدیده توان در آمد . و در نتیجه تحولات جهان و انسان در پایان ملکوت آسمانی تأسیس گردد و جهان جهانی دیگر شود .

واصل و پایه این آئین نازنین از همان آئین عبرانی است و ذکر آسمان و فرشتگان^(۱) و شیطان و یوم جزاء و بهشت و

(۱) انا اعطی العطشان من ینبوع ماء الحیوة مجّانا من یغلب یرث کلّ شیء و اکون له آلهاً و هو یكون لی ابناً و غیر المؤمنین و القاتلون و الزّناة و السّکرّة و عبدة الاوثان و جمیع الکذّبه فنصیهم فی البحیرة المتعدّة بنار و کبریت (مکاشفات اصحاح ۲۱) .
و العبد البطال اطرحوه اطرحوه الی الظلمة الخارجیة
هناک یكون البکاء و صریر الاسنان و متی جاء ابن الانسان فی مجده و جمیع الملائکة القدیسیین معه فحینئذ ینجلس علی کرسی مجده الخ . (متی اصحاح ۵ مرقس ۳ و ۴ مکاشفات . ۲ نامه روم پیترس و یهودا) .

جهنم در آثار عهد جدید بسیار است .

و در دوره سه ساله حیات و تعلیمات آن حضرت آنچه بنصوص شریعت تورات تصادم و نسخ مشاهده شده فریسیانرا بیاشوبانده یکی عدم محافظه یوم شنبه بود که از عمده ترین احکام تورات محسوب میاشد و از انجیل یوحنا مستفاد است که تعرض و قتل آنحضرت بهمین جهت وقوع یافت . دیگر آنکه در تورات مجازات چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان است و آن حضرت امر بعفو و اغماض فرمود و نیسز اختیار زوجات متعدده را که در آئین عبرانیان و تورات جائز بود و ابراهیم و یعقوب و غیرهما همی بآن عمل کردند تأکید در احتراز کرد و نیز طلاق را که در تورات بهر سبب و علتی روا بود و زوج اختیار مطلق داشت، جز بعلت زنا منع نمود و نیز اختیار زن مطلقه را که در تورات جائز بود بشدت نهی کرد و قسمتی از خطابات آنحضرت در توبیخ فریسیین یہود میباشد که شریعت را مدار معیشت و ریاست قرار داده بآن زندگانی و ریاکاری و خودنمایی میکردند و با اینکه سخنان منقولہ از آنحضرت در اناجیل چند صفحه ای بیش نیست همان

(بیش از صفحه قبل) اینان همان ایلیچیان خدایند جبرئیل که رازهای خدا را اعلان میکند میخائیل که بادشمنان خدا جنگ میکند رافائیل که روان مردگان را قبض میکند اوریل که روزیازیسین بسوی دادخواهی خدا نداء میکند . (انجیل برنابا) .

کلمات قلیله حاوی کتب کثیره و تعالیم جوهریه صرفه و دارای قدرت و تأثیری مخصوص است و دستور محبت و عدالت و قناعت و زندگی ساده و پاکی فکر و قلب و زبان و عمل و اخلاص و خیرخواهی در حق دوست و دشمن و عفو و غفران از اعمال ناشایسته میدهد که مسیحیان آنرا تعلیم طلائی خوانند و مفاد شمه ای از تعالیم آنحضرت چنین است :

توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.... خوشا حال مسکینان در روح که ملکوت آسمان از آن ایشان است.... خوشا حال محزونان که ایشان تسلی خواهند یافت... خوشا حال افتادگان که ایشان وارث زمین خواهند شد... خوشا حال پاکدلان که ایشان خدا را می بینند... خوشا حال آشتیگران که پسران خدا خوانده میشوند... خوشا حال طردشدگان برای نیکی که ملکوت آسمانی ایشان راست... خوشا حال شما چون شمارا سرزنش دهند و طرد کنند . و برای من هرسختی زشت بدروغ بر شما گویند شادباشید و سرود خدا گوئید که مزد شما در آسمانها بزرگ است و آنان بهمین گونه پیش از شما انبیاء را طرد میکردند . شما نمک زمینید هرگاه نمک فاسد گردد بچه چیز نمکین توان کرد مصرفی ندارد جز آنکه دور ریخته و پایمال شود... شما نور عالمید . شهری را که برکوهی بنامش نتوان پنهان داشت و

چراغی را نمیافروزند که زیر پیمانۀ نهند بلکه برچراغدان گذارند که همه اهل خانه را روشنی بخشد ... باید نور شما چنین در جلوی مردم بتابد که اعمال نیک شما را دیده پدرتان را که در آسمانها است تمجید نمایند ... گمان نبرید که من آمدم شریعت یا انبیاء را در هم شکم نیامدم که بشکنم بلکه تا تکمیل کنم و من حقیقت را بشما میگویم تا آنگاه که آسمان و زمین زائل میشود حرفی یا نقطه ای از شریعت زائل نخواهد شد تا آنکه همه واقع شود پس هر که یک کوچکتین این احکام را بشکند و بمردم چنین بیاموزد در ملکوت آسمانها کوچکتر خوانده شود هر که بعمل آورد و تعلیم نماید در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد ... من بشما میگویم تا خوبی شما از کاتبان و فریسیان افزون نگردد هرگز بملکوت آسمانها داخل نشوید ... شنیده دارید که به پیشینیان گفته شد مکش و هر که بکشد مستوجب داوری میگردد و لکن من بشما میگویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد مستحق داوری است و هر که برادر خود را قاتل کند مستوجب قصاص شود و هر که احمق خواند مستحق آتش جهنم گردد. چنانکه اگر قربانی جلوی مذبح ببری و آنجا بخاطر آری که برادرت از تو ناراضی است قربانی همانجا گذار و برو اولاً با برادرت بساز آنگاه بیا و قربانی را بعمل آر ... و بامدعی همانگاه

که در راهی بساز مبادا تورا بقاضی کشد و او ترا بیاسبان دهد و بزند ان افکنده شوی و بحقیقت میگویم تا فلس آخر را ادانتی از آنجا بیرون نخواهی آمد ... و شنیده دارید که به پیشینیان گفته شده بود زنا مکن اما من بشما میگویم که هر مرد بزنی نظر خواهانی نماید در دل با او زنا کرد ... پس اگر چشم راستت ترا بلغزند آنرا بکن و دور انداز که اگر عضوی از اعضایت تباه گردد بهتر از آن است که تمام بدنت در جهنم افتد و اگر دست راستت تورا بلغزند بپوش و دور انداز که اگر عضوی نابود شود ترا بهتر است تا آنکه همه بدن در دوزخ افکنده گردد ... و گفته شد هر که زنی را طلاق گوید طلاقنامه با او دهد لکن من بشما میگویم هر کس بغير عتلت زنا زنی را طلاق دهد او را زنا کار میگرداند و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد .

باز شنیده اید که به پیشینیان گفته شده بود که قسم دروغ مخور بلکه قسمهای بخدا را انجام رسان لکن من بشما میگویم هرگز سوگند نخورید نه با آسمان که تخت خدا است و نه بزمین که پایتاه او و نه با اورشلیم که شهر پادشاهی بزرگ میباشد و بسر خود هم قسم نخور که موئی را سفید یاسیاه نتوانی کرد بلکه مکالمه شما بلی بلی و نه نه باشد و زیاده بر این کار بد کردار است .

شنیده اید که گفته شده بود چشمی بچشمی و دندانسی بدن دانی، لیکن من بشما میگویم با بدی مقابله بدی نکنید بلکه هر که برخساره راست سیلی زند رخسار دیگر را نیز بسوی او بگردان. و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت بگیرد ردای خود را نیز با او واگذار... و هر کس ترا یک میل راه برد دو میل همراه او برو و هر کس از تو چیزی خواهد بده و هر که وام طلبد روی مگردان... شنیده اید که گفته شده بود با نزدیکان دوستی کن و با دشمنان دشمنی نما اما من بشما میگویم که با دشمنان خود دوستی کنید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و به کینه ورزانتان احسان نمائید و در حق کسانی که بدی میکنند و شما را طرد مینمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسر باشید زیرا که آفتابش بریدان و نیکان هر دو میتابد و بارانش بر نیکوکاران و ستمکاران هر دو میبارد چه اگر بمحبت کنندگان خود محبت نمائید چه اجری بران شما است؟ آیا نه با جگیران نیز چنین میکنند؟ و هرگاه فقط برادران خود را سلام کوئید چه مزیتی است؟ آیا نه خراجگیران نیز چنین اند؟ پس بدانگونه که پدر شما در آسمان کامل است کامل باشید (۱).

(۱) در نامه دوم یوحنا است ان کان احدی ایتیکم ولا یجئیی بهذا التعلیم فلا تقبلوه فی البیت ولا تقولوا له سلام لان من یسلم علیه یشرك فی اعماله الشریره .

از صدقه دادن جلوی چشم مردم که میگردند بر خد ریا باشید و گرنه نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید پس چون صدقه دهی پیش خود به کرنا منواز که این عمل ریاکاران در کنائس و اسواق است تا مردم آنها را بنوازند..... حقیقت را بشما میگویم آنان مزد خود را تمام گرفتند ولی تو چون صدقه دهی دست چپت از عمل دست راستت مطلق نباشد تا صدقه ات نهان باشد و پدر نهان بینت آشکارا ترا جزا دهد. و چون نماز کنی چون ریاکاران مکن که خوش دارند ایستاده در مجامع و گوشه های خیابانها نماز کنند و بمردم بنمایانند. حقیقت را بشما میگویم آنان تمام مزد خود بگرفتند اما تو چون نماز خوانی بحجره در آمده در را ببند و به پدرت که در نهان است نماز خوان و پدر نهان بین ترا آشکارا جزا دهد. و در نماز مانند امم دیگر سخن بیپوده تکرار نکنید چه آنان گمان برند دعا بتطویل کلام مستجاب شود، شما مانند ایشان نباشید زیرا پدر شما حاجات شما را قبل از آنکه سؤال کنید میداند پس چنین بخوانید: " ای پدر ما که در آسمانی نامت مقدس باد. ملکوتت بیاید. خواستت چنانچه در آسمان است بر زمین نیز معمول گردد. نان و کفاف ما را بده. گناهان ما را چنانچه ما هم بگناه کاران می بخشیم بیا مرز. و ما را بازمایش نیار. بلکه

مارا از شریر نجات ده که پادشاهی وقوت و بزرگی تراست
آمین". چه اگر لغزشهای مردم ببخشید پدر آسمانی شما
نیز لغزشهای شما را میآمرزد و اگر لغزشهایشان را ببخشید
پدر شما نیز لغزشهای شما را نبخشد.

و چون روزه میگیرید مانند ریاکاران روی ترش مسازید که
وجه خود را تغییر میدهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند.
حقیقت را بشما میگویم ایشان اجر خود را یافته اند اما تو
چون روزه داری سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی
تا در نظر مردم روزه دار نمائی بلکه روزه برای پدر نهان خود
بداری که نهان بین است و تورا آشکارا جزا دهد.

و گنجها برای خود بر زمین نیند وزید که بید و زنگ زیان
میرساند و دزدان نقب و غارت مینمایند بلکه بجهت خود
در آسمان بیند وزید که بید و زنگ زیان نمیرساند و دزدان سرت
نمینمایند چه در آنجا که کنز هست قلبت نیز میاشد.

و چراغ بدن چشم است و اگر چشمت گشوده باشد تمام بدنت
نورانی است و اگر فساد یافته باشد همه بدنت تاریک گردد
پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد ظلمت چه مقدر
خواهد شد؟

و هیچکس به دو آقا خدمت نتواند کرد چه ناگزیر از این
است این یک را محبوب و آن دیگر را مبعوض دارد یا با

این ملازم باشد و آن دیگر را حقیر شمارد. محال است که
خدا و مال هر دو را خدمت کنید بنابراین بشما میگویم بهر
زندگی خود اندیشه نکنید که چه بخورید یا چه بیاشامید
ونه برای ابدان خود که چه بپوشید... آیا حیات از خوراک
و بدن از پوشاک افضل نیست؟ نظر بمرغان آسمان کنید که
نه میکارند و نه میدروند و نه در انبارها ذخیره میکنند و پدر
آسمانی شما بآنها غذا میرساند آیا شما بسزاواری افضل
از آنها نیستید؟ آیا که از شما باهتر است میتواند یک آرش بر
قامت خود بیفزاید و چرا برای لباس اهتمام میکنید؟ در سونای
چون تأمل کنید چگونه نمو میکنند. نه محنت میکشند و نه
میریسند لکن بشما میگویم که حتی سلیمان هم با همه بزرگیش
مثل یکی از آنها لباس نداشت. پس اگر بگیاه مزرعه که
امروز هست و فردا در تنور ریخته میشود خدا چنین لباس
میپوشد ای کم ایمانان آیا بسزاواری قطعی شما لباس نمیدهد؟
پس اهتمام کرده نگوئید چه بخوریم یا چه بیاشامیم یا چه
بپوشیم یا چه همه این اشیاء را امم دیگر میطلبند ولی پدر
آسمانی شما میدانند که شما بهمه این اشیاء احتیاج دارید
لکن اولاً ملکوت خدا و نیکیش را بطلبید که اینهمه برای
شما مزید خواهد شد پس در اهتمام فردا نباشید که فردا
خود در آموزش اهتمام خواهد کرد. امروز را بدی خودش

کفایت میکند و مجازات ندهید تا مجازات کرده نشوید چه بهمان جزا که مجازات میکنید مجازات کرده میشوید و بهمان پیمان که پیمائید برای شما خواهند پیمود .

و چون است که خس را در چشم برادرت می بینی و چو می در چشم است نمیابی ؟ یا چگونه به برادرت میگوئی تا خس از چشم بیرون آرم و این چوب است که در چشم خودت میاشد . ای ریا کار اول چوب را از چشم خود بیرون آر آنوقت نیک خواهی دید که خار از دیده برادرت بیرون آوری . و پاک و پاکیزه را به سگان ندهید و مرواریدهای خود را پیش گرازان نریزید که بپای خود پایمال کنند و برگشته شمارا بدرند .

و بخواهید داده میشوید ، بطلبید مییابید ، در بکویید برای شما باز کرده میشود ، چه هر که سؤال کند میگیرد و هر که بطلبید مییابد و هر که در بکوید برایش باز میشود . و که از شما است که چون پسرش نان خواهد سنگ بدهد و اگر ماهی بطلبید مار بدهد ؟ پس اگر شما که شیرید میدانید به اولاد خود عطا یای نیکو بدهید چه قدر بسزاواری پدر آسمانی شما به سائلین خود خیرات میدهد . پس همانطور که میخواهید مردم با شما کنند شما هم با آنان همچنان کنید که شریعت و انبیاء همین است .

از در تنگ وارد شوید چه در فراخ و راه وسیع همان است

که مؤدی بهلاکت مییاشد و اکثریت از آنجا داخل میشوند و چه تنگ است آن در و چه غصه ناک است آن راهی که مؤدی بحیات میگذرد و کم اند آنان که آنرا مییابند .

از بیمران دروغگو که بلباس میشن نزد شما میآیند ولی در باطن دزدان ریاینده اند بهره‌یزید . ایشان را از بره‌ایشان میشناسید آیا از خار انگور و از خس انجیر توان چید ؟ همچنین هر درخت نیکو اثمار نیکو میآورد و اما درخت پست اثمار پست میدهد . هیچ شجره نیکو نمیتواند اثمار پست بار آورد و نه شجره پستی تواند میوه های نیکو بدهد و هر درخت که بار نیکو ندهد بریده گردد و با آتش انداخته شود لهذا از میوه هایشان ایشانرا خواهید شناخت .

نه هر که خدا خدا گوید بملکوت آسمانی درآید بلکه آنکه حسب اراده پدرم که در آسمان است عمل میکند اهل ملکوت مییاشد . بیاید روزی که خطاب بمن در آن روز گویند پروردگارا آیا نه بنام تو نبوت کردیم و باسم تو شیاطین را پیروی نمودیم و باسم تو قوت و قدرتهای بسیار ظاهر ساختیم ؟ پس من الحال صریحاً با آنان خطاب میکنم که من هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید . پس هر که ایمن سخنانم را بشنود و عمل نماید او را بمردی دانا شبیه میکنم که خانه اش را بر سنگ بنا کرد و باران باریده نهرها روان

گردید و بادها وزیده بر آن خانه آمده منهدم ساخت زیرا که برسنگ بنا شده بود. و هرکه این سخنان مرا شنود و بآن عمل نکند شبیه به مردی جاهل است که خانه اش را بر ریگ بنا نهاد و باران باریده آنها را جاری کرد و بادها وزید و بآن خانه صدمه زد که ساقط شد و سقوطش عظیم بود.»

و نیز باین مفاد است «ملکوت عظیم الهی در وقت محدود و موقتی نیاید و نمیگوید این او است که اینجا است یا آنجا است زیرا ملکوت عظیم خداوندی در خود شما است. برای انسان چه سودی دارد اگر تمام عالم را بچنگ آورد و نفس را از دست بدهد و در برابر نفس با انسان چه داده میشود؟ انسان را از خارج هیچ چیز آلوده نمیکند بلکه آنچه از او بروز میکند او را آلوده میسازد زیرا به نان زنده نیست بلکه بهر کلمه از کلمات خدا زنده است. جام را از داخل پاک کنید زیرا ظاهرش بآنچه در آن است زیان نمیرساند. اگر باندازه خردلی ایمان داشتید و فرمان میدادید که این درخت از رُستنگاه خود درآید و آب دریا بایستد تو را اطاعت میکرد. من آمدم که آتش افروزم چه میشود اگر آتش برافروزم منم فرزند انسان. من تاك حقیقی منم روشنائی عالم منم پاسبان سردار. منم معلّم و سرور که رستاخیز و زندگانیم. من راه حق و زندگانیم، من نان زندگانی هستم و چون پطرس او را مسیح خواند و بر ابرکت داد و گفت با من می از مهای روح القدس بنام من بر دی.»

عقائد و شعائر مخصوصه مسیحیان

آئین مسیحیت بتدریج تحت عقاید و شعائری قرار گرفت که در اصلش یعنی آئین عبرانیان بآن روش نبود و از اینجهت به آئینهای باستانی آریانی از یونانی و رومنی و ایرانی و هندی و بیشتر شباهت حاصل کرد.

اولاً بی پدری مسیح و اینکه مریم عذراء شانزده ساله مخطوبه یوسف نجار ناصری بی مساس او ویشری بلکه بقسوه روح القدس یا فرشته جبرائیل که در دو انجیل متی و لوقا مسطور است بآنحضرت حامله شد بزرایید (۱) و کلیساهای معظم هر که را در این عقیدت تردید و تزلزل باشد خارج از دایره مسیحیان شمرده حتی در کلیسا نمیدهند و بنابراین اساقفه و کلیسائی را که اساساً منکر این عقیدت بودند و مذکور میگردد طرد کرده مردود می شمارند و معذک دو انجیل مذکور نسب آن حضرت را از یوسف گرفته متسلسل شمرده بد او و در ساندند

ثانیاً نبوت خاصه و الوهیت آنحضرت و اقا نیم و مباری

(۱) او رئیس فرزند میترا و هر مز فرزند یا ما و ویروش فرزند مریانا و موسی فرزند مریم و بودا فرزند یا ما و کرشنا فرزند مارتالا را هم گفتند که ازد و شیزه متولد شدند و بعضی ایرانیان زردشت را متولد از دوشیزه میگفتند و چینی ها در باره فوهی و لا و همین عقیده داشتند

ثلاثه عالم وجود بنام پدر آسمانی و پسر روح القدس که در انجیل یوحنا و سبیه اصحاب ۵ نامه اول یوحنا است . و گفتند که برخی از فرق قدیمه پدر و مریم و پسر را مبادی میخواندند و تصویر یا تعبیر سه اصل در عالم کون یا اخلاق و غیرهما در مابین پیروان دیگر عقاید هم قبلاً یا بعداً بسیار بود و مسیحیان غالباً آنها را تذکار میدهند چنانچه در میان هندوان عقل و جسم و روح و در میان مصریان قدرت و مشیت و نور که خداوند پدر و قدرت پسر و تجمع آند و موجب تشکیل حیات است حتی برخی تصور کردند که عقیده تثلیث مأخوذ از مصر و یا ناتج از فلسفه مصری است که بعداً در تشکیلات ایمانی مسیحیان وارد کرده شد .

ثالثاً زنده شدن در روز سوم شهادت و صعود با آسمان اکنون نیز در آنجا نزد پدر بشخصه و جسمه حی و حاضر میباشد و در انجیل و آثار مصرح است .

رابعاً در آخر الزمان از آسمان با ظهور علامات عجیبه نزول نموده مابین صلحا و غیرهم حکومت کرده پادشاه و کیفر دهد که در انجیل متی مسطور میباشد .

و بر این امور افزوده شد که اقامت ثلاثه یکی و همگان

که از دوشیزه متولد شد و مجسمه ایزیس ربه النوع دریای رومن فرزند خود هوریس را در بغل داشت و امپراطور چین در قرن دهم خود را فرزند آسمان نامید .

حضرت است و گفته اند باید معتقد شد مریم با زائیدن آن حضرت همچنان باکره و دوشیزه ماند و باید عقیده کرد که آنحضرت بمهابط و جایگاههای عذاب و عقوبت گنهکاران فرود آمده انبیاء و اولیاء قدیم را که منتظر و مترصد آمدنش بودند از آن محل کیفر خطاهایشان بر آورد . و باید ایمان داشت که آنحضرت با آسمان بدست راست پدرنشست (۱) و نیز

(۱) اطلاق کلمه ابن الله فی مابین بنی اسرائیل شایع بود و در سفر تکوین اصحاب ۶ است : پسران خدا بادختران مردم اقتران کرده اولاد پدید شدند . و در سفر تثبیه اصحاب ۴ همه بنی اسرائیل نخست زاده خدا خوانده شدند . و در سموئیل اصحاب ۷ داود پسر خدا خوانده شد . و در ایوب باب ۸ جمیع بنی اسرائیل پسران خدا و در زامیر ۲ و ۸۹ داود پسر خدا و در اشعیا باب ۳ ذکر و انانث بنی اسرائیل پسران و دختران خدا خوانده شدند . و نیز در انجیل متی باب ۵ و ۶ و انجیل لوقا باب ۶ همه حواریان و مؤمنان عیسی پسر خدا مذکورند . و نیز در رساله اول یوحنا اصحاب ۳ و در انجیل متی اصحاب ۱۲ درباره حضرت مسیح است : اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از او خرسند است روح خود را بسوی خواهم نهاد . و در کتاب اعمال باب ۳ پطرس گفت : خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب خدای اجداد ما بنده خود عیسی را جلال داد برای شما اولاً بنده خود عیسی را بر خیزانید . و در باب ۴ بنده خود قدوس توعیسی بنده قدوس خود عیسی . و در یوحنا باب ۱۷ مناجات عیسی است : حیات جاودانی این است کسه تورا خدای واحد حقیقی و عیسیای مسیح را که فرستادی بشنا

آنکه خون آن حضرت عالم بشر را نجات بخشید و نیز عجائب مسطوره در انجیل را که از آنجمله احیاء اموات و شفای مرضی بدعاء و اخراج شیاطین از کالبدها و غیرها است باید معتقد بود .

دیگر از امور ممتازه^۴ اقرار بگناه نزد کشیشان (۱) و تحصیل غفران بواسطه آنان، دیگر رهبانیت و انعزال مردان و زنان

و در باب ۵ عیسی گفت زیرا همچنانکه پدر در خود حیات دارد همچنین پسر را نیز عطا کرده است . و در انجیل مرقس باب ۱۳؛ ولی از آنروز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسرهم . و در انجیل یوحنا باب ۱۰؛ آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان میاشید ؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا نازل شده خدایان خوانده ممکن نیست که کتاب خدا محو گردد آیا کسی را که خدا تقدیس کرده بجهان فرستاد بدو میگوئید که کفر میگوئی ؟ از آن است که گفتم پسر خدا هستم . و نیز در باب ۵ پدر در خود حیات دارد و پسر را عطا کرده است .

و در باب ۲۰ نشستن بدست راست و چپ من از آن من نیست مگر بآسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است .

و در باب ۱۹ وهم در انجیل لوقا است : از بهر چه مرانیکو گفتی و جز خدا نیکو نیست . و در انجیل مرقس باب ۱۲؛ خداوند خدای خداوند واحد است . و در یوحنا باب ۵ پدر مرا فرستاد .

(۱) رساله اول یوحنا اصحاب ۱ و ۲

در گنااس، دیگر اعتقاد بعصمت و الهیت و قدرت لاهوتی پایها الی یومنهاذا . دیگر تعمیم اکابر و اصاغر خصوصاً آنانکه قبول مسیحیت نمایند با مراسم و آدابی مخصوص که بواسطه کشیشان انجام میگردد (۱) .

دیگر عدم ازدواج اساقفه . دیگر نگهداری علامت و صورت صلیب شهادت آنحضرت که افراد و معابد و غیرها رسم نشان و تقدیس خود کردند .

دیگر ناقوس در کلیساها با رسوم مخصوصش . دیگر نگهداری مانند آخرین جلسه و صرف شام حواری با آنحضرت که در انجیل مسطور است و کشیشان نان و شراب را بنام گوشت و خون آن حضرت تقسیم مینمایند .

(۱) حتی بعضی تعمیم را موجب تطهیر سریرت و ضمیر انداشتند و بعضی بدن را در آب آمیخته با روغن زیتون میزنند و برخی علاوه کردند که باید سه نوبت در آن داخل کرد و گروهی کودکان را مستثنی کرده اختصاص با کابسر دهند تا اعتراف بگناهان کرده تعمیم گردد و جمعی مقدار از آب ولو آنکه قلیلی باشد بر بدن پاشیده مراسم پدر و پسر و روح القدس خوانند تا طهارت از رجاست و ناپاکسی گناهکاری حاصل شود .

انشعابات و اختلافات داخلیه مسیحیه

شعب و مذاهب در مسیحیت توان گفت که غالباً از دیگر ادیان بیشتر شدند و با یکدیگر در مسائل اعتقادی و رسوم و تقالید کنائسیه متمایز و متخالف گشتند و بعضی بعضی دیگر را باطل و خارج از مسیحیت شمردند و از قرن اول شروع شد والی یومناً هذا پیوسته حزب و فرقه نومی برمیخیزند .

نخست در عصر حواری چنانکه در کتاب اعمال و نامه ها مسطور است جمعی از یهود مسیحی، آنحضرت را یکی از نبیین در ظل تورات دانستند که بنام ابیونیین و ناصریین معروف گشتند و شریعت و تقالید موسویه را تماماً مطاع و واجب الاتباع گفتند و با همه سعی و جهد حواری برای قلع و قمع آن برقرار ماندند .

دیگر ناستیک ها یعنی عرفا مشتق از لفظ نوس یونانی که بمعنی عرفان است و منکر ارتباط مستقیم عالم کثرت و ظلمت ماده بعالم تنزه و حقیقت خدائی بدون وسائط و منکر تجسم مسیح شدند و آئین انجیل را بدون اسلوبی که خود برای سلطه بریدن معتقد بودند منتج فائده نمیدانستند و در نامه های حواری شاید برخلاف ایشان که در جمله مسیحیان

بودند و این نوع عقیده داشتند، سخنان بسیار است و شاید هم آنان بودند که بنام معلمین کذب مذکور شدند و حتی بیان مسیح در انجیل است که از این پیمران کاذب بر حذر باشید و منقول است که یوحنا حواری روزی به حمای در آمد و دانست که سرتیوس ناستیک یهودی در آنجا است و استحمام ناکرده بیرون دوید . دیگر شمعون مجوس و اتباع او بودند (اعمال ۸ : ۹ و غیره) که بواسطه فیلیس ایمان آورده بود بعد به روم رفته اتباع پیدا کرد و مردم او را بسحر نسبت میدادند . و دیگر والنتینس فیلسوف مسیحی مصر که فلسفه مستند بکتب مقدسه تنظیم کرد . دیگر مارسیون پسر اسقفی در آسیای صغیر در اواسط قرن دوم خدای عهد عتیق را عادل و لسی دور از رحم و محبت خوانده مرکز واجب الوجوب نمیدانستند و تمامی اناجیل را بجز قسمتی از لوقا رد کرد و میگفت مسیح متولد نشد بلکه مانند شخصی بالغ ظهور کرد و خدای حقیقی را اعلان نمود و لاجرم خدای این دنیا یعنی خدای عهد عتیق غضبناک گردید و یهودیان را شورانید تا وی را مصلوب نمایند و زحمات و صلیب وی نیز مانند ظاهر شدنش ظاهری بود و چنین بنظر مردم میآمد و پس از قیامتش حقیقت را به یگانه مبشر خود پولس تعلیم داد و لاجرم مارسیون فقط قسمتی از نامه های پولس را معتقد شد و

بخلاف اغلب ناستیک ها عامل بظواهر شریعت بود و چون به رم رفت و کشیشان وی را بعقاید مخالفش درعشاء ربّانی نپذیرفتند کلیسائی جداگانه بپاکرد تا مسیح را بحقیقت خدمت کرده جانفشانی نماید و همین نوع اعتقادات منتشر ساخت و عقاید مذکوره تا قریب اوائل قرن سوم در افکار مسیحیان جنبش داشت (۱) و جمعی از متفکّرین اساقفه

(۱) عقیده مارسیون در این مسئله که مسیح حقیقتاً بر روی صلیب نبود بلکه بنظر آمد که مصلوب شد مخصوصاً برای ایرانیان جالب توجه است زیرا به تعلیم قرآن شباهت دارد که میگوید «و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم ...» گویند جماعتی از ناستیک ها تعلیم میدادند که شمعون قیروانسی در جای مسیح مصلوب گردید این فرقه مطابق نوشتجات آیرینیوس میگفتند وقتی که شمعون اشتباهها و از روی بیخبری مصلوب شد شکلش بتوسط وی تبدیل یافت تا مردم تصور کنند وی عیسی است و عیسی خود بشکل شمعون درآمده ایستاد و آنها را استهزاء کرد و چون عیسی قوه غیر متجسم و عقل پدر غیر مولود بود شکلش بر حسب میل خودش متغیر گردید بنابراین میگویند بسوی او که وی را فرستاد صعود نمود .

(تاریخ کلیسای قدیم)

فرقه ای از اشرار مدعیان اینکه ایشان شاگردانند بشارت دادند باینکه یسوع مرده و برنخاسته و دیگران بشارت دادند باینکه در حقیقت مرد آنگاه برخاست و دیگران بشارت میدهند باینکه یسوع همان پسر خداست و در شمار ایشان بولس هم فریب خورد اما ما پس همانا بشارت میدهم

لفظاً و کتباً و عملاً بقطع و قمع آنها کوشیدند چنانکه آیرینیوس شاگرد پالیکارب شاگرد یوحنا حواری هنگامیکه اسقف شهر لیون بود از سال ۱۸۲ تا ۱۸۸ کتابی بزرگ در پنج مجلد بر علیه این عقاید نوشت و اعتقاد سّری ناستیک هارا که میگفتند بتوسط مسیح و حواری تعلیم داده شد ردّ کرد و چون پالیکارب به روم رسید مارسیون از وی پرسید آیا مرا میشناسی ؟ او جواب داد بلی تو را میشناسم که نخست زاده شیطان هستی . و نیز ایگناتوس را وقتی که برای شهید کردن به روم میردند در بین راه رساله ای نوشته تأکید باحتراز از عقاید ناستیک کرد . و نیز ترتولیان که تقریباً از سال ۱۶۰ تا ۲۴۰ میزیست جواب وردّ گفت و نوشت و بالاخره کلیمت اسکندریّه که تقریباً از سال ۱۵۰ م تا ۲۲۰ زندگانی کرد با حربّه فلسفه عقاید ناستیک هارا همی کند که تقریباً آن عقاید از مابین مسیحیان بیرون رفت و چون ناستیک ها اناجیلی ترتیب داده بودند کلیساها لازم دانستند که آثار مقدّسه خود را ترتیب و تنظیم دهند .

دیگر آرتمون و پیروانش میگفتند عیسی مسیح بشری است بیشتر از دیگران فیض روح القدس یافت و منکر آنچه نوشته ام کسانی که از خدا میترسند تا در روز پسین داد خواهی خدا خلاص شوند . (انجیل برنابا)

الوهیت مسیح بودند (۱) .

وبرخی دیگر عیسی را همان ذات غیب واحد الوهیت میدانستند . و سابلیوس تعلیم میداد که همان خدای یگانه است خود را گاهی پدر و گاهی پسر و هنگامی روح القدس جلوه میدهد و يك حقیقت ابدیه به سه عنوان بروز کرد و تمامی معتقدین عقاید متنوعه مذکوره در دو قرن اول جزو جامعه مسیحیت بودند .

وقریب آخر قرن سوم مانسی در ایران طلوع کرد و آئین فلسفی، مانند فلسفه دینی ایرانیان و بنام فاراقلیط موعود مسیح و با انجیلی نوین از خود جماعتی تأسیس نمود که بعد از هلاک او و اصحابش کثرت یافته قرنها برجا بودند .

دیگر مونتانیوس و پیروانش که وی را مخصوصاً حامل روح القدس گفته انتظار رجعت مسیح میکشیدند و وعده قرب همی دادند و از احکام متداوله شان آنکه مرتکبین کبائر را از کلیسا خارج میکردند و جز شهادت در راه مسیح امری را موجب براءت نمیشمردند و بمراد یا زن بیوه اجازه ازدواج دیگر نمیدادند و تجرد را از ازدواج افضل میشمردند و باکره را

(۱) سوسینوس در باب طبیعت و جنبه الوهیت مسیح مخالفت کرد و در حقش خدائی قائل نشد و از او مذهب موحد و کلیسای یونتریان بوجود آمد که در لهستان طلوع کرد و در اغلب ممالک مسیحیه هستند . Unitarians - Socinus

امر به نقاب مینمودند و زنان را از لباس زینت دار نهی میکردند و از اسقفها و کلیساها به عیجوتی و نکوهش میپرداختند و بالعکس اساقفه آسیا آنان را حامل ارواح پلیده میخواندند .

و بالجمله مسیحیت در طول سه قرن اول که غالباً در تحت سختگیریهای دولتی و ملی و تحت تقیه میزیستند در اثر آمیختگی با ملل و عقاید گوناگون فلسفهها و اعتقادات کثیره عجیبه در آن در آمد و فرق گوناگون مذکور و غیرها که از آنجمله اریوسین و مانیکین و پراکسین و غیرهم اند برخاستند ولی فرق معظمه شهیره که اکنون در جهان شناخته و بسیارند: یکی مذهب و کنیسه کاتولیکیه رومیه است که پایتختش روم و شمارشان را در سال ۱۸۹۱ م تقریباً دو بیست و چهار میلیون نویشتند و آنان معتقدند که خلیفه دومین پس از حضرت مسیح پطرس بود که بعد از عروج وی پاپ شد و مدت سی و شش سال یعنی الی آخر حیاتش این مقام را داشت (۱)

(۱) در ۲۱ یوحنا است که بیطرس فرمودند بزه های مرا خوراك ده ... گوسفندان مرا شبانی کن، ایضاً از عقب من بیا... پدر من که در آسمان است و من نیز تو را میگویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلاء نخواهد یافت و مقالید ملکوت آسمانرا بتو میسپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده گردد و نیز مذکور است آنحضرت

و بعد از او درجه اسقفی (اپیسکوپاس) را به لنیوس واگذار نمودند که پولس هم در رساله خود به تیموتاوس او را زنگبر دست خود پاهای وی را شسته خشک کرد . و در باب ششم یوحنا است: همانوقت بسیاری از شاگردان او برگشته دیگر با او همراهی نشدند پس عیسی بآن دوازده نفر گفت آیاشما نیز میخواهید بروید؟ شمعون پطرس گفت خداوندان نزد که برویم؟ و در باب اول از کتاب اعمال است در آن ایام پطرس از میان برادران که عدد ایشان جمله قریب بصد و بیست بود برخاست و معذک و با اینکه در باب دهم انجیل متی است که آنحضرت فرمود هر که مرا پیش مردم انکار کند منم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود مسطور است که در همانشب آخر آنحضرت سه بار وی را انکار کرد و اما ده تن حواری دیگر در همانوقت که سپاهیان یهود یکدفعه هجوم نموده بودند همه گریختند .

در قرن چهارم در امپراطوری روم اسقفان کلیساهای اسکندریه، انطاکیه، قسطنطنیه و روم رؤسای کلیسا شدند و اسقفان سه کلیسای اول موسوم به پتريارخ یعنی پدریاموسس يك نژاد شدند که در ابتدا اطلاق بر همه اسقف میشد ولی بالاخره مخصوص این سه اسقف گردید . (کتاب اعمال ۷ : ۸) . و اسقف روم بیاپ . . . و پاپها بریاست بزرگترین کلیساهای دنیا هم قانع نشده کم کم مایل بتسلط بر کل کلیسای مسیحی گردیدند و مدعای خود را از انجیل متی باب ۱۶ : ۱۸ گرفته آنرا بطور غلط تفسیر کردند و ادعا نمودند که چون عیسی مسیح پطرس را جانشین خود نمود و او اولین اسقف شهر روم بود بنابراین اسقفان روم بایستی جانشین پطرس بوده در روی زمین بجای خود مسیح بر کلیسا سلطنت نمایند . لیو که در قرن پنجم

نمود و جای نشینش آن کلتوس شد و بعد از او کلمنت سومین خلیفه بود که از مصاحبت و معاشرت بعض حواری

مقام پاپی را حائز مدعی ریاست بر تمام کلیسای مسیح شد بیشتر از اسقفان مغرب ادعای او را قبول نمودند ولی در مشرق پتريارخ های قسطنطنیه و انطاکیه و اسقفان کلیسای ایران امتناع ورزیدند، این باعث جدائی ایمن کلیساهای لاتینی زبان مغرب و کلیساهای یونانی و سریانی زبان مشرق شد و بالاخره چون قسطنطنیه و روم در امور سیاسی از هم جدا شدند کلیسای یونانی زبان هم کاملاً از کلیسای روم مجزی گردید این دو شعبه مهم کلیسای مسیح تا امروزه هم از یکدیگر منفصل اند یکی کلیسای ارتدکس یونانی و خصوصاً یونان و روسیه منتشر میباشند، دیگری کلیسای کاتولیک روم که اقتدارش بیشتر در اروپا و امریکا است .

در متی ۱۶ : ۱۹ مینماید که مسیح تمامی اختیارات حل و عقد امور را به پطرس رسول واگذار میکند ولی در متی ۱۸ : ۱۸ همین اختیار را بکلیسای عمومی میبخشد در اعمال رسولان باب ۱۵ مشاهده میکنیم که نه پطرس بلکه یعقوب بمدریت کلیسای اورشلیم گماشته گردیده است .

(و . م . میل)

بهره داشت و برخی دیگر نیز در آن ایام از معاشریــــن
 حواری باقی بودند و برجای او اوارستوس شد پس از آن
سیکستوس ششمین جانشین است و بعد از او تلسفوروس که
 بشهادت رسید و بعد از او بترتیب هیجمنوس ، پیوس
انیکتوس ، سوتر و آلوتروس و نزدیک به هشتاد پاپ الی
 یومنا هذا متعاقباً وصی و خلیفه بعد یکدیگر زیستند و آن
 خلفاء را پاپ و وارث پطرس رئیس حواری و سفیر و نایب
 آن حضرت خوانند و پاپ و کاردینال ها که در طبقه زیر دست
 پاپ و بالا دست همه اند باید زن نگیرند و کشیش نیز مادام
 که در کلیسا است زن ندارد و تمام مجالس دینیّه و صدور
 فتاوی و احکام عظیمه بی حضور شخص پاپ یا نایب مخصوص
 صورت نگیرد و اقتدار روحانی و تسلط لاهوتی بر شاه و رعیت
 در حقشان معتقدند و آنان را غالباً مانند و برجای حضرت
 مسیح می‌شمارند. و ایتالیا و اسپانیول و پورتقال و فرانسه
 و کثیری از ممالک با اختلاف درجه تعلق و ارتباطشان به پاپ
 رم اسماً از این مذهب اند و آنرا مسیحیت اصلیه میدانند
 که تغییراتی با دست انسانی در آن روی نداد و رهبانیت
 و زیست زن و مرد مجرد در آنجا والی کنون اقامت زنان
 بی شوهر و مردان بی زن بنام انقطاع از لذات دنیویّه
 بنام مسیح در کلیسا از امتیازاتشان بود. و گویند عیسی از

لا هوت به ناسوت آمد و لاهوت با او بود و در عالم ناسوت
 بدنش رنج دید و این را قبول نمود که شفاعت تواند کرد. و
 عقیده بعضی از ایشان بدین درجه از صلابت بود که گفتند
 حتی مریم مادر عیسی نیز بی پدر تولد یافت و بمعنی حقیقی
 مادر خدا است. و آنکه نانها که قسّیسان
 در هر جای دنیا به تذکار آخرین شب صرف شام آنحضرت با
 حواری که بنام عشاء ربّانی خوانند شکسته متبرک میسازند
 حتی ذرات آن نانها بگوشت آنحضرت مشحون و شرابی که
 در آن شب میآشامند بخونش متبدل میگردد (۱) و اینکــــه

(۱) در خصوص شراب که در حکایت عشاء ربّانی ذکر نان و شراب
 است و در انجیل لوقا اصحاح ۱ راجع به یحیی بن زکریا
 چنین مسطور میباشد شراب و مسکری نخواهد نوشید و در شکم
 مادر خود پیر از روح القدس خواهد بود و در رساله پولس
 یغلاطیان اصحاح ۵ است بت پرستی و جاد و گری و دشمنی
 و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها و حسد و قتل
 و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شمارا خبر میدهم چنانکه
 قبل از این خبر دادم که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت
 خدا نمیشوند.

پیش از صعود مسیح رسولان خود را امر فرمود که ایمان
 آورندگان را تعمید داده و در مجمع وی داخل گردانند ولی
 البته فقط این تعمید جسمانی را باعث نجات مردم نمیدانست
 در این عشاء نان بمنزله جسم مصلوب مسیح در راه نجات ما
 میباشد و پیاله نشان ریختن خون وی میباشد. (و. م. میلر)

بهره داشت و برخی دیگر در آن ایام از معاشرین —
 حواری باقی بودند و برجای او اوارستوس شد پس از آن
سیکستوس ششمین جانشین است و بعد از او تلسفوروس که
 بشهادت رسید و بعد از او بترتیب هیجمنوس ، پیوس
انیکتوس ، سوتر و آلوتروس و نزدیک به هشتاد پاپ الی
 یومناً هذا متعاقباً وصی و خلیفه بعد یکدیگر زیستند و آن
 خلفاء را پاپ و وارث پطرس رئیس حواری و سفیر و نایب
 آن حضرت خوانند و پاپ و کاردینال ها که در طبقه زیر دست
 پاپ و بالا دست همه اند باید زن نگیرند و کشیش نیز مادام
 که در کلیسا است زن ندارد و تمام مجالس دینیّه و صدور
 فتاوی و احکام عظیمه بی حضور شخص پاپ یا نایب مخصوص
 صورت نگیرد و اقتدار روحانی و تسلط لاهوتی بر شاه و رعیت
 در حقیقت معتقدند و آنان را غالباً مانند و برجای حضرت
 مسیح می‌شمارند. و ایتالیا و اسپانیول و پورتقال و فرانسه
 و کثیری از ممالک با اختلاف درجه تعلق و ارتباطشان به پاپ
 رم اسماً از این مذهب اند و آنرا مسیحیت اصلیه میدانند
 که تغییراتی با دست انسانی در آن روی نداد و رهبانیت
 و زیست زن و مرد مجرد در آنجا والی کنون اقامت زنان
 بی شوهر و مردان بی زن بنام انقطاع از لذات دنیویّه
 بنام مسیح در کلیسا از امتیازاتشان بود. و گویند عیسی از

لا هوت به ناسوت آمد و لاهوت با او بود و در عالم ناسوت
 بدنش رنج دید و این را قبول نمود که شفاعت تواند کرد. و
 عقیده بعضی از ایشان بدین درجه از صلابت بود که گفتند
 حتی مریم مادر عیسی نیز بی پدر تولد یافت و بمعنی حقیقی
 مادر خدا است. و آنکه نانهها که قسیسان
 در هر جای دنیا به تذکار آخرین شب صرف شام آنحضرت با
 حواری که بنام عشاء ربّانی خوانند شکسته متبرک میسازند
 حتی ذرات آن نانهها بگوشت آنحضرت مشحون و شرابی که
 در آن شب میآشامند بخونش متبدل میگردد (۱) و اینک

(۱) در خصوص شراب که در حکایت عشاء ربّانی ذکر نان و شراب
 است و در انجیل لوقا اصحاح ۱ راجع به یحیی بن زکریا
 چنین مسطور میآید شراب و مسکری نخواهد نوشید و در شکم
 مادر خود پر از روح القدس خواهد بود و در رساله پولس
 بفلاطیان اصحاح ۵ است بت پرستی و جادوگری و دشمنی
 و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها و حسد و قتل
 و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شمار اخبار میدهم چنانکه
 قبل از این خبر دادم که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت
 خدا نمیشوند.

پیش از صعود مسیح رسولان خود را امر فرمود که ایمان
 آورندگان را تعمید داده و در مجمع وی داخل گردانند ولی
 البته فقط این تعمید جسمانی را باعث نجات مردم نمیدانست
 در این عشاء نان بمنزله جسم مصلوب مسیح در راه نجات ما
 میباشد و پیاله نشان ریختن خون وی میباشد. (و. م. میلر)

ایمان احدی بدون اعتقاد بی‌پاپ مقبول نشود و او معصوم است و گناهان بواسطه او آمرزیده گردد و او را اقتدار است که هر حلالی را حرام و هر حرامی را حلال سازد . و آنکه تمام ارواح حتی ابرار پس از موت بهر آنکه پاک شوند بجهنم افتند و بواسطه پاپ خلاصی یابند و جهنم در قلب زمین بشکل مکعب و هر ضلعش بمسافت دویست میل می‌باشد .

و پاپ شکل صلیب بر کفش خود رسم نماید و قسّیسان بر سر و نیز در معبد کاتولیک صور و تماثیل و صلیب موجود است و حتی ذاهبی تصویر بنام پدر آسمانی و پسر و روح انقدس بود و تصاویر و تماثیل دیگر قدّیسین مسیحی را در معابد نگه داشته توقیر میکردند و ذاهبی بصور عجیبه مصور میداشتند چنانکه بعضی را سرمانند برخی از حیوانات و تن چون انسان بود . و پاپ را عده ای کاردینال بمنزله وزراء و مؤتمن می‌باشد و چون پایی از جهان درگذرد از مابین آن عده در جمعی که بعلاوه آنان عده کثیر از اساقفه و شیوخ کنائس حاضرند حسب مشورت یکی را پاپ جدید انتخاب نمایند .

و اما مجالس افتاء و حکم که برای تثبیت عقیده و رد مخالف با حنوف پاپها یا نائیشان و یا بتصدیقشان تحقق یافت معفده مجلس یا نام است :

نخست مجلس آرلیز بسال ۳۱۴ میلادی بود که بامر

قسطنطین کبیر مرکب از اساقفه بهر حال اختلاف بیستین اسقفهای کلیسای افریقا و عقیده دوناتیست در شهر آرلیز منعقد گشت و بضد عقیده جماعت مذکور که پیرو اسقف دوناتس بودند و تبری کردگان از مسیحیت را که در تحت زجر و شکنجه سالیان اضطهاد قبل از قسطنطین مبادرت نموده بودند رجوع بجامعه مسیحیین و کلیسا معتقد نبودند و اجبار و تکلیف سیاسی و دولتی را بر عقاید مذهبی منکر بودند رأی دادند و قسطنطین اعمال قوه کرد و دوناتیست ها مقاومت و انقلاب شدید نمودند چنانکه قسطنطین نتوانست اجراء نماید و دوناتیست ها خود سالها کلیسا و مذهبی را اداره کردند و از تحت کلیسای رم خارج بودند .

دوم مجلس نیقیه منعقد در شهر نیقیه واقع در قسرب قسطنطنیه با اقدام قسطنطین برای محاکمه آریوس از قسّیسان اسکندریه بود که در کتاب خود مستند با آثار مقدسه عهد جدید منکر الوهیت و ازلیت و اقدومیت مسیح شده او را مخلوق و بنده خدا خواند و اسکندر نام اسقف آن شهر وی را از کلیسا بیرون کرد و جمعی کثیری او گرفتند و بحکم اسیلوستر پاپ با مصاریف قسطنطین جمع خلفاء عیسویه و قسّیسین و غیرهم مجتمع شدند گویند شمار خلفاء ۳۱۸ تن بود و بسیاری از آنان قدّیسین و اولیاء شمرده شده در راه آئین مقدّس

در زمان پیش بلیات دیده جراحات داشتند و قسطنطنیه
برجای يك چشم پاینوس که اعدا^۱ برکنده بودند همی بوسه
داد و پاپ مذکور و خود آریوس حاضر بودند و کتاب وی را
حاضرین بصدای بلند خواندند و برخی از شدت تأثرو
تعصب انگشت بر گوشها نهادند و از جمعیت حاضرین
برضد وی حکم عمومی راجع بالوهیت حضرت عیسی و آنکه
با پدر در ذات و صفات و احکام یکی است صدور یافت
و آریوس را طرد و لعن کرده گفتند باید تبری و توبه نماید
و قیصر او را اخراج بلد کرد ولی عقیده آریوسی مابین مردم
برجای ماند و از آن هنگام دین و آئین پاپی بنام کاتولیک
یعنی (اصلی) مشتهر گردید .

مجلس سوم در عهد قیصر تائودوز در شهر قسطنطنیه
بسال ۳۸۱ میلادی برای محاکمه سدانیوس خلیفه^۲
قسطنطنیه که اقومیت روح القدس را انکار نمود و فقط باین
دأب باستننا باثار مقدسه عهد جدید معتقد شد منعقد
گردید و بمصارف قیصر يك صد و پنجاه کار دینال و نیسز
قسسیان و علماء بسیار حضور یافتند و تماماً برضد سدانیوس
رای داده پیروان عقیدت مذکور را لعن و طرد و اخراج بلد
کردند و عقیده مسیحیه باینصورت تأسیس و تصویب یافت که
پدر آسمانی بصورت عیسی از بالا بزیر آمد و چون مصلوب

و متالم گشت باسماں عروج نمود و در آخر زمان باز بزمین آید
و هیچ جدائی و دوئی مابین اقا نیم سه گانه پدر و پسر و
روح القدس نیست و پاپ دماس همان را تصدیق و امضاء
نمود .

و مجلس چهارم را نیز قیصر تائودوز مذکور بحکم پاپ سیلیسه
بسال ۴۳۱ در شهر افسس از توابع قسطنطنیه برای محاکمه
نسپوریوس خلیفه قسطنطنیه برقرار کرد که میگفت عیسی دو
جنبه یکی خدائی و دیگر بشری داشت و الهیت از لاهوت
بر او فرود آمده بپیوست ولی همان او وعین او نبود و چون
زمانش بپایان رفت دیگر باره بلاهوت شتافت و مریم مادر خدا
نیود و خدا را نزائید بلکه بشری را زائید و با حضور دوست
تن^۳ از کتاب نسپاریوس و کتب علماء قبل خواندند و برضد
وی فتوی دادند و تقریر چنین صادر شد که الوهیت و بشریت
حضرت عیسی از یکدیگر جدا نیست و کلمه خدا در رحم مریم
با جنبه بشری متحد و یکی منعقد گردید و شخص واحد ظهور
کرد و بنابراین مریم مادر خدا بود .

مجلس پنجم را قیصر مُرسَلین بحکم پاپ لیئون در شهر
گالیسرون بسال ۴۵۱ منعقد کرد و سصد و شصت خلیفه
و نواب پاپ و خود قیصر حضور داشتند و برضد آستیئش
شاگرد نسپاریوس که عقیده ای مانند استاد خود با انسدک

تفاوت نشر داد و میگفت عیسی خدا بود و در عالم ناسوت هم خدا بود ولیکن صورت مینمود و بدنش هم رنج و زحمت نمی پذیرفت زیرا که خدا رنج نمی بیند حکم دادند و برضد مجلسی پیشتر که در همان شهر بامر قیصر تا و دوز انعقاد یافته بود و بدخالت و حمایت اولیا دولت بنفع عقیدت او حکم درآمد قضاوت و فتوی صادر کردند و چنین تقریر درآمد که عیسی هم به جنبه لاهوتی و هم به جنبه ناسوتی خدا است و در هر دو جنبه کمال قدرت بی ضعف داشت از لاهوتی الهیت کامل و از ناسوتی انسانیت تمام و از الهیت قدم ذات داشته و از جهت پیدائی از مریم حادث بود و در این جهان رنج و الم بدن برایش شد.

و مجلس ششم را قیصر جوستی نین در قسطنطنیه منعقد کرده خلفاء عیسویه را حاضر ساخت و درباره سه کتاب که سه خلیفه یکی در شام دیگری در اناطول و دیگری در فرانسه بحمايت آستیش نوشته منتشر کردند حکم دادند و بر مؤلفین سه گانه و برنسطوریوس و آستیش لعن فرستادند و مجالس مذکور در شش قرن اول عصر مسیح پس از یکدیگر انعقاد یافت و بقیه مجالس بعد از آن منعقد شد. و مجالس دیگر غیر رسمی که پاپ حضور نداشت و امضا ننمود نیز بسیار است و همه فرق مسیحی که مخالف کاتولیک انشعاب یافتند غالباً

آن قدرت و حیثیت نداشتند که مقاومت و معارضت پدید آید. دوم از فرق و مذاهب مسیحیه کنیسه ارتودوکسیه یونانیه است که شباهت بسیار بکلیسای کاتولیک روم دارد و چون اعمالی بدین طریق از کاتولیکان صورت گرفت که پاپ لئون و میشل سرولا دیوس کشیش قسطنطنیه را تکفیر نمود و کار دیناها فرمان تکفیر را روی محراب سن سوفی قرار دادند و کفشهای او را از روی سنگ بزرگ کفش کن در آننداختند جد اگر دیدند و شمارشان را در سال ۱۸۹۱ به صد و بیست و هشت ملیون نوشتند. پایتختشان قسطنطنیه بود و حبر اعظم در آنجا اقتدار داشت و اخبار یونانیه و اسکندریه و انطاکیه و اورشلیم که هر یک در قلمرو خود مستقل بودند تحت اقتدارش میزیستند و او آنان را انتخاب مینمود و در موقع انتخاب حبر اعظم دوازده تن از اساقفه در قرب قسطنطنیه مجتمع شده مشورت کرده یکی را از آن میان بر میگزیدند و این شعبه که از کنیسه کاتولیک بتدریج جدا و مستقل گردید اساس مذهبشان همان کتب مقدسه عهد جدید و تبعیت شش مجمع اول از جامع عظیمه شورای عالی مسیحیه است و در مسائلی مانند شفاعت اخبار برای گناه کاران و نجات دادنشان بقدرت خود نه باعمال آنها و عدم جواز مطلق ازدواج کشیشان و امور دیگر بسیار با کنیسه کاتولیک روم مخالف اند و به پاپ اعتنائی

نداشته اطاعت حبر اعظم خود کنند و شرح تبیین کتب مقدسه بطریق احبار خودشان مینمایند و در عبادات و مراسم مذهبی لغت ملیه خود را بکار میبرند و مراسم با شکوه بسیار قدیم را بعیان آوردند و در اجراء اعمال بغیر آنچه اعظم احبارشان بیان کردند روا ندارند و کنیسه روسیه و گرجستان و بلغارستان^{ستا} از همین شعبه است ولی تبعیت حبر اعظم مذکور نکنند و هر یک حبری عظیم و مرکزی مخصوص دارند. (۱)

سوم کلیسای نسطوری پیرو نسطوریوس اسقف مذکور ساکن قسطنطنیه که در اعتقادات و تقلیدات چنانکه گفتیم از دیگر کنائس ممتازند و عمده آنانرا اعتقاد بر این است که مسیح را دو طبع بود یکی بشری که شخصیت اوست دیگر کلمه الله و ابن الله که در وی حلول نمود و مریم مادر عیسی است و مادر خدا نتوان خواند و نسطوریوس بغایت تقدیس وستایش کنند و دستورش را تعالیم حقیقی حضرت مسیح و حواری دانند و مجمع مذکور معروف بمجمع افسس را که وی را رد کرده عقایدش را فاسد شمرده ظالم دانند و این کنیسه دو شعبه شد و مرکزی از آن اورمیّه یا رضائیه ایران است و مرکز آن دیگر که مهمتر میباشد در موصل قرار دارد و وسعت دایره نسطوریان بین النهرین و بلاد عرب و ایران و بلاد

(۱) کلیسای شرقی روح القدس را فقط از آب و کلیسای غربی از آب و ابن بالسویّه گفتند .

مجاوره آنها است .

چهارم یعقوبیین پیروان یعقوب نام اسقف که در قرن ششم این شعبه را تأسیس کرد و عمده فرق ممتاز این کنیسه اعتقاد باین است که در حضرت مسیح دو جنبه مذکور یعنی بشری و الهی چنان در آمیخته و متحدند که یک طبیعت گردید و در عین حال التباس نیابند و ایشان مجمع چهارم را که بنام خلکیدون است رفض کنند و دو مرکز دارند یکی اسکندریه مصر که یعقوبیان مصر و نوبه بآن مراجعه کنند و دوم در سوریه است که معاونش در موصل قرار دارد و یعقوبیان آسیا تبعیت از آن دارند .

پنجم کنیسه ارمنیان است که در اعتقاد راجع به جنبتین حضرت مسیح با کنیسه یعقوبیه شریک میباشد ولی دارای تقالید و مراسم و آراء مخصوصه اند و بدین رو از آن کنیسه جدا گشتند و آنان سه دایره نفوذ و سه مرکز دارند که هر یک را حبری مخصوص است و از آن تبعیت کنند .

ششم کنیسه معروف پروتستانت یا لوتریه یا انجیلیه است و اجمالی در بیان تأسیس آن چنین میباشد که چون در قرون وسطی آئین ساده مسیحی از جهتی مزوج با فلسفه ارسطو و غیره گشت چنانکه کتاب و افکار دانشمند سنت توماس معروف میباشد و از جهتی دیگر کلیساها در تجاوزات و سوء استفاد

افتاده و در داخل کلیسا اوضاع ناستوده جریان داشت و بخشایش گناهان خرید و فروش میشد و بالتلیجه کشمکش فیما بین پاپ و مخالفین انقلابی مذهبی هیجانی برانگیخت مؤسس آن کنیسه مارتین لوتر کشیش عالمی از اهل آلمان که بد و تعالیمش در سال ۱۵۱۷ میلادی شد، بقوت دینیته و رشادت ادبسی برای اصلاح مسیحیت و رفع تقالید و تغییرات بدعتیه کنیسه رم نسبت به اصل آئین و قلع و قمع ریاست یفعل مایشاء پاپ و اساقفه برخاست و متدرجاً جمعیتی با و پیروی جستند و اول امری که بضد پاپ اعلان و ایشهار کرد بسال مذکور در خصوص غفران خطایاء اَنام بود و گفت ممکن است که پاپ بتواند مجازاتهای قانونیه مردم را عفو نماید ولی در جزاء و انتقام الهی حق مداخله ندارد. و او را بمحاکمه دینیته کشیدند و مطالبش را رد کردند و طلبیدند که توبه و استغفار کند و گرنه حکم بارتداد و کفرش دهند و او فرمان پاپ را در جمع و مشهدانبوه اَنام سوزانید و خروج خویش را از کنیسه کاتولیک رومیه اعلان و ایشهار داشت و همینکه حکمی از پاپ بضد او و اتباعش صادر گشت کنیسه و شعبه تازه ایجاد نمود و صور و مجسمات معبدی را برانداخته کلیسارا معبدی سزاده کرد و کتاب مقدس را بلفظ آلمانی ترجمه و نشر نمود و کتبی در بیان دستور ایمانی و اعمال دینی نوشت که اساس

آن بر رد دخالت و اختیار پاپ و کشیشان در اطلاعات و علوم و قواعد مذهبی و رد شفاعت و فروش آموزش گناهان و رد دوزخ که آلت مقاصد آنها بود میباشد و اعلان نمود که نجات افراد در ایمان و عمل خودشان است و اساس همه امور در کتب عهد جدید میباشد و فقط دست بفصل تعمید و عشاء ربانی نزد ولی کالون مقام آنها را جز نشانه از حضرت مسیح نشمرند. و از آن زمان کلیسای کاتولیک همی خود را توسعه و بسط قدرت داد و از تعرض و حملات وهم احساس داخلی محافظت کرد تا در قرن ۱۹ از مابین کاتولیکان طرفداران آزادی عقاید برخاستند و در آخر آن قرن نهضتی بعلیه کاتولیک قیام کرد که احادیث و روایات مسیحیه را میجستند و میگفتند باید با علم توفیق داد و مورد اعتراض پاپ پی دهم قرار گرفتند و از ابتداء کاتولیکان به لوتر و پیروانش حسب اراده پاپ بنای تعرض گذاشتند و آنان استقامت و مقاومت کردند و متدرجاً مقاتلات قسیانه برخاست و طول مدت متبادی جنگ و قتل در مابین دو مذهب رخ داد. و در شرح آن واقعات آورده اند که تقریباً دو بیست و سی هزار تن از زن و مرد و صغیر و کبیر پروتستنت را طعمه آتش کرده خاکستر نمودند و چند هزار نفر را به کبیتسین و شمشیر و دیگر آلات قتاله کشتند و در فرانسه

بيك روز سی هزارتن بقتل آمدند (۱) و از جانب مرکس —
کلیسای رم مقررات سخت بصد پروتستانت برقرار گردید و در اثر

(۱) سن بارتلمی Saint-Barthelem یکی از شاهیر اولیاء
رومن کاتولیک سالانه که برایش میگرفتند همیشه در ۲۲ اوت
بود و در سال ۱۵۷۲ میلادی در شب سالانه مذکور حسب
امر شارل نهم پادشاه فرانسه تمام پروتستانهای آن مملکت
را قتل عام کردند که تنها در پاریس پانصد تن از خواص و ده
هزار نفر از عوام را از دم شمشیر گذراندند .
فردیناند پادشاه اندلس در ابتدا مسلمین آنجا را
بجبر و عنف مسیحی نمود و بعد ببهانه اینکه مسیحی هستند
همه را بدیوان عدالت مقدس مذهبی سپردند و آن محکمه
تأحذی که ممکن بود ایشانرا در آتش انداخته سوزاند و دیوان
مذکور یعنی محکمه تفتیش مذهبی دیوانی بود که محض مجازا
اشخاصی که در یکی از مسائل مذهبی کاتولیک تردید میکردند
تشکیل یافته بود این اشخاص را خارجی مینامیدند و هرگونه
ظلم و جور را بر آنها وارد میکردند و بالاخره آن بدبختها
را با آتش میسوزاندند ابتدا این دیوان در اندلس در قسطلیه
سنه ۱۲۹۰ م تشکیل یافت و در سنه ۱۴۸۰ فردیناند و ملکه
ایزابیل تجدید کردند چنانکه در سال ۱۴۸۱ سه هزار نفر
طعمه حریق گشت و سیزده هزار نفر بمجازاتهای دیگر رسیدند
و چون این عمل طول مدت لازم داشت تصمیم بر اخراج
مسلمانان از آن کشور گرفتند ولی اسقف اعظم طلیطله رئیس
محکمه مقدس عقابى مذکور رأی داد که تمام اعراب غیر مسیحی
را با زن و بچه از دم شمشیر بگذرانند و راهبى بلط انام
حکم داد که تمام اعراب را بلا استثناء از مسیحی و مسلمان

قانون کاتولیکی نصب پادشاه در اسپانیول يك ملیون از ظرفین
کشته شدند و در ایتالیا بسال ۱۵۶۰ يك هزار پروتستانت
کشته گردید و بر ضد یکدیگر قوانین و احکام صادره و فتوی
ضلالت و کفر همی صادر کردند و از کاتولیکان در سال ۱۶۰۰
وسال ۱۶۸۶ مقررات سخت ضد پروتستانت تجدید گشت
ولوئی چهارده با اشاره پاپ با سپاه هجوم برد و غفلتاً بر

بقتل رسانند چه اعتماد بمسیحی شدن آنان نداشتند و گروهی
دیگر از کشیشان همین رأی را تأیید کردند ولی حکومت مذکور
در سال ۱۶۱۰ حکم قطعی بتبعید همه بیکبارگی از آن کشور
داد و بلطاً راهب مذکور خوشحال شد که سه قسمت ایمن
جمعیت در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این
مهاجرت ها که یکصد و چهل هزار مسلمان بطرف افریقا میرفتند
یکصد هزار نفر مقتول گشتند و در ظرف چند ماهی زیاده از يك
ملیون مسلمان از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینى
که مورخین زدند از ابتدا تا انجام تبعید سه ملیون از سکنه
کشور کاسته گردید و شاید تاکنون هیچیک از بی رحم ترین
و وحشی ترین کشورگیران عالم دامن خود را آلوده بچنین
لکه قتل عامی نکرده باشد و کزیمنس Ximenes در زمان
فردیناند و ایزابیل در طلیطله اسقف اعظم بود و از شدت
تعصب دینی بعد از فتح غرناطه بالغ بر هشتاد هزار کتیب
مسلمین را طعمه حریق ساخت .

(ص ۳۵۲ تا ۳۵۸ از کتاب تمدن اسلام و عرب تألیف
دکتر گوستا ولوویون فرانسوی) .

پروتستانیان ریختند و انبوهی غنیر را سر بریدند و بییش از ده هزار تن را بحبس انداختند و جمعی کثیر از گرسنگی مردند و عده بسیار را اخراج بلد کردند و زنان بچه در بغل گرفته چون در هوای سرد از برف و یخ میگذشتند میمردند و در عهد سلطنت کارلوس در هلند بسال ۱۵۲۰ حسب حکمی که از پاپ بهر طرف پروتستانیان صادر شد پانصد هزار نفر کشته گشتند و در عهد فیلیپس بسال ۱۵۵۲ کمک از اسپانیا آورده همی از پروتستانت کشتند و گویند او افتخار میکرد که در مملکتش سی و شش هزار نفر از آنان را هلاک ساختند .

و نیز در سال ۱۵۷۰ در فرانسه در موقع عقد خواهر پادشاه بهر امیر نافار از علمای پروتستانت به اجماع محترمین کلیسا ده هزار نفر کشتند و باز در مقاله دیگر نهصد هزار تن هلاک گردیدند و گفتند که پاپ بکلیسای مارپطرس رفته مزمور تشکر از مزامیر داود خواند و مرقومه تجلیل و قدردانی بهر پادشاه فرانسه فرستاد . و فرقه پروتستانت مقاومتهای شدید بعمل آوردند چنانکه گفته شد عمارات و ابنیه و مدارس بسیار از مالکین کاتولیک گرفتند و کتابهای بسیار از کتابخانه بردند و کثیری از آن کتب را ضایع ساخته به عطارها و صابون پزها دادند و گویند در عهد

ملکه الیزابت دو بیست و چهار نفر از کاتولیک را که یکصد و چهار قسیس و مابقی از ثروتمندان بودند کشتند و نود قسیس در حبس ایشان مردند و یکصد و پنجاه تن دیگر از آنان نفی^{بد} گشتند و جمعی کثیر مورد ضرب تازیانه قرار گرفتند و بسیاری محروم از املاک و مهجور گردیدند و جمعی کثیر از رهبانان و علمای کاتولیک را با مر الیزابت بر کشتی نشانده در دریا غرق کردند و سپاهیان ملکه به ایرلند هجوم بردند که کاتولیکان را پروتستانت نمایند و کنیسه هارا سوزانند و قسیس هارا کشتند و قراء و بلاد سوخته و حبوب و مواشی از میان بردند و نیز چند هزار پروتستانت در لندن انبوه شدند و خانه های کاتولیکان را خراب کردند و تاشش روز حریق مشتعل بود تا آنکه بعد چندی برای کاتولیکان نیز حقوقی بر قرار گردید و آرامش و آسایش برای طرفین برقرار گشت ، دیگر مقابله و مقاتله و خونریزی نشد ولی عقیده مخالفت و نفرت شدیده باقی ماند و طرفین یکدیگر را منحرف از جاده هدایت و محروم از عنایت دانند و این شعبه با آنچه که مختصری بیان شد متدرجاً کثرت و وفرت عدد یافت چنانکه شمارشان را گفتند در سال ۱۸۹۱ بعد ۵۲۰ میلیون رسید و دیانت رسمیه آلمان و انگلیز و ایالات متحده امریکای شمالی شد و چون در این شعبه دم از حریت وجدان و اعمال و ایمان زدند

و شدت و تضییق نکردند نظام و رسوم محدود نماند و به شعب و کنائس کثیر انشعاب یافت که هر یک را رسوم و عقایدی مخصوص و کشیش مستقل و آزاد مییابد و شاید اکنون متجاوز از صد شعبه و کنیسه شدند که بعضی از آنها در تقالید و برخی در حریت و آزادی بحدّ اعلی رفتند .

و بالجمله در همین آئین روحی و دوستی که آئین محبت نام و شهرت دادند و با اصطلاح عرفانی آئین ولایتی با آنها هم جدّ ابیت و تشعشع سخنان حضرت مسیح و پولس ، بواسطه های علماء دینی و امپراطورانش چندان بسدع و خرافات و پرستش گوناگون و رسوم و تقالید و احکام جزئیّه غیر سهّمه و تکفیر و تفسیق و قتل و تعصّب نسبت بداخل و خارج مرتکز ، که تقریباً بحالت همان ادیان عتیقه قعود یافت .

انتظارات مسیحیان

مطابق مسطور در انجیل راجع به نزول مسیح از آسمان و مکافات و مجازات خویان و بدان (۱) مسیحیان منتظرند که آن حضرت جسماً و شخصاً از آسمان فرود آید و مخالفین را کیفر شدید و مؤالفین را جزاء سعید بدهد و چنانکه زکری

(۱) متی اصحاح ۲۴ مرقس اصحاح ۱۳

شد عرفای مسیحیان بقرینه ذکر علامات وقوع شداثد و مصائب بنام آن حضرت بر حواریان در همان قرون اولی انتظار داشتند و وعده میدادند (۱) و جمعی کثیر بر همین هدف نشانه ادعای مسیحیت بستند و قسطنطین آمد و جزاء بالغ جسمانی هم داد ولی تقریباً عموماً هنوز بدانگونه انتظار دارند .

دیگر موضوع فارقلیط است که بشارت مجئی آن مذکور و موصوف در انجیل یوحنا اصحاح ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ مییابد و دیانت اسلامیّه که چنانکه مینگاریم اُختیت و تماس بسیار نزدیک باین آئین دارد بدان استدلال جست . و در قرآن زکری است که مسیح بشارت مجئی رسولی احمد نام را بعد از خود داد و مسلمانان با فرض صرف نظر کردنشان از استدلال بانجیل برنابا که مسیحیان منکر صحت آن انجیل اند گویند که کلمه فارقلیط از انجیل سریانی ترجمه انجیل عبرانی برجای ماند و مشتق از کلمه پریقلیطوس یعنی (نامدار و بسیار پسندیده) گرفتند و اوصافی را که در ابواب مذکور در شأن فارقلیط است یعنی عبارت (فارقلیط دیگر) و نیز (الآن قبل از آنکه واقع شود بشما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان بیاورید) و نیز (بعد از این بسیار بشما نخواهم گفتم

(۲) لوقا اصحاح ۲۱ نامه اول یوحنا اصحاح ۲

زیرا که رئیس اینجهان میآید (و نیز " من حقیقت را بشما بگویم که بهتر برای شما این است که من بروم چه اگر نروم او نیآید " و نیز " چون بیاید جهان را ملزم برخطیّه و بربرّ و بردّینونت مینماید " و نیز " اموری بسیار است که حاصل آن نمیتوانید و او شمارا بتمام حقیقت میرساند " قرائن براین شمردند ولی مسیحیان آن کلمه را " مَغَيَّرَ و مَعَسَّرَب از پاراکلیتوس یونانی بمعنی تسلی دهنده و روح راستی و درستی و روح قدس گرفتند و عبارت انجیل را که " تاهمیشه باشما بماند زیرا که او را نمی بینید " دلیل براین معنی دانستند که مراد امری نامحسوس و معنوی است نه شخصی مجسّد . و چنانکه در باب اوّل و دوّم اعمال رسولان مسطور است همان روح تسلی موعود مذکور بعد از شهادت آنحضرت بر جمیع رسولان و مؤمنانش آشکار و قرار گرفت و عقیده کردند که این وعده تحقق یافت و گفته اند که اگر هم از این قرائن صرف نظر کنیم و اخبار از شخص مجسّدی را تسلیم نمائیم باز ناچار از این خواهد بود که با وجود خبر بطور غایب معذک مراد تجسّد ثانی و رجوع آنحضرت باشد چه که در سه انجیل دیگر خبری جز از رجوع خودش نیست و در کتاب اعمال و نامه های حواری هم از آن زکری نگردید و با تسلیم آنکه مراد شخص دیگر است گویند چرا بر ذمه پولس مطابق نباشد ؟

عربستان و آئین سامی حنیفی و دین اسلام تمدن باستانی عرب و آئین و اصنام و اقوامشان

شبه جزیره عربستان و حوالی با چند ملیون سکنه اش که اکنون نزدیک چهارده قرن از فجر منیر اسلامیش گذشت و خاطره های فراموش نشدنی از سالهای درخشانش در قلوب عالمیان گذاشت کمتر از اوضاع و احوال تاریک و جاهلیتیش و همجوارانش به انتظار و آذکار میآید ولی افسانه های اقوام بائده و عاریه و مستعربه از فتوحات عمالقه در یاب و تأسیس دولت و آئین حمورابی در بیست و سه قرن قبل از میلاد مسیح و تصرف مصر در همان قرن و افسانه های بزرگ جدعا و ارم از قبائل آرامیه و نیز ثمود و دولت طسم و جدیس که آثاری در یمامه موجود است و نیز دولت انباط و غارنشینان حوریین و ادومیین و پایتختشان بطرا یا حجر یا رقیم و نیز ملوک تدمر و زینویای شهیر و بنای هیکل فخیم بعل یا شمس و ابراج مدافن و خیابانها و ستونهای رفیعه اش و سدّ عظیم عرم و قصّه خرابی سدّ و دول سبائیه و حمیریه و تباعه و افسانه های بلقیس سبا و غیرها در

تواریخ تورات و یونان و رومان و مصر و ایران و اشور و دیگران
باقی و آثار یمن و حجاز باخط مستند و نقوش حمیری
یا باخط نبطی و نقوش آرامی در خرابه شهر قدیم مأرب
و حجر و بطرا و قصر بیست طبقه غمدان پیدا و آشکار است
داستانهای اخلاق شجاعت و شهامت و صراحت و عشق و
غیرت و شعر و بلاغت و وفا و مهمان نوازی و صفای عرب
ضرب المثل می باشد و مد ^۵ انشقاق این شعبه سامی و زبان
و عقیدت و مدنیتش از ریشه بابل چگونه در ظلمات قبل از تاریخ
بنوع روشن توان بدست آورد و حتی آغاز حقیقی سکونت
شعب مستعربه که از آن جمله اسمعیل بن ابراهیم و عائله اش
بود در خلال روزگاران کهن نهان است و سال بناء خانه
باستانی کعبه که در قرآن بیت العتیق خواند بدرستی معلوم
نتوان داشت لا جرم سلسله نسب و اسلاف حضرت محمد را
تا اسمعیل مذکور جز با کتفا^۶ بهمان اسامی و مختصر عناوینی
که روات مسلمین نوشتند گریزی نیست .

ولی در اواخر ازمنه در سرحدات شام گروهی از آنان که
بنام دولت آل غسان معروف شدند در مدنیت و سیاست و
عقیدت تابع قیصره روم شرقی قسطنطنیه و گروهی دیگر
در حیره که بنام دولت لخمیین مشهور گردیدند پیرو خسروان
ایران گشتند و دیگر اقسامش در یمن و حجاز و نجد و تنها^۷

و یماه بحال تفرق و عدم استقلال میزیستند و آن کشور
بحفارت و دناعت میرفت چه آنان غالباً عشائر صحرا و
چادر نشین بسیاری بودند که هر یک را رئیس مطاع و حکمرانی
مطلق مهتری میکرد و مخاصمت و مقاتلت مستمره فیما بین
قبائل از ایام سالفه برقرار ماند و هر چند عشیره متعاهد گشته
بر دیگران می ساختند و نهایت غیرت را در خونخواهی میدانستند
و از نهب و اعدام کوتاهی نمی کردند و مملکت واسعه شان
غالباً بائر و شمار زکور از اناث کم و قاصر میشد چنانکه در
قسمت حجاز چند قریه و بلدی صغیر محل اجتماع گردید
و مکه واقع در زمین بکه سیل طقب به بطحاء و دیگر یشرب
مشهور گشتند و در مکه که اشهر بلاد بود و از اینرو آم القری
خوانده شد طوائفی چند میزیستند و بایکدیگر رقابت و
خصومت میورزیدند مانند بنی هاشم از نسل هاشم بن عبد
مناف پدر عبدالمطلب جد حضرت محمد که هنگام طلوع
اسلام ابوطالب بن عبدالمطلب بزرگ و رئیسشان بود
و بنی مخزوم که در آن هنگام ابوالحکم عمرو بن هشام و نیز
ولید بن مغیره سمت سروری داشتند و نیز بنی امیه که
ابوسفیان را به مهتری پسندیدند و آن مملکت گهی تحت
اقتدار شهنشهان ایران و چندی در نفوذ دولت روم و دی
مورد تاخت و تاز ملوک حبشه بود و ایامی که ملوک یمن را

قدرتی حاصل و حمایتی برای دولتشان پدید میآید — دست اندازی در دیگر اقسام عربستان مینمودند (۱) و هنگام طلوع اسلام سلطنت ایران با خسرو پرویز ساسانی بسود و با هراکلیوس قیصر روم قسطنطنیه جنگ و ستیز مینمود و مملکت یمن را تحت حکمرانیش نسق و نظم میداد و حجاز و دیگر اقسام عربستان را بواسطه نمایندگی و عمالی که در آنجا داشت امر و نهی میکرد و در این ملت و آئین مجهول المبدء و المؤسس متدرجاً در ایام باستان عقاید و مراسمی تقرر یافت و داخل در آئین محسوب و همه مطیع و منقاد گشتند و مخالف و منکر را خارج و کافر خواندند ولی فروغاً و شعبه‌ها در مابین عشائر متفاوت و متغایر بود و در مابینشان قول بطبیعت و دهر و انکار خدا و عوالم آخری نیز بسیار شده که در قرآن است " وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیی ... وما ینلکنا الا الدهر "

و اعتقاد به فرشته گان و اجنه و شیاطین (۲) و تأثیر آنها

(۱) آورده اند که گروه ایرانیان ساکن یمن سالهارشته های امور را بدست داشتند و با اعراب بومی امتزاج و ازدواج کردند و نسلی بدین طریق برقرار شد که عربان آنها را بنی و ابناوی مینامیدند. (۲) وجعلوا لله شرکاً الجن و قد خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون (سوره انعام) یعنی برای خدا همکارانی از جن ساختند با اینکه او آفریننده آنهاست و برایش پسران و دخترانی ندادند در دست کردند او یاک و متعالی از آنچه میستایند میباشد.

و ستارگان در اوضاع و حوادث جهان تقریباً عمومیت داشت و فرشته گان را انانک و بنات خدا میخواندند و در هر ناحیه بتکده ای معروف بود. بنی کنانه ماه و دهران بنی لخم و جرهم مشتری و بنی عقد عطارد و بنی طی سهیل و بنی قیس عیلان شعرای یمنی را میپرستیدند و در اراضی نجران متعلق بقبیله همدان و بعضی از حمیر و مجاورش بت معروف به یعوق و در دومه الجندل مسکن بنی کلب بت معروف بوت و در طائف متعلق به ثقیف صنم معروف به لات کسه گفته اند مدفن شخصی مشهور ستمی بدان بود و نزد بنی هذیل فرسخی در راه مکه صنم سواع و در ارتفاع سعی به مذحج و نزد قبایلی در یمن و همدان یفیوث بود. و مجسمه نسر را در موضعی بلخع نام در زمین سبأ و ارض حمیر قبیله ذی الکلاغ و اطراف یانش و مجسمه سعی به منات را به اهراق در ماه قربانیها اوس و خزرج عبادت میکردند و قریش و بنی کنانه و غطفان شجره معظمه میخها نصب کرده سعی بعزری را پرستش مینمودند و بتیان بسیاری فراهم داشتند که از آن جمله بت یوانه بود و روزی از سال نزدش عید می گرفتند و اعتکاف مینمودند و قربانی میکردند و عهد و قسم برقرار می ساختند (۱) و قبیله طی را بتخانه فلس و قبیله

(۱) فی الحدیث کان یعوق عن یمن الکعبه و کان سرعن

حوالی طائف رابتخانه کفین بود و بسیاری از مردم مدینه و بنی عدی، حمام و اهالی یمن درختی عظیم را میپرستیدند

یسار الکعبه قیل و کان یغوث قبال باب الکعبه وقیل نسرو یعوق و یغوث کانت فی مسجد الکعبه واللات والعزی و مناة اسم اصنام من حجارة کانت فی جوف الکعبه یعبد ونهـا . فاللات لثقیف و قیل لقریش والعزی لقطفان و مناة لهذیل و فزاعة و فی الخبر لولا حدثان قومک بالکفر لهدمت الکعبه و بنیتنها اراد قرب عهدهم بالکفر والخروج منه الی الاسلام واته لم یتمکن الدین فی قلوبهم فلوهدم الکعبه ربما فرؤا منه لکونه بیرونه تغییر اعظیما هبل کضرر اسم صنم رمی بها علی من ظهر الکعبه فامر به فدفن من باب بنی شیبة (مجمع البحرین)

العوف صنم والشمس اسم صنم قدیم و قد سمت العرب عبد شمس و هو بطن من قریش قیل سموا بذلك الصنم وترحب اسم صنم کان بحضرموت الیمن والجبب والطاغوت والا نصاب المذكور فی القرآن کلمة عامة لكل ما عبد من دون الله تعالی والتصب کل ما عبد من دون الله والجمع النصاب و الانصاب و كانوا یعبدون الانصاب و هی حجارة کانت حول الکعبه تنصب فیعل علیها و یدبح لغیر الله تعالی . (ملخص از تاج العروس)

از ابن عباس روایت است که برکوه صفا مجسمه مردی بود که اسباف مینامیدند و بر مروه مجسمه زنی که نائله میخواندند و اهل کتاب عقیده داشتند که آن دو بر کعبه زنا کردند و خدا آن دو را دوسنگ مسخ کرد و بر صفا و مروه نهار تا موجب عبرت باشند و همینکه مدت طولانی گذشت من دون الله پرستش شدند و مردم جاهلیت چون بین آن دو طواف میکردند

که ذات انواط مینامیدند و سالی یک روز عید گرفته پای آن درخت اجتماع کرده اسلحه خویش را بر اغصان آویخته

دست بر آند و بت میکشیدند . (اسباب النزول)
اصنام مجسمات انسانی ساخته از طلا یا نقره یا چوب و اوثن ساخته از سنگ را میگفتند و اساساً چنین بود که در قدیم برای مردم صالح مجسماتی محض یادگار و ستایش بعد از فوتشان ساختند و مردم اعصار بعد آنها را مورد پرستش قرار دادند و نخستین عمل بت پرستی از مملکت هند برخاست و نیز احجاری را از کعبه که محل باستانی پرستش خدا بود در سفر محض خیر و برکت با خود همراه میبردند و آداب و مراسم بها میآوردند و آن احجار متدرجاً اوثن شدند مانند انصاب سَعْتِرَ عَائِمٍ نُهُم اُقْبَصِرَ که متعلق بطائفه قضاعه و غیرهم بود و مانند دوا کتری برای بنی الحارث ذوالکفین برای کوس، ذوالخلصه سنگ طویل سفید که نقش تاجی داشت بین مکه و یمن بود . سواع برای هذیل در نواحی مدینه . و د برای کلب در دومة الجندل، یغوث برای مذبح و اهل جرش، یعوق برای خیوان در قرب صنعا . نسر برای حمیر (تبع و حمیر بعداً در یمن موسوی شدند) فلس برای طی . عُمَیَانِس برای خولان . و پنج بت اقدم که قوم نوح میپرستیدند در قرآن ذکر شد " قال نوح رب انهم عَصَوْنِی و قالوا لا تذرن آلہتکم ولا تذرن وداً و لا سواعاً ولا یغوث و یعوق و نسرأ " . و اقدم بتان عرب مناة و بعد از آن در طائف لات بود که از منات نوین تراست و سنگی چارگوش بود و یهودی در آن سویق درست میکرد و پرستارانش بنی عتاب بن مالک از ثقیف بودند و بنائی بر آن بنا کردند و قریش و تمامی عرب آنرا تجلیل مینمودند و برجای مناره چپ

وزبیحه مینمودند و به عادات و عبادات اشتغال میجستند
و هم دو صنم اساف و نائله معروف اند و نیز برکوه صفا

مسجد امروزه طائف برقرار بود . آنگاه عربان عزی را پرستش
گرفتند که از لات و منات تازه تراست و در وادعی از نخلستان
شام که عراض میگفتند بمقابل نمیر از راست راه مکه بعراق و نه
میل فوق ذات عرق تابستان و بر آن بنائی کردند که در آن آواز
میآمد .

وقریش کعبه را طواف میکردند و برای بتان چنین میگفتند:
" واللّات والعزّی و مناة الثالثة الاخری فانهن القرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترجی " یعنی بلات و عزی و منات
سومین و آخرین که کرکیهای اعلی هستند و شفاعتشان
مورد آرزو میباشد و آنها را دختران خدا میگفتند که نزد خدا
شفاعت میکنند .

در قرآن است : " افرأیتم اللّات والعزّی و مناة الثالثة
الاخری الکم الذکر وله الانثی تلك اذا قسمة ضیعی ان هی
الا اسماء سیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من
سلطان " یعنی آیا لات و عزی و سومین دیگری را دارید
آیا برای شما پسر و برای خدا دختر باشد این تقسیم زیان
آوری است آنها جز اسمائی نیستند که شما و اسلاف شما
گذاشتید خدا بآنها قدرت و نفوذی نگذاشت . و قریش
دره ای را برای آنها از وادی حراض که مقام مینامیدند
شبه حرم کعبه کردند و قربانگاهی داشت که غنغب میخواندند
و قربانی میکردند و گوشتها را بوار دین و حاضرین میدادند
و عزی را زیارت و قربانی مخصوص قریش بود چنانکه لات خاص
ثقیف و منات خاص اوس و خزرج بودند ولی همه نسبت
بعزی تعظیم و تجلیل میکردند تا آنگاه که خدا خالد بن

و مروه بتانی جای داشته معبود و مسجود بودند و طائفین
عیسایین آند و طواف میکردند و تیمناً و تبرکاً بر آنها مسح

ولید را برانگیخت که آن درخت را برید و بنا را برانداخت
و بت را درهم شکست و چون پیمبر در روز فتح بمسجد داخل
شد و حالیکه اصنام پیرامون کعبه منصوب بودند یاد گرفته
گمانش بچشمهایشان و صورتهایشان میزد و میخواند:
رجاء الحق و زهد الباطل ان الباطل کان زهوقاً یعنی
حق آمد و باطل رفت و باطل رونده بود پس امر فرمود آنها
را برروافکنند و بیرون بردند و سوزانندند .

و نیز اعراب نوعی از سنگهای غیر منصوب داشتند که دور
آنها طواف و حج میکردند و انصاب مینامیدند و طواف آنها
دور میخواندند و بنی الحارث بن کعب کعبه در نجران داشتند
که تعظیم و تجلیل مینمودند و همچنین ایاد را کعبه‌های
در سندان از زمین بین کوفه و بصره بود و مناة برای هدیل
و خزاعه بود ولی قریش و تمامی عرب تعظیم و تجلیل میکردند
تا آنکه پیمبر در سال هشت هجرت که سال فتح باشد از مدینه
بیرون آمد همینکه چهار یا پنج شب برفت علی را از آنجا
بفرستاد که آنها برانداخت و آنچه بهر آن بود بگرفت و از
آنجمله دو شمشیر بود که حارث بن ابی شمشیر غسانی پادشاه
غسان بآن حضرت تقدیم کرد یکی مجذب و دیگری رسوب
نام داشت و پیمبر هر دو را بعلی بخشید و میگویند شمشیر
ذوالفقار نام علی یکی از آن دو بود .

و منات بر ساحل دریا بین مکه و مدینه نصب بود و همه
اعراب تعظیم میکردند و گردش قربانی مینمودند و اوس و خزرج
و هر که بمدینه میرفت تعظیم میکردند و قربانی و هدیه مینمودند .

مینمودند و نیز بین آن دو قربانیها میکشیدند

واساف و نائله عاشق و معشوقه بودند که مسخ بسنگ شدند و در نزد کعبه محض تنبه مردم نهاده شدند و چون مدت طولانی گذشت و مردم بت پرست شدند آن وقت هر دو را معبود قرار دادند و یکی از آند و طصق بکعبه و دیگری در محل زمزم بود و قریش آنها را که طصق بکعبه بود نزد آند دیگر بردند و برای آند و نیز قربانی میکردند.

هبل، بزرگترین اصنام در جوف کعبه بود و بصورت انسانی از عقیق احمر ساخته شده بود و وقتی که قریش آنها را یافتند يك دستش شکسته بود لذا دستی برای او از طلا بساختند و خزیمه آنها منصوب داشت و بسوی منسوب گردید و در آنجا هفت تیر بود که بر یکی صریح و بردیگری طصق نوشته بود بدوتای از آن در حق مولود مشکوک قرعه میزدند چنانکه اگر در حق مولودی شبهه میرفت هدیه اش را داده آنگاه قرعه نزد هبل میزدند اگر صریح میآمد مقبول و اگر طصق مردود و تیری بر میت و تیری بر نکاح و سه تیر دیگر معلوم نشد و هرگاه در امری اختتام رخ میداد یا سفری یا کاری میخواستند نزد هبل آمده قرعه میزدند و هر نوعی که میآمد یا عمل یا ترك مینمودند و عبدالمطلب بدانگونه نزد هبل برای فرزندش عبد الله والد پیغمبر قرعه زد و ابوسفیان بن حرب در جنگ اُحُد همینکه مظفر شد خطاب به هبل گفت «أَعْلَى هُبَلٍ» یعنی بدین تو و پیغمبر گفت «اللَّهُ أَعْلَى وَاجِلٌ...»

و در وادی القری به دومه الجندل مجسمه مردی بزرگ بود که حله بکمر بسته و حله بر شانه ردا کرده شمشیر بسته کمان به پشت انداخته و در جلوی حربه با علم و ترکش تیری داشت و خالد بن ولید با اجازه پیغمبر آن بت را بشکست...

و خون قربانیها بر چهر بتان میآلودند و شترانی بانسواع مختلف نذر کرده بتان رها شده و آزاد داشتند که کس تعرض بآنها نمیکرد (۱) و مشهور تر از همه بتکده ها پرستشگاه کعبه

عُزْرَى بنوع مذکور تابعث پیغمبر بمقام و منزلت معبودیت همگانی در درجه اولی باقی بود و پیغمبر از آن و دیگر بتان نکوهش کردن گرفت و مردم را از پرستش آنها نهی همیکرد و آیات قرآنیسه در حق آنها فرود آمد و این بر قریش سخت گران شد بنوعی که ابواحیحه سعید بن العاص بن امیه بن عید شمس بن عبد مناف از شدت اندوه به بیماری و بستر مرگ افتاد و در چنان حال ابولهب بعیاد تشریف و او را گریان یافت و باو چنین گفت ای ابواحیحه برای چه میگیری اگر برای مرگ است که آن ناگزیر میباشد و او پاسخ داد نه برای مرگ بلکه از آن اندیشه دارم که عُزْرَى پس از من از پرستش بیفتد و ابولهب گفت خاطر آسوده دار که نه عزی مادام حیات تو برای خاطر تو عبادت میشد و نه بمرگت از معبودیت خود سقوط میکند و ابواحیحه از شدت علاقه وی در عبادت عزی بشگفتی شد و گفت حال مرا جای نشینی حاصل آمد تا چون خالد بن ولید بدستور پیغمبر عزی را برمیکند بآن چنین خطاب کرد «یا عُزْرَى لا سبحانک انی رأیت اللّه قد آهانک». (مفاد کتاب الاصنام).

(۱) در سوره مائده قرآن است «ما جعل اللّه من بحیره ولا ساء ولا وصیلة ولا حام ولكن الذین یفترون علی اللّه الکذب واکثرهم لا یعقلون». یعنی خدا نه بحیره و نه سائبه و نه وصیله و نه حامی قرار نگذاشت ولی آنانکه برخدا دروغ میبندند قرار دادند و بیشترشان تعقل نمیکند. و بحیره ماده شتر پنجساله زائیده را میگفتند که بسال پنج نرینه بزاید و در اینحال گوشهایش را شکافته آزاد و رها برای خدا میکردند نه

در مگه بود که صنم بزرگ هبل بر ظهر آن جای داشت و
 اصنام بسیاری نیز که قریش و طوائف میپرستیدند در آن بر قرار
 بود و آورده اند که سید و شصت صنم در آن معبد از سالیان
 کهن منصوب گردید و حاجیان از اطراف و اکناف آمده مُحَرِّم
 شده بزیارت و طواف و قربانی و دیگر اعمال حج میپرداختند
 و نذر و هدایا میآوردند و تحت مقرّ هبل چاهی خزینه
 برای آنها مخزون داشتند که تیرهای آلات قرعه بنام اَزْلَام
 مهیا بودی که هنگام تردد در مبادرت بعلوی و یا شک
 و اشتباه در امری نخست در منظر هبل شتری نحر نمودندی
 و حال نیاز از صنم درخواست کردندی که آنچه مختار و درست
 است برآید پس در آن محضر قرعه زدندی چنانچه عبدالمطلب
 نذر کرد (۱) که هرگاه ده پسر بیارد یکی را قربانی نماید
 و همینکه بآرزو رسید مابینشان نزد هبل قرعه انداخت و بنام
 میدوشیدند و نه سوار میشدند و نه از چراگاه منع میکردند و
 سائیه بنوع مطلق هر شتر رها کرده بنام خدا یان است و وصیله
 شتر ماده ای بود که نخست زادش ماده و زاد بعدش نیز ماده
 باشد که آنرا نیز وقف بنام بتان و رها مینمودند و حام شتر
 نرینه بود که برای انتاج بکار میکشیدند آنگاه نذر برای بتان
 و آزاد میساختند .

(۱) کان عبدالمطلب قد رأى في المنام انه يحضر زمزم و نعت
 له موضعها فقام يحضر وليس له ولد الا الحارث فنذر لئلا
 ولد له عشرة ليتحرر احد هم عند الكعبة فلما تموا عشرة اخبرهم
 بنذره فاطاعوه و كتب كل منهم اسمه في قدح فخرج على

عبدالله اصابت نمود ولی خویشاوندان مادری عبدالله از
 اشراف یثرب رضاندادند و معانعت کردند و عبدالمطلب
 فیما بین فرزند دلبند و ضاعف از شتران گرانمایه همی قرعه زد
 تا بنام شتران آمد و ناقه های ثعین بسیار قربانی نمود لذا
 حضرت محمد در مقام مفاخرت مکرراً " اَنَابِنُ الدَّبِيحِيْنَ " اشاره
 باسمعیل بن ابراهیم و عبدالله گفت .

و در آن ایام تولیت و کلید داری کعبه بیت العتیق را که
 با قریش بود شیخ الطائفه عبدالمطلب با منصب مهماندار ی
 حجاج و سقایه از حوضهای جلدی در جنب کعبه اداره مینمود
 و فضائل خانه کعبه از آنجمله قصه هجوم ابرهه بن الاشرم (۱)

عبدالله فاخذ عبدالمطلب الشفرة لنحره فقامت قریش من
 انديتها وقالوا لا تفعل حتى تنظرفيه فانطلق الي قومه فقال
 قريوا عشرة من الابل ثم اضرخوا عليها على القداح فان خرجت
 على صاحبكم فزيدوا من الابل حتى يرضى ربكم ففربوا عشرة
 فخرجت على عبدالله ثم زادوا عشرة فخرجت على عبدالله فلم
 يزلوا حتى صارت مائة فخرجت القداح على الابل فنحرت
 ثم تركت لا يصد عنها انسان ولا سبع فلذلك قال انابن
 الدبيحين . (مجمع البحرين)

(۱) كان ابرهة الاشرم قد بنى بيتاً بصنعاء كنيسة سماها
 القليس بالرخام وجيد الخشب المذهب وكتب الى ملك الحبشه
 اني قد بينت لك كنيسة لم يبين مثلها احد قط و لست تارح لعر
 حتى اصرف حجهم عن نيتهم الذي يحجونه اليه فيبلغ ذلك
 بعض المشهور فبعث رجلين من قومه و امرهما ان يخرجوا حتى
 يتقوتا فيها ففعلا فلما بلغه ذلك غضب وقال من اجترأ على
 هذا فليل بعضراهل الكعبة فكان من امره ما كان (كتاب الاصنام)

ملك يمن تابع دین و سیاست پادشاه مسیحی حبشه معروف است که کلیسا در صنعاء ساخت و توجه حج اعراب را بانجا میخواست و عربی بدشمنی آن کنیسه را آلوده ساخت و بعضی اعمال دیگر هم مرتکب شدند تا ابرهه با امواج افواج و در مقدم کل فیل هراسناک به نزدیک مکه رسید و گله های شتران بسیار عبدالمطلب را بفارت بردند و چون بحضور ابرهه رسید و از شتران خود گفت و ابرهه بتعجب پرسید که چگونه از خانه کعبه دم نزدی ؟ جواب داد " انا ربّ الابل و انّ للبيت ربّاً سيمعنه " و با گروهی از قریش حلقه در کعبه را گرفته چنین سرود :

يا ربّ لا ارجولهم سواك اي ربّ فامنع منهم حماكا

ان عدوّ البيت من عاد اكا امنعهم ان يخرّبوا قراكا

و جریان آن واقعه در سوره الفیل از قرآن مذکور است (۱) و بالجمله پس از عبدالمطلب منصب مذکور به پسرش ابوطالب

(۱) «الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل الم يجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصفٍ ماکول» یعنی مگر ندیدی پروردگارت چه بافیلداران کرد مگر نه فتنه شانرا در تباهی نهاد دسته پراکنده مرغی را بر آنها فرستاد که بسنگی از گل خشکیده بر آنها میزدند و آنان را چون گاه خورده چارپایان ساختند .

رسید و او بعلمت تنگدستی در ازا دینی که بپیرادرخو و عباس داشت باو واگذاشت .

و اعراب غالباً اولاد خود را به بندگی بتان نامدار میکردند چنانکه مناف نام بتی بود و پدرهاشم عبدالمناف و سلیمش ابوطالب نیز بآن نام مستی گردید . ولی به کنیه اش ابوطالب مشهور است و نام برادر ابوطالب عبدالعزی بود که بعداً بکنیه ابولهب معروف شد و در عین حال معتقد بآله کل بودند و بتان را وسائط و شفعا میدانستند (۱) و باین رو نام پدر آنحضرت قبل از طلوع اسلام عبد الله بود و در قرآن بهمین نوع نقل قول اعراب مسطور میباشد .

واكثر رسوم وعوائد قديمه طيبه عرب پس از طلوع اسلام برجا

ماند و برخی نسخ و تغییرات یافت چنانکه قبل از اسلام

(۱) «ألا لله الدين الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما تعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی» الی آخر از سوره زمر قرآن فتنه یعنی همان دین خدا راست و آنهارا که سوی خدا سروران گردانیدیم مگر محض اینکه ما را بخدا نزدیک دهند و بعبودن من دون الله مالا یضربهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله (سوره یونس از قرآن) یعنی و سوی خدا چیزهایی را عبادت میکنند که نه زیان و نه سودی برایشان دارند و میگویند اینها میانجیان و وسائط ما نزد خدایند .

در هر فصلی مناسب که خواستندی، بزیارت کعبه رفتندی و اعمال مشهوره از احرام و طواف و سعی و هروله مابین صفا و مروه و تقدیس حجر اسود که از احجار و نُصَب مقدّسه بود مردان عاریاً در روز و زنان برهنه در شب بجای آوردند ولی پس از طلوع اسلام موقت بشهر نوحه و امر به ستر عورت شد و نیز زنان حجاب نداشتند و ازدواج فیما بین دو عشره کمتر وقوع مییافت و جزاء زنا قتل بود. و اگر مردی در حرب اسیر میشد زن میتوانست با مردی دیگر بیامیزد. و اگر مردی از حرب میگریخت زنش بر او روان میشد. و اگر زنی از شوهر مطالبه طلاق میکرد در صورتیکه قاضی حق بجانب او میداد طلاق واقع میشد و الا زن را غرق میکردند و برادران متعدّد حق اشتراك در زوجه داشتند. و هم نکاح امهات و بنات و جمع بین الاختین را حرام میدانستند. و ازدواج زن پدر را روا نمیشمردند. وزن بهر شمار که میخواستند میگرفتند و زمام طلاق بدستشان بود. و کودکان را ختنه و سارقان را قطع ید مینمودند. و ربا گرفتن مذموم و شرابخواری و زنا بارکی و قمار بحدّ افراط متداول بود و غالباً مودی بجنگ و خونریزی میگشت. و نیز کثیری دختر را ننگ خود میشمردند و مخالف حمیت و غیرت میدانستند که دختر بمردی دهند و لاجرم زنده بخاک میکردند و در قرآن تذمیم آن و بازخواست

از آن مستور مییاشد (۱) و هم نکوهش عمل ذبائح و وقف مزارع و مواشی بهر بیتان (۲) و عقیده باینکه جنائن در احرام شتران موقوفه مذکوره هرگاه زنده باشند مختص بمردان و اگر مرده باشند مشترك بین مردان و زنان اند و نوع اینگونه تحلیلها یا تحریمها که راجع بلحوم انعام معتقد بودند در قرآن مذکور است.

و نیز نظافت و پاکیزگی نداشته ارجاس و پلیدیها را جدّ در طهارت و پاکی نمیکردند ولی جنابت را غسل بجسای میآوردند (۳).

از علوم و صنایع چیزی لایق ذکر فیما بینشان وجود نداشت و علم فال زنی و نسب دانی و ستاره شناسی ناقص و نیز تعبیر خواب رائج بود. و علامه کسی را میخواندند که علم باینساب داشت و نیز بازار فصاحت و بلاغت شاعری و قصیده سرائسی

(۱) سوره نحل و يجعلون لله البنات... الخ. و سوره تکوین و وار المؤمنة سئلت. الخ.

(۲) سوره انعام و قالو هذه انعام و حرث. الخ.
 (۳) و كانوا یکسبون فی کل ثلاث اعوام شهراً و یغتسلون من الجنابة و كانوا ید اومون علی المضمضة و لا یتشاقق و فرق الرأس و السّواک و لا یتنجا و تغلیم الاطغار و تنشف الابط و حلق العانة و الختان.

(ملل و نحل شهرستانی)

در آن کشور رائج بوده بآن نامدار شده افتخار و مباحثات
برتری مییافتند و مخصوصاً بازار عکاظ محل نمایش این
متاع بوده فصحاء و شعراء از اطراف و اکناف میرسیدند
وقصائد و اشعار عرضه میداشتند و چون بدرجه علیای
بلاغت ممضی میگشت بر کعبه میآویختند . و قصائد غالباً
در وصف جمال نسوان و میاه و منازل شتران و یا در بیان
بعضی از تاخت و تاز و غارت و جولان بود . و بالجمله آئین
قدیم عرب کتابی نداشت و بدین رو موسویان را اهل کتاب
میخواندند .

بعضی از دانشمندان و رهبران و مصلحان عرب

و در همان ازمه متدایه جهل و غوایت و ظلمت و ضلالت
عده مرتبان و پیبران بنام صالح (۱) و خالد و غیرهما
(۱) الفصل التاسع والثلاثون فی من کان فی الفترة بیین
عیسی و نبینا محمد رفع الله قدره ذکر الکواشی و الترخشوری
و غیرهما انه کان بین محمد و عیسی اربعة انبیاء خالد بن
سنان العیسی و قبره شرقی حلب مکان یُعرف و یُزار
و یتبرک هناك حنظلة بن صفوان لا اهل الرّس
ببلاد آذربيجان و قوم کان لهم نهري سمي الرّس ينسبون
اليه و هذا النهريين آذربيجان و ارمينية فمکان من جانب
اهل ارمينية يعبدون الاوثان و ماکان من اهل آذربيجان

در میان عرب طلوع کردند که برهبری عقل و الهام مهتدی
گشته در افکارشان روزنه روشنی بجهان بالا باز شد
يعبدون النار فبعث الله لهم ثلاثين نبياً فی شهر واحد
فقتلوهم جميعاً ثم بعث الله لهم نبياً زيد بن عمرو بن
النفيل و هو ابن عم عمر بن الخطاب رضی الله و كان يرغب
فی دين الاسلام و يُعرض عن عبادة الاصنام دعابها فاولع به
عمر بن الخطاب و سلط عليه سفهاء مكة فآذوه فسكن كهفياً
بجبل حراء و كان يدخل مكة سرّاً و سار الى الشام يبحث عن
الدين فسعته بعض ملوك غسان يد مشق فمات امامية بين الصلت
الشفی و كان شاعراً عاقلاً و كان يتجر الى الشام فتلقاه بعض
اناس من اهل الكتاب فقرء عليهم و علم ان نبياً سيبعث سن
العرب و كان يقول اشعاراً يصف فيها السموات و الارض و ذكر
الانبياء و البعث و الجنة و النار و يعظم الله و يوحدده و يمجده
وهو اول من كتب باسمك اللهم ورقة بن نوفل بن اسد بن
العزى بن قص و هو ابن عم خديجة الكبرى زوج النبي و كان
قد قرء الكتب المنزلة و رغب عن عبادة الاصنام و بشر خديجة
بالنبي انه نبي هذه الامة بحيراء الراهب و كان مؤمناً
على دين المسيح و لما خرج رسول الله و هو ابن اثنتى
عشرة سنة و معه ابوبكر و بلال فمروا بحيراء الراهب و هو فى
صومعة فعسرف رسول الله نظرالى خاتم النبوة و آمن
بالنبي (كتاب اخبار الدول و آثار الأول) .
بين عيسى و محمد اربعة انبياء ثلاثة من بني اسرائيل و
واحد من العرب و هو خالد بن سنان العيسى حنظلة
نبي من انبياء الله بعثه الله الى قوم فقتلوه فسلط عليهم
بخت نصر كما سلطه على اهل بيت المقدس فاستأصلهم
(مجمع البحرين) .

وآفتاب حقیقت و معرفت طلوع و تابش نمود از حالات قوم
بیزار و برکنار شده بتان را شنعت و عوار گفته رسوم و عادات
را زشت خواندند ولی مابین قوم مکفر و مردود و مسورد
ملامت و جفا و آزار گشتند .

از آنجمله زید بن عمرو بن نفیل عم زاده عمر بن الخطاب
انتباه برایش حاصل شده دست از پرستش بتان و اطوار
و افکار قوم بشست و بهر سیر در عوالم انفس و آفاق و در طلب
راه حق سفرها نمود و عاقبت بهر خود طریقتی مخصوص
پیش گرفت خدای را بروش حنیقیه ابراهیمیه عبادت مینمود
و میته و ذبائح برای بتان را نمیکشود و بقریش در هنگام

و در تاریخ ابن خلکان هم ذکر پیغمبری خالد است زبیبی
خالد بن سنان العباسی پسر عیسی و محمد .

و در قرآن است والی ثمود انا هم صالحا . الخ .
در قرآن قوله " اهم خیر ام قوم تبع " تبع کسکرو احد التبا
من ملوک حمیر سمو تبعاً لکثرة اتباعه و قيل سمو تبابعة لان
الاخیر يتبع الاول فی الطک و هم سیمون تبعاً ملکوا جمیع
الارض و من فیها من العرب و العجم و کان تبع الاوسط مؤمناً
و هو تبع الکامل بن طکی ابو کرب بن تبع الاکبر بن تبع الاقرن و
هو ذوالقرنین الذی قال الله " اهم خیر ام قوم تبع " و کان من
اعظم التبابعة و اوضح شعراء العرب و یقال انه نبی مرسل الی
نفسه لما تمکن من ملک الارض و الدلیل علی ذلك ان الله تعالی
ذکره عند ذکرا لانبیاء فقال " قوم تبع کل کذبوا الرسل فحق
وعید ولم یعلم انه ارسل الی قوم تبع رسول غیر تبع و هو الذی

اجراء آن ذبائح چنین میگفت که خداوند گوسفند را بیافرید
و از آسمان باران فرستاده گیاه برای آن حیوان رویانید و شما
آنها بنام غیر خدا ذبح میکنید . و دخترانی را که قریش
میخواستند خفه کنند از پدرها گرفته کفالت مینمود .

و هنگام دخول بکعبه چنین میخواند : " لییک حقاً و تعبراً
ورقاً عذت بما عاذ به ابراهیم " و روی بکعبه سجده میکرد
و در سجده نماز پیشانی بر کف دست مینهاد و مردم از او بشیری
جسته جور و جفا روا داشتند . و عثم خطاب او را از مگه
بیرون کرده در حراء مسکن داده مراقب گماشت که بشهر
در نیاید و عقیدت مردم را فاسد نسازد تا بالاخره بتعرض
این و آن از حراء بدر رفت و چندی سرگشته کوه وهامسون
گردید و نوبتی خواست بمگه در آید در بلاد لخم جمعیتی
آگاه شده هجوم برده او را بکشتند . و همزمان و همرازانش
سه نفر بودند : ورقة بن نوفل و عثمان بن حویرث که
بالاخره با مسیحیان آمیخته مسیحی شدند و عبیدالله بن
حش پسر عمه حضرت محمد که پس از بعثت اسلام آورد و چون
با مهاجرین مسلمین بحبشه رفت در آنجا مسیحی شد و
بآنحال مرد و زوجه اش ام حبیبیه دختر ابوسفیان را

نهی النبى عن سبه لانه آمن به قبل ظهوره بسبعه أو عام
وفى بعض الاخبار تبع لم يكن مؤمناً ولا كافراً ولكن يطلب الدين
(مجمع البحرين)

آنحضرت ازدواج نمود . و سعید بن زید پس از بعثت در حقیقت پرسید چنین فرمودند : " زید پیغمبر نفس خود بوده بتنهائی شریعتی داشت " و آنحضرت زید را میستود و سخنان مؤثرش را در ردع از تقلید قدیم تمجید میفرمود و تاثرات خویش را از آن سخنان بیان مینمود .

و نیز از آنجمله قصین ساعده بود که به نصایح اخلاقیه دلالت و هدایت کرد و خطابه های حکیمانه اش درالسنن و افواه مذکور و متداول گشت و در اوائل طلوع اسلام بدرود جهان گفت و حضرت محمد غالباً بجمال حکیمانه اش تشبیه میجست و نقل و حکایت مینمود و ذکر خیر از او میکرد و این ابیات معروف از اوست :

فی الذاهبین الاولین	من الفرون لنا بصائر
لما رأیت مسوارداً	للموت لیس لها مصارداً
ورأیت بنحوها	یسعی الا صافرو الا کابراً
لا یرجع احد من الماضی	ولا من الباقین غابراً
أیقنت انی لا محالته	حیث صار القوم صائراً

و از جمله فحول دانشمندان آن ازمنه حارث بن کلبه طیب و دانشمند معروف بود که طب و فلسفه و موسیقی در فارس بیاموخت و تألیفات نمود و سخنان قصار حکیمانه اش در آداب اکل و شرب و دیگر اعمال مشهور است و گفتار :

" الهداة بیت کل داء والحیمة رأس کل دواء " از اوست . مردی فلسفی مشرب و بی ایمان بقیود ادیان بوده در امر اسلام نه ایمان و انقیاد آورد و نه تعرض و انکاری نمود و نوبتی سعد بن ابی وقاص از سابقین اولین مسلمین سخت بیمار شد و حضرت محمد بعیادت رفت و کس بطلب حارث فرستاد و او بیامد و بشریتی ساده مریض را مداوا کرد .

دیگر امیه بن الصلت شاعر نامدار که به آئین حنیفی ابراهیمی ندا میداد و بفرست جبلّی و اطلاع از کتب و آثار مقامی بزرگ یافت و اشعار بسیار در حکمت و موعظت و تذکر بغناء دنیا و در اخلاق سرود و خود را مؤسس و معلم آئینی میشمرد و بخدای غیب میخواند و از پرستش اصنام میرهاند و شرب خمر را حرام کرد و سخنان و ابیات او را اهالی گرامی گرفته در حفظ نگهداشتند و از آنجمله منسوب باو است :

تری یوم القیامة کلّ دین سوی دین الحنیفة فی ضلّ
وکلّ مَعَمَّرٍ لا بُدَّ یوماً و ذی دنیا یصیر الی زوال
و یعنی بعد جدته و بیلی سوی الباقی المقدّس ذی ال ^{لجلال}

و فیما بین اعراب در باب کرامات و مقاماتش سخنانی بسیار متداول شد و از آنجمله میگفتند امیه زبان حیوانات میدا ^{نست} و سا بانگ غراب و غیره را تبیین و تفسیر کرد و همان نوع که گفت واقع شد ، و آنکه فرشته گان دل و احشایش را بیرون

آورده تطهیر نمودند و بر جانها دند .

و حضرت محمد پس از بعثت سعی کرد وی را در شمار مسلمین درآرد و او خویش را مستغنی پنداشته نپذیرفت ولی مردم را بسوی آن حضرت همی خواند .

و اساساً يك قسمتی مهم در عربستان مَطَّ حَنِيفِيَّةٌ قدیمه بود که پیروان آن خویش را نسل اسمعیل بن ابراهیم و دین خود را شریعت الله منتسب به اسلاف کرام خوانده از آئین بت پرستی محترز و برکنار بودند .

و از بنی اسرائیل موسویّه نیز خصوصاً در یمن و شرب بعده بسیار از زمانی قدیم و بیشتر شاید از ایام اصطکاک فیما بین دو دولت موسویّه فلسطین در آن کشور قرار گرفتند و در آن میان از سبط بنیامین بشمار بسیار بودند .

و مسیحیت نیز از سنین بعیده در آن مملکت نشر و نفوذ یافته پیروان بسیار که غالباً متعلق بکلیسای شرقیه بودند پیدا کرد و در قلب عربستان زنگ میزد و با مجاورت مملکت مسیحیه سوریه و غیرها از طرفی و نفوذ حبشه از جانبی دیگر توان گفت که شاید در تمام آن جزیره تسلط و نفوذ مییافت .

و شاید از شومرونیها نیز بسیار بودند و از هر يك علماء و اخبار و ربانی و رهبان تأثیر مینمودند و به اینرو استعداد و صلاحیت کامله برای زوال بت پرستی و خرافات باستانی

خود داشت، و حضرت محمد از صفر سن بطریق

حنیفیه میرفت و همی از الله گفته بتان و تقالید

بت پرستی قدیمه را مذمت مینمود و از استعمال

مشروبات و تناول قرابین اصنام

و مبادرت به باطیل شعریّه و

رسوم سخیفه احتراز

داشت

مممممم

مم

م

طلوع محمدی و سنین آیام مکه

ولادت حضرت محمد در مکه شاید بسال ۵۷۱ میلادی واقع شد (۱) و مادرش آمنه نام از اهل یثرب بنت وهب بن عبد مناف از قبیله بنی زهره قریش و پدرش عبد الله بن

(۱) وكان ذلك (مولد النبي) في نهار الاثنين ثاني عشر ربيع الأول عام الفيل يوم عشرين لنيسان في شعب بنی هاشم واسترضع في بنی سعد بن بكر عند حلیمة السعدیه خمس سنين و مات ابوه عبد الله في المدينة وهو في بطن أمه ثم توفت أمه في الأبواء سافر مع عمه ابي طالب وهو ابن اثنتي عشرة سنة ثم خرج مع ميسرة في تجارة خديجة وكان ابن خمس وعشرين سنة (كتاب اخبار الدول و آثار الأول)

كان مولد الرسول لثمان خلون من ربيع الأول سنة اربعين من ملك كسرى انوشيروان وفي السنة السابعة من تولده خرجت به أمه الى اخواله يزورهم فتوقفت بالابواء و قدمت به أم ايمن التي مكته بعد خامسة من موت أمه وفي السنة الثامنة من مولده توفى جده عبد المطلب و ضمته عمه ابوطالب اليه وكان في حجره و خرج معه الى الشام وله ثلاث عشر سنة ثم خرج في تجارة لخديجة بنت خويلد الى الشام مع غلامها ميسرة وهو ابن خمس وعشرين خرج الى الشام في تجارة خديجة ونظر نسطور الراهب اليه وهو في صومعته والنبي مع ميسرة وقد اظلمت عمامة فقال هذا نبي (مروج الذهب)

عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از قبیله بنی هاشم قریش و او یگانه فرزند ابویں بود و بنام محمد بمعنی ستوده ستمی گردید و عبد الله در مدینه شاید بچند ماه قبل یا بعد از ولادت فرزند در بد و جوانی و آغاز کامرانی در گذشت و شبیه عبد المطلب (۱) که جز کهنترین فرزندش عبد الله

(۱) عبد المطلب علی صیغة اسم الفاعل هو ابن هاشم جد النبي والمطلب كان اخا هاشم وعم عبد المطلب و ابن عبد مناف وهو ربي ابن اخيه فلهدا ستمی عبد المطلب لانه لما مات ابوه هاشم ابنه عبد المطلب كان صغيراً فاخذته أمه علی قبيلتها فربته فلما نشأ بينهم قيل للمطلب لو كنت ربيت ابن اخيك فراج اليه فاخذه و دخل به المدينة مردفاً آياه فقيل له من هذا الغلام فقال عبدی فسعى عبد المطلب وكان اسمه شيبه الحمد . و كان لعبد المطلب عشرة اولاد منهم عبد الله ابو النبي و ابوطالب ابو علي و العباس و الحرث و ابولهب و مات عبد المطلب والنبي نحواً من ثمان سنين وفي الحديث: يا علي ان عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام ولا يعبد الا صنم ولا يأكل ما ذبح على النصب و يقول انا على دين ابراهيم و قدس في الجاهلية خمس سنن اجراها الله تعالى في الاسلام حرم نساء الآباء على الابناء و وجد كنزاً فاخرج منه الخمس و تصدق به ولما حفر زمزم سماها سقاية الحاج و سن في القتل مائة من الابل ولم يكن للطواف عدد عند قریش قسناً له عبد المطلب سبعة اشواط و ابوطالب ابو علي فقال الصادق ان مثله مثل اصحاب الكهف اسروا الايمان و اظهروا الشرك فاتاهم الله اجرهم مرتين . وفي الحديث سئل ابو الحسن ما كان حال ابي طالب قال أفر بالنبي و ما جاء به و دفع اليه الوصايا و مات من يومه

پسران و دختران بسیار داشت و هر يك دارای عائله و اولاد كثیر شدند (۱) و مابین اهالی مكّه نسباً و حسباً محترم و ممدوح بوده با شأن سیادت و آقائی برای كفالت مِهَامَّ مَكَّة و حُجَّاج بیت كعبه موروث از پدر مانند دیگر مشایخ از شیر و پشم شتران خود متمتع گشته و تجارت و حمل مال التَّجَارَة بسوریه و یمن میگردند، نوه خود محمّد را بكفالت گرفت و بعلت نقمان شیرمادر و یا وفق مرسوم قوم بزنی حلیمه نام از قبیله سعدیه از عشائر بدویّه حوالی مكّه كه بفصاحت و بلاغت شهرت داشتند به ارتضاع سپرد و پس از انقضاء مدّت شیرخوارگی در حجر تربیت خود نگهداری نمود و چون به شش یا هفت سالگی رسید (و بعضی در سه یا چهار سالگی نوشتند) مادر نیز درگذشت و بی ابوبن مانند و عبدالمطلب او را نیک عزیز و گرامی پیورود. و آورده اند كه از صورت و سیرت حمید و اطوار سعیدش آثار بزرگی و ترقّی مشاهده میگرد و رویاهای روحانیّه و مشاهدات روحیه‌وی مانند اینکه فرشته ای قلبش را بیرون آورده شستشو کرده برجای

وفیه مات ابوطالب بعد موت خدیجة بسنة و مات خدیجة حين خرج الرسول من الشعب قبل الهجرة بسنة (مجمع البحرين) (۳) بنوعید المطلب احد عشر قال الشيخ محمد بن بابويه هم: عبد الله و ابوطالب والنزير و حرة و انحرث و هو استهم و العید القوم و حجل و عبد العزى و هو ابولهب و الضرار و العباس و من الناس من يقول ان القوم هو حجل .

گذاشت «موجب شگفت همگان میگردید . و دوسالی بیش نگذشت كه عبدالمطلب را اجل مقدر رسید و در حال شدّت بیماری با پسران نه گانه اش در حق آنحضرت توصیه نمود و یکی از آنان مسّی به عبد مناف مکتی به ابوطالب كه صاحب خرد و فضل و دانش و شعر و خلق و خوئی ملایم و با عبد الله از مادر نیز یکی بود و شئون و مقام و منصب خود را بسوی وا گذاشت بسپرد و عهد گرفت كه در كفالت و رعایتش قصور نرورد و بهمان مرض وفات یافت . و ابوطالب وی را بخانه خود فرزند و عزیز و ارجمند گرفت چند آنكه بنام فرزند ابوطالب خواندند . و او عمّ و الا قدر را محترم مانند پدر داشته مساعدت در امور میگرد و در سنّ دوازده سالگی تقریباً با وی همراه قافله تجارتنی با شتران بشام رفت و آورده اند كه در آن سفر در بصری راهب دیرنشینى ملاقات شد و در هفده سالگی نیز بمساعدت و مرافقت عمّ دیگرش عبّاس سفری بیمن نمود و او را در صفر و آغاز جوانی بهمین دوسفر سیر در آفاق و انفس مقدور و میسر گردید و چیزی از اموال دنیویّه بدست نداشت و ابوطالب هم با كثر فرزندان دچار پریشانی گردید و عزم نمود كه برای وی زنی باز دواج آرد و بعلت فقدان مال میسر نشد و بالاخره محترمه ای از مالداران مكّه خدیجه نام

را (۱) که از شوهر متوقّایش اندوخته و فرزند و اموال و افر و عمّال و خدمی متکثر داشته تجارت شام نموده به ثروت معروف گشت و صنایع و صنایع وی را بزرگی خواستند و نپذیرفت، متمایل کرد که آنحضرت را با مقرراتی بسمت عاملی برگزید و روز تا روز میلش بر زیادت گردید تا آنکه وی را در مالیّه خویش امین نمود و آنحضرت از این هنگام بین انام به محمد امین مشهور شد و نوبتی همراه قافله با شتران و مال التجاره بشام رفت و در این سفر نیز گفتند که در بصری با راهب مذکور ملاقات فرمود و با انتفاع مهمّ و شهرت مناقب کثیره عودت کرد

(۱) خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قضی زوجه رسول الله كانت تحت ابي هالة بن زارة فولدت لهما هالة ثم خلف عليهما بعد ابي هالة عتيق بن عبد الله ثم خلف عليها رسول الله و كانت اذ تزوجها رسول الله بنت اربعين سنة و ستة اشهر وكان رسول الله يومئذ ابن احدى وعشرين سنة و ولدت له اربع بنات كلهن ادركن الاسلام و هاجرن وهن زينب و فاطمة و رقية و ام كلثوم و ولدت ابناً سمى القاسم و به كان يكنى و كان علي بن ابي طالب اول من آمن بالله و رسوله من الرجال و خديجة اول من آمن بالله و رسوله من النساء كذا ذكر في الاستيعاب و قال انه مروى عن النبي و في تاريخ آخر ان خديجة ولدت قبل مبعث النبي القاسم و رقيه و زينب و ام كلثوم و بعد المبعث الطيب و الطاهر و فاطمة و روى لم يولد له بعد المبعث الا فاطمة و في الخبر كان النبي سزاً البيز بالفتح و تشديد الزاء الا ولى صاحب البر و البز من الشياح امتعة التاجر . (مجمع البحرين)

و خدیجه را دل بسویش رفته بالاخره بسنّ تقریباً ۴ سالگی کابین به زمت گرفته باز در اجش درآمد و او را در اموال خویش متصرف مختار ساخت و در این هنگام آن حضرت تقریباً بیست و پنج سال و بقول بعضی بیست و یکسال داشت و فیما بین قریش و دیگر مردم بیدل مال و حسن احوال زوجه محترمه شوونی ظاهری بر مناقب معنوی مزید نمود و از نیازمندی بدر آمد و اولاد متعدد بظهور آورد و چون برعم مکرمش امور معاش بسختی میگذشت یکی از فرزندان وی علی را بکفالت و فرزندى گرفت و در قرآن بمقام تذکار از تقدیرات و توفیقات غیبیه مسطور است : " اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَاْوَىٰ وَّ وَجَدَكَ عَائِلًا فَاَغْنَىٰ " .

و از جمله مزید شهرت آن حضرت آنکه قریش بناء کعبه را تجدید و ترفیع خواستند و حیطان برافراشتند تا جائی که بایست حجر اسود را منصوب سازند و هر قبيله افتخار نصب آنرا بهر خود میطلبیدند و بالاخره متفق گشتند که به اولین وارد از باب مسجد محول گردد و آن حضرت اول اتفاق افتاد و حسب قضاوت و تدبیرش سنگ سیاه مذکور را که از نَصَب و معبودات محترم باستانی سابق الذکر بود در گلیمی پیچیده هر قبيله گوشه ای را گرفته باتفاق بالا بردند و آن حضرت بدست خود نصب نمود .

وبالجمله از ولادت تا چهل سال در مکه زیست و در آن سن بحالی که در کوه حراء واقع در سه میلی خارج بلد کوه محلی مقدس و ریاضتگاه و معتکف مقدسین و رهگذر بود حسب العادة در فرسائی ماهی اقامت داشته بطاعت و عبادت میپرداخت قوه و روح الهی را در آینه شب صافی و جمال زیبای روحانی را با دیده حق بین دیده انبعاثی قطعی حاصل شد و مخاطب به : " اِقْرءْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْانْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرءْ وَرَبِّكَ الْاَكْثَرُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْانْسَانَ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ " گفت و از ابتدا تقریباً تا سه سال با بلاغ و آزمایش و تمهید خاندان خود پرداخت (۱) آنگاه مأموریت نشر توحید یافت و بناء دعوت و

(۱) کان معثه علی راس عشرين سنة من ملك كسرى ابرويز و قام بمكة ثلاث عشر سنة و اخفى امره ثلاث سنين، اسلم ابو بكر و دعا قومه الي الاسلام فاسلم علي يديه عثمان بن عفان و الزبير بن عوام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص و طلحة بن عبيد الله فجاءهم النبي فاسلموا اول ما نزل عليه القرآن اقرء باسم ربك الذي خلق ... (مروج الذهب) .

اخبرنا ابواسحق بالاسناد الي ان قال اخبرنا عروة عن عايشه انها قالت اول ما يدى به رسول الله من الوحى الرؤيا الصادقة فى النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حيب اليه الخلا فكان يأتى حراء فيتحنث فيه وهو التبعث الليالى ذوات العدد وتيزود لذلك ثم يرجع الي خديجة فيتزود لمثلها حتى فجاءه الحق وهو فى حراء فخابره الطلح

هدایت گذاشت و آن حضرت نخست با خدیجه راز میمان نهاد و انبعاث و مأموریت خویش را بر تنبیه و هدایت اقوام و هدم اصنام بیان نمود . گویند خدیجه بعثت کثرت اعتماد بعلم و اطلاع و خداپرستی حقیقی پسرعّم خود ورقة بن نوفل از علماء مسیحی سابق الذکر که بسا وقت باوی از آئین حقیقی الهی و نکوهش روشن ناستوده مشرکین بیان میکرد باشوهر

فقال اقرء فقرء رسول الله ما انابقارى قال فاخذنى فغطنى حتى بلغ منى الجهد ثم ارسلنى فقال اقرء فقلت ما انا بقارى فاخذنى فغطنى الثانية حتى بلغ منى الجهد ثم ارسلنى فقال اقرء فقلت ما انابقارى فاخذنى فغطنى الثالثة حتى بلغ منى الجهد فقال اقرء باسم ربك الذى خلق حتى بلغ ما لا يعلم فرجع بها يرجف فوادى حتى دخل على خديجة فقال زطمونى فزطموه حتى ذهب عنه الروح وقال يا خديجة مالي واخبرها الخبر وقال قد خشيت على فقالت له كلاً ابشر فوالله لا يخزيك الله ابداً انك تصل الرحم وتصدق الحديث وتحمل الكل وتقرى الضيف وتعين على فوات الحق، وعن البخارى و مسلم والتهبرى وغيرهم شبه هذا و اخبرنا ابواسحق الي ان قال سمعت على بن الحسين يقول اول سورة نزلت على رسول الله بمكة اقرء باسم ربك الخ . (كتاب اسباب النزول للامام واحدى النيسابورى) .

والسبت ثلثون سنة و منه قول ابیطالب لفاطمة بنت اسد ام امير المؤمنين اصبرى سبتاً ابشرك بمثله وكان بين على وبين النبي ثلثون سنة . (مجمع البحرين)

والا گهر بنزد وی رفت و او همینکه مطالب و مآرب آنحضرت بشنید تصدیق کرد و ابراز سرت نمود . و بعضی نوشتند که خدیجه نزد عِداس نامی راهب رفته برخی از بیانات^۱ حالات آنحضرت مذکور داشت و راهب اعتراف بنیوتش کرده وی را دلالت و ترغیب بقبول نمود . علی ای حال خدیجه با این وجوه و برتر از آنها با همه صدق و روحانیت و مؤیدیت و مقامات و حالاتی که از آنحضرت میدانست ایمان آورده اطا نمود .

وعلی بن ابیطالب نیز که اینوقت پیش از دوازده سال نداشت و چندین سال نزد آنحضرت پرورش گرفت اقتضای پیروی نمود .

زید بن حارثه پسر خوانده پیمبر که اسیری شامی در دوزخ جاهلیت بود و خدیجه او را خریده بشوهر بخشید (۱) و نیز دایه پیمبر ام ایمن اقتدا و تأسسی جستند .

و اول کسیکه بعد از ایمان عائله مذکوره نبویه بهدایت جدیده مهندی شد صدیق وی عبد الکعبه بن ابی قحافه مکنی به ابوبکر مردی صالح و آبرومند بین اهلالی مکه بسود

(۱) زید بن حارثه الکلبی تبناه رسول الله بعد اسره و ونسبه الیه حین تبرأ ابوه منه فقال لیا معشر قریش والعرب زید ابنى وانا ابوه فدعی بزید بن محمد (مجمع البحرین)

و پیمبر وی را عتیق یعنی آزاده شده از عبودیت ماسوی الله و خلاصی یافته از جحیم ضلالت یاد کرد و او با گروهی از آشنایانش که صالح و مستعد شناخت پنهان تکلم کرد و از عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و طلحة بن عبید الله چون اقبال دید يك يك را نزد پیمبر بیاورد تا ایمان پذیرفتند .
انگاه سعید بن زید و زینب فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و ابوزر غفاری و عبد الله بن مسعود و ابوسلمه عبد الله بن عبد الاسد مخزومی و خالد بن سعید بن العاص و ارقم بن ابی الارقم و لبابه زوجه عباس بن عبد المطلب یکان یکان نزد آنحضرت آورد و همگی ایمان آوردند و در نهان همّت بر دعوت گماشتند و هر که را صالح و مستعد دانستند القاء مقصد و عقیدت کردند و اساس دعوت بر مضمون " لا اله الا الله و حصر پرستش نسبت بذات الهیه و الغاء شفاعت شفعا^{صنا} و انکار و نکوهش و اثبات فقدان تأثیر آنها در خلقت و بجای آوردن نماز و نیاز و ستایش و نیایش خدا و در بعثت آنحضرت برای هدایت و تربیت انام و نیز در تذمیم از عقاید و عواید قوم و ارائه طریق مستقیم در اعمال و اخلاق و در اینکه اگر پیروی از امر تازه نمایند باوج شرافت و سعادت و عزت و سلطنت رسند و هرگاه عصیان ورزند بحضض زلت و فنا افتند

و در اینکه پس از این نشأة نشأة دیگر است که مکافات و مجازات هر عظمی در آنجا بینند بود . و هر یک از مؤمنین جمله " لا اله الا الله والله اكبر " (۱) و هم در حین ملاقات تحیت " سلام " را شعار ساخته باین نشان یکدیگر را میشناختند و باین رو و هم برای کمال تسلیم و انقیادشان نسبت به " الله " خدای یگانه بنام " مُسْلِمِ مَسْمُومِ " گشتند و آن آئین را اسلام خواندند و عده " مؤمنین به قرب سی نفر رسید که بخانه ارقم بن ابی الارقم مذکور با مراعات احتیاط در حضور پیغمبر مجتمع شده شئون آداب و احکام و معارف و آیات میآموختند و بدین طریق دین عظیم محمدی مشهور در جهان بنام دین اسلام آئین بزرگ سامی عربی پس از شش قرن بعد از میلاد مسیح از مکه عربستان برخاست و با قوه تبلیغ و بعداً توأم با جهاد انقلاب شگفتی فراهم ساخته بسرعت منتشر گشت و از حجاز شرقاً و شمالاً تا انصای آسیا و غرباً تا قلب اروپا و مغرب افریقا و جنوباً تا شمال و اواسط آن اقالیم و در بسیاری از جزائر بساط بگسترده (۲) و نشر ایمان

(۱) فی حدیث سلمان فی الحج لان قول العبد الله اكبر معناه الله اكبر من ان يكون مثل الاصنام المنحوتة والآلهة المعبودة دونه الخ . (مجمع البحرين) .

(۲) در عصر جاهلیت اقوام و قبائل عربستان از حیث مذهب باهم اختلاف داشتند ولی پرستش آفتاب و ستارگان در آنها

توحیدی خالص داده رسوم شرك و عادات جاهلیه بر انداخت و مقام پیغمبران را برافراخت و اصول و اعمده آئین سامی را در بیشتر شایع بود و خدایان اقوامی را که از قدیم با آنها روابط تجارتنی داشتند هم بخدائی گرفتند و شمار خدایانشان از عده الهه روم و یونان کمتر نبود و از کتیبه های بدست آمده از آشوریهها متعلق به هفتصد سال قبل از مسیح و از کتیبه های بدست آمده از نزدیک دمشق خوب واضح است که اعتراف قدیم معتقد بتعدد الهه بوده مجسمه هایی نیز برای آنها ساخته بودند . مثلاً در یکی از کتیبه های آشوری در مینین بیان جمله هاسارهادن بعربستان و مراجعتش از آنجا چنین مینویسد :

« پادشاه عرب با تحف و هدایای زیادی در نینوا بدربار من حاضر گردید و پای مرا بوسیده التماس کرد که خدایانش را با او برگردانم و من از این حال او متأثر شده مجسمه های خدایان او را حکم کردم که مرست نموده مدح و ثنای خدای آشور را روی آنها کنده بعد از امضاء با او برگردانیدم . بتوجه شهزاده خانم عرب را که در قصر من تربیت یافته بود بسلطنت برقرار و با تمام خدایان بکشور خودش روانه نمودم و اعراب بسبب این وصف خیال معبود واحد هم در آنها وجود داشت و از برکت ترقی همین خیال بود که پیغمبر اسلام تمام آنانرا متوجه پرستش خدای یگانه نموده وحدت ملی را که در نظر داشت ایجاد فرمود و نیز در عربستان یک پرستشخانه کعبه وجود داشت که تمام اقوام جزیره العرب آنرا مقدس و محترم میدانستند و از باستان از اطراف و اکناف بزیارت میآمدند و کعبه در حقیقت بتخانه خدایان عربستان بود و در زمان پیغمبر اسلام سیصد و شصت بیت در آنجا وجود داشت که مطابق اقوال بسیاری از مورخین خا

جهان مستحکم ساخت و مدارس و شعراء و فلاسفه و دانشمندان
و علماء جهان شناس و جهانگشایان بسیار آشکار و برقرار نمود.

هروی صورت عیسی و مریم هم جزو آنها بود. اعراب آرایش
و تزئین کعبه را فخر خود میشمردند. یهود هم کعبه را مقدس
و محترم میداشت و در زمان پیغمبر اسلام بسیاری از اعراب که
در میان آنها جمع کثیری بکیش یهود و نصاری بودند خدای
واحد را میپرستیدند و خود را حنیف مینامیدند و در قرآن
هم پیغمبر اسلام بهمین نام خوانده شد. و فرقه مذکورنه تنها
توحید را که رکن اعظم اسلام است معتقد بودند بلکه برکن
دیگر اسلام نیز که عبارت از تسلیم انسان در مقابل رضای
الهی است مانند تسلیم ابراهیم در هنگام ذبح اسمعیل
عقیده داشتند و بدینجهت است که در قرآن میفرمایند:
کسانی هم که قبل از من آمده اند مسلمان بودند و اجتماع
تمام اصنام عرب در خانه کعبه مسئله اتحاد مذهبی را ممکن
قرار داد و اتحاد زبان هم آنها سهل و آسان نمود و
در حقیقت موقع آن رسیده بود که وحدت فکر و عقیده در تمام
کشور وجود پیدا کند و این یکی از مسائل مهمه ایست که پس
پیغمبر اسلام واضح بود و همین هم موجب کامیابی وی گردید
و بعضی اینکه بانی مذهب تازه شود همچنانکه بعضی هامیگویند
باین اکتفا کرده فرمود که خدای بی همنا همان خدای ابراهیم
بانی خانه کعبه است که تمام اعراب او را قبول دارند و در
زمان بعثت پیغمبر اسلام بطور کلی تمایلاتی بطرف اتحاد
وطنی و مذهبی پیدا شد حتی علائم و امارات آنها موجود بوده
است و همان قسم که در عصر قیصره روم خدایان قدیم از تأثیر
افتاده و مورد تنقرواقع شده بودند همان حس تنقرو بیسزاری
آنوقت در عربستان از خدایان پیدا شده بود. سلطه عقاید

و تمدنی نوین و آداب و انتظامی قویم و متین در کشورهایها و
بین ملل جهان نهاد و در آنمیان در معدودی از ممالک
اکثریت تامه قریب به عموم و شمول یافت و سالها در ممالک
متعدد از ترکیه و مصر و ایران و افغانستان و غیرها دین
رسمی دولتی گردید و عده ای از ممالک لغت و آداب و رسوم
خود را از دست داده بلغت و آداب عربی متکلم و معتنق
گشتند و فقط آئین مسیحی با قدرت ظاهره و جندییه
مقاومت کرده از نفوذش در همه اروپا ممانعت نمود و اکنون
تا حدود ۳۵ میلیون جمعیت باختلاف اقوال نویسندگان
یعنی شاید بیش از خمس سکنه ارض در اقالیم جهان دارد که
شاید بیشتر از ۲۷۰ میلیون در آسیا و بیشتر از ۷۰ میلیون در
افریقا و مابقی در اروپا و امریکا هستند که در آن میان تنها
شبه جزیره هند دارای ۹۴ میلیون مسلمان و آندونزی در حدود
۷۰ میلیون و مالزی و هند و چین ۶۵ میلیون و چین بیست
ملیون (۱) و ترکیه ۱۸ و قفقازیه و ترکمنستان و غیرها از دایره
کهنه و رونق خدایان قدیم از میان رفته این عقاید بگلی کهنه
و فرسوده شده و از خدایان رمقی باقی نمانده بود.

(دکتر کوستاولویون فرانسوی)

(۱) پس از برقراری ارتباطات فیما بین خلفای اسلام و چین
بسالها در ایام منصور عباسی چهار هزار سپاهیان حسب
خواهش سوسانگیر پادشاه چین برای دفع سرکشی طاغیان

روسیه ۳۰ و در بالکان اروپا ۳ طیون مسلمان هستند و چنانکه مؤسس بزرگوارش نسب خود را منتهی بابراهیم خلیل ابوالانبیاء کرد که يك زوجه و پسرش یعنی هاجر و اسمعیل را تقریباً دوهزار سال قبل از مسیح ببلاد عرب آورد و اسمعیل در آنجا مانده متعرب گشته ازدواج نمود و نسل و آئین توحید حنیفی الهی را برقرار داشت تا رشته به اسلاف کرام هاشمی رسید و ضلالت حادثه به جهالات یهود و نصاری بطلوع آن حضرت زائل گردید و بنیان بیت کعبه (۱) و آئین اسلام را رفتند و در ازاء خدمات اجازه یافتند که در آن کشور بمانند و از ازدواجشان با اهالی آن کشور بمرور ایام جمعیت کثیر مسلمانان در آنجا بعرضه آمد . (مؤلف) .

(۱) در سوره بقره آیه ۱۲۵ . و از جعلنا البيت . الخ . یعنی و آنزمان که آن خانه را مرجع مردم و امن قرار دادیم و از ایستگاه ابراهیم نمازگاه کردند و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه ام را برای طائفین و معتکفین و راکعین و ساجدین پاکیزه نگه دارید و آنزمان که ابراهیم گفت پروردگارا اینجارا شهر امن کن و از اهلش آنکه ایمان بخدا و روز پسین دارد ثمرات روزی کن و خدا گفت آنرا که کافر باشد اندکی برخوردارکنم و من او را بعذاب آتش ناچار نمایم و چه بسا جایگاهی است و آنزمان که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه را میساختند چنین گفتند پروردگارا از ما قبول کن تو شنوا و دانائی پروردگارا ما را مسلم و منقاد کن و از ذریه ما امتی مسلم و منقاد خود برآر و طاعات ما را بنما و از خطا ما بگذر که توئی توبه پذیر مهربان پروردگارا در آنان پیغمبری از

بابراهیم و اسمعیل منتسب و مبشر نمود و ابراهیم و انبیاء اخلاش تا عیسی مسیح و حواریش را مسلم بمعنی مطیع و منقاد خودشان برانگیز که برایشان آیات را بخواند و کتاب و دانش بایشان بیاموزد که تو توئی عزیز و حکیم و کی است از کیش ابراهیم تنفر و اعراض کند مگر آنکه خود را پست و ناچیز سازد و ما او را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحین است و آن زمان که پروردگارش با او گفت مسلم و منقاد باش و او گفت بپروردگار عالمیان تسلیم شدم و ابراهیم و یعقوب اولاد خود را بآن دین وصیت کردند که ای پسرانم خدا برای شما این دین را اختیار نمود پس شما جز بحال ایمان اسلام ما موت و خاتمه حیات یابید بلکه شما شاهد بودید که چون یعقوب را اجل رسید از پسرانش پرسید پس از من چه پرستش خواهید نمود گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یگانه را و ما باو مسلم و منقادیم .

و در سوره انعام آیه ۱۶۲ " قل انسى هدانى ربى الخ . یعنی بگو مرا پروردگارم براه راست و دین پای برجا یعنی کیش ابراهیم الهی که از شرکین نبود هدایت کرد بگو نمازم و طاعاتم و حیاتم و مماتم برای خدا پروردگار عالمیان است که انبازی ندارد و من باین مأمورم و اول مسلمین هستم و در سوره نساء آیه ۱۲۵ و من احسن دینا الخ . یعنی که نیک دین تراست از آنکه روی خود بخدا تسلیم کرده نیکوکار باشد و پیروی کیش ابراهیم الهی که نماید که خدا وی را دوست خالص گرفت .

و در سوره نحل ۱۲۵ ثم اوحینا اليك . الخ یعنی

روسیه ۳۰ و در بالکان اروپا ۳ ملیون مسلمان هستند و چنانکه مؤسس بزرگوارش نسب خود را منتهی بابراهیم خلیل ابوالانبیاء کرد که يك زوجه و پسرش یعنی هاجر و اسمعیل را تقریباً دوهزارسال قبل از مسیح ببلاد عرب آورد و اسمعیل در آنجا مانده متعرب گشته ازدواج نمود و نسل و آئین توحید حنیفی الهی را برقرار داشت تا رشته به اسلاف کرام هاشمی رسید و ضلالت حادثه به جهالات یهود و نصاری بطلوع آن حضرت زائل گردید و بنیان بیت کعبه (۱) و آئین اسلام را رفتند و در ازاء خدمات اجازه یافتند که در آن کشور بمانند و از ازدواجشان با اهالی آن کشور بمرور ایام جمعیت کثیر مسلمانان در آنجا بعرضه آمد . (مؤلف) .

(۱) در سوره بقره آیه ۱۲۵ و از جعلنا البیت . الخ . یعنی و آنزمان که آن خانه را مرجع مردم و امن قرار دادیم و از ایستگاه ابراهیم نمازگاه کردند و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه ام را برای طاغین و معتکفین و راکعین و ساجدین پاکیزه نگه دارید و آنزمان که ابراهیم گفت پروردگارا اینجارا شهر امن کن و از اهلش آنکه ایمان بخدا و روز پسین دارد ثمرات روزی کن و خدا گفت آنرا که کافر باشد اندکی برخوردار کنم و من او را بعذاب آتش ناچار نمایم و چه بسا جایگاهی است و آنزمان که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه را میساختند چنین گفتند پروردگارا از ما قبول کن توشنوا و دانائی پروردگارا ما را مسلم و منقاد کن و از زریه ما امتی مسلم و منقاد خود برآر و طاعات ما را بنما و از خطا ما بگذر که توئی توبه پذیر مهربان پروردگارا در آنان پیغمبری از

بابراهیم و اسمعیل منتسب و مبشر نمود و ابراهیم و انبیاء اخلافش تا عیسی مسیح و حواریش را مسلم بمعنی مطیع و منقاد خودشان برانگیز که برایشان آیات را بخواند و کتاب و دانش بایشان بیاموزد که تو توئی عزیز و حکیم و کی است از کیش ابراهیم تنفر و اعراض کند مگر آنکه خود را پست و ناچیز سازد و ما او را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحین است و آن زمان که پروردگارش با او گفت مسلم و منقاد باش و او گفت بپروردگار عالمیان تسلیم شدم و ابراهیم و یعقوب اولاد خود را بآن دین وصیت کردند که ای پسرانم خدا برای شما موت و خاتمه حیات یابید بلکه شما شاهد بودید که چون یعقوب را اجل رسید از پسرانش پرسید پس از من چه پرستش خواهید نمود گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یگانه را و ما باو مسلم و منقادیم .

و در سوره انعام آیه ۱۶۲ " قل انسی هدانی ربی " الخ . یعنی بگو ما پروردگارم براه راست و دین پای برجا یعنی کیش ابراهیم الهی که از مشرکین نبود هدایت کرد بگو نمازم و طاعاتم و حیاتم و معاتم برای خدا پروردگار عالمیان است که انبازی ندارد و من باین مأمورم و اول مسلمین هستم و در سوره نساء آیه ۱۲۵ و من احسن دینا الخ . یعنی که نیک دین تراست از آنکه روی خود بخدا تسلیم کرده نیکوکار باشد و پیروی کیش ابراهیم الهی که نماید که خدا وی را دوست خالص گرفت .

و در سوره نحل ۱۲۵ ثم اوحینا الیک . الخ یعنی

برای خدای یگانه إِل و الوهیم و اللّه خواند و خویش را عبد الله و رسول الله ستوده نبیّی مانند موسی و مَتَمِّمِمْ این اصل و مقصد شمرد . و عیسی را نیز یکی از انبیاء بعد موسی ولی صاحب مقامی عظیم خواند .

و آن حضرت گاه و بیگاه سوره و یا جملی از سخنان عمیق و متین و مفید و دلنشین به اسلوبی بدیع و نوین باقوافی و فواصل نه نظم نه نثر و از حیث فصاحت و بلاغت و حلاوت و تمثّل بقصص قدیمه عذبه و احتواء بر معارف و تعالیم جاذبه صاحب مقامی رفیع و ارجمند بعنوان وحی از فرشته الهی اتیان میفرمود و بقرآن و آیات و غیرها مستوی کرده اقامه حجّه برای نبوت خود مینمود (۱) و مؤمنین از استماع آنگاه بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم متوجه بحق و نامشک پیروی کن . و در سوره حج ۷۸ مّله ابیکم ابراهیم . الخ . یعنی بکیش ابراهیم و او شمارا مسلم نام کرد . سوره آل عمران ۴۶ و ۶۰ سوره بقره ۲۲ بنی اسرائیل ۹۱ یونس ۴۰ تکویر ۱۶ الحاقه ۳۹ و النجم آیات اول شعراء ۱۹۲ نحل ۱۰۵ .

(۱) فصل فی وجه اعجاز القرآن ؛ اعلم انّ المسلمین اتفقوا علی ثبوت دلالة القرآن علی النبوة و صدق الدّعوة و اختلف المتکلمون فی وجه اعجاز القرآن علی سبعة اوجه و قد ذهب قوم الی انه کان معجزاً من حیث کان قدیماً و انه کان حکایة للكلام القاتم و عبارة عنه و قولهم اظهر فساداً من ان یخلط بالمذاهب المذكورة فی اعجاز القرآن و اول ما ذکر من تلك الوجوه ما

و تلاوت آنها حلاوت مییافتند و گاهی بر معمول آن ایام بقدر استطاعت بر عظام چهارپایان و یا پوست درختان و یا جلد حیوان نوشته بهر خویش نگه میداشتند .

اختاره المرتضی وهو انّ وجه اعجاز القرآن انّ الله صرف العرب عن معارضته و سلّبه العلم بکفّیة نظمه و فصاحته و قد کانوا لولا هذا الصّرف قادرین علی المعارضة و متّکین منها و الثانی ما ذهب الیه الشیخ العفید وهو انه کان معجزاً من حیث اختص برتبه من الفصاحة خارقة للعادة قال لان مراتب الفصاحة انما تتفاضل بحسب العلوم التي یفعلها الله تعالی فی العباد فلا یعتنع ان ینجزی الله تعالی العادة بقدر العلوم فیقع التّمکن بها من مراتب فی الفصاحة محصورة غیر متناهیه و یكون ما زاد علی ذلك زیادة غیر معتادة معجزاً و خارقاً للعادة الثالث و هو ما قال قوم هو انّ اعجازه من حیث کانت معانیه صحیحة و مستمرة علی الفطرة موافقة للعقل الرابع انّ جماعة جعلوه معجزاً من حیث زال عنه الاختلاف و التناقض علی وجه لم تجرفی العادة الخامس ما ذهب الیه اقوام و هو انّ وجه اعجازه انه یتضمّن الاخبار عن الغیوب السادس ما قاله اخرون و هو انّ القرآن انما کان معجزاً لا اختصاصه بنظم مخصوص مخالف للمعهود السابع ما ذکره اکثر المعتزلة و هو انّ تألیف القرآن و نظمه معجز لانّ الله اعجز عنها بمنع خلقه و قد یکان یجوز ان یرتفع فیقدر و اعلیه لکنّ محال و وقوعه منهم کاستحالة احداث الاجسام و ابراء الاکمه و الابصر من غیر دواء و لو قلنا انّ هذه الوجوه السبعة کلها وجوه اعجاز القرآن علی وجه دون وجه کان حسناً .

(کتاب الخرائج و الجرائح لقطب الدّین الراوندی)

و مرادف کلمه آیات در عبری با اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدسه شان امور عجیبه سماویّه از رعد و صاعقه و عمود آتش و امثالها بود که مسطور است حین تجلی الهی بر موسی آشکار میگشت . و چون کلمات قرآنیّه طبق بیان آن حضرت علامت تجلی الهی گردید بدان نام خواند و وصف مشاهده و نزول فرشته و روح الهی و نیز استدلال بآیات و کتاب در مواضعی کثیر از قرآن مسطور است و چون از آغاز دعوت تا سه سال در نهانی به تبلیغ و هدایت پرداختند قریب پنجاه الی شصت مرد و زن و کودک مسلمان شدند و اکثر نپذیرفته اعراض کرده کینه و عداوت در دل گرفتند و بعلت تعصب و حبّ به اصنام و عقاید میراثی نسبت بآن حضرت و اصحابش بنظر هوان و حقارت نگریستند و خبر بسمع مشایخ و زعماء قوم رسیده بیغض و خصمیت برخاستند و مردم را از پذیرفتن آن آئین تنفر و تحذیر نمودند و گروه قلیل که دست از آئین باستان کشیدند از بیم آبرو بلکه مال و جان لب از تن^{میم} اصنام و اوثنان بسته در گفتار و رفتار خود ملاحظه احتیاط کردند تا از تعرض و ایذاء و جفاء آنان مصون زیستند ولی طولی نکشید که حمزه بن عبدالمطلب عمّ اصغر پیمبر که بشجاعت و قوت موصوف و معروف بود اسلام آورد و قوتی در آن جمع پدید آمد و پیمبر طبق خطاب الهی «یا

ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی واللّه یعصمک من الناس ان اللّه لایهدی القوم الکافرین» (۱) و بموجب امر " و انذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل انی بریئ مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم" (۲) و نیز " ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین" (۳) بدعوت عشیرت اقربین خود از بنی مطلب و بنی نوفل و بنی عبد شمس و بنی هاشم و غیرهم جمعاً پرداخت و آنان یا برای جذب آئین و آیات آنحضرت و یا بیاس خاطر ابوطالب تعرض و پرخاش نکردند و بسیاری متأثر و ملامت شدند و پیمبر دعوت را آشکارا تر ساخت و قوم فهمیدند و دانستند که او و اصحابش آنان را اهل ضلال و جحیم میدانند و از معاشرت و همکاسه شدن با ایشان اجتناب و احتراز مینمایند و اصنام و اوثنان را ناچیز می شمارند (۴) و نهایت سعی و جدّ با نفوذ و تأثیر سریع

(۱) سوره مائده آیه ۷ ص ۲) سوره شعراء آیه ۲۱۵

(۳) سوره نحل آیه ۱۲۵ (۴) سوره حج آیه ۷۴ سوره

والنجم ۲۰ بنی اسرائیل ۴۲ سبا ۲۲ فاطر ۱۵

زخرف ۱۶ سبا ۴۱ حج ۳۲ انبیا ۲۲ فرقان ۴۴

نحل ۱۰۵ بنی اسرائیل ۹۲ شعراء ۲۲۱ لقمان ۶ انعام ۲۶

سرگرم نشر و بسط عقاید و مقاصد خویش اند شروع باعتراف
 و توهین کردند و همینکه آیات قرآنی^۱ در نگویش پرستش
 اصنام و اجنه و سرزنش عقاید قوم در اینکه ملائکه را دختران
 خدا میدانستند و همچنین نگویشهای اصحاب پیمبر در این
 مورد بسمعشان رسید بفضب و عناد برافروختند و در معابر
 و مجامع آنحضرت و اصحاب را سخره و استهزاء نمودند
 و چون وی را در حال عبور میدیدند بنوع سخریه بیکدیگر
 میگفتند پیغمبر خدا از بنی عبدالمطلب رسید و البته
 با خود اخباری از غیب دارد و آن بزرگوار را مجنون و جن
 حلول کرده و دیورده و نیز کذاب و مفتری علی الله و هم
 ساحر فریبنده و مضل میخواندند و ملهم و طاقی و وحی
 و سخن را بناسزا از شیاطین و اجنه یاد میکردند و آیات
 قرآنی را گاهی اساطیر الاولین و افسانه های قدیم مینامیدند
 و گاهی اصفات احلام میگفتند و درمی آن حضرت را شاعر
 و قرآن را که بنوعی بدع دارای مضاربع منتظم مسجع است
 و حتی در مواضع کثیره ضروریات شعریه از تقدیم و تأخیر
 و حذف و تکرار بمراعات وزن و سجع ارتکاب شد شعرا
 نا موزون بدون مراعات قوانین از قبیل توازن و مصراع
 باوحدت حرف روی و غیرهما پنداشتند و هنگامی چنیسن
 ادعا میکردند که تنی چند سازنده و پردازنده اند و دست

آنحضرت انتشار میدهند .

و نیز گاهی اموری عجیبه میخواستند که انجام دهد تا
 بدانند که از جانب خدای غیب است و یا نزول آیات عجیبه^۲
 سماوی^۳ معتقد یهود در زمن موسی را میخواستند و آنحضرت
 بجهت ضعف درک آنان و شدت انغمار در تعصب و عدم
 التفات آنان بسعادت خود غایت تأثر و حزن حاصل نموده
 بانواع اجبه لطیفه رت و تفهیم مفرمودند چنانچه تمامت
 امثال این امور در مواضع متکثره متفرقه مسطور میباشد .

و بزرگان قوم از قبیل عمر و ابوالحکم بن هشام و ولید بن
 مغیره و ابوسفیان بن حرب و نضر بن الحارث و عاص بن وائل
 و اسود بن عبدیغوث و اسد بن مطلب و ابی بن خلف
 و امیه بن خلف و عبد العزی بن عبدالمطلب و غیرهم در تعز^۴
 و تهییج و دادن نسبتهای فاسد پیشرو بودند و پیمبر را
 چندان تشهیرات ناروا کردند و در اطراف و نواحی بایسن
 امور منتسب داشتند که بسیاری از دیدار و مشاهده احتراز
 جستند و کسانیکه به مکه میآمدند در حین عبور گوشهها
 میگرفتند که سخنان آن حضرت نشنوند و خویش را حراست
 میکردند که سحرش در ایشان اثر نکند چنانکه اسعد بن
 زرار^۵ خزرجی بعداً وقتی که از مدینه بمکه آمد تا قریبش را
 بمساعت خزرج برانگیزد و اوس را مقهور سازد لدی الورد

بخانه تنی از اکابر سکنی گزید و باوی از در مقصد خود سخن آغاز نمود و او متعذر گشت که ما اینک در فتنه عظیم هستیم چه مردی از ما بین ما دعوی پیغمبری از خدای نهان دارد و دیگر آلهه را دشنام میگوید و جوانان ما را از راه عقیدت آباء و اسلاف بدر میبرد و تا این فتنه را به پایان نبریم دست بکاری دیگر نزنیم و با سعد سپرد که چوون بطواف روی و او را بینی گوشه‌ها را نیک ببند که سخنان سحر و افسونش در همه کس اثر نماید و اسعد گوشها گرفته طواف بانجام رساند .

و نیز نام زیبای مطو از رموزش را بخلاف گفته «مذمم» خواندند و امّ جمیل خواهر ابوسفیان و زوجه عثمّ ابولهب در هجا این ابیات ساخت که با سرور همی خواندند :

«مذمّا قلینا و دینّه ابینا و امره عصینا»

و ضرین الحارث برای مقاومت با آیات جذّاب قرآنیّه بحوالی ایران شتافت و کیفیت خلقت جهان و فرشتگان و مینو و دوزخ و پهل و روز انجام و قصص پادشاهان باستان را بیاموخت و حکایات بمکه آورده بمربیت فصیحی مسجّع و مقفی کتابی بسیار است و در انجمن ها همی خواند و گفت قرآنم اعلی و احلی از قرآن محمد است چه اساطیر الاولین علد و ثمود و افسانه های عرب و یهود و داستان موسی

وسلیمان و داود و امثال ذلك را آن پایه و پایه نیست .
و بعد در مقابل آن اعمال بزرگان قوم در ضمن مواضع و دلالات بلیغ قرآنیه اوضاع و احوال ناستوده شان را بدون تصریح بنام ولی با اشاره و نشان برشمرد و نکوهش کرد (۱)
و آن بیانات تشبیهیّه ذمه از لسان اصحاب باذانسان رسید هرکینه و خشمشان افزود و مخصوصاً ذمه شهیره مذکور

(۱) سوره مدثر آیه ۱۲ در حق ولید بن مغیره . سوره همزه در حق امیه بن خلف و ولید بن مغیره و غیرهم . سوره حج آیه ۳ و ۱۹ در حق ضرین الحارث و ابوجهل و غیرهما . سوره علق آیه ۱۰ در حق ابوجهل . قوله تعالی «یقولون انما یعلمه بشر» قالوا یعلمه غلام رومی اسمه غامس اسلم و حسن اسلامه و کان صاحب کتاب و قيل سلمان الفارسی قالوا انه يتعلم القصص منه قوله تعالی «وامرأته حمالة الحطب» یعنی امرأة ابی لهب و هی عمّة معویه امّ جمیل بنت حرب کانت تمشی بالنميمة و حمل الحطب کنایة عن النعایم لانها کانت توقع بین الناس الشر و تشعل بینهم النيران کالحطب الذی یذکی النار و يقال انها کانت موسرة و کانت لفرط بخلها تحمل الحطب علی ظهرها فنیأها الله به علیها هذا القبیح من فعلها و يقال انها کانت تقطع الشوک و تطرحه فی طریق الرسول و اصحابه باللیل لتؤذیهم بذلك و الحطب یعنی به الشوک .

(مجمع البحرین)

در قرآن در حق عم مذکورش عبد العزی بن عبد المطلب که
 بشهرت ابولهب بمعنی شعله افروز و یا جهتمی و در حق
 زنش ام جمیل که بشهرت حمالة الحطب مشتهر نمودند و نیز
 در حق عمرو ابوالحکم بن هشام که بشهرت ابوجهل مشتهر
 ساختند و همچنین ذمیه های شهره راجع به ولید بن
 مغیره و امثالهم علما و رؤسا را بشدت برافروخت و توده
 جاهل و عوام را بضمون «انا وجدنا آباءنا علی امة
 و انا علی آثارهم مقتدون بر اقتناع و امتناع و داشتند و
 همت بر جفا و ایذا گماشتند و آنحضرت را بنام ابن ابی
 کبشه به نسبت بمردی ابی کبشه نام یکی از اجداد امی
 پدرش که گفتند در آئین عرب بدعتی احداث کرده پرستش
 شمرای یمانی مینمود (۱) و یا بنسبت بشوهر حلیه مریضه
 مذکوره اش شهرت دادند .

و روزی چنین اتفاق افتاد که گروهی از اکابر انجمن کرده
 در خصوص اسلام مکالمه داشتند و ناگهان پیبر و ابوبکر

(۱) قوله تعالی «هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى» الشعری کوب معروف
 یطلع فی آخر اللیل بعد الجوزاء ای هورب ماتعبد و نه
 فکیف تعبد و نه و اول من عبد الشعری ابوکبشه احد اجداد
 النبی من قبل امهاته و کان المشرکون یسمونه ابن ابی
 کبشه لمخالفته ایاهم فی الدین کما خالف ابوکبشه غیره فی
 عبادة الشعری ... و کان ابوکبشه رجلاً من خزاعة خالف قریشاً
 فی عبادة الاوثان و عبد الشعری (مجمع البحرین)

عبور کردند و همینکه جماعت را نظر بایشان افتاد عقبة بن
 ابی معیط دشنام غلیظ به آنحضرت گفته بشتافت و ردا از
 دستش برکشید و برگردنش انداخت و بیچید و بیفشرد و
 بکشید و ابوبکر حطه برد و بکوشید تا ردا از گردن سبک
 کرد و جماعت پیبر را رها کرده بوی آویختند و سخت
 بکوفتند و سرش بشکستند و ریشش بکنند و چندان بزدند
 که نزدیک بهلاک یفتاد و قبیله اش بنی تمیم مطلع شده
 او را نجات دادند .

و نیز ابوجهل که پیوسته استهزا و مقاومت میکرد و از
 ادا صلوٰة ممانعت مینمود روزی با گروهی از نزدیکبش
 میگذشت و پیبر را باجمعی از اصحاب در حال صلوٰة دید
 و عقبه مذکور را بآن وا داشت که شکنیه شتر تازه نحر شده را
 از گوشه ای برداشت و همینکه آنحضرت بسجده رفت پرشانه
 بنهاد و حضرت در همان حال بسجود بخدا بود و آنسان
 خندیده همی سخره نمودند و احدی جسارت و بیادارت
 بازاله شکنیه نکرد تا فاطمه بنت آنحضرت برسید و برگرفت
 و پیبر در چنان احوال تعرض بمقترضین نکرد بلکه بسوی
 خدا مینالید .

و نیز نوبتی عقبه مذکور در ضیافتی که داشت آنحضرت
 را نیز دعوت کرد و چون سفره بگسترد حضرت بوی فرمود

دست بغذا نیارم مگر آنکه بخدای وحده ایمان آری و او ایماً
عرضه نمود و خبر بسمع ابی بن خلف رسید و از عقبه بازخواست
کرد و او عذری پیش آورد و ابی گفت دیدارت بر من حرام
خواهد بود تا آنکه محمّد را ببینی و گردنش را بفشاری و
برچشمش لطمه زنی و آب دهن برویش اندازی و او نیــــز
چنان نمود .

و نیز نهی آنحضرت با جمعی صحبت میداشت ناگهان
تنی از معاندان در رسید و بسویش شتافت و لختی آب دهن
بچهره بسامش انداخته بگذشت .

و نیز عبد الله بن مسعود از اصحاب روزی در انجمن
قوم بی باکانه دعوت باسلام نمود و آنان برآشفته وی را گرفته
کوفته و مجروح ساخته بنوعی که مشرف بهلاک گردید .

و نیز برادر خدیجه زوجة النبی از معاندین و اشراف
برادر مسلم خود را با ابوبکر بجرم ایمان دستگیر کرده بیـــک
رسن بسته عقاب شدید نمود .

و هم امیة بن خلف غلامی بلال نام داشت و بدانست
که محمّدی شد و برگردنش ریسمان انداخت و بدست
کودکان سپرد تا بازی کنند و هنگام زوال در حرّ شدید
بخارج بلد برده به پشت انداخته سنگی گران برسینه اش
نهاد و اجبار و شکنجه همی نمود که از عقیدت برگردد و هلال

در آن ریگزار تفتیده بزیر سنگ گذاخته شب و روزی گذرانند
و از اسلام انحراف نجست تا تصادفاً ابوبکر از آنجا گذشت و
حال بدید و از امیة درخواست کرده غلام خویش را که نیکوتر
از بلال بود بخشیده وی را آزاد ساخت و بجز بلال تنی چند
از بندگان و کنیزان بعلت گرویدن باسلام برنج و شکنجه
از موالی خود شدند از آنجمله مادر بلال حمامیة نام،
دیگر عامر بن فهیره که بدرجه ای از شکنجه گرفتار شد که
هذیان میگفت ، دیگر ابوفکیه بنده پسر امیة بن خلف ،

دیگر زنی زنیزه نام از شدت عذاب کور شد ، دیگر ام عنس
کنیز اسود بن عبد یفوث ، دیگر خباب بن ارت بنده ام ائمه
که آهن تفتیده بر پشتش همی نهادند ، و امثال این بلاها
تا آخر ایام اقامت پیغمبر و اصحاب در مکه متدرجاً و بسیار شد
چنانچه عصار و پدرش یاسر و مادرش سمیة و نیز صهباب
را منکرین گرفته بشکنجه و عذاب شدید کشیدند سمیة را
مابین دو شتر خارون بستند و چندان حرّیه بر او فروردند
که هلاک شد و یاسر را نیز بسختی تمام مقتول کردند و عملاً
را چندان بشکنجه و عذاب داشته اجبار نمودند تا سخنی چند
وفق پسندشان گفته از چنگشان رهائی یافت و نزد آنحضرت
رفته شرح حال ادا کرده پشیمانی اظهار ساخت و حضرت
وی را معفو داشته دستور داد که هر وقت چنین اتفاقی

پیش آید همچنان بگوید (۱) و برخی دیگر را در ریگزار
تفتیده با گرسنگی و تشنگی بازداشتند و زره برتن عریزان
کرده با اقامه در حرارت شدید آفتاب اجبار و اصرار بر سب
ولمن نمودند و آنان طاقت نیاورده چنان سخنان برزسان
رانده نجات یافتند .

واصحاب بهر اداء نماز بملاحظه و تقیه بمفاره های
جبال بیرون مکه میرفتند و روزی سعد بن ابی وقاص در یکی از
کوهها رفته بنماز پرداخت و تنی از معاندین را در حال
عبور نظر بروی افتاد که بحال سجده بود و بیدرنگ سنگی بلند
کرده بقوت تمام بر پشتش بکوفت و او تحمل کرده نماز را قطع
نمود و همینکه بسجده دیگر رفت آن شخص پشتش را سخت
بیازرد و بعد نماز را بسرعت تمام کرده استخوان چانه شتری
برگرفته بر سرش انداخت و بشکست و آن معاند با سر شکسته
آغشته بخون بمکه درآمد و قوم دوش گرفته بر عذاب و جفا
بیشتر از پیشتر قیام کردند .

و ابیهرک از جهت شدت ادبیت مهاجرت به حبشه در نظر
گرفت ولی ابن الدعنه رئیس بنی القارة او را از آن عزیمت
برگرداند و معاندین را نصیحت و پند کرد و این شرط
راضی شدند که نماز در خانه خویش بخوانند و ابیهرک در جوار
(۱) در قرآن است قوله مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ بَعْدَ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ

خانه خود عبادتگاهی فراهم کرده نماز و قرآن میخواندند
مؤمنات نیز بآنجا میرفتند و معاندین دانستند و باطن
الدعنه گفتند تا حمایت از او باز گرفت .

و آورده اند که نوبتی قوم مجتمع شده در مال حال مشورت
سپردند و در آن میان عبسه بن ربیعہ برخاست که نزد آنحضرت
رسیده آنچه خواهد بدهند تا دست از این کاریکشود
و او در حال نماز پیمبر حضور یافت و خطاب باو چنین گفت:
ای برادرزاده تو در میان ما به نسب و حسب از مهتران
ولی کاری گران پیش گرفتی و تفرقه در قوم انداختی و عقلاء
و علمای طاعت را سفها خواندی و خدایان و آئین رازشست
گفتی و اسلاف را کافر شمردی گوش دار اموری پیشنهاد
میکنم شاید بعضی مورد قبولت باشد آنحضرت فرمود گوش
میدارم بگو گفت ای برادرزاده اگر مال میخواهی چندان
بتو دهیم که از همه مالدارتر باشی و اگر جاه و بزرگی
طلبی تو را بزرگ قوم قرار میدهیم و کاری بیرون از رأی تو
بانجام نرسانیم و اگر سلطنت میجویی تو را پادشاه بخود

و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم
غضبٌ من الله ولهم عذاب عظيم قيل و من أكره عمار وابوه
ياسر وسُمييه و لبلال و حباب حتى نقل ان عماراً حياً الى
رسول الله وهو يبكي فقال ما وراءك قال شرت يا رسول الله ما
تركك حتى نلت منك و ذكرت آلهتهم بخير فجعل رسول الله
يمسح عينيه ويقول ان عادوا لك فعد لهم بما قلت جمع البحرين

سازیم و اگر این افکار در توازن تولید شد و قدرت رد آن نداری
 طبیب میآوریم و نذل مال میکنیم تا شفا یابی و همینکه سخنش
 با نتهار رسید پیمبر رسید فارغ شدی ؟ گفت بلی فرمود حال از
 من بشنو و این سوره از قرآن فروخواند :

” بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حُم تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 كِتَابٌ فُصِّلَتْ آیٰتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ بِشِیْرًا وَنَذِیْرًا فَاَعْرَضَ
 اَكْثَرُهُمْ فَهَمْ لَا یَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِی الْكُفْرِ مَا تَدْعُونَا
 اِلَیْهِ وَفِیْ اَنْۢبَاۡنِنَا وَقُرْوَ مِنْ بَیۡنِنَا وَبَیۡنِكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اَنْۢبَاۡ
 عَاظِلُونَ قُلْ اِنَّمَاۤ اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوحِیۡ اِلَیَّ اِنَّمَاۤ اَلْهٰكُمُ اللّٰهُ وَاحِدٌ
 فَاسْتَقِیۡمُوا اِلَیْهِ وَاسْتَغْفِرُوْهُ وَوِیۡلٌ لِّلْمُشْرِكِیۡنَ الَّذِیۡنَ لَا یُؤْتُونَ
 الزَّكٰوٰةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ” تا با اینجا رسیدند ” فَاِنْ
 اَرْضَوْا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمَّ وَاذۡنَبۡتُهُم
 الرِّسَالَۃَ مِنْۢ بَیۡنِ اَیۡدِیۡهِمْ وَمَنْ خَلَفَهُمۡۤ اَلَّا تَعْبُدُوۡا اِلَّا اللّٰهَ
 وَقَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَآ نَزَّلَ مَلَآئِكَةً فَاِنَّا لَمُبۡتَلٰۤیۡمٌ بِسَۤءَةِ كَافِرُونَ ”
 و عقبه دست برده دهان پیمبر را گرفته سوگند داد که پس
 است و بسوی قوم برگشت و گفت سخنانی شنیدم که هرگز
 مانند آن نشنیده بودم ای گروه از من بشنوید ابراهیم را
 واگذارید در سخنانش که من شنیدم خیری است اگر عرب او
 را از میان برند پس بدست غیر شما وقوع یافت و اگر عرب
 علیه یابد این همان امرت شما خواهد بود و قوم این سخنان

بشنیدند و لختی بر عتبه بخندیدند و افسوس خوردند که
 او هم مورد سحر و افسون قرار گرفت و با اینکه در همه اینگونه
 از موارد مصمم با هلاک پیمبر میشدند بعلمت حمایت خویشانش
 کاری نمیتوانستند چه اعماش و دیگر آحاد بنی هاشم که
 هنوز بیشتر قبول آئین اسلام نداشتند محض عصبیت و غیرت
 قومیه که اعراب را مزید اختصاص بود حفاظت و حمایت از او
 مینمودند خصوصاً ابوطالب مهتر بنی هاشم که اقوام از وی احترام
 میکردند پیمبر را فرزند خود میخواند و با همه ممانعت
 بزرگواری و عدم اقرار بمسلمانی در حفظ و حراست وی نهایت
 اهتمام و قیام داشت و دیگر بیاس خاطرش و بملاحظه اینکه
 اگر امری ناگوار رخ دهد موجب ننگ و عار این خانواده گردد
 حمایت میکردند خاصه حمزه بن عبدالمطلب و پسران ابوطالب
 و بعضی دیگر که از مسلمین اخلاص کیش شده در راه حمایتش
 جان برکف گرفتند . ولی ابولهب مذکور با بزرگان معاندین
 یار و قرین بود و باتنی دیگر از خصما که در جوار پیمبر
 میزیستند هم سوگند شده همه روزه علی الصبح در ب خانه
 حضرت و رهگذرش را به پلیدها آلوده میساختند و میانباشند
 و چون از خانه بیرون میآمد از قفا سنگ میانداختند و بدنش
 را کوفته و مجروح میساختند و زن ابولهب بنوع مذکور خاطر
 وی را به جو سرائی آزرده مینمود و چند بار گروهی از اکابر

نزد ابوطالب جمع شده شکایت کردند که ای سید قوم
 مهسند که آئین و شرف خانوادگی و آبروی اسلاف ما از میان
 برود و فتنه حادث و خونها ریخته شود و ابوطالب سخنان
 آنان را به پیمبر گفت و او جواب فرمود که اگر آفتاب در زمینم
 و ماه در یسارم گذارند من این امر را وانگذارم تا خدا آنرا
 فاش و گسترده سازد (۱) و یامن هلاک شوم و با انکسار خاطر
 از نزد عمو برخاسته بیرون رفت و ابوطالب وی را برگردانده
 گفت ای عزیزتر از فرزند انم آنچه خواهی بکن و بگو که من
 بخدا سوگند است تو را بدست اعداء نخواهم داد . آنگاه

(۱) قال الحسن ان النبی قال لما بعثنی الله برسالتی
 ضمقت بها ذرعاً و عرفت ان من الناس من یکذبنی و کسان
 رسول الله یهیب قریشاً و الیهود و النصارى فانزل الله تعالی
 هذه الآیة (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک) و قالت
 عایشه رضی الله عنها سیر رسول الله ذات لیلۃ فقلت یا رسول
 الله ما شأنک قال الارجل صالح یحرسنا اللیلۃ فقالت
 بینما نحن فی ذلك سمعت صوت السلاح فقال من هذا
 قال سعد و حذیفة جئنا نحرسک فقام رسول الله حتی
 سمعت غطیطه و نزلت هذه الآیة (والله یعصمک من الناس)
 فاخرج رسول الله راسه من قبة آدم و قال انصرفوا یا ایها
 الناس فقد عصمتی الله عن عکرمۃ عن ابن عباس قال کان
 رسول یحرسنی و کان یرسل معہ ابوطالب رجلاً من بنی هاشم
 یحرسونه حتی نزلت علیه هذه الآیة « یا ایها الرسول بلغ
 ما أنزل الیک الی قوله » و الله یعصمک من الناس قال فارادعمه ان

ابوطالب اکابر قوم را جمع کرده با حکمت گفتار اخمد حرارت
 نمود و نیز بحمايت خود و بنی هاشم تهدید و تحذیر خواست
 ولی معذک معاندین نسبت به اصحاب و متمایلین و معاشرین
 خصوصاً یکسانی که عشیرت و قوت و قدرت نداشتند آنچه
 خواستند کردند و آنحضرت با آنها جور و ستمهای مذکوره
 همی امر بعدم معارضة بمثل بلکه امر بمسالمت و ملاطفت
 و نصیحت و صبر و شکیبائی میفرمود و وعده ساعت و وقتی را
 برای قدرت و غالبیت میداد و چون پرسش از تعیین زمان
 میکردند مخزون در علم الهی و خود را بی اطلاع از آن میگفتند.
 تا آنکه جفا و آزار مبغضین خارج از حدود تحمل غالب
 مؤمنین گردید و نزرش نالیده اظهار عدم طاقت نموده
 رخصت گرفتند که از مکه به حبشه هجرت نمایند، چه دولت
 و ملت حبشی مسیحی بودند و عموماً امر اسلام را ترویج
 امر مسیح میشمردند و از آنچه در آیات قرآنی و عقیده مسلمانان
 که غالباً سابقاً وثنی بودند راجع بخدا و روح القدس
 و مسیح و مریم و روز جزا و نزول مسیح بود کمال خرسندی
 داشته مردم رابسوی آن تشویق مینمودند و این بسؤال
 پنج بعثت محمدی بود که یازده مرد و چهار زن با بعضی از

یرسل معہ من یحرسه فقال یا عم ان الله تعالی قد
 عصمتی من الجن و الانس (کتاب اسباب النزول للامام واحد)

کودکان بعزم هجرت حبشه خفیه از مکه خارج شدند که در آن میان عثمان بن عفان با زوجه اش رقیه بنت آنحضرت بود و بطریق جدّه با کشتی از بحر احمر گذشتند و با فریق او حبشه درآمدند و در پناه آن دولت با آزادی آرمیدند .

و از آنسودر مکه باثنا چنان احوالی عمر بن الخطاب از اشراف و صنایع قوم باسلام درآمد و مسلمین قوت گرفتند و مهاجرین بشنیدند و بیش از سه ماه در حبشه نمانده عود کردند و حکایات و روایاتی از ملاطفات نجاشی و حبشیان منتشر داشتند و اکابر اعداء مکه مستحضر شده بیش از پیش بجفا و ازیت همت نهادند و سختی بحدی رسید که هر کس با پیغمبر و یا با تنی از یارانش صاحبیت میجست فیما بین قوم مشهم و موهون و مورد شماتت و آزار میگشت و امر دعوت فیما بین اهالی مکه باین محذور و مانع دچار گردید و حضرت بیشتر بدعوت واردین از اطراف پرداخت و مخصوصاً با قبائلی که بحج میآمدند ملاقات و مکالمه و مصاحبه مینمود و دشمنان پیوسته در کمین بودند و همینکه وی را بدانحال میدیدند هیچ نوع از آزار و جفا فرو نمیگذاشتند .

و نوبتی قبائلی از اطراف به حج آمدند و آنحضرت فیما بینشان داخل شده بمکالمت و دعوت پرداخت و قوم بشنیدند و ابوجهل با گروهی ریختند و به شتم و لطم

گرفتند و سر بشکستند و خون بر چهره پرمهر و محاسن جمیل جاری شد و بجبال رفته خویش را از نظرشان ناپدید ساخت و مکانی از کوه ابوقبیس مخفی گردیده مد هوش بیفتاد و اعداء وی را نیافتند و خدیجه بشنید و باتفاق علی بتفحص برآمد و گریان و نالان در کوهها همی گشتند تا وی راجستند و خون سر و روشستند و نان و آب دادند تا بحالت آمد و در آنجا چندان بماندند تا شب تاریک شد و مخفیاً بخانه رسیدند و سنگی بزرگ محض حفظ خانه به خلف در نهادند ولی دشمنان خبر یافتند و در خانه انبوه شدند و سنگباران کردند و خدیجه با علی بمحافظت پرداختند و آخرالامر خدیجه بر بام خانه برآمده چندان استمالت کرد تا منصرف و متفرق شدند و لکن زعماء و رؤساء ، اجتماعی مهم بهر شوری فراهم آوردند و توده قوم را نیز خواستند و درباره پیغمبر و یاران سخنها گفتند که این جماعت دست از کار خود نمیکشند بلکه شب و روز میکوشند و مردم را از راه آبها و اجداد ما بیرون میبرند و اگر کوششی بسزا و شتاب نکنیم پایان کار بر ناستوده است و چاره ای جز قتل محمد نیست ولی ابوطالب وی را در پناه خود گرفته بنی هاشم پیرو و فرمانگزارند و در این سخنی نیست که کار بدشمنی و قتال با آنان میانجامد و همگی یکدل و یک زبان گفتند که بایست

وی را کشت و از بنی هاشم نیز اندیشه نکرد و آنگاه انجمن پراکنده گردید و خبر به ابوطالب رسید و بنی هاشم را که شمار چهل مرد نوشتند گرد آورده در سود و زیانشان سخنان سودمند گفت و دستور داد تا همه بنی هاشم و یاران پیغمبر بازن و فرزند از شهر درآمده در دره کوه معروف به شعب ابوطالب مقرر گردیدند و بمحافظت خود پرداختند و در دو جانب دره دیدبان گذاشتند و نیز دستور داد که علی هر شب بجای پیغمبر بنود و او خود نهانی بجای دیگر بیاسود و حمزه مسلحاً بحفظش قیام نمود و باین طریق وی را حفظ کردند مستعد بهر مدافعه شدند. و ابولهب از بنی هاشم بریده به اعداء پیوست و با وجود ابوطالب کاری از وی پیش نرفت و قوم از اقدام ابوطالب و اتفاق بنی هاشم آگاه شدند و صنادید و ارکان مجلس آراستند و در این باب رأیها زدند و مقابلهت را مصلحت ندیدند ولی قانون فصل و عزل و تضييق را مقرر داشتند که جز در بیگانگی و مخاصمت نکونند و مطلقاً دوستی بلکه آمیزش با آنان ننمایند و زن ندهند و نگیرند و بنسوع گلی چیزی ن فروشند و نخرند و اخذ و عطا نکنند و ایشانرا مخزی و مخذول نزد کل قبائل نمایند تا پیغمبر را تسلیم گیرند و بقتل رسانند و باین طریق سوگند به بتان خورده معاهده کرده پیمان بستند و صحیفه برنگاشته همگی مهر

وامضاء نهادند و در خانه کعبه نزد اصنام مخزون ساختند و عامه را بمواد معاهده آگاهی دادند و لاجرم بنی هاشم در تنگنا و شدت فوق الطاقه حتی صرف برگهای درختان افتادند و فقط بهنگام حج که عشایر بمکه میآمدند و مقاتلت در آن ایام حرام بود از شعب خارج شده ماکولات و ما یلزم خریدند و متدرجاً بمصرف میرسانند و قریش در آن هنگام نیز همه اشیاء را بیبهای دوبرابر میخریدند تا بنی هاشم را بدست نیاید و در دیگر اوقات کسانی را که بایشان اشیاء میفروختند دستگیر و شکنجه مینمودند و اگر کسی از مردم شعب بیرون میآمد به اشد عذاب گرفتار میکردند و ضعیفه قریب سه سال امتداد یافت و اندوخته های بنی هاشم بمصرف رسید و فقر و فلاکت بفايت کشید و سختی و گرسنگی بحدی شد که ناله و فغان کودکان جگرها میخراشید و بعضی از محترمین را که خویشاوندی داشتند دل بسوخت و همت بر نجاتشان گماشتند و جمعی را بنصیحت و تهییج به رعایت و تفقدشان وا داشتند تا آنکه معاهده بشکستند و صحیفه بدریدند و بنی هاشم از تنگنای شعب بیرون آمدند. و در اثنا انحصار اصحاب در شعب مذکور چون ضعیفه بفقو طاقت کشید پیغمبر اصحاب را دستور مهاجرت بحبشه داد و هشتاد و اندی از رجال با هیجده نفر از نسائه

مهاجرت کردند و از آنجمله جعفرین ابیطالب و بعضی دیگر از بنی هاشم بودند و صداید قوم از آن بیمناک شدند که پادشاه حبشه را در این بار بگلی دل باسلام گراید و بر عده مؤمنین این آئین بیفزاید و او حمایت نماید و پس از مشا و ره عمرو بن العاص و عبد الله بن ابی ربیعہ از دواهی سیاستمدار خود را برگزیده با تحف و هدایا برای پادشاه حبشه و ارکان دولت و ملت گسیل ساختند که خاطرشان را از عقاید و آمال محمّدیان منزجر و متنفر نمایند و مهاجران را مراجعت دهند و آنان چون بحبشه درآمدہ بمحضر شاه حضور یافتند و هدایا و تحف پیش گذراندند مشروحی چنین از چگونگی احوال پیغمبر و پیروانش بیان نمودند که این جماعت از کیش اجدادی ما خارج شدند و روش اختراعی و بدعتی بعرضه آوردند و آله و بزرگان ما را سقط گفتند و جوانان و سادہ لوحان ما را فریفتند و از راه بیرون کردند و بر آئین عیسوی نیز اعتراض کردند و مسیح را بنده ای از بندگان خدای خود شمردند و عیسویان را در عقیده بخداوندی وی نکوهش کنند و لذا پادشاه از مهاجرین خواست که یکی از ما بین خود منتخب کرده بحضور شاهی آرند و آنان جعفرین ابیطالب را برگزیدند (۱)

(۱) لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا بالیهود الآیات الی والذین کفروا و کذبوا نزلت فی النجاشی واصحابه قال ابن عباس کان رسول الله و هو بمکة یخاف علی اصحابه

که گرچه جوان ولی در آئین اسلام بغایت متمسک و محکم و هم دانا و فہیم و در بیان و اقامہ برهان حکیم بود و بدینگونه سخن گفت که ما ملت عرب در بحر جهالت و ضلالت مستغرق بودیم و چندان بی ترہات و خرافات بتقلید و میراث از

فی المشرکین فبعث جعفرین ابیطالب و ابن مسعود فسی رھط من اصحابہ الی النجاشی و قال انه ملک صالح لا یظلم عنده احد فاخرجوا الیه حتی یجعل الله للمسلمین فرجاً فلما وردوا علیہ اکرّمهم قال تعرفون شیئاً مما انزل علیکم قالوا نعم قال اقرووا فقرّوا وحوله القسیسون والرهبان فکلّموا قرووا آیة انحدرت دموعهم مما عرفوا من الحق قال الله تعالی ذلک بانّ منهم قسیسین و رهباناً و انهم لا یتکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع الآیة بعث رسول الله عمر بن امیة الضمری بکتاب معہ الی النجاشی فقرء کتاب رسول الله ثم دعا جعفرین ابیطالب و المهاجرین معہ فارسل الی الرهبان والقسیسین فجمعهم ثم جعفران یقرء علیہم القرآن فقرء سورة مریم فآمنوا بالقرآن و افاضت اعینهم من الدمع و قال آخرون قدم جعفرین ابیطالب من الحبشه هو واصحابه ومعهم سبعون رجلاً بعثهم النجاشی و فدأ الی رسول الله علیہم ثیاب الصوف اثنان و ستون من الحبشه و ثمانیة من اهل الشام و هم بحیر الراهب و ابرھیة و ادریس و اشرف و تمام و قثم و ذروا فقرء علیہم رسول الله سورة یس الی آخرها فبکوا حین سمعوا القرآن و آمنوا و قالوا ما اشبه هذا بما کان ینزل علی عیسی و فی روایة اخرى بعث النجاشی الی رسول الله من خیبار اصحابه ثلاثین رجلاً فقرء علیہم سورة یس (کتاب اسباب نزول للامام واحدی)

اسلاف گرفتیم که احجار و اشجار و اصنام مصنوعه بایاری خود را میپرستیدیم و اخلاق و اعمال ما بدرجه ای از حقارت و دنائت رسید که دختران خود را زنده بگور مینمودیم و اختلاف و شقاق و کینه و نفاق در میان ما بعد افراط شد و ظلم و جفا و سفک دما و فسق و زنا و انواع فحشا و قطع رحم و تعدی به محارم و جهل و نادانی و پلیدی و ناپاکی روز بروز افزود و محمد بن عبد الله که در مابین ما بعلو نسب و سمو حسب و صدق و صحت در گفتار و رفتار نامدار است بهدایت و رسالت انگیخته گشت و ما را از پرستش مخلوقات و زمام اخلاق و اعمال نهی نمود و بستایش خالق و عقاید و مکارم صفات رهبری فرمود لذا باو تأسی جستیم و دست از اطوار نکوهیده شستیم و مورد صدمات و انذبات گشتیم و ما از آدم گرفته تمام پیغمبران را معتقدیم و عیسی بن مریم را چنانکه در قرآن مسطور است موهوب و منبعت از خدا میدانیم که بواسطه مریم در این عالم جسمانی آمد و لختی از قرآن خواند و بیان نمود آنگاه اشاره به نمایندگان قریش و فرستاد گانشان نموده گفت و اما این قوم خدای آسمان را بوحدانیت نشناسند و نسبت به پیغمبران گذشته و عیسی مسیح اطلاع و عقیده ندارند و مطاع و متبع نشمارند . و نجاشی ترحیب و تمجید گفته در حق مهاجرین رعایت و تغفد

کرد و هدایا و نمایندگان قریش را باز پس فرستاد و آنسان خائباً خاسراً بمکه برگشتند و مهاجرین در حبشه بماندند و نبودند تا پس از چندی خبر بسمعشان رسید که آئین اسلام علو و ارتفاع یافت و اکابر و ارکان مکه موافقت و مسالمت پیش گرفتند لذا قریب سی تن عزیمت وطن نمودند و همینکه بحوالی مکه رسیدند کذب خبر را دانستند و ناچار جمعی خفیباً بشهر درآمدند و قوم آگاه شدند و آنان را دستگیر کرده به عقوبت و اذیت شدید کشیدند و بقید و حبس طولانی انداختند و بالاخره منجر بزیست تحت حمایت و اقامت باهانت گردید. و دیگر مهاجران چندان در حبشه بماندند تا در سنین مدینه پیوستند و در اثر اقامت و دعوت مهاجرین معدودی از بومیان حبشه نیز باسلام گرویدند و پس زیارت و استغاضه از پیمبر آمدند . و ابوطالب چندی پس از خروج از شعب سخت مریض شد و حالش بگشت و همه بنی هاشم را بیالین خویش گرد آورده برادرش عباس را که مردی مالدار و مدبر و نیکوکار بود برجای خود و امیرشان نمود و همه را وصیت اکیده بحمایت و حراست پیمبر کرد و از این جهان درگذشت. و این فاجعه و نیز حادثه ناگوار دیگر بعد از آن که وفات خدیجه بود و در سال دهم بعثت واقع شد (۱)

(۱) بعضی وفات خدیجه را یکسال قبل از هجرت و وفات ابوطالب را یکسال بعد از وفات خدیجه نوشتند .

آنحضرت را سخت متأثر و غمگین ساخت و اینسال را عام الحزن خواندند و بسالی دیگر ناچار دختر زمعه را بزنی گرفت که سوده نام داشت و شوهرش از مسلمانان بسنیی قبل متوقی گردیده بود و پیمبر او را در این هنگام یعنی دو سال قبل از هجرت بکفالت و نکاح خود آورد .

و در آن احوال متدرجاً جطه ای از رؤساء معاندین نیز مانند ولید بن مغیره و عاص بن وائل و عدی بن قیس و اسود بن مطلب و عبد یفوث که متعاهد شده پیمبر را در رهگذر و کوی و برزن سخره و استهزاء میکردند تا این هنگام هر یک بعارضه ای جداگانه درگذشتند و آنحضرت بمصداق امر قرآنی " فَاُصْدَعُ بِمَا تُوْمَرُوْا عَرِضٌ عَنِ الْمَشْرِكِيْنَ اَنَا كَفِيْنَاكَ لِمُسْتَهْزِئِيْنَ الَّذِيْنَ يَجْعَلُوْنَ مَعَ اللّٰهِ الْهٰٓءِ آخِرَ فِسُوْفٍ يَعْلَمُوْنَ وَاَلْقَدْ نَعْلَمُ اَنْتَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُوْلُوْنَ " که همت بر دعوت نهاد همی کوشید ولی قوم را برای فسوت ابوطالب و خدیجه آزادی تام بدست آمد و برسختی و آزار افزودند و گاهی که از خانه بیرون میآمد خاک بر سر فرو میریختند و چندان جفا و آزار رساندند که بعضی نوشتند ابولهب را با همه عداوت دل بسوخت و عرق عصبیت حرکت کرد و پیمبر را بجوار و حمایت خود گرفت و از دشمنان و متعذیان جلوگیری نمود .

و آنحضرت بالاخره بعلت سوه اوضاع مکه ناچار بعزیمت طائف شد و نیت نشر دعوت در آنحدود کرد و با زید بن حارثه مذکور قدم از مکه بیرون نهاد و در میان يك يك از عشائر درآمد و آنچه کوشید ثمری نداد و تا بطائف رسید و در آنجا نیز سودی نیافت و سخنانش را نپذیرفتند بلکه استهزاء کردند و گفتند باینجا آمده تا جوانان نادانان ما را فریفته از راه بگردانی و آنحضرت اندیشه از آن نمود که میادا منجر بسوه رفتاری شود و اخبار بمکه رسد و قوم بر طعنه و سخریه و آزار بیفزایند و بلطاف بیان کوشید ولی آن قوم جاهل متقاعد نشده سنگسار نمودند و مجروح کردند و زید را سر بشکست و بنصرت مولی کوشید تا نجات یافته راه مکه پیش گرفتند و مدت اقامت طائف تقریباً ده روز شد و از آنسو اخبار مذکور در مکه منتشر گشت و قریش بخروشیدند که با ایشان لدی الورد همان کنند و تنی چند از اصحاب از مکه بیرون آمده خود را در نیم راه رسانده احوال بیان کردند و ورودشان را بآنحال مکسور و مجروح و خونین در مکه صلاح ندانستند لاجرم پیمبر در محلی از جبال توقف نمود و نوشتند که زید را نزد تنی چند از اشراف که احتمال موافقت میرفت بفرستاد که شاید آنحضرت را به پناه خود گیرند و از شرور مبغضین حمایت نمایند و آنان نپذیرفتند و بالاخره

مطعم بن عدی بن نوفل و پسرانش پذیرفتند و حضرت
مختفياً وارد شده بحمايتش محفوظ ماند. و در خلال چنان
احوال پیوسته میکوشید یکی از قبائل را پشتیبان اسلام کرده
بآن وسیله نشر و تنفیذ آئین نماید و با قبائل وارد مکه
برای حج محتاطاً ملاقات و گفتگو کرد (۱) و بعثت افتراءات
و نشریات ارکان عناد قریش راجع بسحر و ضلال و فریب و غیرها
در باره آن بزرگوار هیچیک نپذیرفتند و در همان ایام با شش
تن از قبیلۀ مردم خزرج اهل یثرب که برای حج آمدند در آنها
دیدار و گفتار کرد و همه پذیرفتار گردیدند و چون استعداد
اهل یثرب برای قبول اسلام معلوم گردید خواست با آنان
بآن بلد رفته نشر آئین در آن سرزمین نماید ایشان مصلحت
ندانسته چنین گفتند که ما بین قبیلۀ اوس و قبیلۀ خزرج که

(۱) توضیح آنکه در ایام حج همیشه اهالی یمن را دعوت
با اسلام میکرد و چون بین آنها با اهل مکه سخت رقابت بود،
علاوه خبر ظهور پیغمبری نیز در میان آنها انتشار داشت بیانات
پیغمبر در آنها تأثیری بسزایخشیده بلا تأمل دعوتش را قبول
نمودند و تصدیق نمودند که او همان پیغمبری است که انتظار
ظهورش را داشتند یعنی ها با حرارت و جوش این خبر را
با اهل یثرب رسانیدند خبر بالا هیچانی در آنها بوجود
آورد و جمعی از ایشان محض آگاهی از تعلیمات این عقیدت
تازه بکه آمده خدمت پیغمبر رسیدند و او در جواب آنها شرح
ذیل را که در نهایت درجه اختصار و سادگی است بیان فرمود:

د وقت مهم سکنه بودند مخالفت و مخاصمت شدید است
و شاید این آئین بهانه شده محاربت و مقاتلت پدید آید
و زخم چشمی بآنحضرت رسد اولی و اصلح آنکه چندی درنگ
نمائید تا به یثرب برگردیم و در دعوت و ابلاغ سعی کنیم
و همینکه گروهی از هر دو قبیلۀ پذیرفتار شوند سالی دیگر
متفقاً بکه آئیم و همه باتفاق به یثرب برگردیم (۱) و پیغمبر
بپسندید و آنان مراجعت و سعی و جدّ تمام در دعوت
بجای آوردند و جماعتی را از قبیلتین روی بآئین اسلام کردند
و سالی دیگر ده تن از قبیلۀ خزرج و دوتن از قبیلۀ اوس منتخب
مسلمانان یثرب بکه آمدند و بدیدار رسیدند و از قبل تمام
اقرار بوحدانیت خدا و اعتقاد بقیامت و روز جزا و تسلیم
بتقدیر و قضا و رفتار بعمل نیک و سزا و شناختن رسالت
و اطاعت و اداء صلوات با طهارت. (دکتر گوستا و لومون فرانسی)
(۱) نوشته اند که خصمیت و مقاتله اوس و خزرج از یکصد و بیست
سال قبل از آن آغاز شده بود و در اینموقع نخستین کسی که
بهر حج بکه آمد سوید بن صامت شاعر شجاع با نسب و شرافت
در ملاقات با پیغمبر سخنان لقمان را نشان داد و آنحضرت
لختی از قرآن بخواند و او بپذیرفت و پس از عود بمدینه
بدست خزرج در یوم بغات مشهور گشته گشت و دو مین کس
انس بن رافع برای استمداد از قریش بمقابل خزرج آمد و ایاس
بن معاذ که با او بود دعوت رسول را شنیده بپذیرفت و انس
با او مزاح میکرد و بعد از مراجعت بمدینه ایاس نیز در یوم
بغات بقتل رسید و الاخره گروهی از خزرج که برسم حج
بمدینه آمدند و نام طلوع رسول را که یهود منتظر بوده در

مسلمین یثرب بیعت نمودند که همینکه آنحضرت بمدینه رود وی را چون جان خویش عزیز دارند و از حمایت و حراست قصور نیارند لذا عزیمت داشت که به یثرب مهاجرت نماید ولی عمش عباس صلاح ندانست و گفت که باطمینان معااهده دوازده تن در میان تقریباً بیست هزار کس اهالی ناشناس یثرب چگونه روی و هنوز ندانی با توجه معامله نمایند و اکنون در مکه اگر دشمنان بسیارند و سختی و دشواری بیشمار خویشاوندان و دوستان نیز هستند که یکی همتایشان در آن بلد بدست نیاید و ترا نصرت و حمایت کنند پس صواب چنینیست است که تنی از اصحاب خود را بهر ابلاغ و دعوت فرستی تا گروهی کثیر نزدیک بنییم اهالی آئین تو را بپذیرند آنگاه بآنجا درآ و دست از آستین بکشا و آن حضرت رأیش بپذیرفت و مصعب بن عمیر از جوانان را که در نصرتش رنج و مشقت فراوان دید و در طول مدت سه سال استحصال در شعب ابوطالب ثروت خود را انفاق کرده فقیر و محتاج گردید و از عقاید و مقاصد اسلام نیک مطلع و آياتی بسیار از قرآن در حفظ داشت با آن عده به یثرب فرستاد و در آنجا مقاتلات باخزرجیان و دیگران بقصد القاء بیم در آنان میبردند شنیده داشتند و چون دعوت بشنیدند و امید بر طرف شدن قتال حاصل کردند وعده دادند که چون چنین شود بیایند و او را با خود بیثرب ببرند و چنین هم شد و جمع کثیر اسلام پذیرفتند و یاری دیگر آمدند و رسول با آنان به یثرب رفت .

بمعاونت مؤمنین به ابلاغ و نشر اسلام همت گماشته بخد متی بزرگ موفق گردید ولی در آغاز کار مصادف با مانع و عائقی شگفت گردید چه عبدالله بن ابی بزرگ قبیله خزرج در همان ایام بتدابیر صائبه مابین قبیلتین التیام و اصلاح داده مرضی هر دو واقع گشت و خواستند بریاست برقرار کنند و تاجسی بهرش ترتیب داده بجستجو و تفحص جواهر ثمینة شایسته ترصیع برآمدند و عبدالله مذکور نشر نفوذ محمدی را مانع از نیل خود باین مقصود دیده ممانعت همیکرد ولی مسلمین بلد بتدابیر حکیمه برخی از اشراف و اعظام دیگر را محمدی نمودند و از ممانعتهای وی جلو گرفتند و مصعب در یثرب بماند و گروهی کثیر را بآئین اسلام آورد و سالی دیگر باتفاق انبوهی که بعزم حج رهسپار شدند با هفتاد مرد و سه زن از محترمین مسلمین سوی مکه آمد و حضرت در بیرون بلد در عقبه کوه باتفاق عمش عباس با ایشان دیدار نمود و تمامت مؤمنین با وی بیعت کردند که متابعت و محافظت بجای آرند و هنگام وقوع بجان ناصرش باشند و لذا عهد قطع داد که با همه اصحاب مهاجرت به یثرب وطن مادری پدر خود نماید و عباس راضی شد و پیغمبر نه تن از خزرج و سه تن از اوس را فیما بینشان رئیس و نقیب معین کند و آنان را باز گرداند . و خبر معااهده و بیعت مذکور

بسمع ارکان عناد رسیده ندا و اعلان نمودند که یثربیین با محمد ساختند و اینک سوی شهر خود تاختند و باید تعقیب و مجازات شوند و لذا جمعی در پی هتافتند و تنی را گرفته بیاوردند ولی مصلحت در آزارش ندانستند و رها کردند هر تعرض و تعدی نسبت بآنحضرت و اصحاب افزودند چنانکه طاقت تحمل و درنگ نماند و لاجرم اصحاب راسه ماهی پس از بیعت دستور مهاجرت داد و آنان منفرداً و معاً رهسپار یثرب گشتند و چون قریب سی تن مهاجرت کردند قریب آگاه شده دانستند که حضرت بآنان خواهد پیوست و با تعصب و مخالفت قدیمه فیما بین مکیین و یثربیین از آن ترسیدند که قوتی بدست آورده هجوم بکوه نمایند .

و قریب چهل تن از صدایید قوم در دارالندوه انجمن خصوصی محرمانه ارسنه مجسور را در محرم پیراسته و سر کرده رایها زدند و همگی در لزوم سرعت اخراج آئین محمدی متفق گشتند ولی چون موجب مقاتله با بنی هاشم میگردید تبادل آراء نمودند و بالاخره مصمم شدند که از تمام قبائل تنی چند برگزینند و مجتمعاً در ظلمت شب بخانه آنحضرت ریزند و او را بقتل آرند تا بنی هاشم مقاتله با همه قبائل نتوانند و دم هدر شود و کسانی چند بمراقبت کمین کردند که مبادا بگریزد و راجع به این واقعه در قرآن

است :

* و از یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الما کرین * (۱) و پیغمبر از ماجری آگاه بوده مستعجلاً خانه و اهل را بعلی سپرده وی را برجا خویش گذاشت و دستور داد که بزودی دیون و معاملاتش را تصفیه و ادا کرده از عقب رهسپار مدینه شود سپس سر و روی پوشانده مستتراً چنان بخانه ابوبکر رفت که کس آگهی نیافت و با او قرار بر مهاجرت یثرب گذاشت . و بدینگونه تدبیر نمودند که خویش را بکوه ثور که در بیرون مکه و از راه یثرب برکنار است و انظار قوم معطوف بآنجا نمیشد رسانده در مفارقه مخفی شوند و سه شب پنهان باشند و همینکه اعدا جستجو کرده دست نیافته نومید گردند رهسپار شوند و عبدالله بن ابی بکر روزانه اطلاعاتی از مابین قریش حاصل کند و شبانگاه بایشان رساند . و عامر نام آزاد کرده ابوبکر هر شب مقداری شیر بهر آشامید نشان بیارد . آنگاه دوشتر قوی حاضر کردند و دلیل راه اجیر نمودند و مقرر داشتند که پس از انقضاء سه شب با شتران بدر غار حاضر باشند و ابوبکر مبلغی نقود انداخته برداشته گوسفندی پخته در سفره بستند و مشکی پر آب برگرفتند و از روزنه بام خانه

(۱) سوره توبه آیه ۴۰

با مراقبت و مراعات کمال احتیاط بیرون آمده برای کوه شور رفتند . و با سرانگشتان پا راه طی نمودند تا جای پسا شناخته نشود و بهرآنکه مبادا کس از پی برسد و یا عابری ببیند چندان بسرعت ره نوردید که پاهای پیمر مجروح گشت و کسی در راه بایشان تصادف نکرد تا بکوه شور درغار مختفی گردیدند .

و از آنسو دلیران قبائل بنوع مذکور با اسلحه دورخانه آنحضرت را احاطه کرده داخل شده هجوم برتند و حجره خواب را سنگسار نمودند و علی از جا برخاسته آنان را مطلع ساخت که آنحضرت درخانه نیست و چون حال بدانستند سخت برآشفتنند و بصدور تعرض بخانه برآمدند و ابولهب بصرف تعصب قومی ایشانرا منصرف ساخت آنگاه بگمان آنکه درخانه ابوبکر است بدانجا رفتند و هیچیک را نیافتند و از دختر ابوبکر جويا شدند و اوگفت خبر ندارم و اورا سخت زدند و معذلك اطلاعی بدست نیاوردند . لاجرم گذشتند و درکوی وبرزن منادی انداختند که هرکس محمد و ابوبکر را بیاورد و یا مارا بایشان دلالت کند و یا آندورا مقتول نماید صد شتر مزده دهیم و از اینرو جمعی پی تفتیش برآمدند و اغلب توجه بطریق مکه و یثرب گرفتند و دست نیافتند و آیساً برگشتند و پیمر و ابوبکر سه شب بنوع مذکور

درغار بسربردند و ابوبکر را هم و دلتنگی احاطه داشت چنانکه در قرآن است :

" فُقد نصره الله از آخرجه الذين كفروا ثانی اثنیین ازهما فی الغار از یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته علیه و آیده بجنود لم ترؤها و جماع كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا والله عزيز حكيم " (۱)

صبح روز سوم که عامر و دلیل راه باشران حاضر شدند ابوبکر را بريك شتر ردیف خود ساخته و آن دو برشتی دیگر سوار شده بدالت دلیل از راه غیر معروف بعجلت تمام رهسپار یثرب گشتند و همینکه مقداری گذشتند گویند روی بمرگه نموده باین کلمات مخاطب ساخت :

" الله يعلم انسى احبك و لولا ان اهلك اخرجونسى عنك كما اشرت عليك بلداً و لما اجتبيت بك بدلاً و انسى لعمركم على مفارقتك " و دراثنا طریق عابرين که ابوبکر را میشناختند میپرسیدند این کی است و او جواب میگفت " هذا الذى يهدينا السبيل " و در روز دوازدهم شهر ربیع الاول بود که ورود نمودند .

روش حضرت محمد در سنین مکه و اسلوب قمت قرآن مکی

و بالجمله در طول مدت سیزده سال و چند ماه که سنین دعوت محمدی در مکه بود تمام اهتمام و مساعی پیغمبر در هدایت اقوام عرب و تزئید عده مؤمنین و تقویت عرفان و ایمان و رفتار آنان و در مدافعه رت و افتراء و تعرض اکابر قریش و در تمهید ارتقاء و نفوذ امر اسلام صرف گردید و از بیانات و ستمهای وارده از قوم را صبر و تحمل نمود و دستور عفو و صفح و اغماض می داد و مسلمین آنچه از شتائم و امور غیر ملائم دیدند و شنیدند ندیده و نشنیده گرفتند و قرآن مکی یعنی سُور و آیات صادره در مکه که قسمت اکثر قرآن است (۱) علاوه بر اشتمال تعالیم سلامت نفس و عفو و صفح و غفران غالباً راجع بمعرفه الله و تذمیم اصنام و نکوهش عقاید و عادات جاهلیه و مذمت اخلاق بسیاری از معاندان و ذکر سوء گفتار و رفتارشان و نیز دلائل اثبات وحدانیت الهیه و اثبات حقیقت بعثت نبویه و شرح احوال پیغمبران سلام بر ابراهیم و عرب و غیره و کیفیت حالات سینه اقوام یائده و مانند (۱) هشتاد و دو سوره از قرآن (از مجموع ۱۱ سوره) در مکه بر پیغمبر نازل شد و بعضی از آنها در مدینه با تمام رسید و علی بعد از هجرت پیغمبر از مکه در سه روز آنچه را که مأمور بآدا

آنان که چگونه رهبران خود را انکار و آزار کردند و بچسبه خسار و بهواری افتادند و نیز ذکر نعیم و جحیم بعد از موت و نیز نوید ترقی و سعادت مسلمانان و وعد بجنان و تندتسی و زلت منکران و وعید به نیران و نیز در بیان کیفیت خلقت عالم هستی و انشعاب بنی آدم و آیام نبیین و در نصاب اخلاقیه و غیرها قصص ملیحه و حکایات فصیحه طبق تورات و انجیل و متداولات ما بین قوم بسیار است .

و جمله ای از آیات قرآنی که در باب آداب معاشرات

مسلمانان با بیگانگان در آئین از بت پرستان قوله :

« و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و الذین لایشهدون الزور و اذا مروا بآ اللغو مروا کراماً (۱) .

و قوله :

« و اذا سمعوا اللغو أعرضوا عنه و قالوا لانا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا یتغی الجاهلین » (۲) .

و آورده اند که نوبتی قریش در باب سختگویی اصحاب

شد اد ا کرد آنگاه به پیغمبر پیوست و سال هجرت سال ۱۴ از بعثت بود و از آن در همان سال نازل شد و نماز اولاً خطاب به پیغمبر در رکعت بود و بعداً مأمور با تمام آن کرد که در سفر بحال در رکعت ماند و در حضر در رکعت اضافه گردید .

(مفاد مروج الذهب)

(۱) فرقان ۶۴ (۲) سورة القصص ۵۵

در حق آلهه شکایت و تهدید کرده خواستند که هر دو گروه گاهی از ایام سنه معبود یکدیگر را بستانند و آنحضرت نوید اموال و ازدواج دادند و این سوره نزول یافت :

" قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ "

" و قوله: قُلْ ذَلِكَ فَادِعُ وَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدَلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ " (۱)

و قوله :

" وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٌ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيئٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ " (۲)

و قوله :

" وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَرْضِ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَبَعْلُ حُدًى مُسْتَقِيمٌ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ " (۳)

(۱) شوری ۱۴

(۲) یونس ۴۲

(۳) حج ۶۶

اللَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ *
 واز مراسم عبادی، نماز بود که در پنج وقت از شبانه روز یعنی بامداد و زوال و پسین و اول شب و پاسی گذشته روی بکعبه هر یک دو رکعت بجای میآوردند و قنوت و سجود و قعود مینمودند و در ماه ذیحجه اعمال حج را از طواف و زبیحه و غیرها انجام میدادند .

سنین مدینه و غزوات محمدی

ورود پیغمبر به یثرب بنوع مذکور با ابوبکر در سال چهاردهم بعثت واقع شد و یاران آن بلد استقبال کردند و نخست پنج روز در قبا مانده مسجدی بساخت که نخستین مسجد اسلامی و بنا شده با کمک دست آنحضرت است و در قرآن ستوده گردید . آنگاه در بلد بخانه یکی از انصار سکونت نمود و مهاجرین اصحاب نیز هر یک بخانه تنسی از آنان مأوی گرفتند و چون هیچیک از ائمه زندگانی چیزی نداشتند یاران یثرب مواسات کرده آنان را حتی در محصولات و اثمار نخیل نیعی دادند و پیغمبر دوتن را سوار شتر بنا مصاریف مأمور کرده نهانی بکعبه درآمده اهل بیتش را بیاوردند و عبد الله بن ابی بکر نیز مادر و خواهران خود را که یکی

عایشه نه ساله معقوده پیمبر بود کوچ داد و علی ابن ابیطالب مادر و دختر عم را همراه بیاورد و بعضی از اصحاب نیز مرافقت نمودند و بملاحظه از اعداء بکمال شتاب و احتیاط ره پیمودند .

وزنان را راحله و هودج بود ولی مردان پیاده بانهایت تعب و مشقت آمدند خاصه علی که پاهایش مجروح گردید و بعضی از معاندین خبر یافته بتعاقب دویدند و دست نیافتند . و از عائله پیمبر زن دوش سوده سابق الذکر و دو دخترش ام کلثوم و فاطمه بودند که همراه آمدند و عایشه را هشت ماه بعد از هجرت ازدواج نمود . و چیزی از آغاز مهاجرت نگذشت که شمار مهاجرین وارد از مکه به پنجاه رسید و پیمبر مابین آنان و همان شمار از اصحاب انصار یثرب که برگزید دوید و عقد اخوت بر قرار نمود (۱) و مقرر

(۱) قال علی ان النبی لما هاجر الى المدینه آخی بین اصحابه المهاجرین والانصار وجعل الموارث علی الاخوة فی الدین لانی میراث الاحارم وذلك قوله الذین آمنوا وهاجروا اوجبا فی سبیل الله اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولا یتهم من شی حتی یهاجروا فاخرج الاقارب من المیراث واثبت لاهل الهجرة واهل الدین خاصة فلما قوی الاسلام انزل الله والنبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفاً . (کتاب فصل الخطاب)

داشت که در اموال و زندگانی برابر باشند و از یکدیگر ارث برند . و در اصطلاح مسلمین اصحاب مکه بنام مهاجرین و اصحاب مدینه بنام انصار مشهورند . و یثرب که محل اجتماع و پایتخت اسلامی گردید بنام مدینه الرسول و متدرجا بنام المدینه و مدینه معروف گشت .

و متدرجا اصحاب مکه خصوصاً از طبقه فقراء و ضعفاء هم رسیدند و با همه امر و تأکید و تشویق بمهاجرت و ذم و نکوهش شدید در حق متخلفین از آن جمعی از اصحاب که خود را چندان معروف بمسلمانی نمیدیدند مشقت مهاجرت و فراق مال و عیال را رواند داشته در مکه ماندند و معاندین بعضی از ایشانرا گرفته ببند کشیده عقاب کردند و بسیاری تا یوم فتح مکه به غل و زنجیر میزیستند و آن هنگام مستخلص گشتند . و عده ای از قبیل عیاش بن ابی ربیع و ابی جندل بن سهل بن عمر و ولید بن مغیره و سلمه بن هشام و عبد الله بن اسد ثقی تحت شکنجه و عذاب شدید معاندین بآنچه اجبار و اکراه شدند تفسوه نمودند و جرائم داده خلاصی یافتند و در حقشان در قرآن است :

ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم .
تا در سال دوم هجرت نظر باینکه سکونت در منازل انصا

موجب تکلیف و تحمیل سخت نشود در قطعه زمینی به پهنای صد ارش مسجدی بدست خود و بدست مهاجرین از سنگ و گل بساخت و هر قسمتی از آن با برگ خرما و علف سققی بر ساقه های نخیل برافراخت و بهر خود و بعضی اعاضام مهاجرین بیوتی در گرداگرد مسجد بنا کرد که در آنها منزل گزیدند و فقراء و ضعفاء مهاجرین که افزون از صد کس بشمار شدند شبانه روز در مسجد بماندند و بقرائت و درس و استماع قرآن همت نهادند و انصار خرما و لباس خفیف برای خوراک و پوشاک بآنان میرسانند تا چون قوتی در کار اسلام پدید آمد و سر و سامانی حاصل گردید فقراء و غرباء و بندگان سیاه از هرسو خیر یافته متدرجاً قبول اسلام نموده در مسجد مأوی گرفتند و پیغمبر برایشان از خرما و جو و مویز مقرری در خوراک معین نمود و بهر يك ملبوس پوشاند و سائر مسلمین صدقات دادند و بتدریج جمعیت متجاوز از چهارصد نفر شد و مسجد گنجایش نداشت لذا پیغمبر فرمان داد قطعه زمین وسیعی را با چوب و برگ خرما و علف مسقف داشتند و فقراء از مسجد درآمدند در آن سقیفه منزل گزیدند و آنان معرّف بنام اصحاب صّفه شدند و پیغمبر از ایشان نیک دلجوئی مینمود و بسی وقت با ایشان مجالست و مصاحبت میکرد و در قرآن توصیفی در حق آنان است. و بعضی اغنیاء و اشراف

را از آن رهگذر گران آمد. و پیغمبر نمازهای پنجگانه را در آن مسجد شروع فرمود و تمام مهاجرین و انصار قبل از نماز رسم وضوء و شستشو بجای آورده روی و دستها را تا مرفق و سر و پاها را تا کعبین که اعضای غیر مستور و مشهود و بعلت غبار و عرق بدن چرکین بود پاکیزه کرده صفوف مرتب و منظم داشته ساکنان ساکنان در قیام و قعود و رکوع و سجود اقتداء جسته آداب آموختند.

و در این هنگام عدد رکعات صلوٰة را جز صلوٰة صبح مضاعف کرد چنانچه اول شب را سه رکعت و باقی را چهار قرار داد. و در وصف کیفیت تأسیس اذان برای نماز در بعضی تواریخ مسلمین چنین مسطور است که بهر تعیین روشی انساب و اقوام در اخبار و اعلام نمازگزاران تا بوقت حاضر شده در مسجد نماز گزارند پیغمبر با مهاجرین و انصار شورا فکند بعضی گفتند ما موسویان بوق زنییم و برخی گفتند چون عیسویان ناقوس نوازیم و تنی گفت بسان زردشتیان برپام خانه آتش افروزیم و برای آنکه تقلید و تبعیتی نباشد پذیرفته نگردید و در آن میان عمر بن الخطاب با تنی از انصار اظهار داشت که تنی بر مسجد برآمده به آواز بلند ندا در دهد و فریاد به اقامه صلوٰة کند تا مصلّین شنیده بشتابند و پیغمبر این را پسندید و جطی را که معین داشت به بلال حبشی سابق الذکر

بیا موخت تادرمواقع صلوة بسقف مسجد برآمده به آواز بلند ندا میداد و مسلمین شنیده برای اداء نماز حاضر میشدند .
 ونیز بدانگونه که موسویان را روزشنبه و عیسویان را روز یکشنبه در ایام هفته تعطیل شغل باشد برای مسلمانان روز عروبه را انتخاب کرده روز تعطیل و اجتماع برای عبادت فرمود جمعه نامید و مقرر داشت مسلمانان غسل و شستشو کرده بمحض استماع اذان که حین جلوس آنحضرت نزد باب مسجد برای اداء خطبه مرتفع میگشت مجتمع شده خطبه ای که در موعظت و هدایت میفرمود با کمال ادب و سکوت و آرامش اصفا نمایند آنگاه در صلوة اقتدا جویند و تأکید در زمّ تفرّق بعضی که بهنگام اداء خطبه یا صلوة بعمل میآوردند (۱) در قرآن مسطور است .

ونیز در اینسال صوم را مقرر فرمودند که همه ساله ماه رمضان را روزه گیرند و نیز برجای آنکه مردم برای خسوف و کسوف بیم کرده بنی اسرائیل بهراستخلاف ماه و آفتاب مس مینواختند (۲) صلوة الآیات مقرر فرمود که بخدا متوجه

(۱) سورة جمعه آیه ۹-۱۱

(۲) قال ابوالحسن موسى لما قبض ابراهيم بن رسول الله لما مات انكسفت الشمس فقال الناس انكسفت الشمس لفقده ابن رسول الله فصعد رسول الله المنبر فحمد الله واثني عليه ثم قال ايها الناس ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله تجريان بامر مطيعان لا تنكسفان لموت احد ولا لحياته

باشند و جلب هر خیر و دفع هر شرّی را از او خواستار گردند و پس از فراغ از آن امور به ایجاد سلامت و مصالحت تا مه بین قبلیتین اوس و خزرج که سالهای دراز خصومت داشتند پرداخته همگی را محبّ و ممنون ساخت و هم باطوا کثیر بنی اسرائیل ساکن یثرب که طائفه بنی قینقاع در داخل بلد و بنی النضیر و بنی قریظه و اهل خیبر در حواله آن مشهور بودند مدارا فرمود . آنگاه به نشر آئین اسلام همت گماشتند و عدّت افزون و نیرو قوی شد و کم کم آثار و علامات قرب وقوع مقاتلات نمایان گردید که فیما بین مسلمانان و سه ملت بدین ترتیب وقوع یافت :

نخست با قریش و اقوام جاهلیّه عرب .

ثانیاً در همان سنین غزوات با مشرکین جنگ با موسویان مدینه و اطراف در گرفت .

ثالثاً با مسیحیان شام و دولت روم شرقی . و شخص پیغمبر نیز با قیادت مطاعه الهیه در بسیاری از آن حروب حضور داشت و گرچه غالباً برای دفاع از خود مسلح بود ولی به احدی قتل حتی ضرب و زخمی وارد نساخت و بالاخره در کلّ آن محاربات با وجود اقلّیت تا مه شان غالب شدند .

و ملّت محاربه با قریش و خویشاوندان و اقوام عرب این بود

فاذا انكسفتا او واحدة منهما فصلوا ثم نزل فصلی بالناس صلوة الكسوف .

که با وجود آنهمه اهتمام در هدایت و تربیت و عزت و سعادتشان و با اكمال و اتمام نصیحت و موعظت و شفقت و با تحمل همه گونه مشقت و بلیت و مقابله با عفو و مغفرت، معذلك كلاً بنوع مذکور به قتل پیغمبر و اصحاب متفق شدند و باشد بغضاً برخاستند حتی تعرض به نسوان و صفار خواستند ولی به تقدیرات غیبیه الهیه تماماً نتوانستند تا بالاخره بنوع مهاجرت مذکوره کار با استقلال پیغمبر و اصحاب و آئین اسلام در مدینه کشید و ساعت موعوده که پیوسته با صاحب نوید میدادند نزدیک رسید و رایات نفوذ و پیشرفت اسلام از هر جانب نمایان گردید لذا اکابر قریش میخواستند که با جان و مال خود بزنند و بتازند و آن قوم جاهل بتحریرک روساء ضلال برای اقدام بهر فضیحه ایستاده در شرف عمل شدند خصوصاً با رقابت و عداوت قدیمه نسبت باهل یثرب و اندیشه که در دل از جانبشان داشتند منتظر فرصت بودند و قولاً و عملاً روز بروز از آنان کینه نسبت به پیغمبر و اصحاب بروز کرده شیوع مییافت و عده ای از مهاجرین غیور نیز آرزوی وقوع محاربه داشتند تا قانون عفو و مغفرت تغییر یافته و از جانب حق اجازه یابند و اشد تلافی را بانجام رسانند و مفری جز وقوع جنگ نداشت تا انفصال تام و استقلال بی کلام و تغییر و تحول سریع که در تقدیر و نظر

الهی بود حاصل گردد . لذا در همین سال دوم هجرت عزم نشر و تبلیغ امر اسلام فیما بین مشرکین قرار گرفت که هرگاه نپذیرند و قتال رخ دهد هر مرد مسلمان را چه قاتل و چه مقتول گردد غایت سعادت باشد و اجازت مقاتله در قرآن صادر گردید از آنجمله :

« أَزِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِمِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَفُتَّتْ صَوَاعِقُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ » (۱)

یعنی بکسانیکه جنگ کرده و ستم کرده شدند اذن جنگ داده شد و خدا بر یاریشان توانا است کسانی اند که بی حق از خانه های خود اخراج شده برای اینکه جز کلمه پروردگار ما الله است نمیگفتند و اگر نه خدا برخی از مردم را با برخی دیگر جلو نگیرد صومعه ها و کنیسه ها و نمازها و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده شود منهم عدم خواهد شد و باید خدا را آنانکه یاریشان میکند یاری کنند

خدا توانا و نیرومند است گروهی که آنان را مستقر و متمکن کردیم که نماز را برپا داشته زکوة میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و عاقبت کارها با خدا است .
وقوله :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ " (۱) یعنی ای مؤمنین با کفاری که در نزدیکی شما هستند مقاتله کنید و باید در شما درشتی بینند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است .

و در عین حال نیز در قرآن بدین مفاد مسطور است که بعضی از اصحاب افروخته از خشم و غضب نسبت بظالمین مکه که خواستار نزول سوره محکم در امر بقتال بودند همینکه چنان سوره صدور یافت باندایشه و هراس افتادند .

و امر و دستور غزوات چنین بود که مسلمانان با دوبرابر شمار خود بجنگند و نگریزند و هر که باسلام درآید البته با دیگر مسلمانان مساوی است و هر که اسلام نپذیرد باید مطیع و منقاد مسلمین باشد و سروری و مهتری آنان را شناخته سالیانه مبالغی ببهای سلامت و امان جان و مال خود بهیئت مسلمین بپردازد و هر چه از اموال و مواشی و اسرا

و غیرها در دار الحرب بدست آید خمس آن گرفته بر پنج یا شش قسمت کنند (۱) سهمی لله و سهمی للرسول و سهمی بهسر اقربا و خویشاوندان رسول که غالباً برای تألیف قلوبشان نسبت باسلام بود و سهمی للفقراء و سهمی برای درماندگان سبیل بود و چهار خمس دیگر اختصاص به غنیمت آورندگان داشت و بعداً در همه حروب بدینگونه عمل میشد و آن حضرت در غزوات که حضور داشت برای اطمینان خاطر مجاهدین بعضی از نسوان را نیز همراه میگرفتند .

و مقدمات شروع غزوات چنین گذشت که قریش انتظار وقت مناسب و صالح برای حمله بمدینه میکشیدند و گروهی از رهنزان و دلیرانشان گهگاه تا حوالی مدینه دستبرد کرده مواشی میروند و در تاریخ و سیر چنین آوردند که نخست بدینگونه واقع شد که نه تن از اصحاب حسب الامر پی تفحص (۱) مفاد آیه ۲۴ از سوره انفال چنین است که هر چه از شیئی غنیمت برید بهر خدا پنجیک آن و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و رهگذران است. الخُمس بضعتین و اسکان الثانی لغنمة اسم لحق یجسب فی المال یتحققه بنوهاشم و قد اختلف فی کیفیتة القسمة و الظاهر منها عند فقهاء الامامية ان تقسم ستة اقسام ثلاثة للرسول فی حیاة و بعده للامام القائم مقامه و هو المعنی بذی القربی و الثلاثة الباقیه لمن سماهم الله تعالی من بنی عبد المطلب خاصة و من غیرهم .

از احوال و اعمال قریش تا نخلستان بین مکه و طائف رفتند و در آنجا با قافله ای از قریش تصادف و تصادم روی داد و معاندین قبول اسلام نکردند و تسلیم نشدند و اصحاب غلبه نموده غنیمت و اسیر آوردند . و باری دیگر آن حضرت با شصت تن از اصحاب از مدینه بیرون راند و در معموره ابوانا واقع بین مدینه و مکه با قومی در باب اسلام مکالمه فرمود و آنان نپذیرفتند ولی بزرگ قبیله از در مسالمت درآمد و چندان بکوشید تا کار بمصالحت گذشت و آن حضرت با همراهان مراجعت فرمود و چندی پس از آن خبری شیوع یافت که قافله ای از صنایع قریش بمهتری ابوجهل از سوریه بمکه برمیگردند و سی تن از مهاجرین تحت او امر حمزه سوی قافله بهر نشر اسلام رفتند و ابوجهل آگهی یافته امتعه را بدهی در آن نزدیکی رساند و با عده اش که قرب سیصد تن بشمار بودند مستعداً مقاتله گردید ولی بزرگ قریه با ملایمت گفتار و تهدید طرفین از یکدیگر غبار جنگ را فرونشاند و قریش با احتیاط برای امتعه و حمزه بملاحظه کثرت عدت و قوت آنان دست از یکدیگر بازداشتند و گویند چند باری دیگر شبیه باین امور واقع شد و محاربه اتفاق نیفتاد و موجب شدت غضب و اضطراب و التهاب قریش گشت تا آنکه با کاروانسی از آنان تصادف مسلمانان دست داد و مشرکین اسلام قبول

نکردند و کار بمنازعه و مقاتله کشید و اصحاب معدودی را کشته و اسیری چند با غنیمت آوردند و آحاد متفرق و مجروح بنزد ارکان قریش رسیده شرح حال دادند و دلیران و بزرگان برآشفته بصدور هجوم بمدینه برآمدند . و نخستین غزوه از غزوات مهمه آغاز گردید . و آن غزوات که قتال در آنها واقع شد نوزده یا بیشتر و رسالیه های از مابین سپاه اسلام نیز سی و پنج یا بیشتر بودند . و غزوات مهمه بدین اسامی اند: بدر احد ، خندق ، قریظه ، مطلق ، خیبر ، فتح ، حنین طائف .

و غزوه مذکوره بدر نزد چاهی مسعی بدان اسم بین مکه و مدینه وقوع یافت که ابوسفیان تحریک کرده نهد و بنجاه تن از شجعان مسلح قریش را که در آن میان عده ای از مشاهیر و ارکان بودند بعزم مدینه بسرعت تا آنجا رساند و عباس بن عبدالمطلب عم مذکور پیغمبر و طالب و عقیل پسران ابوطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب از بنی هاشم نیز همراه بودند و ابولهب چون بشخصه حرکت نتوانست عاص برادر ابوجهل را بنیابت از خود مسلح ساخته مصاریف و مایحتاج داده با مقاتلین فرستاد و ابوجهل خود تجهیز کننده سپاه بود . و در آن میان صد تن سواره داشتند و پیغمبر بمجرد استماع خبر با سیصد سیزده تن از اصحاب که هفتاد و هفت از آنها ^{جران}

واقی از انصار بودند و فقط دوتن سواره داشتند مسلحاً
 بی مدافعه راند و نزد چاه مذکور تلاحی فشتین واقع شد
 و این در هفدهم رمضان سال دوم هجرت وقوع یافت و بسا
 شدت محاربه مسلمانان غلبه کردند و چهارده نفر از آنان
 که شش تن از مهاجرین بودند بشهادت رسیدند . و از آنطرف
 هفتاد تن که برخی از اشراف مکه و مصادر عداوت بودند
 هلاک شدند و از آن جمله ابوجهل هفتادساله و برادرش
 عاص مذکور و طلحه برادر خدیجه و امیه بن خلف و حنظله
 بن ابی سفیان مقتول گشتند . وقوت و عصبت دینیه بدرجه^ی
 بود که ابو عبیده بن الجراح پدر مشرکش را که بعزم قتل پسر
 درتکاپو بود بدست خود هلاک ساخت . و پیغمبر از جهت
 قتل ابوجهل که فرعون اسلام مینامید سجده شکر گذاشت و
 هفتاد تن نیز از اشراف دستگیر و اسیرگشتند که از آن جمله
 نضر بن الحارث و عتبه بن ابی معیط و عباس بن عبدالمطلب
 و عقیل و نوفل مذکور بودند . و پیغمبر فرمان داد تا نضر و
 عقبه را علی سربرید و از برخی دیگر فدیة معتنابها گرفته
 رها کرد و بقیة السیف مجروح و مکسور و عزادار بعه گریختند
 و اموال و اثقال و اسلحه شانرا مجاهدین جمع کردند . و
 حسب دستور آنحضرت اجساد بیست و چهارتن صنادید
 مقتول قریش را بجاهی ریختند و شترسواری ابوجهل را بخود

اختصاص داد و شمشیر عاص را به علی بخشید که شجاعت
 نادرالنظیر در آن سن جوانی از او بروز یافت و تنی چند
 از مهمین را او بکشت . و شمشیر مذکور حسب مرسوم عرب که
 مراکب و اسلحه را نام مینهادند بعلت برآمدگیهای مانند
 فقرات ظهر انسانی که بر پشت داشت بنام زوالفقار معروف
 بود و دیگر اشیاء را بین مهاجرین و انصار قسمت کرد . و این
 جنگ که مواعید آنحضرت را از ایام مکه بیعد ظاهر ساخت
 و مسلمین با قلت عدد و فقدان آلات حرب و وجود موانع بسیار
 برمعاندین کثیر مسلح غلبه یافتند و جمعی از بزرگترین
 دشمنان خود را از میان بردند و رعب بدلهای قریش انداختند
 وقوت و استقلال و انفصال ایمانی خود را کاملاً نشان دادند
 و موجب توجه تام انام بامر اسلام گردیدند درقرآن بنسوع
 استدلال (۱) و افتخار بتائید و نصرت پروردگار یاد شد و
 اصحاب را موجب مزید قوت و شوکت و ثروت گردید . و اگر
 در آغاز کار خصوصاً مهاجرین را دل بستیز و خونریزی خویشان
 و دوستان خود و بزرگان قوم نمیرفت از این هنگام حربستی و
 مقدم شدند .

و از جانبی دیگر تمامت قریش خصوصاً ابوسفیان قرین عزا
 نشستند و ابولهب هم از شدت تأثر هلاک گشت و غیرت

و عصبیت بجوش آمده بصدد تهیه قتالی بزرگتر برآمدند
 بعضی قبائل دیگر نیز باندیشه از مال احوال خود بتعرض
 پرداختند و موجب غزوه مهم دوم معروف بنام غزوه احد گردید
 که در سال سوم هجرت اتفاق افتاد چه قریش بعد از واقعه
 بدر برای اجراء انتقام و ابقاء آبرو و نام با نهایت آشفتگی و
 اهتمام ترك لذات گفته همت بر تدارك و تلافی نهادند و
 جماعتی از اکابر خصوصاً ابو سفیان که پسر یا پدر یا برادر
 یا اقربایشان کشته گردید برخاسته معدودی را پی استمداد
 از عشائر کنانه و تهامه فرستادند و سه هزار سوار جرار
 سلاح ساخته گروهی از شعراء و از زنان اقرباء کشته همراه
 گرفتند تا مردان بواسطه رجز و مراثیشان از جنگ نگریزند
 و بنی الهون و بنی المصطلق نیز بایشان ملحق شدند و معبود
 اعظم خود هبل را پیشاپیش سپاه گرفته روی بمدینه شتافتند
 تا اسلام و مسلمین و یثربیان را ازین برکنند . و پیغمبر آگهی
 یافته بسرعت تجهیز اصحاب کرده از مدینه بیرون آمد ولی
 عبدالله ابی مذکور و همراهانش که در سلمانی قدمی ثابت
 نداشتند و از کثرت عدد و استعداد دشمن خبر یافته دل
 از کف دادند در نیمه راه پیغمبر و اصحاب را بجای گذاشته
 برگشتند . و ابوعامر مترهب منافق از بزرگان مدینه که قبلاً
 لساناً اظهار انتظار نبی موعود در تورات میکرد ولی نفاق

داشت و در نهان نزد موافقین خود قسم خورد که همیشه با
 اسلام مقاومت نماید و در دل آرزوی چنین روز سختی برای
 ایند آئین داشت و گمان میکرد که با مخالفتش کثیری باو میپیوند
 با هفتاد سوار جدا شده خود را بسپاه مکه رسانده ملحق
 گشت (۱) و پیغمبر با هفتصد تن باقی ماند ولی قوت و دلگرمی
 اصحاب از بین نرفت و سعی فرمود تا بکوه احد که در خارج
 مدینه واقع است خود را رساند و در دامنه و پشت بکوه قرار
 گرفتند و لشکر مکه نیز رسیده در برابر استقرار جستند و این
 در یازدهم ماه شوال سال سوم هجرت بود که دولشکر با هم
 در آویختند و عده ای از جانبین مقتول شدند و اصحاب
 دلیری نمودند و سپاه مکه درهم شکست و هبل سرنگون گردید
 و آنان از جای کنده شده بگریختند (۲) ولی در آنحال
 مسلمانان دست به غنیمت گشودند و قریب پنجاه نفر تیرانداز
 از اصحاب را که آنحضرت در معبر و مدخل جبل از خلف
 و فوق رأس مجاهدین محض ممانعت از ورود و هجوم مقاتلین
 گماشت با آنکه مقرر داشت که با غانمین نهیب ساوی برزند
 دیده بر غنائم افتاده دامن شکلیا از دست رفته پای پیش
 گذاشته بتاختند و فقط رئیسشان عبدالله بن جبیر باده تن
 برجای ماندند و خالد بن الولید با همراهانش از مقاتلین مکه

بدان سوزفته هجوم آورده پیغمبر و اصحاب را احاطه نمودند و کوشیدند و بکشتند و لشکر اسلام را درهم شکستند و پیغمبر با معدودی برجای ماند که پیرامونش را نگه داشته سخت حمایت و دفاع نمودند . و اکثری از ایشان بحال حیثرت و اضطراب مقاتله میکردند و گروهی از سپاه اسلام چنان گریختند که تا شهر رسیدند و اعداء کثیر و جسور بودند و سنگی با فلاخن ببارزی آنحضرت زدند که شمشیر از دست بیفتاد و سنگی دیگر بر پیشانی اصابت کرد که بشکست و حلقه های خود در پوست و استخوان فرورفت و خون بر چهره روان گشت و از محاسن بچکید و با دامن ردا^۱ خون را پاک فرمود و سنگی دیگر مرفق را مجروح ساخت و سنگی دیگر لب هارا مجروح کرده دندانها را متلاشی ساخت و دهان پر از خون شد و چون دوزخه بر یکدیگر پوشیده داشت ضرب سیوف اعداء^۲ خطری نرساند ولی بشمشیری که بقوت بر پهلو نواختند از مرکب افتاده در یکی از چاهها که اعداء^۳ در میدان حفر کرده سرش را با خاک پوشاندند سا قط شد و زانوهای سخت مجروح گردید و از هوش رفت و اعداء^۴ یقین به اتمام کار اسلام نموده ندا^۵ در دادند که امر محمد خاتمه یافت . و اصحاب که مشغول مدافعه بودند نومیدگشته یکسره دل بر فرار نهادند و بعضی از مستضعفین در ایمان بیکدیگر چنیبن

گفتند که اگر نبی از جانب خدا بود کشته نمیشد اینک بآئین خود برگردیم (۱) و معدود مدافع در پیرامون آنحضرت غالباً مقتول و مجروح گردیدند و تنی چند از آنان با مشقت بسیار وی را از چاه بیرون آوردند و با دندان حلقه های زره از پیشانی بیرون کشیدند و روی از خاک و خون شستند و بعقب منهزمین رفته خبر از حیاتش دادند . و گروهی در پیرامونش گرد آمده بحال فرار و مدافعه وی را سوی قلعه کوه بردند و با تعب فراوان در غایت ضعفش که صعود میسر نبود بقله رساندند و بمحافظه پرداختند .

و از آنسو چون سران سپاه مکه دانستند که اهلک یا قبض آن عده کاری آسان نیست بآنچه رفت اکتفا کرده سوی مکه برگشتند و اعلان و وعده جنگ قطع دیگر دادند و در این غزوه هفتاد تن از اصحاب شهید و گروهی ناقص العضو شدند از آنجمله حمزه بن عبد المطلب حسب تهییج و تطمیع هندی زوجه ابوسفیان بزومین وحشی نامی از غلامان بشهادت رسید و هند مذکور که با عده ای از زنان دیگر محض تشقی از قتلهای واقع در جنگ بدر جگرگاه بسیاری از شهداء^۶ را درید جگر حمزه را نیز بیرون کشیده خائید و این عمل بر پیغمبر تأثیری شدید نمود و حمزه را بلقب سید الشهداء خوانند .

(۱) و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل . الخ آل عمران ۱۴۴

وازمابین سپاه مکه بیست و دو تن از معاریف و غیرهم
 بهلاکت رسیدند و برای تسلیت اصحاب که در این جنگ
 زخم چشم شدید دیدند و از منافقین و متزلزلین ملامتها
 و طعنهای دلخراش باین مضامین شنیدند که فی المثل چگونه
 مواعید نبوی بدینگونه وقوع یافت آیات بسیار در قرآن است (۱)
 پس از این واقعه در سال چهارم هجرت برخی از قبائل
 عرب بعلت شدت بغض و عناد متوسل بنفاق شده بحیله
 جمعی از اصحاب را مابین خود برده هلاک نمودند چنانکه
 قومی نزد پیغمبر آمده خواستار هادی و معلم دین شدند و ده
 تن با آنان بفرستاد و آن مظلومان همینکه در محل رسیدند
 و حال نفاق قوم بدانستند مقاومت کردند و بعضی شهید و
 برخی اسیر گشتند و قوم اسرا را بمکه کشیدند و یکی در بین راه
 گریخته نجات یافت و دو دیگر را در مکه بقریش فروختند و
 ظالمین هر دو را تحت ضرب چوب و سنگ و غیره مابشهادت
 رساندند.

و نوبتی دیگر مبلغ و مرتبی برای نجد خواستند و پیغمبر
 هفتاد تن از صلحاء بفرستاد و همه را بشهادت رساندند
 و فقط يك تن که در مابین شهدا رمقی داشت خود را بالاخره
 پمدينه کشاند .

(۱) سورة آل عمران ۱۶۷

ولی غزوه مهم با تمام قوه قریش بعد از احد غزوه خندق
 بود چه قریش بصدد قتالی قطعی برآمدند که کار اسلام را
 خاتمه دهند و قبائل را متحد کرده تجهیز سپاهی بسزرگ
 نمودند و خبر به پیغمبر رسید و اصحاب را انجمن کرده کار
 بمشورت انداخت بعضی گفتند همگی مسلح شده از شهر
 بیرون رفته مقاتله کنیم و جمعی رأی دادند که در شهر مانده
 استحکامات نموده بدفاع پردازیم و گرنه با وجود اتفاق عشایر
 و کثرت عدد و استعدادشان مقاومت و استقرارشان میسر
 نیست و در آن میان روزه ایرانی که گویند ز خرید تنسی از
 موسویان بود و در اوائل هجرت اسلام پذیرفت و حضرت ویرا
 خریده آزاد کرد و نام سلمان داد چنین گفت که در کشور
 ایران گرد اگر بلاد را کنده حفر کنند تا دشمنان در مواقع
 حمله ورود نتوانند بهتر آنکه گرد اگر این شهر را نیز حفر
 کرده در اینسوی کنده دفاع نمائیم و پیغمبر رأیش را پذیرفته
 فرمان داد قریب سه هزار مرد بشتاب تمام دور شهر را از مسافتی
 دور شروع بحفر نمودند و چون در ایام بروت هوا بود و تنگی
 غلات هم بغایت شدت رسید حسب دستور روزها صائم
 شدند و شبانه روز کار کردند و خود نیز با بیل و کلنگ
 مشغول گشت . و در آغاز حتی آمیختن با زنان محرم بود
 و برای اینکه از جهت استماع اخبار کثرت و قوت اعداء رعب در

قلوب اصحاب نشست پیوسته بایجاد امید و اطمینان پرداخت
 چنانکه قطعه سنگی بزرگ زیر خاک پیدا شد و اصحاب خبیر
 دادند و پیمبر آمده با آلتی در دست بآن سنگ زده فرمود :
 کشور شام را با قصور حمراء فتح کردم . و دیگر بار برسنگ
 زده گفت بلاد ایران را با قصور بیضاء بتصرف آوردم . و باری
 دیگر زده گفت مملکت یمن را گشودم و ابواب صنعاراهم
 اکنون می بینم . و در آنحال بعضی از ضعفاء در ایمان بیکدیگر
 گفتند عجباً از این وعده ها و آرزوها در حالیکه از بیم جمععی
 از اعراب دور خود را کنده حفر میکنند وعده فتح ممالک قیاصه
 و اکاسره میدهد . و بمدت ماهی کنده با تمام رسید که عمقش
 را بیست گز نوشتند و هشت راه عبور برقرار شد و عده ای
 از جمعی را بهر محافظت آنها گماشتند و هنوز در یک موضع
 عمل ناتمام بود که قریش با قبائل متحده قریب ده هزار تن
 از دلاوران رسیدند و چون کنده را دیدند در شگفت ماندند
 و ناچار بدانسوی کنده فرود آمدند و قریب بیست و چند روز
 ماندند و از این سو مسلمانان سخت در بیم و اضطراب شده
 تصور قرب ورود مهاجمین را بشهر در خاطر میگذراندند .
 برخی از ضعفا دست و دل از محاربه شستند و پیمبر در
 نهان کس نزد بعضی از رؤساء آن قبائل فرستاد و پیام کرد
 که ثلثی از ائمار بلد بایشان واگذار تا پا از میدان جنگ

بیرون نهند و آنان راضی شدند و تنی چند از اکابر خود را
 فرستادند تا با آنحضرت گفتگو کرده بنا بر نوشتن قرار و معاهد
 شد و علی حسب الامر آغاز نگاهشتن نمود و آن عده در کمال
 نخوت و جسارت و اسائه ادب پاها کشیده داشتند و اصرار
 کردند که سران اصحاب هم باید معاهده را امضاء نمایند
 و بر اصحاب سخت گذشته بچنان معاهده رضا ندادند و آن
 عده بلسکرگاه برگشتند و مابین قبائل گفتگو افتاد و چند بار
 نیز هجوم بدینسو خواستند و دفعات به کنده درآمدند ولی
 یاران که بمحارست میپرداختند دفع دادند و تنی چند از
 دلیران اصحاب با آنان در آویخته مقتول ساختند . از آنجمله
 عمرو بن واد را گویند با هزارتن برابر میدانستند و سوار بر اسب
 از کنده بر اینسو جست و مبارز خواست و فقط علی مبارت کرد
 و پیاده با وی رزم داده او را بکشت .

گویند نبی فرمود : " ضربة علی یوم الخندق افضل من
 عبادة الثقلین " و طول مدت مدافعت و بروز سختی و قحطی
 و سرما موجب خستگی گردید و مابینشان سوء ظن و انضجار
 تولید گشته بالاخره متفرق شدند و برگشتند و احوال این غزوه
 تقریباً سبب شد که قریش و قبائل از هجوم بمدینه و مسلمانان
 منصرف و نومید گردیدند و کیفیت احوال ثابتین وهم متزلزلین
 وهم منافقین را در این غزوه در آیات قرآن

باید استنباط نمود (۱) و در آن ایام آئین اسلام در پایتختش مدینه و حوالی آن استقرار و قدرت کامل حاصل نمود و شعائر و حدود شریعتی مجری گردید و پیغمبر بتمام سرعت بنشر و بسط پرداخت . نوبتی بقصد قبائل ساکن در بُعد سه منزلی که بطرفداری و خونخواهی از قریش عزم هجوم مینمودند رفتند و آنان جلاء وطن نمودند و مسلمانان اراضی و اموال و اشیاء تصرف کردند . و نوبتی دیگر خبر رسید که قبائل بنی اسد بصد دهنضت و هجوم اند لذا قریب یکصد و بیست تن رفته غلبه جستند . و در سال ششم هجرت خبر رسید که قبایله "بنی المصطلق در تهیه هجوم اند و پیغمبر اصحاب آراسته سوی اراضیشان رهسپار گشت و سه روز جنگ و کشتار کرده غلبه جست جماعتی را دستگیر و اسیر نمودند و گفته اند که تنها از زنان دو بیست نفر اسیر آوردند و دوهزار شتر و پنج هزار گوسفند و اموال فراوان گرفتند و پس از اخراج خمس فیما بین سپاه تقسیم شد و سوار را ضعیف پیاده دادند .

و در ذیقعد هفتم سال ششم حسب رویای پیغمبر که با انبوه اصحاب و عمل مراسم حج بمکه درآمد با یک هزار و چهارصد تن بعنوان عمل حج رهسپار مکه گشت و از اسلحه فقط شمشیر برگرفتند و شتران بسیار کوهان شکافته آلوده بخون کرده

برای قریانی در جلو انداختند تا قبائل مخصوصاً قریش بدانند که مقصود مقاتله نیست و چون بحدیبیه که موضعی در اسفل مکه است رسیدند قریش خبر یافته بصد تهیه جمعیت و قوی شدند و بفکر مدافعت و ممانعت برآمدند و کس از اعظام گسیل داشتند و پیغمبر بعضی از اصحاب را برای اخبار از مقصد خویش بمکه فرستاد و قریش رسول را گرفته بقید و حبس نهادند و خبر قتل شهرت یافت لذا با اصحاب بیعت و معاهده نمود که بهر مقاتله ساخته شوند و عده کثیر از اهالی مکه را که بی تجسس و تعرض سپاه اسلام آمدند دستگیر نموده گرو گرفتند و اهالی مکه جمعی از دانایان را گسیل داشتند تا با آنحضرت مکالمه کرده قرار بر مصالحه دادند . و علی را مأمور فرمود که مصالحه نامه بنگارد و غالب امور مطلوبه نمایندگان قریش را در شرائط و کیفیات پذیرفت و جمله " بسم الله الرحمن الرحيم " را در اول و کلمه رسول الله را پس از نام محمد که علی نوشت نخواستند و پیغمبر قبول نموده بعلی دستور داد که محو نماید و چون او استنکاف داشت کلمه ای را که علی نشان داد با سر انگشت و آب دهان محو ساخت .

و مضمون مصالحه چنین بود که محمد با قریش بدینگونه صلح نمود تا ده سال مابین جانبین محاربه نباشد و بجان

و مال یکدیگر دست نیارند و هیچ باکی در معمورات و محوطه^{طه} همدیگر مراده کنند و هرگاه تنی از قریش باسلام گروهی متعرض نشوند و اگر تنی از مسلمین بکیش قریش برگردد باکی بر او نباشد و اگر یکی از اهالی مکه بی اجازت ولایتش بمسلمین ملحق شود نپذیرند و بولتی باز فرستند ولی اگر از جانب مسلمانان کودکی یا غلام و کنیزی بی اجازت ولی خویش بقریش پیوند پذیرفته شود و سخنی بر او نباشد . و پیغمبر و اصحاب سالی دیگر بزیمارت کعبه آیند ولی بیش از سه روز در مکه نمانند و شمشیرشان در غلاف بدارند .

و در اثناء اشتغال به تشیید مبانی مصالحت جوانی از اهل مکه که وی را پدرش بجرم مسلمانی محبوس و مفلول داشت و همت بر عذاب و عقاب میگماشت با بند و غل خود را بآنحضرت رساند و از ایداء پدر و تعدیات معاندین شرح داد و التماس و درخواست کرد که از بلیاتش خلاصی دهند و حضرت را دل بسوخت و بهر خلاص و آسایش سعی نمود و نمایندگان قریش موافقت نکردند و گفتند هرگاه این جوان را تسلیم مائید هرگز امر صلح را نپذیریم و پیغمبر ناچار آن جوان مظلوم را بدستشان داد که با خود بردند و اصحاب را از ماجری^{طه} دلخون شد .

و بالجمله مصالحه بدین طریق صورت گرفت و پیغمبر اسیران

قریش را آزاد ساخت و اسراء اصحاب را از قریش اخذ نمود و با اصحاب بمدینه برگشت . و در خصوص این معاهده و مصالحه و عدم تحقق رویای نامبرده پیغمبر گروهی از مسلمین بهانه و اعتراض و اعراض نمودند و در قرآن مسطور است : " و ماجعلنا الرویا الّتی اریناک الّا فتنهً للنّاس " (۱) و راجع بمعاهده مذکوره با اصحاب که بنام بیعة الرضوان مشهور است و نیز راجع بقریب هشتاد تن از قریش (۲) که بقصد سپاه اسلام از مکه نزدیک آمدند و گرفتار گشتند و هم در بیان حدود راجع بزوجات طرفین که از جانبی بجانب دیگر گرایند و هم درباره گروهی از مؤمنین (۳) که اندیشه از قریش کرده در این سفر موافق نشدند و چون فتح بعد را که مینگاریم دیده پشیمان گشتند تفصیلی در قرآن مسطور میباشد .

و در این سال ششم بنوعی که بیان میکنیم سه کار اسلام باموسویان نیز خاتمه پیدا کرد و از هر جهت در مدینه و حوالی آن امن و امان حاصل گردید و اسلام را قوت کامل شد و جمعیتی عظیم گرد آمده مال و استعداد فراوان یافتند و متدرجا از قبائل و عشائر اعراب نواحی پیوستند و باسلام گرویدند و نیز بی دربی اقوام طاعی و یاغی را رام نمودند

(۱) سوره بنی اسرائیل ۶۰ (۲) سوره فتح ۱۰ و ۱۸

(۳) سوره فتح ۲۵ و ۲۴

وچند بار اکابر قریش مانند ابوسفیان تنی چند را بنوید مالی برانگیخته بمدینه فرستادند که پیغمبر را بقتل رسانند و مقصود نرسیدند و بعضی از اصحاب نیز چنانکه آورده اند بقصد ابوسفیان سوی مکه شتافتند و نتوانستند . و در سال بعد یعنی در ذی قعدة سال هفتم هجرت بحالی که احتمال ممانعت و مقاومت قریش میرفت و امثال این آیات از قرآن صدور یافت : " وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمُ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُمُ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ " (۱) با دوهزار کس تمام السلاح سوی مکه راند و قریش را که بیم کردند مطمئن ساخته سه شبانه روز بماند و اعمال حج اكمال کردند .

آورده اند که بهر ازدواج با میمونه بنت حارث که خطبه کرد اقامت شبی دیگر مهلت خواست و ندادند و لاجرم

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۰-۱۹۴

بیرون آمده بمنزلی در مسافت دو فرسنگی وقوع یافت و بمدینه برگشتند .

پس در سالی دیگر یعنی در رمضان سال هشتم حادثه ای رخ داده موجب هجوم بمکه گردید و اجمالش آنکه عشیره ای از حوالی مکه را با قبیله ای که عهد موثرت با اصحاب داشتند مخاصمت و محاربت پیش آمد و بمساعدت و مشارکت قریش آنچه خواستند از قتل و غارت بعمل آوردند و معدودی از مصابین مهزومین قبیله مذکوره بمدینه ماوقع گفتند و وفای بعهد و انتقام خواستند و پیغمبر ایشانرا امیدوار ساخته بسپرد که با اتحاد قبیله اش مستعد برای کارزار با قریش گردند و بیدرنگ به تجهیز سپاه فرمان داد و از آنسو قریش بدانستند که در اثر واقعه مالی وخیم خواهد بود و ابوسفیان را بمدینه گسیل داشتند که معذرت جسته از مسلمین استمالت کند و او هر چند نزد پیغمبر و اصحاب بدان مقصد کوشید سودی نیافت حتی دخترش ام حبیبیه که آنحضرت بنکاح در آورده بود از پدر روی برتافته او را عودت داد و پیغمبر تجهیز سپاهی بزرگ کرده چندین قبیله را نیز موافق ساخته با قسرب ده هزار مرد مسلح بشتاب تمام سوی مکه راند و خود همه جا کتمان کرده تصریح بمقصود نمیفرمود تا بمکه رسید و ابوسفیان در خارج بلد سپاه را بدید و درك مقصود کرده خود رابه عباس

بن عبدالمطلب رسانده متفقاً بحضور آمدند و برخی از اکابر اصحاب خواستند خونس بریزند عباس نگذاشت و همینکه پیغمبر را دیدار کرد شهادت و اقرار به اسلام گفت و پیغمبر اسلامش را پذیرفته وی را گرامی بداشت و شفاعتش را در حق اهالی مکه قبول نمود و بیاس احترامش محلی چند را که از آنجمله خانه او بود مأمّن قرار داد تا هر که آنجا باشد ایمن گردد و نیز هر که در خانه خود را بسته بیرون نیاید محفوظ ماند و در اینموقع در قرآن خطاب باصحاب بعد از تعلیم آداب حج چنین صادر شد : " و لا یجرمنکم شنان قوم ان صد و کم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی الیر و التقیوی و لا تعاونوا علی الاثم و العبدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب (۱) و لا یجرمنکم شنان قوم علی آلا تعذرلوا اذ دلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون "

آنگاه از چند سو در حالیکه اهالی بیخبر بودند هجوم کردند و سیم و ربعی عظیم اهالی را فرا گرفت و گروهی از جوانان و دلیران قریش اسلحه برگرفته بمدافعت و مقاتلت پرداختند و مقتول و منکوب گشتند و پیغمبر بلد را بتصرف آورده کلید کعبه را از کلید دار بگرفت و در باز کرده بخانه درآمد و بتان را از طاقهای کعبه فرو ریخته درهم شکست و چون مجسمه هبل

برفراز طاقی مرتفع بود و دستش بآن نمیرسید گویند علی را بردوش بالا گرفته فرمانداد آنها را بر زمین انداخته بشکست و حسب دستور بلال پیام کعبه برآمده بتوحید خدا و رسالت رسولش اذان داد . پس گروهی از مردان و زنان اشراف و وجهاء امثال پسر ابوجهل سرتسلیم پیش آورده کلمه شهادت گفتند و تنی چند از مرد و زن را که مرتکب اعمال خصمانه شده از بیم مختلفی بودند مهد و والدّم ساخت .

و چون از کار مکه بپرداخت دسته دسته سپاه باطرا ف و اکناف بفرستاد تا بتخانه های متفرقه را خراب کرده قبائل را مسلم و مطیع و منقاد نمودند .

و در آنمیان قبائل هوازن بین مکه و طائف که قریب چهار هزار مرد جنگی داشتند از اعمال مسلمین نسبت به اصنام و کعبه و مکه خشمگین گشتند و بمقاتلت برخاستند تا مسلمین را درهم شکنند و آثارشان را براندازند و بسیاری دیگر از قبائل و اقوام را که از آنجمله بنی سعد قبیلۀ مادر رضاعی پیغمبر بود همراه کرده قریب سی هزار مرد مقاتل کوچیدند و بشتاب رسیدند تا در وادی حسین که نزدیک بطائف از جانب مکه است جای گزیدند و پیغمبر تنی از اصحاب را بحکمرانی مکه برگماشت و این در شوال همانسال هشت بود که با قریب دوازده هزارتن سویشان ره سپرد و تنی از اصحاب بنوع

سرور و غرور بانگ برداشت که این همه سپاه هرگز از دشمن شکست نخوردند تا بایکدیگر مقابل شده مقاتله کردند و سپاه اسلام منهزم گشته آنحضرت را تنها گذاشتند (۱) و نزدیک آن بود که آسیبی باسلام رسد و منافقین و معاندین مکه بسی سرور شدند و ابوسفیان که از لام تغال درکنانه داشت بنوع فکاهی گفت تا کنار دریای سرخ بفرار میشتابد و کلیده بانگ زد که سحر محمد باطل گردید و صفوان برادرش که اسلام نداشت باو گفت خدا دهنش را بشکند اگر مردی از قریش هرکه باشد برمن فرمانگزار گردد خوشتر است تا مردی از هوازن و آنحضرت برجای ثابت بماند تا گروهی از فراریان برگشته وی را بمحافظت گرفتند و دیگران را هم با پند و ملامت بغیرت و حمیت آوردند و سپاه مجتمع گشته رزمی دایرانه دادند و دشمنان را درهم شکسته متفرق ساختند و اسیر گرفتند . و خواهر رضاعی پیمبر در آنمیان اسیر بود و به نشان دادن پاره گوشت برآمده برظهر آنحضرت خود را شناساند و لذا عباى خود را بروی افکنده امر فرمود هر جا گفت رسانند و آنحضرت و اصحاب همی دشمنان را تعاقب کرده کشتند تا بطائف رسیدند و دستور داد بکار محاصره پرداختند و آنان در قلاع متین رفیع خود قرار گرفته در منجنیقها

از بالای حصار با آلات قتاله ناریه جن و آزار بسیار وارد آوردند و فرمان داد تا اصحاب تمام بتکده های نواحی طائف را خراب کردند و اشجار خرمایشان را برکنند . و سلمان فارسی تدبیری ریخته ترتیب منجنیق ها داد که بخلف حصار اطراف قلعه برافراخته آلات ناریه بداخل قلاع همی ریختند و باچوب درختان و پوست جانوران آلتی تعبیه کردند که تنی چند در آن جای گرفته و محفوظ از آلات قتاله دشمن مانده خود را بهای حصار رساندند و نقب زدند و بیست و چند روز ماندند و با اینهمه مردم ثقیف و هوازن و طائف بعلت کثرت و شجاعت بکلی مستأصل و منقاد نشدند و در آن جنگ از سپاه اسلام بسی مقتول و مجروح و خسته شدند و مالک بن عوف پیشوای هوازن اسلام آورد و بالاخره با غنائم فراوان از حنین و طائف که از آنجمله شش هزار عبید و اما را رها کردند و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار گوسفند و ظروف و اوانی سیمین و اشیا و فیره آخری برگرفته بمکه برگشتند و ایامی چند زیسته پس از نصب حکمران و نظم امور و تعیین دستور بمدینه باز آمدند . و در این هنگام قوتی بسیار حاصل گشته پی در پی قبائل و گروه گروه از مردم بحال تسلیم آمده اعتراف و قبول میکردند و پیمبر مأمورین باطراف همی فرستاد که اخذ عشر و نیم عشر از غلات نموده بیاورند .

دیدنگونه از مواسی نیز سهم معین مأخوذ داشتند و تمام عوائد در مخزن انباشته بمصارف معینه مقرر و صرف میکردند . و سال نهم هجرت پیغمبر شروع بسخت گرفتن بر مشرکین و استیصال ریشه جاهلیت فرمود و نخست ابوبکر را باجمعی بمکه فرستاد و او هنوز در نیمه راه بود که (۱) علی را با منزلت جدید قرآن که بنام سوره توبه معروف و حاوی تشدید و توضیح و اقدام به ضرب و حرب میباشد روانه داشت که در دهم ذیحجه بر جمع اهالی بخواند و بر کعبه بیاویخت قوله :

” بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَإِنَّ اللَّهَ مَخْزِي الْكَافِرِينَ وَإِذَا نُنِيبُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَدْعُهُمْ إِلَى الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُنْتُمْ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ الْيَمِّ الْآلِ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ

(۱) قال الشيخ ابوعلی ره اجمع المفسرون علی ان رسول الله حسین نزلت براءة دفعها الی ابی بکر ثم اخذها منه ودفعها الی علی وان اختلفوا فی تفصیله . (مجمع البحرین)

واقعدوا لهم كل مرصدٍ فإن تابوا و أقاموا الصلوة و أتوا الزکاة فخلوا سبیلهم إن الله غفورٌ رحیمٌ.... فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم.... و قاتلوا المشرکین کافةً..... وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله * (۱)

و مدین رو کثیری از بیم جان ره سلمانی گرفتند و قبائل از هرسو بیامده قبول اسلام نمودند و اینسال باین خصوصیت معروف است که گروه گروه همی بمسلمین پیوستند و آیت :

” اذا جاء نصر الله والفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک و استغفره إنه کان توابا ” نزول یافت و تنی چند از اصحاب را متعاقباً با سپاه سوی مملکت یمین فرستاده اقطاع آنجا را بحکمرانشان سپرد از آنجمله خالد بن ولید بن مغیره مأمور شده درخت عزی را ببریید و بیند اخت و بقوت و شدت خواند :

” یا عز کفرانک لا سبحانک اتی رأیت الله قد اهانک ” و او گرچه جوانی شجاع ولی جدید الایمان و کم تجربه بود و از اطلاع باحوال موسویان سکنه اکثری آنمملکت متأثر شده به پیغمبر نوشت و بدریافت جواب امر باطمینان و اعتماد برخدا و حقیقت اسلام قوت ایمان یافت . و آنحضرت در عقیش علی را با سیصد تن بدانجانب فرستاده مقرر داشت که از خالد

(۱) آیات اول سوره توبه

تمام غنائم را تسلیم گیرد و نیز همه اشیاء و اموال که در میان
 بعهده گرفتند بدست آرد . و علی چون به یمن رسید کار
 بمقاتله کشید و جمعی بکشت و دیگران تسلیم شده غالباً
 پذیرفتار اسلام گشتند و قبیلۀ همدان ره اسلام گرفتند و اهالی
 یمن بی دربی باسلام درآمدند و او غنائم بگرفت . و از خالد
 آنچه از غنائم جمع کرد مأخوذ داشت و این امور موجب حسد
 و کینه گروهی گردید . خصوصاً چون در قضا و عدالت و حکم
 بصرامت راه حق پیش گرفته جانب کسی ملحوظ نمیکرد گروهی
 از اکابر اصحاب رنجیده خاطر گشتند و گفته اند که با زنی از
 اُسرای مذکور مزاجت خواست و خالد همین را بهانه ساخته
 درباره اش سخنها سرآیدند که چگونه در غنائم در الحرب
 بی اجازت از نبی و با حیات فاطمه بنت النبی چنین اقدام
 نماید ؟ حتی به پیغمبر نیز رساندند ولی بعلمت مقام ارجمندش
 و بعلمت تعلق شدید و یگانگی که آنحضرت با وی داشت از آن
 نسبتها متأثر گشته آنانرا توبیخ و اندرز و علی را مدح و
 تمجید گفت . و نوشت که از اهالی نجران زکوة و جزیه گرفته
 سوی مکّه شتابد تا در حجة الوداع با آنحضرت باشد .

بالجمله این امور مذکور کیفیت رفتار پیغمبر با ملت و اقوام
 جاهلیت بود و تا سال ده از هجرت شریعت اسلام و توحید
 چون ریح صرصر انقلاب انگیز الهی فضای جزیره العرب را

فرا گرفت و بتکده ها و عقاید و عادات جاهلیه را از بین
 برانداخت .

و اما بنی اسرائیل و قدرت تورات در عربستان را همین
 بس که در سالیان اقدم حتی تنی چند از پادشاهان حمیریّه
 یمن موسوی بودند و مخالفین را مجازات شدید نمودند
 و قصه اصحاب اُخدود مذکور در قرآن را در شأن آنان
 تفسیر کردند و خصوصاً دوسیط بنیامین و بنی یوسف در
 مدینه و حوالی گروه بسیار بودند و با عدد و استعداد کامل
 اراضی واسعه و قلاع مستحکمه مانند قلاع هفتگانه خیبر و
 اراضی و قلاع فدک داشتند . و همینکه در آغاز امر بیقین
 مبین دانستند که پیغمبر مردم را بعقیدت پرستش اله ابراهیم
 بعربی **اللّه** و آئین خود را ملت حنیفیّه ابراهیمیّه میخوانند
 و همی دم از نسل و ملت و معبد و ختان و قربانی ابراهیم
 میزند و از تورات و رجال الهی قدیم و خصوصاً از موسی و
 نبیین میستاید و قصص خلقت و اصول تورات را مشهور و
 معمول میدارد و تعالیل نشان دادند و در مواضعی از قرآن در
 شأنشان چنین صدور یافت :

” ولا تجادلوا اهلَ الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين
 ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل إلينا و انزل إلکم و الہنا
 و الہکم واحدٌ و نحن له مسلمون و كذلك انزلنا الیک الكتاب

فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَوْمَنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ
وَمَا يَجِدُ بآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ " (۱) .
وقوله :

" يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا
نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ " (۲)

وقوله :

" يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنَّى
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ " (۳)

وقوله :

" وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ " (۴)
وپیمبر بیت المقدس را درینا مسجد مدینه قبله اسلام مقرر
داشت و لاجرم باوی معاهدات دوستانه کردند که از تعرض
بیکدیگر مصون باشند و بدشمن همدیگر معاونت نکنند . و هر
یک از آن طوائف جداگانه عهد بستند و عهد نامه نوشتند .
و متصدی عهد نامه بنی النضیر حیی بن اخطب و از بنی قریظه
کعب بن اسود و از بنی قینقاع مخیریق بود . و برخی از

(۱) سوره عنکبوت ۴۶ - ۴۷ (۲) سوره آل عمران ۶۴

(۳) سوره بقره ۴۷ (۴) سوره مائده ۵

معاریفشان هم اقبال و ایمان آوردند و حتی تنسی از
حاکمهایشان که بنام عبد الله بن سلام (۱) مستی و معروف
گردید و با اشاره و تلویح در مواضعی از قرآن ویراستود (۲)
ولی چون عقاید و اعمالشانرا نکوهش کرده بعضی از قوانین
متولده صارمه و سوء اعمال علمایشان را عیب و منقصت گرفت
منزجر شده در خفا و علن بنا تعرض نهادند چنانچه در
قرآن باین سیاق متعدد مذکور میباشد .
قوله :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ
لِيَآكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَبِشْرِهِمْ بَعْدَ ابْتِمَاعِ يَوْمِ يَظْهَرُ فِيهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَنَفْسِكُمْ
فَسُدُّوْا قُلُوبَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُفْتَنُونَ " (۳)

ولا جرم جمعی از رؤسایشان مانند حیی بن اخطب ساز
مخالفت و معاندت نواختند و عامه موسویان را منزجر ساختند
و در غیاب بسخنان ناروا لب گشودند (۴) و اینجا و آنجا تکرار
کردند چگونه روش ما را قبول ندارد که قبله ما را برای توجه در
عبادت اقتباس کرد . و از آنسو اکثر اصحاب که ابا عن جبر

(۱) عبد الله بن سلام و کعب الا حبارة و هب بن منبه از اهل کتاب
مسلم و محدث وقاری بودند (۲) سوره شعراء ۱۹۷ سوره انعام
۳۰ سوره اعراف ۱۵۶ سوره اعراف ۱۵۹ سوره نساء ۱۶۰
(۳) سوره توبه ۳۴ - ۳۵ سوره جاثیه ۱ - سوره بقره ۷۵ (۴)
سوره بقره ۸ - ۱۳۲

قبله و مطافشان کعبه بود از تغییر آن ناراضی و مکدر شدند و پیغمبر خود نیز مائل بود که کعبه را مطاف و قبله سازد لذا پس از هیجده ماه قبله همان مسجد مدینه را بادست خود سوی کعبه استوار فرمود (۱) و در قرآن طعن و تسخر اهل کتاب را جواب فرمودند (۲).

و حال بدینضوال میگذشت تا چون بنوع مذکور مقاتله^۲ مسلمانان باقریش شروع شد و جنگ بدر وقوع یافت در همان سال دوم از هجرت درحالی که باقریش برای نشر اسلام زد و خورد بود و بادیگر قبائل نیز مقاتلت قرب وقوع داشت از موسویان مدینه سوء ظن و نفرت و عداوت آغاز شد و اعمالی سرزد که از اسلامشان نومید و از نفاق و معارضه شان بیمناک گشتند و آخرین اقدام برای وارد ساختنشان در اسلام و هدا^{یتشان} بعمل آوردند و سودی نداد و ناچار همت بقلع و قمع گماشتند و نخست از بنی قینقاع^۳ قبیله مهمه از آنان ساکن داخل مدینه و همقسم با خراج بعثت مفروریت بحمایت عبد الله ابی منافق مذکور با آنکه با پیغمبر بیعت داشتند که مضارت نکرده در مواقع احتیاج مساعدت و نصرت نمایند توهینی سرزد

(۱) روی النجاری و مسلم بالا سناد قال صلینا مع رسول الله بعد قدومه الهدیة سبعة عشر شهرا نحویت المقدس ثم ان الله عزوجل هدی نبیة^۳ فنزلت قد نری تغلب وجهك فی السماء فلنولینك قبلة ترضیها الاية (کتاب اسباب النزول للامام واحدی)

که موجب تنفر مسلمانان از ایشان گردید و پیغمبر آن قوم را خواسته سخن از درپند و اندرز گفت و آنان استکبار و حماقت آشکار کردند و چون تبلیغ و نصایح پیغمبر سودی نبخشید بالاخره در نیمه شوال سال مذکور جمعیت آراسته قصدشان نمود و آنان بقلاع و حصار متین و رفیع خسود درآمدند و مقدار پانزده یوم محصور ماندند و از مایحتاج ممنوع گردیدند تا بعثت گرسنگی و سختی از قلاع بیرون آمده امان طلبیدند و مردانشان را که هفتصد تن بشمار بودند دستها بعقب بستند و چنین بنظر میآمد که همگی مقتول خواهند شد ولی عبد الله ابی خزرجی مذکور که با استکراه خاطر وعدم موافقت قلبی ناچار دم از اسلام میزد چندان اصرار کرد که پیغمبر از قتلشان درگذشت و امر فرمود تمام اثاثیه برجا گذاشته سوی سوریه کوچیدند و در حدود مساکن اسلاف خود مفرگزیدند و از اثاثیه و البسه و اسلحه و مواشی خمس^۴ی خارج شده مابقی فیما بین اصحاب قسمت گردید . و باین طریق خاطر پیغمبر از جهت توده داخلیه مدینه بکلی بیاسود . و حکم اجازت قتال با بنی اسرائیل بنوع شدت در قرآن مسطور است . (۱)

و پس از نفی بنی قینقاع از مدینه تا مدتی سائر قبائل بنی اسرائیل در ضواحی و نواحی برجا بودند ولی طولی

(۱) سوره مائده ۶۱ سوره آل عمران ۱۰ سوره توبه ۲۹

نکشید که از قبیلۀ دیگر از آنان یعنی بنی النضیر ساکن در حوالی مدینه نیز اعمال منافر سرزد و با اینکه پیغمبر در مدینه ورود بمدینه با آنان باین شرط مصالحه کرد که بیطرف بمانند و بر له و علیه اسلام اقدامی نکنند و سخنی نگویند و بعد از فتح مشعشع اسلامیان در جنگ بدر حتی لسانگ اظهار ایمان و اعتراف برسالت کردند معذک چون جنگ احد واقع میشد که چشم زخمی از سپاه قریش بمسلمین رسید کعب اشرف با چهل سوار از ایشان بمکه رفته در کعبه نزد بتان با ابوسفیان همعهد و همقسم گشت و چنانچه در قرآن است (۱) بت پرستانرا مهتدی تر از مسلمانان خواند و لذا مورد غضب و لعن رسول قرار گرفتند و بعدت خود که قرب دزار مرد جنگی داشتند و با استعداد و قلاع خود مفرور شده جسارت باعمال مخالف ادب ورزیدند و بر طائفۀ دیگر از بنی اسرائیل بنام بنی قریظه که با مسلمین معاهده داشتند تعدی و تعرض کردند و پیغمبر از پند و اندرز چیزی فرو نگذاشت و سودی نیافت لاجرم در شهر ربیع الاول سال چهارم هجرت با سپاه اسلام سوی قلاعشان شتافت و جنگ در گرفت و همینکه تنی چند از ایشان بقتل رسید همگی بقلعۀ متحصن گشتند و مدت شش شبانه روز در محاصره شدیدۀ ماندند

(۱) سورة نساء ۵۱

پیغمبر امر داد درختان خرمارا که اساس معاششان بود بریدند و بالاخره طبق درخواست خودشان دستور داد خانه و اثاث برجاکذاشته با زن و فرزند جان بسوریه و غیرها بردند و تمامت اراضی و اموالشان بتصرف مسلمانان درآمد و در سوره حشر قرآن کیفیت واقعه و قانون تقسیم و سخنان عبد الله بن ابی و اصحابش از منافقین مسلمین مدینه که با آنان موافقت کردند مذکور است .

و بعد از بنی النضیر نوبت بنی قریظه (۱) رسید که تقریباً هفتصد مرد جنگی داشتند و همقسم و همعهد اوس بودند و چنانکه ذکر شد در موقع تجهیز سپاه قریش و قرب وقوع غزوه احد کعب بن اشرف و برخی دیگر در مرافقت موسویان با مشرکان سعی بلیغ نمودند و حتی بنی اخطاب جدی فراوان کرد و با بنی قریظه سخن در این باب بمیان نهاد بیزرگانسان از کعب بن اسید و غیره چنین گفت : گرچه ما بین دو طائفۀ ما پیوسته مخالفت و منافرت در امور ظاهریه بود ولی اکنون

(۱) قال الجوهری قریظه کجریظه والنضیر حی من یهود خیبر وقد دخلوا فی العرب علی نسیهم الی هارون اخی موسی و بنوا النضیر کامیر حی من یهود المدینه من یهود خیبر من ولد هارون اخی موسی صالحوا رسول الله بعد قدومه علی المدینه ان یکونوا له لعلیه فلما وقعت وقعة احد طارت فی رؤوسهم نفرة الخلاف و منا هم المنافقون فنکثوا العهد و سارزعیمهم کعب بن اشرف و رجال الی اهل مکة فخانوا رسول الله (مجمع البحرین)

اموری قومی و دینی پیش آمد و این را بدانید که محمد آئین
اجدادی ما را دستخوش مقاصد مکنونه خود ساخت و عنقریب
تمام بنی اسرائیل را از میان خواهد برد و معاهده ای که با
شما بست همانا بهراستیصال مابود و نوبت شما نیز پس از
ایامی ظلیل میرسد و اکنون که قریش با دیگر قبائل بهر
اعدامش تجهیز میکنند و عده و استعداد مسلمانان بحکم
عدم امکان دفع و رفع نرسید، اولی آنکه پیشی گیریم و کاری
از پیش ببریم و بنی قریظه موافقت کردند و عهد نامه آنحضرت
را بدست حق بنی اسرائیل دادند که بدرید و با اجتماع قبائل
بنی اسرائیل با قریش کار سپاهشان عظمت و بزرگی بسیاریافت
ولی بواسطه طول جنگ و اموری که رخ داد بنی اسرائیل با
قریش نیز تا آخر نماندند و بعلت سوء ظن و نفرت که فیما بین
حاصل شد آنانرا گذاشته باماکن خویش رفتند و لاجرم پیغمبر
را از آنان تأثر شدید شد و در ماه ذیقعد فرمان داد و
آنان در قلاع خویش تحصن جستند گویند خود نزد حصارشان
رفته ندادند "یا إِخْوَةَ الْقُرْأَةِ وَالْخَنَازِيرِ اِخْسَؤْا"
و متجاوز از بیت و پنج شبانه روز در محاصره سخت کرد تا کس
فرستاده راضی شدند که مانند بنی النضیر اموال و اشیاء برجا
گذاشته با زن و فرزند بمحلی دیگر روند و التماس کردند که
بسان بنی قینقاع ایشان را حسب شفاعت بعضی رها کند

و اوس نیز استدعا نمودند و مقبول نشد و اصحاب دم بدم
حمله بحصار بردند و بالاخره به رأی و حکومت سعد بن معاذ
بزرگ اوسیان حسب میل آنحضرت راضی شدند و از قلاع بیرون
آمدند و پیغمبر حکم داد تا همه رجال را دست بگردن بستند
و با زنان و کودکان از حصار بیرون آوردند و اموال و اسلحه
را گرفتند و اوسیان سعد مذکور را که مردی تنومند بود و
از جنگ خندق جرحی منکر داشت و ایام پسین عمر را میگذراند
نشسته بر بالش و سوار بر حمار حاضر ساختند و "یا ابا عمرو
اَحْسِنِ اِلَى مَوَالِیْكَ" گویان رأی خواستند و او از پیغمبر و هم
از بنی قریظه رأی اعتماد خواست و گرفت آنگاه حکم داد
مردان را کلاً سر ببرند و زنان و کودکان را کنیز و بنده گیرند.
و پیغمبر باو خطاب کرده چنین فرمود: "لَقَدْ حَكَمْتَ فِیْهِمْ بِحُكْمِ
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ اَرْقَعَةٍ".

پس همگی را بمدینه آوردند و علی و زبیر يك يك را که
متجاوز از هفتصد تن بودند لب خندق سر بریدند و اموالشان
را پس از اخذ خمس بین مجاهدین قسمت کرد و زنان و کودکان
بنده و کنیز شدند و بعضی اسرا را بشام و غیرها برده
فروختند و این واقعه نیز مجملاً در قرآن مسطور است (۱).
و در باب عطیات خصمانه بنی اسرائیل نسبت به پیغمبر

و انتقام مسلمین از ایشان قصص و روایات بسیار در کتب تواریخ اهل اسلام موجود است .

از آنجمله نوشتند که گروهی از روسایشان به افسونگر معروفشان مسقی به لبید بن اعصم که تحت حمایت قبیله ای از اعراب میزیست ملتجی گشتند و مبالغی زر و سیم داد گفتند ای خداوند سحر و افسون تو خود میدانی که هیچ سحری از ما در محمد اثر نکرد و با وجود مانند تو کسی در کار خود فروماندیم . تعصب قومی و اجدادی و دینی تو کجاست ترا سوگند غلیظ میدهیم و درخواست میکنیم که آخرین تیری که در کمان داری بنشانه زنی . و لبیده تنی از اسرائیلیان که بخانه پیمبر بعنوان خدمت میزیست سپرد که شانه محاسن آنحضرت را با چند دندان جدا شده از شانه دیگرش بیاورد آنگاه بمساعدت دختران افسونگر خود تجسمی بصورت پیمبر ساخت و سوزنها و نخ ها و عقده ها در آن برقرار داشته افسونها همی خواند و دمید و لذا سوره «فلق» و سوره «ناس» صادر و نازل شد که پیمبر شب بهنگام خواب چون به بستر میرفت کفهای دست را بهم چسبانده «معوزتین» خوانده دستها بر بدن میمالید و افسون آن ساحر شهیرسی اثر گردید . و مراد از «نقائات فی العقد» یعنی «دمندگان دم در گره های نخها» و مراد از «سواس الخناس یعنی» «سوسه انداز کجرو»

مذکور در آن دوسوره لبید و دخترانش میباشند .

و آیه قرآنی : «یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اهل القبور» (۱) و نیز مال حال کعب بن اشرف مذکور را چنین آوردند که در حصن متین خود بقرب مدینه همی مخالفت میکرد تا آنکه معدودی در ظلمت شب با اسلحه بحوالی حصن کمین کردند و تنی از ایشان که با کعب برادر رضاعی و با سابقه و آشنائی بود بدون اسلحه بخانه اش در آمده قوتی وام خواست و بنشست و دوستی و یکدلی بمیان آورد و از حضرت نبوی عیب گفته همی شکوه و ناله از ترقی اسلام نمود و وی را با خود همدم و همراز ساخته محرمانه بحال تفرج و مکالمه بیرون آمدند و ناگهان گروه مسلح از کناری تاخته بکعب آویختند و شکمش را دریدند و سرش را بریده بیاوردند .

و نیز ابورافع نام تاجری مال دار از اعظم آن گروه را آورده اند دژی استوار بود و راه خلاف و نفاق می پیمود و تنی چند از مسلمانان بقصدش از مدینه رفتند و یکی از آنان خود را بتدبیر داخل قلعه کرد و بحالیکه نیم شب با زنش هم بالین بود سر تیغ بر شکمش چنان فرو برد که از پشتش درآمد و چابکی از قلعه خارج شد و بمدینه رسید .

وحتی زنی موسوی شاعره ساکن در خارج مدینه را که
هجا و ناسزا میگفت آورده اند کوری از مسلمین طبق عهدی که
با خدا کرد شبانه از شهر بیرون آمده خود رانهای نزدش
رساند و بحالی که زن با کودکش بود سرتیغ بسینه اش فرورد
صبح برای ادای نماز خود را بشهر رسانید .

و بالجمله منافقت و تعرضات گوناگون از آنان و انتقام
از جانب مسلمانان رخ میداد تا آنکه در نیمه ماه محرم سال
هفتم هجرت پیغمبر با سپاه کثیر بعزم اراضی واسعه خبیره که با
قلاع سبعة متینه اش از آن موسویان بود و چهارده هزار مرد
زیسته مال و فیر و استعداد کثیر داشتند رفت و آنان متحصن
شدند و اصحاب کار محاصره را سخت کردند و چهارصد اصله
از نخیلشان را که اعز از اولاد میگرفتند قطع کردند و از موا^{شی}
آنچه بدست آورده بمصرف رساندند و با آنکه بعلت بدی
و ناسازگاری هوا و افراط در خوردن خرما به تب و نوبه شدید
افتادند بالاخره هجوم عموم برده یکی از قلاع را که مخزن غلات
و ماکولاتشان بود بتصرف آوردند و اشیاء و ائقال وافر گرفتند
و شرابهای مشکهای فراوان بخاک ریختند . آورده اند
در آنحال عبد الله نامی از اصحاب که بعلت میل مفرط بشراب
ملقب به خمّار بود بی اختیار شده برو افتاد و همی بجشیدها
آنکه پیغمبر فرمان داد سر و رویش را با کفشها کوفتند لب باز

نگرفت . و اصحاب پس از تصرف قلعه مذکور بقلاع دیگر
چنگ انداختند و عده ای از ابطال خبیر در مدافعه و مقاتله
ببلاکت رسیدند و دیگران ناچار شده امان خواستند و ابواب
قلاع بگشودند و پیغمبر امان داده مقرر داشت که هر نفری با
اهل و عیال خود و با مقدار حمل يك شتر از اموال و ائقالش
بکوجد و چیزی از اموال و نقود پنهان نکنند و الا محروم
از امان گردند . و آنان وفا نکردند و کثرت نامی مالدار
مقدار جلد شتری از جواهر در مخروبه دفن کرد . و پیغمبر
مطلع شده بفرمود بیرون آوردند و کثرت را بگشتند و مقداری
کثیر از رجال را بقتل آوردند و تمامت زنان را اسیر و کنیز
گرفتند و همه اموال و اشیائشان را مأخوذ داشتند و پس از
اخذ خمس فیما بین لشکر قسمت فرمود . و زن کثرت که جمیله^ی
از نسل هارون برادر موسی بود و پدرش حی بن اخطب از
اکابر بنی قریظه در عداد هفتصد تن مردان که گفتیم مذبح
گشت و شوهرش نیز با دیگر خویشانش مقتول گردید سهم تنسی
از اصحاب قرار گرفت و در تواریخ مسلمین است که به بها ادای
هفت کنیزک از جانب پیغمبر در شمار نسوان النبی منسلک گردید .
و در ماهین اموال آن قوم مجلداتی بسیار از تورات بود و حسب
خواهششان همه را پیغمبر بایشان باز پس داد و امر شد که همه
جلاء وطن کنند ولی چون بحال تضرع و زاری عرضه داشتند

که اینهمه اراضی را بفلاح و زراعت احتیاج است و ما را بر جای گذارید تا برای مسلمانان فلاح و خدمت کنیم پیغمبر بخشید و اجازت فرمود که بمانند آنچه بکارند نیمی مسلمانان را بمانند^{شد} و در قرآن اشارت بکثرت غنایم خیبر و آن است که عمل سوء تعرض بنی اسرائیل ببریخی از خانواده های اصحاب موجب این جزاء و کیفر گردید (۱) و اسلامیان از خیبر روی باراضی فدک نهادند که قلاع با استحکام خیبر نداشت ولی اثم مارو محصولش بیشتر بود و موسویان آنجا از نیم رعب که باستماع اخبار هولناک خیبر یافتند تسلیم شدند و هر که از ایشان اقرار باسلام بر زبان آورد تنها خمس از مالش جدا فرمود و هر که نپذیرفت تمام اموال که بدو ن حرب بدست آمد گرفتند . و از آنجا بوادی القری رفتند و اراضی و اشیا و اموال با مقاتله گرفتند و بنی اسرائیل آنجا مانند خیبریان بفلاح و زراعت و خدمت مسلمانان تن در دادند .

و این اخبار بموسویان تیمار رسید و بتضرع پیش آمده جزیت بر ذمت نهاده در امان شدند و سپاه پس از فتوحات مذکوره روی بمدینه برگشتند و از این هنگام بنی اسرائیل مدینه و همه حوالی امن و امان و اطمینان حاصل گردید و قبل از فراغت از کارهای مشرکان امور موسویان بانجام رسید .

(۱) سوره فتح آیه ۲۰

و اما عیسویان گرچه در اوائل طلوع اسلام بآن خرسند شدند و چنانکه آوردیم مساعدتها نیز نمودند و جارود نامی ابن العلی از علمایشان را مسلمانان نوشتند که اسلام را قبول نموده بآنحضرت بیعت کرد و تعهدنامه های آنحضرت راجع بحمايت مسیحیان و احترام معابدشان و حفظ مساکن راهبان و کشیشان و حریت مطلقه آنان رجالات و نساء در مراسم دینی خود و حتی مساعدت و معاونت مسلمانان در بناهای عبادت^{پیشا} معروف است . ولی عامه مسیحیان چون متدرجاً فهمیدند که اسلام آئینی مستقل و مشتمل بر تعالیم و قوانین جدیدی و مخالف روش و سنن متداوله نزد ایشان میباشد و بر عقاید و عرفانشان نسبت بمقام مسیح و غیره نکوهش و تویخ مینماید (۱) و دیدند که پیغمبر پیوسته به دوائر وسعت و نفوذ میافزاید و دست به تبلیغ احادیثشان گشود منافرت و مفایرت آغاز نمودند و ابتداءً جنگ و ستیز مسلمانان با آنان بدینگونه شد که پیغمبر نامه بیکی از ولات سوریه فرستاده دعوت باسلام کرد و همینکه برید بزمین موتیه واقع در د و منزل بقرب بیت المقدس رسید یکی از بزرگان درگاه قیصر هر اقلیوس قسطنطنیه دانست که وی رسول محمدی است و بی توانی بقتل آورد و پیغمبر خبر بشنید و قریب سه هزارتن بسرداری جعفر بن ابیطالب بفرستاد و از آنسو سپاهی بزرگ آماده گردید چه قیصر ماجری را خبر

(۱) سوره مائده آیه ۷۶ و ۱۱۶ سوره نساء آیه ۱۷۱

یافته لشکری عظیم آماده ساخت چنانکه سپاه جعفر نسبت
 بآنان کمتر از نصف عشر بود و چون بهم رسیدند مقاتله سختی
 کردند و مسلمانان متهورانه کوشیدند و جعفر و تنی چند از
 سرداران بشهادت فائز شدند . و بالاخره خالد بن الولید
 بن مغیره که با همه سوابق شديده دوره جاهلیت تن آزه
 باسلام هدایت یافته بود زمام سپاه بدست شجاعت و حزم و
 تدبیر خود بگرفت و سپاه قیصر و شام را بشکست و از اعداء
 بکشتند و قلاع و حصار و اراضی بدست آوردند و باغنائمی
 فراوان بمدینه باز آمدند و خالد بلقب سیف الله ملقب و مشتهر
 گردید و این واقعه بسال هشتم هجرت وقوع یافت .

تا آنکه در رجب سال نهم هجرت کاروانی از شام آمده
 خبر منتشر ساخت که قیصر سپاهی بغایت کثیر تجهیز کرده
 بعزم هجوم بر مدینه است و پیغمبر فرمان تجهیز سپاه داد و
 چون هنگام برداشت محصول مدینه بود و نهضت برای قتال
 بر مسلمین صعب مینمود و هم طمی راه دور نمیتوانستند وهم
 بیم از سپاه روم داشتند جمعی متخلف گشتند و معذله
 قریب سی هزار سوار و پیاده فراهم شدند و بسوی شام
 شتافتند و در طی طریق تحمل مصائب شدیده نموده جوع
 و عطش و مشقات دیدند و همینکه به ارض شام رسیدند دانستند
 که خبر عاری از صحت بود و پیغمبر سپاهیان را نهی از اندک

تصرف در مایحتاج مردم آنحدود نمود و حتی چون برخی از
 چشمه توشه گرفتند امر فرمود تا همه آبهارا ریختند و چون
 به تَبُوك رسیدند مدت بیست روز اقامت گزیدند و یوحنا
 حکمران ایله ناچار بقبول اداء جزیه و مصالحه گشت و
 بعضی قسمتهای دیگر نیز بدینگونه رفتار نمودند .

و خالد بن ولید مأمور بعضی اقسام دیگر شد و غنیمت
 واسیر آورد و پیغمبر در آن واقعه سه تن از اکابر متخلفین را در
 مدینه طرد نموده امر داد که با احدی از مؤمنین معاشرت
 نکنند و بآنحال پنجاه روز ماندند تا تائب شدند (۱) .

دیگر از حوادث آن واقعه چون پیغمبر با اصحاب بمدینه
 باز میگشت دوازده منافق سر و رو پیچیده ناشناس خواستند
 در عقبه کوهی شترسواری پیغمبر را رمانده موجب هلاک گردند
 ولی عمّار که زمامدار و قائد و حذیفه که راننده و سائق
 بودند محافظت نمودند (۲) و نیز در مدت غیبت پیغمبر در آن
 سفر از مدینه جمع منافقان و همرازان و همکاران ابوعامر
 راهب منافق سابق الذکر که با آنحضرت در مدینه مناظره ها
 کرد و در غالب غزوات بمعاندت پرداخت تا در بین هوازن بمقا
 مذکوره مبادرت جست و در انهزام آن سپاه نزد قیصر رفت

(۱) سوره توبه آیه ۱۱۸

(۲) سوره توبه آیه ۶۵

تاسپاهی برای مهاجمه بمدینه آمد، در آن ایام که بانتظار وصول خبرش شب و روز می‌شمرند مخصوص خود مسجدی در قبا مقابل مسجد بنا کرده آنحضرت ساخته بنام اقامت بهانه آوردند و چون بمدینه برگشت آن مسجد را سوزانده از بنیاد برافکند و محلش را مزبله کرد .

اکمال بلاغ و وفات و حالات و اهل بیت محمدی

در سال هفتم هجرت که هنوز اسلام آنچنان قوت نداشت پیغمبر نامه ها بعد از طوک و فرمانروایان فرستاده دعوت بخدا و رسالت خود فرمود از آنجمله عبدالله بن حذافه را نزد خسرو پرویز شاه ایران روانه داشت و او حال کبریا و فرور برآشفت و سخنانی چند ناروا بر زبان رانده اظهار شگفت و حیرت نمود که چگونه تنی از تازیان چنین گستاخی و جسارت تواند و نامه را بدرید و بنمایند خود در امور عربستان و ساکن یمن نوشت که این مرد را از حجاز بحضورم فرست (۱) و او دو

(۱) مینویسند ایلیچی که بدر بار پادشاه ایران فرستاده شد وقتی وارد شد که قرار ادبین خسرو و هرقل را سفیر هرقل مشغول امضا بود و در این هنگام نامه پیغمبر را بدست خسرو دادند و چون نام پیغمبر مقدم بر نام خسرو درج بود و آن مطابق رسوم مشرقیان حمل بر ترقی و برتری میشد لذا خسرو که خود را شاهنشاه میدانست

تن نزد پیغمبر روانه کرده نوشت که یا محمد فی الحال نزد شهنشاه ایران شتاب و مطمئن باش که شفاعت کرده تورا از کیفر و عقاب شاهی برهانم و گرنه حسب الامر تورا بقتل رسانم. و آمد و همینکه بازی مخصوص ایرانیان بحضور آمدند پیغمبر دیدارشان را نپسندید و جواب بغردا موکول داشت و روزی دیگر آمد و را خبر داد که مدت شاهی خسرو منتهی بانجام و او بهلاکت است و سلطه آئین اسلام تمام قلعه و آن مالک را فراگیرد . و بنمایند مذکور پیام کرد که مسلمانان پذیرد و آند به یمن برگشته پیام رسانند و طولی نکشید که واقعه پرویز فاش شد و نامه شیرویه به یمن رسید و نماینده مذکور با گروهی از مردمش ره اسلام پیش گرفت .

و نیز پیغمبر حیه بن خلیفه کلبی را بقسطنطنیه نزد قیصر گسیل داشت و او نامه و رسول را گرامی شمرد .

و نیز حاطب بن ابی بلتعنه را نزد مقوقس بزرگ مسیحیان مصر که در آنجا از جانب دولت روم والی بود بفرستاد

بمجرد دیدن نام پیغمبر در غضب شده بدون اینکه نامه را بخواند آنرا پاره کرده روی زمین ریخت و گفت این غلام را ببینید که اسم خود را جتوی اسم من مینویسد وقتی که این خبر به پیغمبر رسید فرمود همانطور که او نامه مرا پاره کرد پاره گرداناد خدا تعالی ملك و پرا پیشگوئی مزبور را تیه نزد یکی بدست خلفاء صورت وقوع پیدا نمود . (دکتر گوستا و لویون فرانسوی)

واو اکرام کرده ماریه و کنیزی دیگر با دُلْدُل و یعفور هدیه فرستاد و صورت نامه مقوقس را چنین ضبط کردند :

"لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظيم القبط سلام عليك اما بعد فقد قرأت كتابك و فهمت ما ذكرت فيه و ما تدعو اليه و قد علمت ان نبياً قد بقى و قد كنت اظن انه يخرج من الشام و قد اكرمت رسولك ."

و نیز عمر بن امیه را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و آورده اند که او تسلیم اسلام گردید .

و نیز شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابی شمر غسانی روانه کرد و او نامه را خوانده بسخره گفت اینک بس تو روانم .

وسلیط بن عمرو را به هوزه ملك یمامه گسیل ساخت که مسیحی بود و سخن بنوع استهزاء گفت .

و نیز علاء بن الحضرمی را به بحرین نزد منذر که از جانب شاه ایران حکمرانی میکرد فرستاد و او مسلمان شد و اهالی نیز پیروی کردند .

و در سال نهم هجرت تنی چند از اصحاب را بانامه نزد مسیحیان اراضی فجران فرستاد و آنان را فیما بین سه امر مخیر ساخت : نخست آنکه اسلام بپذیرند . دوم آنکه اگر نپذیرند ادای جزیت بر ذمت نهند . سوم آنکه اگر نه

مهیای مقاتلت گردند و آنان پس از مشاوره تقریباً شصت سوار که در آن میان چهارده تن از بزرگان و دانایانشان بودند و با حبر اعظم و وزیرش و تحف و هدایا بمدینه نزد پیغمبر فرستادند تا درباره اسلام مناظره و محاجه کنند و ایشان در باب الوهیت عیسی مقاولات و مجادلات بسیار نمودند و به بیان و دلیلی قانع نشدند و اسلام نپذیرفتند و آئین مسیح را حق لا یتغییر و لاینسخ شمردند و چون نیروی مقابلت نداشتند بجزیت تن در دادند و اداء آنرا همه ساله بذمت نهادند و بمباهله که آنحضرت اظهار کرد عمل نمودند (۱) .

و بالاخره در ذی قعدة سال دهم هجرت با قریب چهل هزار مسلمان به حج رفت و علی با همهرانش که قصه بیسان کردیم از یمین بازگشته اموال و زکوات آورده بپیوست و خالد با دیگر همهران همان نسبت و شکایت آوردند و آنحضرت همه را به محبت و صفا با علی دستور داد و سپس از اداء مراسم حج و بیان مواعظ و تعالیم در مجمع مسلمین و دلالتش بطریق هدایت و رشاد که پس از وی سلوک کنند با جمعیت مذکور عزیمت مدینه نمود و در بین راه نزد ختم غدیر برجهاز متراکم

(۱) سوره آل عمران آیه ۶۱

(۲) ختم بضم الخاء و تشدید المیم اسم لمابین مکه و المدینه فیه غدیر خطب عنده رسول الله ص (مجمع البحرین) .

شتران برآمده خطاب به گفته (۱) بمحبت و الفت با یکدیگر نصیحت مؤثره داد و درباره دوستی و ولایت علی مبالغه و تأکید کرد و کینه و عداوت با او را کینه و خصومت باخود بیان فرمود . آورده اند که آیه قرآنی^(۲) "الْیَوْمَ یُئْسُ الذِّیْنَ کَفَرُوا مِنْ دِیْنِکُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَوْنَ الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنِکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا" در آن اثناء صدور یافت . آنگاه از آنجا کوچید و در همان

(۱) حدیث مروی از زید بن ارقم است که پیغمبر در قرب رابع با حضور یکصد و چهارده هزار اصحاب خطبه بلیغه ادا کرده در ضمن فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیه الهدی والنور ثم قال و اهل بیتی از کریم الله فی اهل بیتی .
و در روایت دیگر کاتی قد دُعیت فاحببت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما آکد من الاخر کتاب الله عز وجل و عترتی فاظروا کیف تخلفوانی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلک لهما فلا تتقد موهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم .
(۲) سوره مائده آیه ۳ - آخر ما نزل بالمدينة آیه الدین " ابن خلدون "

در احادیث آورده اند که در روز جمعه مصادف روز عرفه بعد از نماز عصر در سال حجة الوداع هنگامی که حضرت رسول در کوه عرفات سوار بر شتر ایستاده بود وارد شد و بعد از خوابیدن شتر بر اصحاب فرو خواند و عمر بسیار گریست و حضرت از او علت گریه پرسید عرض کرد معلوم میشود تا بحال در از دیار احکام و آداب دین بودیم و بعد از این مهبط وحی نخواهیم بود اشاره

طریق انکسار و اختلالی در مزاج راه یافت و بعد از ورود به بودی حاصل گردید و در حالیکه سپاهی قریب چهار هزار نفر تجهیز میکرد تا بسرداری اسامة بن زید روانه سوریه نماید و در آن بلاد رایت اسلام برافرازد تب و صداعی شدید غلبه کرد و این در اواخر شهر صفر یا اوائل ماه ربیع الاول سال یازده هجرت بود و معذک تأکید در حرکت سپاه مینمود . و جمعی از اکابر اصحاب مانند ابوبکر و عمر که در ضمن سپاه مأمور بودند چون حال را بآن منوال دیدند اندیشه از آن کردند که حادثه ای رخ دهد و در حرکت سپاه مسامحه نموده برجای ماندند تا آنکه بیماری شدت یافت و از خانه میمونه به بیت عایشه رفت و در بستر قرار گرفت و دم بدم بیماری سخت شد و هنگامی که براحت تکلم میتوانست در حق اصحاب خود از مهاجرین و انصار ستایشها کرد و در باب الفت و یگانگیشان با یکدیگر نصیحت گفت و دوات و قلم خواست که وصیتی برای بعد از خود فرموده نوشته شود و بعضی از آنان که در محضر بودند از جهت شدت بیماریش مانعت کردند (۱)

بقره وفات آنحضرت . و حضرت او را تصدیق فرمودند لذا پس از سه ماه تقریباً در دوازدهم ربیع الاول رحلت فرمودند .
(۱) در صحاح یحجاری است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما اشتد بالنبی وجعه قال ائتونی بدوات اکتب لکم کتاباً لا تزلوا بعده فقال عمر رضی الله عنه ان النبی غلبه الوجع عند کتابا لله حسبنا فاختلفوا و کثر اللفظ فقال قوموا عنی ولا ینبغی عند التنازع

و زوجات و بستگان و خویشان ناله و ندبه مینمودند و سر بدامن عایشه بعد از ارتفاع آفتاب در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول و یا بیست و هشتم صفر بجهان پنهان انتقال کرد . و علی و نیز عباس با دو پسران و غلامانش مباشرت در کار غسل و کفن نمودند و در همان بیت عایشه تحت همان بستر بیماری که بر آن وفات فرمود دفن کردند .

و تعیین ایام مهمه حیات آنحضرت را مختلف نوشتند

چنانکه ولادت را گروهی در هشتم ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی و برخی در هفدهم و اکثر در دوازدهم آن ماه و سال ضبط کردند و بعثت را گروهی در بیست و هفتم رجب و بسیاری در دهم ربیع الاول و اکثر در هفدهم یا هیجدهم و یا بیست و چهارم رمضان در سن چهل و یک سالگی آوردند و هجرت را کثیری در غره ربیع الاول از سال چهاردهم بعثت یعنی در سیزده سال و کسری بعد از بعثت مطابق ۶۲۳ میلادی و ورود بمدینه را در دوازدهم آوردند و وفات در سن شصت و سه سال و سه روز مطابق ۶۳۲ میلادی (۱)

(۱) توقی فی یوم الاثنين ضحوة النهار لاثنتی عشرة لیلة خلت من ربیع الاول سنة احدى عشرة من الهجرة و قبض رسول الله عن مائة الف و اربعة و عشرين الفاً من الصحابة (کتاب اخبار الدول و آثار الاول)

واقع گردید و محل ولادت را که گفتند خانه اکرشعب ابوطالب بود بعداً مسجدی بنا کردند و سلسله و سائط نسب و اجداد آنحضرت را تا عدنان بیش از بیست و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم روایات مختلفه ذکر کردند .

قبض النبی و هو ابن ثلاث وستین و انزل بالمدينة من القرآن اثنتان و ثلاثون سورة (مروج الذهب)

مورخین مسلمین چنین آورده اند که عمر بن الخطاب با همه سوابق اسلامی در هنگام وقوع وفات پیمبر شمشیر از غلاف برکشید و چنین اعلان کرد که من قال ان محمداً قد مات علوته بسیفی انما رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم و ابوبکر بشنید نبرد او آمده آیه قرآن: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افلان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم برخواند و عمر متنبه شده گفت والله کانه تاحال این آیت را نشنیدم و نیز اصحاب در محل دفن آنحضرت اختلاف نموده بعضی مکه را میپسندیدند که مولد و موطن بود و گروهی مدینه را که محل هجرت و نصرت و وفاتش بود تا آنکه حدیث الانبیاء بدفنون حیث یموتون قرائت روایت شد و اتفاق بر دفن در مدینه کردند .

پیغمبر برای آخرین وداع تمام صحابه را نزد خود جمع کرده ابتدا سپاس خدا را بجای آورده که وی را موفق باد ای رسالت نموده و بعد فرمود ایها الناس هر کس را که من زده باشم باید برخیزد و مراقصاص کند و اگر مال وی برده باشم اینک مال من که حق خود بستاند و نگویید میترسم که اگر قصاص بستانم رسول بامن عداوت و کینه پیدا کند. بدانید و آگاه باشید که عداوت و کینه در نهاد من نیست و من از آن دورم در آن میانه یک نفر برخاست و سه درهم از پیغمبر مطالبه کرد و

که از شیرشان متعّم میشد برجای نگذاشت .

وامّا زنان هم بالین آنحضرت یازده تن بودند (۱) که در حیاتش دوتن درگذشتند و باقی در هنگام رحلتش حضور داشتند: نخست خدیجه بنت خویلد که در سال دهم بعثت درگذشت و پسران بنام قاسم و طیب و طاهر و عبداللّه آورد که در صغر درگذشتند . آورده اند که هنگام فوت قاسم چون عاص بن وائل سهمی آنحضرت را بنام ابتر خواند سوره " اِنَّا اعطیناک الکوثر فصل لربّک وانحر انّ شانک هو الابر " صدور یافت و باعتبار همین پسر قاسم نام بود که بکنیه ابوالقاس مشهور گردید و بعضی گفته اند که پسری جز قاسم نبود و طیب و طاهر و غیرهما لقب آن است . و نیز چهار دختر بنام رقیه ، زینب ، ام کلثوم ، و فاطمه بهرورد . و رقیه زوجه عتبه بن ابی لهب شد و بعد از بعثت نبویه تنی از اشراف قریش بعناد اسلام دختر خود را بعتبه داد و او را برانگیخت

(۱) کانت عدة از واجه خمس عشرة دخل باحدى عشرة منهم ولم یدخلها ربیع و توفت فی حیاته اثنتان و قبض عن تسع فاولهن خدیجة بنت خویلد کان صداقها عشرين بكرة لم ینکح علیها امراة حتى مات وکان تزوجها وهوا بن خمس وعشرين سنة فهی اول من آمنّت من النساء تزوجت بعد وفاتها سودة فی الخیر امرئ ربی بتسع یعنی بنکاح تسع نساء فی الدائم و هو ممّالا خلافاً فیه من انه لم یجتمع عنده النکاح غیر تسع و ما روی انهن احدی عشر فیجمع جاریتین ماریة و ریحانة (مجمع البحرن)

که نزد پیمبر آمده سخنانی ناسزا گفت و آب دهان بچهرش انداخته فریاد برکشید که «به والنجم ازا هوی کافر وجبرئیل تورا منکر» و رقیه را از خانه بیرون کرد . و پیمبر رقیه را بزنی عثمان داد که باهم قبل از هجرت نبوی بمدینه رفتند و بی اولاد در مدینه درگذشت . و زینب زوجه ابی العاص شد که اسلام نپذیرفت و با پیمبر خصومت ورزید و مابین زن و شوهر جدائی افتاد و او مفلوب و دستگیر مجاهدین اسلام گردید و لذا حضرت در سال سوم هجرت کس بمکه فرستاد و زینب را بمدینه آورد و در آنحال تنی از اهل مکه چنان با نیزه بهودش حمله برد که جنین در رحم سقط شد و زینب با چنان حال بمدینه رسید و حضرت سوگند خورد که مهاجم را زنده نگذارد . و بعداً در واقعه مکه خونش هدر ساخت و ابی العاص بالاخره مسلمان شد و زینب بعد از اسلام شوهر بهمان نکاح اول باهم شدند تا در اواخر ایام مدینه درگذشت و دختری امامه نام (۱) برجای گذاشت که بالاخره

(۱) امامه بنت ابی العاص بن الربیع امها زینب بنت رسول الله تزوجها علی بن ابیطالب بعد وفات فاطمة فلما قتل علی و کان قد امر المغیره بن نوفل بن الحرث ان یتزوج الامامة بعده لانه خاف ان یتزوجها مغویة فتزوجها المغیره فولدت له یحیی و به کان یکنی و هلکت عنده .

(مجمع البحرین)

که از شیرشان متمتع میشد برجای گذاشت .
 واما زنان هم بالین آنحضرت یازده تن بودند (۱) که در حیاتش دوتن درگذشتند و باقی در هنگام رحلتش حضور داشتند : نخست خدیجه بنت خویلد که در سال دهم بعثت درگذشت و پسران بنام قاسم و طیب و طاهر و عبداللّه آورد که در صغر درگذشتند . آورده اند که هنگام فوت قاسم چون عاص بن وائل سهمی آنحضرت را بنام ابتر خواند سوره " اِنَّا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانک هو الایتر " صدور یافت و باعتبار همین پسر قاسم نام بود که بکنیه ابوالقاسم مشهور گردید و بعضی گفته اند که پسر وی جز قاسم نبوده و طیب و طاهر و غیرهما لقب آن است . و نیز چهار دختر بنام رقیه ، زینب ، ام کلثوم ، و فاطمه بهرورد . و رقیه زوجه عتبه بن ابی لهب شد و بعد از بعثت نبویه تنی از اشراف قریش بعناد اسلام دختر خود را بعتبه داد و او را برانگیخت

(۱) کانت عدة از واجه خمس عشرة دخل باحدى عشرة منهن ولم ید خلها ربیع و توفت فی حیاة اثنتان و قبض عن تسع فاولهن خدیجة بنت خویلد کان صداقها عشرين بكرة لم ینکح علیها امراة حتی مات وکان تزوجها وهو ابن خمس وعشرين سنة فهی اول من آمنت من النساء تزوجت بعد وفاتها سودة فی الخیر امرنی ربی بتسع یعنی بنکاح تسع نساء فی الدائم و هو مما لا خلاف فیه من انه لم یجتمع عنده النکاح غیر تسع و ما روی انهن احدی عشر فیجمع جاریتین ماریة و ریحانة (مجمع البحرن)

که نزد پیغمبر آمده سخنانی ناسزا گفت و آب دهان بچهرش انداخته فریاد برکشید که «به والنجم از اهووی کافر و جبرئیل تورا منکرم و رقیه را از خانه بیرون کرد . و پیغمبر رقیه را بزنی عثمان داد که باهم قبل از هجرت نبوی بمدینه رفتند و بی اولاد در مدینه درگذشت . و زینب زوجه ابی العاص شد که اسلام نپذیرفت و با پیغمبر خصومت ورزید و مابین زن و شوهر جدائی افتاد و او مغلوب و دستگیر مجاهدین اسلام گردید و لذا حضرت در سال سوم هجرت کسبمکه فرستاد و زینب را بمدینه آورد و در آنحال تنی از اهل مکه چنان با نیزه بهودش حمله برد که جنین در رحم سقط شد و زینب با چنان حال بمدینه رسید و حضرت سوگند خورد که مهاجم را زنده نگذارد . و بعدا در واقعه مکه خونش هدر ساخت و ابی العاص بالاخره مسلمان شد و زینب بعد از اسلام شوهر بهمان نکاح اول باهم شدند تا در اواخر ایام مدینه درگذشت و دختری امامه نام (۱) برجای گذاشت که بالاخره

(۱) امامه بنت ابی العاص بن الربیع امها زینب بنت رسول الله ﷺ تزوجها علی بن ابیطالب بعد وفات فاطمة فلما قتل علی و کان قد امر المغمیره بن نوفل بن الحرث ان یتزوج الامامة بعده لانه خاف ان یتزوجها مغویة فتزوجها المغمیره فولدت له یحیی و به کان یکنی و هلکت عنده .

(مجمع البحرن)

علی بزنی گرفت . و امّ کلثوم زوجه عتبه بن ابولهب شد و او در هنگامیکه سوره قرآن را در زمّ والدین خود بشنید بغضب آمده زن را از خانه بیرون نمود و پیمبر امّ کلثوم را پس از وفات رقیه نیز بعثمان داد و او نیز اولاد برجای نگذاشت و عثمان از اینرو ذوالنورین لقب یافت .

و فاطمه را پیمبر در سال دوم هجرت به علی داد که پسر و دختر متعدّد آورد و نسل پیمبر از او برجای ماند .

دوم از زوجات النبی سوده بنت زمعه بن قیس کسه شوهرش متوفی گشت و پیمبر او را بعد از وفات خدیجه در مکه بزنی گرفت و در هنگام بناء اول مسجد در مدینه که جز او و عایشه زنی نداشت در گوشه مسجد بهر هریک حجره ای ساختند بعداً برای هریک از زنان که می پیوستند حجره متلاصق بنا میشد . و تمامت زوجات النبی قبلاً از یک یا چند شوهر بر طلقه یا بیوه بودند بجز سومین زوجاتش عایشه بنت ابوبکر که در هفت یا هشت سالگی مخطوبه و در هشت یانه سالگی در مدینه منکوحه آنحضرت گردید (۱) و برخی چنین آورده اند که

(۱) قالت عایشه رضی الله عنها تزوجنی رسول الله و انا بنت سبع و دخل بی وانا بنت تسع سنین و ذلك بعد الهجره بسبعة اشهر و تسعة ایام و مات و انا بنت ثمانية عشر سنة

(اخبار الدول و آثار الأول)

در مکه بسال ده بعثت و دو سال قبل از هجرت چون خدیجه در گذشت سوده بنت زمعه و عایشه بنت ابوبکر که شش ساله بود بواسطه خوله بنت حکیم نامزد پیمبر شدند .

و بالجمله عایشه مقامی ارجمند و لقب حمیراء یافت و در سنه پنجم ازدواجش واقعده ای رخ داد که در قرآن مسطور (۱) است و مجملش اینکه چون پیمبر با اصحاب و عایشه از غزوه بنی المصطلق برگشته بقرب مدینه نزول کردند وی را همراه نیافتند و سپس با صفوان نام سوار بر شتر رسید و گروهی از مسلمانان در باره شان بسی سخنان گفتند و چنان اظهار کرد که جواهر گردن بندش در راه گسیخت و بهر گرد آوردن آنها از شتر پائین آمده عقب ماند و پیمبر متغیر گردید و نزدیک بآن شد که وی را رهانماید و بعضی نوشتند چون باعلی

(۱) وکان سبب نزول الافک ان عایشه ضاع عقدها فی غزاة المصطلق و کانت قد خرجت من هودجها لقیاض حاجه فرجعت طالبة له و حمل بعیرها علی هودجها ظناً منهم انها فیه فلما عادت الی الموضع وجدتهم قد رحلوا و کان صفوان من وراء الجیش فلما وصل الی ذلک الموضع و عرفها اتاخ بعیره حتی رکبته وهو یسوقه حتی اتی الجیش و قد نزلوا فجاء رجل من تلك العقبه یشیع فی الناس و یقول امرأة نبیکم یاتت مع رجل حتی اصبحت ثم جاء یقودها و الله ما نجت منه و لا نجانها (مجمع البحرین) فی الحدیث تزوج رسول الله بعایشه و هی بنت ست و بناها و هی بنت تسع ای دخل بها و هی بنت تسع سنین .

در این باب سخن بمیان آورد گفت یا رسول الله وی را رها کن تا این گفتگوها منقطع و زائل گردد و بالاخره در قرآن هیچده آیه بنام قصه افک و براءت عایشه صادر گردید و پیمبر وی را سر بلندی داده فیما بین دیگر زنان برافراخت و چون ابوبکر از غایت خشم در حق سخن گوین مذکور سوگند یاد کرد که پسر خال خود مَسْطَح نام مسکین مهاجر مجاهد در غزوه بدر و مصر در قصه افک دستگیری نکند در باره ابوبکر نیز در قرآن منع از آن عمل صادر شد (۱).

دیگر از زوجات النبی حفصة دختر عمر که با عایشه محرم اسرار و یاور و مددکار بود و تفصیل واقعات جاریه فیما بینش که غیر مرضی پیمبر بود در قرآن و احادیث مسطور است .

دیگر ام سلمه نامش هند که آخرین زوجات پیمبر بود و بعد از وفات آنحضرت طول عمر یافته آخرتر از همه زوجات وفات کرد.

دیگر از زوجات پیمبر زینب بنت جحش دختر عمه آنحضرت بود که نخست با زید بن حارثه پسر خوانده اش عقد بست و زینب و برادرش در آغاز گمان بردند که پیمبر بهر خود خطبه میخواند و بزید راضی نبودند و در قرآن نزول یافت :

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُونَ»
 لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ

(۱) سوره نور آیه ۲۲

ضالاً مبیناً» (۱) و چندی فیما بین زوجین معاشرت گذشت تا کوه و کدورت شد و پیمبر اصلاح کرد ولی عاقبت بسال پنج هجرت از یکدیگر جدا شدند و برخلاف رسم جاهلیت که نکاح ازواج اینها را مذموم و ممنوع میداشتند (۲) زینب را بزنی گرفت و کسان در این باب سخنانی بجسارت و خلاف ادب گفتند چنانکه در قرآن است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى (قِصَّةُ قَارُونَ وَافِكِ مَرْيَمَ بِمُوسَى) فَبَرَّاهُ اللَّهُ عَمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا» (۳) وقصه مجلس ولیمه که پیمبر در ازدواجش با زینب مرتب داشت و مدعوین پس از صرف غذا برجا مانده نمیرفتند بهر تعلیم آداب سلوك اصحاب نسبت بعموم زوجات و دیگر

(۱) احزاب ۳۶ - زینب بنت جحش زوجة النبی تزوجها سنة خمس من الهجرة وكانت قبله تحت زید بن حارثة وهي المراد فی قوله «فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها» فلما طلقها زید وانقضت عدتها تزوجها علی عایشه قالت عایشه لم یکن احد من نساء النبی یسأ مینی حسن المنزلة عنده غیر زینب بنت جحش و كانت تفتخر علی نساء النبی ان اباکن انکحکن للنبی وان الله تعالی انکحنی ایاه من فوق سبع سموات..... کذا فی الاستیعاب .

(مجمع البحرین)

(۲) احزاب ۴ و ۳۷ (۳) احزاب ۶۹

امور راجعه باین قضیه در قرآن مسطور است (۱) و او در سال بیست هجری در مدینه درگذشت .

دیگر از زوجات النبی رمله ام حبیبه بنت ابوسفیان که چون شوهرش در حبشه از مسلمانی به عیسویت گرائید جدا شد و در اواخر ایام مدینه خود را بجمع مسلمانان رساند و پیغمبر او را بزنی گرفت و خبر بسمع ابوسفیان رسید و در شأن آنحضرت چنین گفت : " ذاك الفحل لا یقرع انفه "

دیگر زینب بنت خزیمه بن الحارث که نیز قبلاً با دو سه شوهر متعاقباً بسر برد آنگاه بزنی پیغمبر درآمد و او را هم بعضی نوشتند که قبل از وفات پیغمبر درگذشت .

دیگر میمونه که نیز پس از تعاقب دو شوهر بزنی پیغمبر درآمد .

دیگر جویریة بنت الحارث بزرگ بنی المصطلق که اسیر شد و پیغمبر با او زواج کرد .

دیگر صفیة بنت حی بن اخطب سابق الذکر بزرگ قبیلۀ بنی نضیر و از نسل هارون برادر حضرت موسی که متعاقباً دو شوهر رفت و شوهر دوم در جنگ خیر مقتول و او اسیر گردید و در این هنگام هفده سال داشت و پدر و شوهرش از مقتولین آن غزوه بودند و در اثناء عودت از خیر بمدینه در

سلك زوجات النبی منسلك گشت و حضرت او را با آنکه دیگر زوجات بنام یهودیه و بقصر قامت نکوهش همی کردند محبت و حمایت نمود و در بیان اوصاف و دستور و نصایح راجع بزوجات النبی و ناظر بآنان در حق عامه مسلمات آیاتی بسیار در قرآن است (۱) .

و اما ماریه که بنوع مذکور در سابق با کنیزی دیگر و با استری سفید بنام دلدل و حماری بشهرت یعفور بهر پیغمبر از مصر یا از حبشه آوردند کنیزوهم بالین وی بود و در سال هشتم هجری پسری آورد که ابراهیم نام گذاشت و بمزدگانسی شتری داد و بمستقبلش آرزومند و امیدوار بود ولی کودک در اثناء دوره ارتضاع مرد و آنحضرت سخت محزون گردید (۲) .

(۱) احزاب ۳۲ - ۳۵ نور ۲۶

(۲) روی عن زرارة قال سمعت ابا جعفر یقول لما هلك ابراهیم بن رسول الله حزن علیه حزنا شدیداً فقالت عایشة ما الذی یحزنک علیه فما هو الا ابن جریح فبعث رسول الله علیها وامره بقتله فذهب علی الیه و معه السیف و کان جریح القبطی فی حائط فضرب علی باب البستان فاقبل جریح لیفتح الباب فلما رأى علیاً عرف فی وجهه الشر فادبر راجعاً ولم یفتح باب البستان فاتبعه فولی جریح مدبراً فلما خشی ان یرهقه صعده فی نخلة وصعد علی فی اثره فلما دنی منه رمی جریح بنفسه من فوق النخلة فبدت عورته فاداً لیسر له مال للرجال ولا مال للنساء فانصرف علی الی النبی فقال ان ابعثتنی فی الامر اکون کالسما الحمسی فی النار ام اثبت فقال بل

و بعضی عده ای دیگر از زنان را نیز بعنوان نامزد و یا معقوده پیمبر و یا خود را بخشیده برای آنحضرت نوشتند ولی زنان هم‌بالین نبی جز آن عده نامبرده نبودند که احوال و اوضاعشان صفحاتی از قرآن را مشغول ساخت و حتی در حق ماریه و تکدر حفصه و عایشه از آنچه در حجب و حفصه وقوع یافت و پیمبر عزم بفصل ماریه کرد سوره تحریم قرآن صادر گردید (۱) و اسلوب آنحضرت در هر یک از دو امتیاز مخصوص مذکور یعنی زوجات و غزوات بدان تفصیل که بیان شد بر اساس همان اسلوب حضرت ابراهیم و دیگر اسلاف وی و مشاهیر این خانواده و اساس آئین سامی و طبق روش و مقتضیات قومی و اجتماعی بود که بیان گردید.

تَثَبَّتْ فَقَالَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَالَهُ مَالُ الرِّجَالِ وَمَالُ النِّسَاءِ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ فَاتَنِي بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ مَا شَأْنُكَ
يَا جَرِيحُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْقَبْطُ يَحْبِسُونَ حَشَمَهُمْ وَمَنْ
يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِهِمْ وَالْقَبْطِيُّونَ لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَّا بِالْقَبْطِيِّينَ
فَبِعَثْنِي أَبُوهُمَا لَا دَخَلَ عَلَيْهَا وَأَوْتَسَّهَا .
(مجمع البحرين)

(۱) سوره تحریم آیه ۱

کتابت و کتاب و جمع قرآن

بنوعی که اشاره رفت پیمبر در طول مدت نبوت در سنین مکه یا مدینه حضرًا یا سفرًا حسب ایجاب مقتضیات بانسوع تفسیری در حال بوحی و قوه روح فرشته آسمانی سخنانی یزدانی بیان و ترتیل میفرمود که از دیگر گفتارهای حکمتیه و امریه و غیره مایش مستثنی و ممتاز میشد و غالبًا کتابی مخصوص مینوشتند و نزد اصحاب کم یا بیش بنوع نسخه یا از حفظ قلبی برقرار و متداول میگشت . چه آنحضرت چنانکه در مواضعی از قرآن با مثال این عبارات وصف گردید : " هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ " (۱)

وقوله : " وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ " (۲)
وقوله : " وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلِينَ " (۳)

(۱) سوره جمعه آیه ۲ . (۲) شوری ۵۲ (۳) عنکبوت ۴۷

قرائت و کتابت نکرد (۱) و گفته اند که در اوائل ایام مدینه دستور صادر فرموده بودند که هر يك از اسیران بدرده تن از کودکان اصحاب را تعلیم قرائت و کتابت دهند و بس—ه زید بن ثابت گفت که عصری بیاموزد و هنگامی که بعداً خواست نامه های ایران و پادشاهان را جواب گوید مقرر کرد که السنه بیگانه بیاموزند وبالجملة غالباً علی بن ابیطالب بهر وی کتابت مینمود و در بعضی احيان عثمان بن عفان نیز و خالد بن سعید بن العاص و برادرش ابان و علاء بن الحضرمی و زید بن ثابت مینوشتند. و ابی بن کعب در آغاز و معاویه بن ابی سفیان بعد از فتح مکه و ایمانش و غیرهم تقریباً سیزده نفر گاه و بیگاه در طول مدت مذکور برایش نوشتند و اسناد و صورت معامله ها و هم آیات قرآن نگاشتند و از آن جمله ابوبکر و عمر و زبیر راهم گفتند. و علاء بن عقبه کاتب صورت معامله ها بود و چون در کتابت خیانت نمود لعن و طرد گردید و از اسلام مرتد شده کناری گرفت. و نیز عبدالله بن

(۱) سؤال ان قيل قد ورد في الاخبار ان النبي كان امياً وان معناه انه لا يقرأ شيئاً ولا يكتب فكيف يجتمع ذلك مع حديث الدوات والقلم في مرضه قلنا يمكن ان يجاب عنه بانه وان كان امياً الا انه قد يتعمّن في القراءة والكتابة بالمعجزة او المراد اتوني بدواة وقلم امران يكتبوا لكم واللعاظم (خزائن تراقی)

ابی السرح (۱) برادر رضاعی عثمان حسب قول مورخین اسلام هنگام کتابت آیات به رأی و پسند خویش بسی تغییر و تبدیل داد فی المثل برجای "عزیز حکیم" "علیم حکیم" نوشت و گفت مدتی متعادی چنان نمودم تا آنکه اعمالش از پرده بیرون افتاد و از مدینه بمکه گریخت و مرتد فاسد شد و باین آن گفت در طول مدتی که کاتب وحی بودم آنچه خواستم نگاشتم او ادعا میکرد که بر او وحی نازل گشت من نیز آنچه نوشتم طبق وحی بود که بر من نازل گردید و آنحضرت در یوم فتح مکه خویش را هدر ساخت و او به برادر رضاعی خود عثمان پناه برده بشفاعتش از کیفر ایمن شد.

و آنچه از آیات قرآن را کتاب وحی در ایام پیامبر برشانده گوسفند و برگ و پوست درختان یا پوست حیوانات نوشتند برخی در همان ایام یا چندی بعد گرد آورده بنوعی یکجا کردند.

(۱) ابن ابی سرح اسمه عبد الله ابی سرح الاموی عاش الی زمن معاویه و تولى مصر من قبل عثمان و هو ممن هدر رسول الله دمه يوم فتح مكة وكان يكتب لرسول الله وكان يغير ما نزل بسـه الوحي فيكتب بدل ان الله عزیز حکیم ان الله علیم حکیم.

(مجمع البحرین)

و بعضی میگویند ابی بن کعب و زید بن ثابت نیز کاتب بودند بسا عبد الله بن ابی سرح و در آخر عبد الله را موزول ساخت و او را لعنت کرد و طرد فرمود چرا که او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد.

(تذكرة الاثمة مجلسی)

از آنجمله زید بن ثابت و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و ابو زید و نیز جوانی از انصار بنام مجمع بن جاریه بود . و ابوبکر نیز بدان طریق قرآنی بهر خویش گرد آورد و پس از فوتش نزد عمر ماند و او چون درگذشت حفصه نگهداشت و مابین مجموعه های مذکور تفایر و فزونی و کاستی دیده شد و تا چندی بعد از وفات پیمبر نیز چنانچه مینگاریم کتابی واحد که عامه مسلمانان را مرجع واحد باشد ترتیب و تدوین نیافت .

قبسه ای از آیات عقاید و اخلاق و احکام قرآنیّه

قرآن از جهت صفا و صراحت مطالبش ناظر بصیر محقق را پس از تعمق و رسیدگی کامل چنین بتوهم میآورد که آورنده دانشمند متبّعش پس از تفحص در فلسفه ها و ادیان معاصر خود قضاوت تطبیقی کرده رأی گرفته و جوهر آنها را در ابلغ بیان بعرضه آورد . ولی حاشا و کلا صاحب امّیش از آن امور هیچ نداشت و ناچار باید بصرف وحی و الهام و القاء حکمت از جانب ملك علام اعتراف کرد .

اولاً در موضوع الوهیت همان آله واحد مقتدر عالم عادل خالق کل ماسوا و حصر پرستش برای او بدون ادنی شائبه

شرك باشدت در احتراز از آنرا که منسوب بآئین حنیفی ابراهیمی میباشد با دلائل منطقی تبیین نمود (۱) و در عین حال که بتجلیل و تعظیم " ربّ العرش الکریم و العظیم (۲) و المعجید " و " کان عرشه علی الماء " (۳) و " یحمل عرش ربّك فوقهم یومئذ ثمانية " (۴) و " الذین یحملون عرش ربّك (۵) و من حوله " و " وسع کرسیه السموات و الارض (۶) " ستود . رمز " لایدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر (۷) و مسیح وار " نحن اقرب الیه من جبل الوریذ " (۸) و " فی انفسکم افلا تبصرون " (۹) بگشود و هم " رحمتی وسعت کل شیء (۱۰) و نیز " الحمد لله ربّ العالمین " (۱۱) و " کل یوم هو فی شأن (۱۲) و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان " (۱۳) در مقابل آله اسرائیل و راحت شنبه یهود فرمود : " و ما اتخذوا الله من ولد و ما کان معه من آله " و " قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد " در مقابل عقیده نصاری بیان نمود . و بر همان روش ادیان سابق و اسبق خود ملائکه بسیار زوی اجنحه

- (۱) سوره مومنون و نور (۲) سوره توبه و بروج (۳) سوره هود (۴) سوره الحاقه (۵) سوره مومن (۶) سوره بقره (۷) سوره انعام (۸) سوره ق (۹) سوره الذاریات (۱۰) سوره اعراف ۱۵۵ (۱۱) فاتحه الكتاب (۱۲) سوره الرحمن (۱۳) سوره مائده

مثنی و ثلاث و رباع خصوصاً بنام جبریل و میکال و روح و روح القدس و روح الامین و نیز اجنه و شیاطین با تفاوت آنکه همه قوای خیر و شر تحت قدرت و اراده الهی است بنوعی بیان کرد که با وحدت و قدرت و اراده مستقله قاهره مرکزیه الهیه اصطدام ننماید . و احوال جنت و جحیم و صراط و اغصیل یوم رستاخیز را با عدم قبول شفاعت شغفاء بی اذن الهی جامع مسطورات ادیان مجاوره اش بیان داشت .

و از بزرگترین آیات وصف الوهیت یکی آیه نور است (۱) که ترجمه اش بفارسی چنین میشود * خدا نور آسمانها و زمین است و مثل نورش مانند قندیلی میباشد که چراغی در آن منصوب و همیشه چراغ چون ستاره درخشان و فروزان از درخت بابرکت زیتون نه شرقی و نه غربی و روغنش گوئی بدون برخورد با آتش روشنی میدهد نور بالای نور است خدا مثلها بهر مردم میزند و بهر چیزی دانا است * .

و دیگر آیت الكرسی (۲) که ترجمه بفارسیش این است :
 * خدا جزا و خدائی نه جاوید و برقرارکننده همه است خواب و پینکی ویرا نگیرد و تمامت هستی آسمانها و زمین او را است که تواند نزدش بی اذنش شفاعت نماید ؟ آنچه را که حاضر نزد انام و یا غائب است میداند و آنان بجزئی از

(۱) سوره نور آیه ۲۵ (۲) سوره بقره ۲۵۶

علمش جز آن مقدار که خواهد احاطه نکنند . تختش آسمانها و زمین را احاطه دارد و نگهدارشان بروی گران نیست و او بلند و بزرگست اکنون هیچ اکراهی در دین نیست هدایت از ضلالت جدا گردید و هر که کافر باهرمن و مؤمن بخدا باشد به محکمتین وسیله گسسته نشدنی متشبث میباشد و او شنوا و دانا و سرپرست مؤمنان است ایشان را از تاریکیها بروشنی میآورد کافران را جز اهرمن یاوری نیست که آنان را از نور بظلمات میکشاند و آنان اصحاب مخلد آتش میباشند * و بدین طریق با همه شباهتی که بائین و سخنان ایرانیان دارد از ری رخنه ای در کاخ توحید صرف وارد نساخت .

و نیز پیغمبران را نامحدود بلکه بر هر قوم و امتی معصوم (۱) و همه را صرف بشر ولی مخصوص بفیض و الهام غیبی میستایید و قلوب برتر از این را کفر می شمارد و خود را نیز بهمین پایه ذکر نموده (۲) در مقابل صدمات و مشقاتی که برای هدایت انام تحمل نمود جز ذکر خیر و طلب رحمت و مغفرت الهیه در حقش توقع ندارد . و وحی را نیز در تحت اقتدار و اختیار الهی نه اراده خود معرفی نمود و مابین رسل تفرقه قائل نشد و با اعتراف بوجود تفاضل مابینشان حقیقت همه را تصدیق و امضا کرد . و کتب مقدسه مخصوصاً تورات و انجیل

(۱) سوره نحل ۳۶ سوره مومن ۷۸ سوره اعراف ۳۴

(۲) سوره فصلت ۵

راتجلیل فرمود ولی از غالب علماء دینیشان که دنیا را مقدم بر آخری و پیشوا قرار دادند و کتاب را منحرف ساختند و عمل بآن ننمودند مذمت ها و ملامتها کرد. و در پیاره احکام اصلیة کتاب تورات که اساس حنیفی است مکرراً تأکید نمود چنانکه در موضعی از قرآن است (۱) * بگو بیایید آنچه خداوند حرام کرد بر شما بخوانم این است که برایش شریک نگیرید و بوالدین نیکی کنید و اولاد خود را از بیم تنگدستی نکشید ما بشما و آنان روزی خواهیم رساند و بگناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید و جان انسانی که خدا محترم ساخت جز در مواقع معینه احقاق حق و قصاص نگیرید و دست بمال یتیم مگر بنوع تبدیل باحسن نزنید تا آنکه ببلوغ رسد کیل و ترازو را بعدالت تمام دهید و درباره هر کس ولو خویشان بعدالت سخن گوئید و بعهد خود وفا کنید * و در محلی دیگر است :

* خدا را بپرستید و برایش شریک نگیرید و بوالدین و خویشان و یتیمان و همسایگان نزدیک و دور ماندگان طریق و ببردگان احسان کنید و خدا متکبران پرافتخار بخیل را که بخششهای خدائی را کتمان میکنند و مردم را ببخل امر مینمایند وهم آنان که اموال خود را محض خود نمائی انفاق میکنند دوست

(۱) سوره انعام آیه ۱۵۱

ندارد (۱) و باز در جای دیگر است :

* امر خدا است که جز او نپرستید و بوالدین نیکی کنید و چون به پیروی رسند آف بآنها نگوئید بلکه سخن شایسته ادا نمائید و از طریق مهربانی نسبت بآنان خاضع باشید و درباره شان باین طریق دعا کنید که پروردگارا برایشان رحم فرما که ما را از کودکی پروردند و نیز حق خویشان و بینوایان و دور ماندگان راه را ادا نمائید و اگر دستتان بانفاق بر آنان نمیرسد لا اقل سخن بملایمت گوئید و نیز مال را تذبذب نکنید که بدترین اخوان شیاطین اند و دستها را با فراط باز وهم بسته مفلول برگردن نسازید که ملامت زده و نادار بنشینید و اولاد خود را از بیم فاقه نکشید ما بآنان و شما روزی میدهیم و قتلشان خطای بزرگ است. و به زنا نزدیک نشوید که کاری زشت و روشی ناستوده میباشد و جان انسانی را که خداوند محترم قرار داد مگر در مواقع معینه احقاق حق بقتل نیارید و هر که مظلومانه بقتل رسد بولیش تسلط عطا کردیم ولی اسراف در قتل نکند و منصور خواهد بود و بمال یتیم جز بنوع احسن نزدیک نشوید تا آنکه ببلوغش رسد و بعهد وفا کنید که از آن باز پرس میشوید و کیل را تمام بدهید و با ترازوی درست وزن کنید و چیزی را که علم ندارید پیروی نکنید و بروی زمین بنا

(۱) سوره نساء آیه ۳۶ و ۳۷

استکبار و افتخار راه نروید که تمامت این اعمال کناهکاران
مکروه نزد خدا مییابد * (۱)

و نیز * نیکی آن نیست که رویهای خود را بعبادت سوی
مشرق یا مغرب نمائید بلکه نیکی آنکس را است که ایمان بخدا
و روز پسین و فرشته گان و کتب آسمانی و پیغمبران آورد و مال
بخویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درماندگان سبیل و گدایان
و یتیمان بدوستی خدا دهد و صلوة و زکوة ادا سازد و وفای
بعهد کند و بحالت بینوائی و بیماری و در مصائب وارده فی
سبیل الله شکییائی نماید اینان اند صادق در ایمان
پرهیزکاران * (۲)

و نیز * رستگاران مؤمنان که نماز بحال خضوع و خشوع ادا نمایند
از سخن و عمل لغوروی برمیگردانند و زکوة میدهند و زمام
غس خود را جز نسبت بزنان و کنیزان خود نگاه میدارند
و امانات و عهد را حفظ میکنند و نمازها بوقت برپا میدارند (۳)
و نیز * ای مؤمنان ریاسود نقود چندین برابر نخورید
و از خدا بترسید بلکه رستگار گردید و از آتش جهنم بپرهیزید
و از خدا و رسول اطاعت کنید تا مورد رحم قرار گیرید
و بآمرزش خطا و بهشتی که بپهنای آسمان و زمین و مهیبا
برای پرهیزکاران است بشتابید و متقین آنکسانند که بحال
(۱) سوره بنی اسرائیل ۲۴ ببعد (۲) سوره بقره ۱۷۷ (۳) سوره مؤمنون

توانگری و هم بحال بینوائی انفاق میکنند و خشم را میسکنند
و از اعمال ناروای دیگران عفو مینمایند چه خدا نیکوکاران را
دوست دارد و هرگاه عطفی ناشایست مرتکب شوند یا بخود
ستم کنند خدای را بخاطر آورده برای گناهان خود درخوا^{ست}
آمزش کنند و اصرار در عصیان ننمایند * (۱)

و نیز * اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاَيْتِ
ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَاَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا * (۲)

و قوله * وَلَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَلَا تَدُلُّوا بِهَا اِلَى
السُّكَّامِ لِتَأْكُلُوا قَرِيْبًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۳)
و قوله * يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ
وَالْاَذَىٰ كَالَّذِيْ يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ * (۴)

و قوله * وَاِذْ اٰخِيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاِحْسَنٍ مِنْهَا اَوْ
رُدُّوْهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا * (۵)

و قوله * فِيْهِ رِجَالٌ يُحِبُّوْنَ اَنْ يُتَطَهَّرُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الْمُطَهَّرِيْنَ * (۶)

(۱) آل عمران ۱۳۰-۱۳۵ (۲) سوره نحل ۹۰ (۳) سوره بقره
آیه ۱۸۸ (۴) سوره بقره ۲۶۳ (۵) نساء ۸۶ (۶) توبه ۱۰۸

و آداب معاشرت با آنحضرت را تعلیم داد و در باب ممنوعات اکل و شرب آنچه در قرآن منصوص و محصور می باشد مردار و خون و گوشت خوک و حیوان خفه کرده و کشته بضر و مرده از جایی افتاده و کشته بزخم تیر و بنام غیر خدا، و در افکنده درندگان مگر آنکه ذبح شوند. و نیز آنچه برای بتان کشند و در هنگام ضرورت باکی نیست. و اینها اشیا ممنوعه تناول در دین حنیفی و مذکور در تورات نیز هست. ولی فقهاء با استنباط خود محرمات و مکروهات بسیاری از انواع حیوانات و غیرها و از ذبائح ملل غیر مسلم حتی از ذبائح بعضی فرق مطرود داخلی خود افزودند.

و در قرآن نهی قطعی از شرب خمر در سنین اخیره پیغمبر صادر گردید و حتی در اوائل در رشته نعماء الهی ذکر شد
قولیه :

"وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ" و بعداً چنین صدور یافت : "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا".

تا آنکه تنی از اکابر اصحاب گروهی از یاران رامهمان کرده مجلس شربی مرتب داشت و چون همگی مخمور و مست شدند بنماز اول شب ایستاده یکی از مستان را منتخب کرده

اقتداء جستند و او در حال قیام سوره کافرون خواندن گرفت و از غایت مستی و بیخودی حرف لائغی را در تمامت جمل بینداخت و سوره را بدین صورت خواند "قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ اعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ وَانْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَأَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ وَانْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِينٌ" لذا در قرآن "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ" (۱) صدور یافت. و از آن پس احتراز از مستی در حال صلوة مینمودند. تا آنگاه که تنی از اعظام اصحاب جماعتی از مهاجرین و انصار را ضیافت کرده کله شتری را بریان ساخته بشرب خمر و به قمار مشغول گشتند و در حال مستی بنا مفاخرت و ذکر بزرگیهای خود نهادند و هر يك از دو گروه مهاجرین و انصار درستایش خود و نكوهش آن دیگر مبالغه کردند و هنگامه ای برخاست و سعد و قاص قصیده مطوله در زم انصار بسرود و آنان بحمیت و غیرت برافروختند و تنی استخوان کله شتر را برگرفته چنان بفرق سعد بکوفت که سر بشکست و خون جاری گشت و پیغمبر آگهی یافت و این آیات از قرآن صادر گردید : "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ

بينكم العدوة والبغضاء و يصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون (۱) و باین طریق منع از مسکرات و تنبیه مرتکب با تازیانه از احکام و مقررات ممتازة اسلام گردید که در هیچیک از آئینها سامی و غیرها نیست .

دیگر از احکام شهیره اسلامی اجازه تعدد زوجات تا عده چهار (۲) که اساسا در آئین سامی بود در قرآن مذکور و مشروط بعد الت است و ذکر عدم امکان عدالت فیما بین آنان میاشد .

دیگر از احکام ممتازة در اسلام اختیار طلاق زوجه بید زوج (۳) و در صورت رجوع بزوجه مطلقه ثلاث احتیاج بمحلل است .

و قانون محارم (۴) و حدود ارتکب بتفصیل و راجع بزکوة و

(۱) سوره مائده ۹۰ (۲) نساء ۳ نور ۲۲ بقره ۲۲۰

(۳) بقره (۴) نساء ۲۳ روی آن ابن العوجاء قال ما بال المسکينة الضعیفة تاخذ سهماً واحداً و یاخذ الرجل لیسر علیها جهاد ولا نفقة ولا معضلة وانما ذلك علی الرجال فلذلك جعل للمرأة سهماً واحداً وللرجل سهمین وعن محمد بن نعمان ان الرضا کتب الیه فی ما کتب من جواب مسائله مقدار عطاء النساء نصف ما یعطى الرجال فی المیراث لان المرأة اذا تزوجت اخذت والرجل یعطى فلذلك وفر علی الرجال و علة اخرى فی اعطاء الرجل مثل ما یعطى الانثی لان الانثی

مصارفش (۱) و نیز راجع به حج یکی از احکام ممتازة اسلام (۲)

فی عیال الرجل وعلیه ان یعولها وعلیه نفقتها و لیس علی المرأة ان یعول الرجل ولا تؤخذ بنفقتها ان احتاج فوفر علی الرجال لذلك و ذلك قول اله عزوجل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم و قال رسول الله للوصیة حق علی کل مسلم و ما ینفی لا مرء مسلم ان ینیت لیلۃ الا و وصیته تحت راسه و من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة (فصل الخطاب)

(۱) سوره توبه ۶۰

(۲) سوره بقره شکل مسجدی که در وسط آن کعبه واقع شده مرتعی است متساوی الاضلاع بعد از دخول در آن یک صحن بزرگ باشکوهی بنظر میآید که از چهار سمت آن ستونهای زیادی پهلوی هم نصب و از میانه آنها گنبد های کوچکی بکثرت نمایان و مناره هائی در چهار سمت این مرتع بنا نموده اند خانه کعبه در صحن مسجد واقع شده و آن عبارت از یک عمارت مکعبی است که از یک پارچه سنگ حجاری شده بنسباً گردیده و ارتفاع آن بطور تقریب ۴۰ پا و طول آن ۱۸ عرض آن چهارده پامیاشد برای دخول در اندرون کعبه روزنه ای است که معادل ۷ پا ارتفاع آن از زمین میاشد و از اینرو محتاج بنصب نردبانی است تا بوسیله آن بتوان داخل خانه گردید و قسمت داخلی آن عبارت از حجره ای است که از سنگ مرمر مفروش و قندیلهای زیادی از طلا در اطراف آن آویزان و دیوار آن از چهار طرف با کتیبه های قشنگی زینت یافته است ... دیوارهای خانه همه از تخته های رخام الوان پوشیده و در جانب غربی آن شش محراب است که از نقره ساخته شده و بنا میخ بردیوار دوخته و طول هر یکی بالای مردی باتکلفات

و نیز راجع بصلوة (۱) و وضوء و غسل (۲) و تیمم و نیز راجع بصیام (۳) و هم راجع بکیفر سارق و کیفر صدتازانه بمرتکب زنا مجملاً مذکور می باشد .

و در اواخر ایام مدینه حکم قذف و لعان صادر گردید چه مکرراً درباره برخی از زنان متزوجه نسبت دلبستگی و در آمیختن با مرد اجنبی بروز و انتشار یافت که از آنجمله تهمت حسان بن ثابت شاعر مشهور و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنة بنت جحش نسبت بعایشه و صفوان بنوع مذکور بود . و مفاد آیه قذف این است که چون نسوان باشوهر را بزنا نسبت دهند هرگاه چهارتن شاهد معاینه عمل نیارند مورد

بسیاری از زرکاری و مواد سیم سوخته و چنانکه این محراب ها از زمین بلند تراست و مقدار چهار ارش دیوارخانه از زمین برتر سازه است و بالاتر از آن همه دیوار از رخام است تا سقف بنه رت و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده طرف خارج یکسوی از دیوارهای خانه سنگ سیاه معروف حجرالاسود ... نصب میا قطر این سنگ تقریباً یک و جب میشود ... روی خانه کعبه همیشه یک پرده سیاهی کشیده شده مگر طرف حجرالاسود را که بازگذاشته اند این پرده چندین ذراع از زمین ارتفاع دارد در ایام حج کمر بندی که آیات قرآنی با حروف طلا در آن نقش شده است بوسط کعبه می بندند . غلاف خانه کعبه در هر سال یکمرتبه عوض میشود . (نقل از کتاب تمدن اسلام و عرب گوستاو

(۱) سوره بقره ۲۳۸ طه ۱۳۰ طور ۲۹
هود ۱۱۴ نساء ۱۰۴ (۲) مائده ۶ (۳) بقره ۱۸۳

ضرب هشتاد تازیانه کردند و از فساق محسوب شده Shepard نشان در امری مقبول نشود . و این حکم در نظر اصحاب بسی شگفت آمد و چنین عرض کردند که هرگاه مسلمی مردی بیگانه را در آمیخته با زنش ببیند از دو حال بیرون نتواند شد یا ماجرا بدیگری اظهار نماید در اینصورت چنان مجازاتی شدید بر او وارد آید و یا پی شهود رود که واقعه را بآنان ارائه دهد البته هنوز باز نگشته مرد اجنبی پی کار خود خواهد رفت و پیمبر پاسخ داد در حکم خدا چون و چرا نتوان کرد و آن مرد ناچار سکوت اختیار کرده برگشت و در بین طریق پسر عم خود را آشفته و پریشان تصادف کرد و استفسار احوال نمود و معلوم شد که زن خویش را در حال آمیختگی با مردی بیگانه دید و هردو نزد پیمبر آمده ماوقع گفتند و همینکه زن را احضار نمودند انکار شدید کرد و مرد در وقوع واقعه اصرار و زن در براءت خود ابرام داشت . و حکم قرآنی و آیه لعان باین مفاد صدور یافت که : هر یک از مرد و زن چهار بار خدای را بر صدق گفتار خود گواه یاد کنند و لعنتش را بغرض کذب در حق خود طلبند آنگاه از یکدیگر جدا و آزاد باشند . (سوره نور)

و آورده اند که در سنین اقامت پیمبر در مدینه در مابین موسویان خیبی زنای محصنه واقع شد که طرفین از اشرف بودند و قوم و خویشان از مجازات حقیقه سر باز زدند و

علمای اسرائیلی فتوی دادند که چهر هر دو راسیاه کرده برشتی و ازگون نشانده در طرق و معابر بگردانند تا همه عبرت گیرند و چون مجازات شرعی را از آنحضرت پرسیدند فرمود هر دو را در گودالی کرده انبوه مردم چندان با سنگ زنند که هلاک شوند و فرمان داد تورات حاضر ساختند و معلوم داشت که همین عین حکم آن کتاب است .

و در این هنگام زید بن ثابت را امر نمود که تورات بیاموزد تا احکام و مطالبش معلوم باشد و موسویان را بآن پند و اندرز دهد .

و نیز مابین بنی النضیر و بنی قریظه چنین معاهده قرار بود که هرگاه تنی از قبیلۀ اولی بدست یکی از آحاد قبیلۀ ثانیه مقتول گردد قاتل را بکشند و دیت نیز بستانند ولی هرگاه عمل بعکس واقع شود حق قصاص قاتل ندارند و فقط چهرش را سیاه کرده بر حماری و ازگون نشانده در کوی و سرزن بگردانند و نیم دیت بستانند چه عبد الله ابی بزرگ مدینه از قبیلۀ اولی حمایت میکرد ولی از آن هنگام که در اسلام قوت پدید شد آن حضرت حکم داد که همه مساوی و مختارند طبق قرآن قاتل را بکشند و یا تمام دیت بستانند .

خلافت و اختلاف در اسلام

پس از وفات حضرت محمد در حالی که هنوز عمل غسل و تجهیزش تمام نبود انصار برای تعیین خلیفۀ النبی در سقیفۀ بنی ساعده گرد آمدند و عایشه و حفصه و دیگر زوجات پرافتخار پیغمبر بآنجا پیوستند و سقیفۀ مذکور محلّی مسقف در خارج شهر مدینه بود که انصار و مهاجرین بهر قطع و فصل امور و مذاکره و مشاوره در ضروریات مایحتاج بآنجا اجتماع میکردند و بقرب خانۀ سعد بن عبادۀ از انصار و بزرگ خزرج که عدداً بیشتر از اوس بودند و پیغمبر ویرا در لیلۀ العقبۀ سابق الذکر یکی از نقباء معین کرده بود قرار داشت . و انصار ب فکر ریاست وی بعد از پیغمبر بودند و در آن جلسه عقاید و آراء مختلف و مشتت بروز کرد و اعظم و اشد از همه اختلاف فیما بین مهاجرین و انصار بود که مدنیین خطاب بمکیین فریاد " لنا منا امیر و لکم منکم امیر " برکشیدند . ولی ابوبکر بن ابی قحافه از قبیلۀ بنی تمیم صدیق و یار غار نبی و در عایشه که بنوع مذکور سبقت ایمانی و امتداد صحابت و خدمت و اعتبار و شهرت و لقب صدیق داشت حدیث " الاثمة من قریش " نقل از پیغمبر بر خواند و آرزوی انصار را از میان برد

و رأی بسیاری در حق او شد . و بالاخره عمر بن الخطاب پدر
 حفصه و دارای صحابت معتده و خدمت و شهرت و لقب فاروق
 که خود محل آراء بسیار بود درباره وی بعثت حق سبقت و
 هدایت و معرفت و دیگر مزایا و علل و جهاتی که میدانست
 رأی داد و اوس نیز باور رأی دادند و لاجرم رأی اغلبی قریب
 باتفاق حاصل گردید . و علی که مشغول تجهیز پیغمبر بود
 از رأی دادن و رأی داشتن بکناری ماند ولی بعد از ختم کار
 جلسه گروهی از بنی هاشم و غیرهم که از آن جمله سلمان فارسی
 و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن عمرو و خالد بن
 سعید بن العاص و امثالهم بودند نزد وی در خانه اش مجتمع
 شده دست بدامن و لایب زدن و بمقام یتوت و اخوت و صهریت
 و وزارت و قرابت ظاهریه و معنویه اش نسبت به پیغمبر و سبقت
 ایمان و شجاعت و نصرت بی نظیرش به اسلام و توصیت نسبتی
 در حقش و بعلم و بلاغت و مناقب و کمالاتش تمسک جسته خرق
 اتفاق اصحاب و زوجات پیغمبر کرده تن بخلافت ابوبکر
 در دادند (۱) و بعضی چنین نوشتند که ابوبکر عمر را روانه دا
 شت

(۱) قال الغزالی وهومن اکابر علماء القوم فی کتابه المسمى
 بسر العالمین ما هذا الغظه قال رسول الله لعلي يوم الفديسر
 من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب بيخ بيخ يا
 ابا الحسن لقد اصبح مولاي ومولي كل مؤمن ومؤمنة ثم قال
 وهذا رضى وتسليم وولاية وتحكيم ثم بعد ذلك غلب الهوى

که اگر علی و یارانش مبیعه نکنند مقاتله نماید و عمر آتش برد
 که در خانه علی را بسوزاند و فاطمه بنت النبی بیرون آمد و
 بی عتاب کرد و علی ناچار نزد ابوبکر حاضر شده بیعت نمود.
 و جمعی چنین آوردند که بعد از شش ماه چون فاطمه
 درگذشت ابوبکر خود نزد علی و یارانش مکالمه کرد و علی بوعده
 معین قرار بیعت داد و در آن موعده نخست ابوبکر در مجمع
 اصحاب بمنبر برآمد و شطری از فضائل علی گفت آنگاه علی
 بمنبر برآمده در حق وی وصف و تمجید کرد . و مجملآ آنکه
 علی و شیعیانش در ظاهر موافقت نمودند و با اینکه بعضی
 شعراء امثال این ابیات در شأن اینحال سرودند :

و حب الرئاسة و خفقان الرايات و ازدحام الخيول و فتح الامصار
 و الامر والنهي فحطتهم على خلاف ذلك فنبذوه وراه ظهورهم
 واشتروا به ثمناً قليلاً فيئس ما يشترون الي ان قال ثم ان ابابكر
 قال على منبر رسول الله اقبلوني فليست بخيركم و على فيكم افعال
 ذلك هزوا او جسداً او امتحاناً فان كان هزواً فالغلفاء
 لا يليق بهم الهزل ثم قال والعجب من منازعة معاوية بن ابي
 سفيان علياً في الخلافة آيين ومن آيين اليس رسول الله قطع طمع
 من طمع فيها بقوله اذا ولي الخليفةان فاقتلوا الاخير منهما
 والعجب من حق واحد كيف ينقسم بين اثنين والخلافة ليست
 بجسم ولا عرض فتجزى انتهى كلامه

أَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ بَيْنَنَا
 فِيهَا لِعِبَادِ اللَّهِ مَا لَابِي بَكْرٍ
 أَيُّوشَهَا بَكْرًا إِذَا مَا تَبَعَدَهُ
 وَتَلَكَ لِعَمْرِ اللَّهِ قَاصِمَةَ الظَّهْرِ
 مَا كُنْتَ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مَنْصُوفٍ
 عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنْ أَبِي حَسَنِ
 عَنْ أَوَّلِ النَّاسِ إِيمَانًا وَسَابِقَهُ
 وَاعْلَمَ النَّاسَ بِالْقُرْآنِ وَالسَّنَنِ
 وَأَخْرَجَ النَّاسَ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ
 جَبْرِيلَ عَوْنُ لَهُ فِي الْفَسْلِ وَالْكَفَنِ
 مَنْ فِيهِ مَا فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ
 وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

خلافت بر ابوبکر راست شده خلیفه النبی گردید (۱) و با مامت
 اصحاب و قیادت مسلمین پرداخت و بر منبر رسول بیک پایه
 یائین عرشه بنشست و شیعیان علی با آنکه نظر بعلم و حسب

(۱) و مولده (ابوبکر) قبل النبی^۳ بسنتین و نصف
 وهو أول من اسلم من الرجال علی اصح الاقوال وقوال
 حسان بن ثابت فی قصیده فی مدحه «أول الناس فمن صدق الر^{سلا}

و نسب و شجاعت و فضایل معنویه و ارتباط و یگانگی علیوی
 با نبوی قلباً خلیفه مسلمین را ناحق می شمردند ، شق عصای
 جماعت نیز نکردند و در ایام خلافتش اتحاد مسلمین و اقتفا
 بر اثر نبوی منظور و ملحوظ بود و حال بر این منوال بگذشت .
 و در اواخر ایام پیغمبر و خصوصاً با ایام خلافت ابی بکر
 دو متخلف و مخالف و مدعی مقام نبوت از مابین مسلمین
 گردن برافراختند نخست اسود عنسی که ادعای مقام وحی
 کرده بعجایی بسیار قلوب بفریفت و اولاً در نجرمان آنگاه
 در یمین مستقل شد و صنعا را مرکز خود کرد و پیغمبر گروهی
 بفرستاد تا با مسلمانان آن حدود متفق شده بدستیاری
 زوجه اش تمهیدی ساخته زیر عمارتش که محروس بحر اس بود
 نقب زدند و فیروز نامی درون رفته وی را سر برید و اساس
 و جمعیتش متفرق گردید و امتداد دوره وی بیش از چهار ماه
 نشد و خبر هلاکت و خاتمه امرش در ایام خلافت ابوبکر
 همگانی گردید .

دوم مسیله که پا از حد خود بیرون کشید و در یمانه
 رایست دعوت راست نمود و جمعی کثیر را بنبوت خود
 بفریفت و در ایام خلافت ابوبکر سپاهی بسرداری خالد بن الو
 باوی مقابلت نمودند و گروهی از مهاجرین و انصار در
 آن حرب کشته شدند و او بدست وحشی قاتل حمزه با همان

حربه بهلاکت رسید و زوجه اش سجاح تمیعه که قبل از ازدواجشان ادعای وحی داشت از افکار خود و شوهرش دست کشید و داخله مسلمین بیارمید (۱) و نیز در ایام خلافت ابوبکر حیره و نیز بیرموک از سوریه بواسطه خالد بن الولید و ابوعبیده انصاری با سپاه مسلمین فتح شد و در قلمرو اسلام و سلطنت عرب قرار گرفت و لشکرکشی و فتوحات اسلامی و بسط سلطنت و تزئید شوکت و ثروت و قدرت و مملکت برای دین کم کم خواست باوج برسد ولی خلافت خلیفه بدو سال و سه ماه و ده روز انتها یافت و سن شصت و سه سال شد و در عشر آخر

(۱) نوشته اند اولین مقاتله داخلی مسلمین بلا فصل بعد از فوت نبی واقع شد اولاً مدعیان نبوت مانند مسیلمه و غیره از مسلمانان بودند که از خود ادعا آغاز کردند و ثانیاً گروهی از قبائل که ابوبکر تجهیز لشکر کرده آنان را منکوب ساخته زکوة بگیرفت همه مسلم بسودند و از ادای مال سر باز زدند و هنگام عزم ابوبکر بمقاتله با آنان عمر اعتراض نموده از حضرت رسول حدیث روایت کرد که فرمود «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله فإذا قالوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم» ابوبکر جواب داد ایس قال بحقها و من حقها إقامة الصلوة و ایتاء الزکوة ولو منعونسی عقلاً مما آتاه و الی النبی لقاتلتهم علیه

جمادی الاخری سال سیزده هجرت (۶۳۴ م) درگذشت و حسب وصیتش در جنب قبر نبی مدفون گشت و بموجب عهدش عمر بن الخطاب مذکور بخلافت قرار گرفت و خلیفه خلیفه النبی شد و بر منبر رسول بپله ای پائین نشستگاه ابوبکر نشست و بامارت و امامت و قیادت اصحاب پرداخت . و در ایام اونیز بهمان طریق بوده اختلافی در داخل آشکار نشد و اسلام باوج قدرت رسید و از اعمال شهیره اش تأسیس و نظم مبدء تاریخ هجری است که با مشورت اصحاب از سال اول هجرت گرفت و عرب قبل از آن سنین واقعات مهمه را مبدء میکرد و در هر چند سال تغییر میداد ولی از این هنگام تاریخ ثابت لایتغیری بیادگار امری مهم راجع بسعادت حقیقی خود بدست آوردند (۱) . و او مدت ده سال خلافت نمود و امور مهمه را

(۱) قيل لما قدم رسول الله المدينة امر بعمل التاريخ و الصحيح المشهور ان عمر بن الخطاب امر بوضع التاريخ و سبب ذلك ان اباموسی الاشعری كتب الی عمر انه یأتینا منك کتب لیس لها تاریخ فجمع عمر الناس للمشورة فقال بعضهم ان یرجع الی النبی وقال بعضهم بمهاجرة الرسول فقال عمر بل یورخ بمهاجرة رسول الله فان مهاجرته فرق بین الحق و الباطل قاله الشعبي وقال میمون بن مهران رفع الی عمر صك محله شعبان فقال ای شعبان أشعبان هو آت ام شعبان الذی نحن فیه ثم قال لا صحاب رسول الله ضعفوا للناس شیئاً یعرفونه فقال بعضهم اکتبوا علی تاریخ الروم فانهم یورخون من عهد ذی القرنین

باشور اصحاب و بدستیاریشان صورت میداد و کشور ایران
و ترکستان را بدست سعد و قاص و شام و فلسطین را بدست

فقال هذا يطول فقال اكتبوا على تاريخ الفرس كلما اقام
ملك طرح تاريخ من كان قبله فاجتمع رأيهم على ان ينظروا كم
اقام رسول الله بالمدينة فوجدوه عشر سنين فكتبوا التاريخ من
هجرة رسول الله محمد بن سيرين قام رجل الى عمر فقال ارحوا
فقال عمر ما ارحوا فقال شئى تفعله الاعاجم فى شهر كذا
من سنة كذا فقال عمر حسنى فآرحوا فاتفقوا على الهجرة ثم
قالوا من آى الشهر فقالوا من رمضان ثم قالوا فالمحرم هو
منصرف الناس من حجهم وهو شهر حرام فاجمعوا عليه
وقال سعيد بن المسيب جمع عمر الناس فقال من آى نكتب
التاريخ فقال على من مهاجرة رسول الله وفراقه ارض الشرك
ففضله عمر .
(كامل ابن الاثير)

قال المحب الطبرى امر رسول الله حين قدم المدينة بالتاريخ
وكانوا يورخون بالشهر والشهرين من مقدمه حتى آخ عمرين
الخطاب رضى الله عنه من الهجرة لآنها فرقت بين الحق
والباطل وذلك سنة سبع عشرة او ثمانى عشرة من الهجرة
وقدموا التاريخ على الهجرة وجعلوه من المحرم ولا يخفى
حكاية اليهود لما اظهروا كتابا وزعموا انه كتاب رسول الله
باسقاط الجزية عن اهل خيبر بشهادة جماعة من الصحابة
رضى الله عنهم قد كتبوا الشهادة سعد بن ابى وقاص ومعاوية
بن ابى شعبان فظهر بذلك كذبهم لان فتح خيبر كان سنة
سبع وسعد رضى الله عنه مات يوم قريضة قبل خيبر بسنتين
(شايد سعد بن معاوية و ناسخ اشتباه كرد) و معاوية
انها اسلم عام الفتح .
(اخبار الدول و آثار الاول)

ابوعبيدة بن الجراح و خالد بن الوليد و مصر و نوبه را بدست
عمرو بن العاص و زبير بن العوام فتح کرده در قلمرو اسلام
در آورد. (۱) تا آنکه در و آخر ذي حجه سال بيست و چهار هجرى

(۱) ابتدا قطعه بابل قديم پايتخت ايران و نيز شام را كه مركز
حكومت روم شرقى بود فتح نمودند و آن از زمان خلافت
ابوبكر شروع شده تا زمان عمر دوام داشته است چنانكه بعد از
فتح بيت المقدس عمر بشام عزيمت نمود و كشور مذكوره كه از هفتصد
سال باينطرف تحت سلطه و اقتدار دولت روم بود مسلمين
در مدت هفت سال آنرا بتصرف خود در آوردند همچنين
عساكر عمر بسرعت هرچه تمامتر عراق عرب و ايران را فتح و آخرين
پادشاه ساسانى را از تاج و تخت خود محروم ساختند و سراى
انجام اين مهم و خاتمه دادن بسلطنت ساسانى دو ماه بيشتر
طول نكشيد و در مغرب هم بسردارى عمر ابن العاص
عصر و نوبه هر دو را قبضه نمودند عثمان بعد از عمر
دامنه فتوحات را بسط و ادامه داده سالار سپاه وى تمام
ايلات ايران را بتصرف در آورده و سپاهيانش تا قفقاز و از طرف
ديگر تا هند و ستان رسانيد . (دكتور گوستا ولوپون)
السرمان ملك اهواز اسلم و قتلته عبد الله بن عمراتها ما انه
قاتل ابيه و من كلام سلامة بنت يزيد جرد حين نظر اليها
عمر و غطت وجهها عنه « اف بيروج باذا هرمز و هو و كرام
يشعر بالتأفيف منه والدعا على اهلها (مجمع البحرين)
شايد اصل جمله پارسى چنين بود اف پيروزياد اهوز
ومراد او ظفر اهوزامزدا بر اهرمن باشد و جمله معرب
و محرف و ترجمه بغير مراد شد .

در سنّ کمتر از شصت بخنجر فیروز نام ایرانی معروف به ابولؤلؤ
غلام مغیره بن شعبه در حال سجده نماز کشته گردید . ومدت
خلافتش ده سال و شش ماه و هشت روز شد و در جوار قبر
نبی و ابوبکر مدفون گردید (۱)

و او خلافت بعد از خود را مابین شش تن از مقرّبان پیغمبر
یعنی علی بن ابیطالب و عثمان بن عفّان و طلحة بن عبد الله
و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
قرارداد که با مشورت از مابین خود یکی را تعیین نمایند

(۱) یکی از زوجات عمر امّ کلثوم بنت علی بود و نسلش نه از
آن زوجه بلکه از دیگر زوجاتش برقرار ماند . روی عن قداح
عن جعفر عن ابیه قال ماتت امّ کلثوم بنت علی و ابنهما
زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة و لا یدری ایهما
ذلک قبل فلم یورث احدهما من الآخر و صلّی علیهما
جمیعاً .
(فصل الخطاب)

و ندر خبر است کی عمر بن الخطاب رضی مرّ امّ کلثوم
دختر فاطمه بنت محمد مصطفی صلعم خطبه کرد از پدرش
علی رضی الله عنهم اجمعین علی گفت اوبس خرد است
و تو مرد پیری و مرانیت است که ببرد زاده خود ده هم
عبد الله بن جعفر رضی ، عمر پیغام فرستاد یا بالحسن
اندر جهان زنان بسیارند بزرگ و مراد من از امّ کلثوم
اثبات نسل است نه دفع شهوت لقله عم «کل سبب و نسب
ینقطع الا سببی و نسبی» کنون مرا سبب هست باید تم
سبب نیز با آن یاری باشد هر دو طرف بمتابعت وی محکم گردانید
باشم علی رضی و برابد و داد زید بن عمر رضی از وی بیامد .
(کشف المحجوب)

و پسر خود عبد الله را حقّ رأی و شور داد مشروط باینکه و پسر
از خلافت نصیبی نباشد و مدّت شور را سه روز معین داشت
که بروز چهارم امیر مسلمانان را برقرار دارند و اگر اختلاف
کنند و رأی متحد حاصل نشود خلافت طبق آنطرف گـه
رأی عبد الرحمن است برقرار باشد .

آورده اند که علی در آن روزها بعمش عبّاس چنین خبر
داد و گفت باز حقّ از کف ما بیرون افتد چه سعد بن عمّ
عبد الرحمن است و او داماد عثمان میباشد و عبّاس جواب
گفت من در حقّ تو دفاعی نخواهم کرد چه هر بار تأخیر
انداخته بنزد من آمدی نخست قبل از وفات پیغمبر اشاره کرد
که از وی بپرس این امر را بکه و امیگذاری و تو نکردی و پس از
وفاتش همینکه عمر نام تو را در شوری برد گفتم داخل در آنان
نشو و نشنیدی این گروه پیوسته ما را از این امر دفع میکنند تا
دیگری جز ما برقرار گردد و اکنون بخدا سوگند است که
مردی لایضّر و لا ینفع بخلافت نشیند . و چنانکه گفت
عبد الرحمن با عثمان بیعت کرده دیگران نیز بیعت نمودند و
او را بخلافت برافراختند و علی مکرر شد و به عبد الرحمن
چنین گفت نه این اول باری است که بر ما خود نمائی کردید
ولی شکیبائی پیش گرفته و میگیریم و خدا غالب است و سوگند
بر او عثمان را حکمرانی ندادی مگر بهر اینکه بالاخره این امر

بخودت برگردد ولی خدای را هر روز کاری است و عبدالرحمن
 گفت ای علی بر زبان خود حجت و بهانه بدست مردم مده
 و علی در حالیکه بخودش میگفت بزودی کتاب با خورش میرسد
 بیرون آمد و مقدار بن اسود به عبدالرحمن چنین گفت
 بخدا سوگند مردی حکم گزار برستی و داد را وا گذاشتی و او
 جواب گفت که محض خیر بمسلمانان خود را بمشقت انداختم .
 مقدار گفت تعجبم از قریش است مردی را ترك کردند که
 من حکم گزار تر بحق و عالمتر از او نیافتم عبدالرحمن گفت
 ای مقدار از خدا بترس و من بر تو از حدوث فتنه اندیشه
 دارم . و گویند بعداً همینکه عثمان حکمرانی بنوهوسان از
 خویشانش وا گذاشت به عبدالرحمن گفتند همه این حواریت
 از تو برخاست او جواب داد که چنین گمان در حقش نمی کردم
 و با خدا عهد کردم که با وی همسخن نشوم و از آنگاه عثمان
 را ترك کرد . و چون در حال مرض موتش عثمان برسم عیادت
 آمد روی بدیوار برگردانده با وی سخن نگفت .
 وبالجملة عثمان خلیفه خلیفه رسول الله شد و بسر
 منبر بپایه پائین نشستگاه عمر بنشست و اول بار که خواست
 خطابه در جمع اصحاب و مسلمین ادا کند نتوانست و بحضار
 چنین گفت هر امری در آغازش بدینگونه میباشد و بعداً بر شما
 خُطَب بسیار القا مینمایم . و او از بنی امیه بود که سالها

قبل از طلوع محمدی از بنی هاشم با آنطایفه و ساقه ازیک
 اصل و رقیب و حسود و معارض بودند و بزرگشان ابوسفیان
 و دیگر بستگانشان آنهاهم معارضت و محاربت با پیغمبر کردند
 و بالاخره پدر زن پیغمبر شد و باغلبه و قدرت اسلامی ناچار
 بتسلیم و قبول اسلام گردید . و دیگران از آن طایفه نیز
 چنین شدند ولی ایمان و تقوی و تقدس بسزا در اسلام
 نداشتند و بعقب ریاست میگشتند .

و در این هنگام از جوانان نوحاسته و غیرهم پیرامون
 عثمان را گرفته چون حلقه انگشتی بانگشت خود همی گردانند
 و اوستدریچ ولات و حکمرانان اسلامی در بلاد راکه از قبل
 برقرار بودند همی معزول کرده برجایشان از بنی امیه و
 خویشان خود منصوب نمود که اعمالی ناستوده کرده مردم
 قریب العهد با پیام نبوی را بخشم و هیجان آوردند چنانکه
 ولید بن عقبه برادر امی خود را بر اهالی کوفه حکومت داد و
 او شرب خمور کرده بحال مستی نماز صبح را بر مسلمین امامت
 نمود و در رکعت اضافه خوانده خطاب به مأمومین کرد
 گفت " هَلْ أَرَبُكُمْ " و ابن مسعود جواب گفت " نَزَلْنَا
 مَعَكَ فِي زِيَادَةِ مُنْذُ الْيَوْمِ " . و بالاخره ولید با مر علی
 تعزیر بجلد تازیانه شد و معاویه بن ابی سفیان که بر شام
 حکمرانی گرفت همی جمع مال و شوون جلال فراهم ساخت

وجندب جنادة ابوذرغفاری از اصحاب شهیر نبوی بر او و مردمش آیه " والذین یکنزون الذّهب والقضّة و لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم " همی خواند و باصراحت و شہامت اعتراض بر آن اعمال کرد و معاویہ بعثمان نوشت تا وی را بمدینہ کشید و او بقدرت ایمانیہ تاہ در آنجا مردم را گرد خود جمع کردہ شہمت بر آنگونہ اعمال راتعقیب و خطابه و اعلان نمود تا عثمان ویرا بہ " ریزہ " محلّی در ورنامعمو تبعید و مہجور کرد و آن مرد غیر در آنجا درگذشت .

و نیز عبد اللہ بن سعید بن ابی سرح عامری برادر رضاعی عثمان را کہ شرح مہد و والدّم شدنش در عصر نبوی و شفاعت ویرا در حقیقت قبلاً آوردیم حکمرانی مصر داد و بدست وی در مغرب افریقا فتوحات کرد و ہمینکہ خمس غنائم بمدینہ رسید تمامت اموال و اشیا و فیر را بعروان بن الحکم از خویشان بنی امیہ خویش بخشید . و نیز مروان بن الحکم مذکور بر نشانده اش فدک را کہ پیغمبر بدخترش فاطمہ داد باستاند بروایتی از قول ابی بکر کہ پیغمبر فرمود " نحن معاشر الانبیاء لا نورث " قطع کرد و بدست خود و اولاد خود برقرار نمود .

و نیز عثمان ابوموسی اشعری را از حکمرانی بصرہ معزول و پسر خال خود عبد اللہ بن عامر کریز را منصوب نمود .
و امثال این امور موجب شد کہ مسلمانان برآشفتنند و رجالی

کثیر سر برکشیدند و عایشہ اعمال عثمان رانکوهش کردہ پیراهن و موی پیچمر رانشان دادہ گفت " هذا قمیصہ و شعرہ لم یبیل و قد بلی دینہ "

و در خلال همان احوال بسال سی و سه ہجری گروہی از کوفیّین اعمال عثمان رانکوهش کردند و از سعید بن العاص والی خود زشت و سخت گفتند و والی مذکور بعثمان نوشت و او حکم داد و ہمگی را بشام نزد معاویہ فرستاد و معاویہ با ایشان مکالمہ کردہ بیم داد و آنان برآشفته بہ سروریش دست انداختند و ماوقع بعثمان نوشت و او دستور داد تا ہمگی را بکوفہ نزد سعید برگرداند و آنان بذکرسو از خود عثمان پرداختند و جمعی کثیر از اہالی نیز بایشان پیوستند و بسال سی و چہار ہجری سعید بمدینہ نزد عثمان رفتہ اعمال و اقوال کوفیان را شرح دادہ گفت ابوموسی اشعری را میخوایند و عثمان ابوموسی را بحکمرانی فرستاد و او مردم را باطاعت خلیفہ خواند و تأثیری نکرد حتی معدودی از اصحاب و بزرگان بصدد مقاتلہ باعثمان برآمدند و در این باب مکاتبہ کردند و دیگران ہم مانع نشدند تا در سال سی و پنج ہجری جمعی و فیر از مسلمانان مصر کہ قرب ہزار و ہفتصد گفتند بمدینہ آمدند و روی دل سوی علی داشتند و گروہی از کوفہ آمدند و بہ زبیر متوجّہ بودند و از بصرہ نیز جمعی رسیدند

وطلحه را میخواستند . و در روز جمعه عثمان نماز را در مسجد
بجماعت خوانده بر منبر برآمده خطاب بآن جماعت چنین گفت :
" یا هؤلاء اللّٰه یعلم و اهل المدینة یعلمون انکم ملعونون
علی لسان محمد " و محمد بن مسلمة برخاسته گفت من بدین
شهادت میدهم و این وقت تمامت گروه بجوشیدند و مردم
مسجد را سنگسار کرده بیرون نمودند و عثمان بیپوشانیه از
منبر بیفتاد و برخی او را بخانه اش کشیدند .

و در آنحال گروهی از اهل مدینه از عثمان مدافعه کردند
که از آنجمله حسن بن علی بود تا از مهاجمه محفوظ ماندند
و در این هنگام است که بزرگان اولیه چنان آئینی بزرگ در اثر
ضعف ایمان حقیقی و تقوی و پرهیزکاری و اهدمال روش و اخلاق
و در آنروز و صرف نیروی دینی در استقرار و تحکیم ریاست و
تهدید دنیویست همچنان و انقلابی مگرف و شکست در فرسوده
نمودن ایجاد کردند و شهادت و غیرت و صراحت عربی را
بدان سوبر انگیزتند که با خلیفه پیغمبر بعضی ناگوار ستیزه
کرده خونس بریزند و جماعات مذکوره مدت سی روز در مسجد
ماندند و عثمان در آنوقت اقامت صلوة را پیوسته داشت
آنگاه وی را از صلوة دفع دادند و قریب پنجاه روز اهل مدینه
در خانه های خود و عثمان در خانه خویش ملازم گشت و امیر
مصریان در مسجد اقامه صلوة نمود . و علی عثمان را بر آن داشت

که مروان را از کاتبیت خود و عبد الله بن ابی سرح را از حاکمیت
مصر معزول کرد و مهاجمین متفرق شدند ولی در زمان سی
نزدیک مروان بشغل خود برگشت و نیز در حالیکه محمد بن
ابی بکر با گروهی از مهاجرین و انصار بحکومت مصر میسرفت
بنده ای را سوار بر استر شتایان یافتند و از مقصد پرسیدند
جواب گفت نزد حاکم مصر روانم و چون اشاره بمحمد گفتند
حکومت مصر با این است جواب گفت نزد دیگری یعنی ابن
ابی سرح میروم لا جرم وی را قبض و تجسس کردند و مکتوب
مختوم بخاتم عثمان خطاب باین ابی سرح باین مضمون یافتند :
" از اجاء ک محمد بن ابی بکر و من معه باتک معزول فلا تقبل
واحتل بقتلهم و ابطال کتابهم و ابق بعطک " و لذا بمدینه
برگشتند و اصحاب را گرد آورده نامه ارائه دادند و از عثمان
باز پرس کردند و او اقرار بخط کاتب و مهر خود نمود ولی بخدا
سوگند خورد که چنین امر نداد . و از او مروان را خواستند که
تسلیم دهد امتناع ورزید و جماعات را بغض نسبت بوی بیشتر
شده همت بقتلش نهادند و علی فرزند خود حسن و زبیر پسر
خود عبد الله و طلحة ابن خود محمدرای پی دفاع از وی گماشتند
و حسن بیرون آمد در حالی که باخون خود رنگین بسود و
بالاخره گروه مهاجمین از خانه مجاور سر ریز شدند و محمد بن
ابی بکر نیز در آن میان بود و عثمان را در حالیکه روزه داشت

و قرآن میخواند بکشتند و جسدش بی غسل و کفن سه شبانه روز برجای ماند و احدی از خوف مهاجمین جرئت اقدامی نکرد آنگاه علی امر بدفن جسد داد و عثمان در حدود هشتادسالگی بود و قتلش در شهر نایججه و سال قتلش سی و پنج (۶۵۵ م) از هجرت بود (۱) .
 و در مدت خلافتش فتوحاتی اسلامی در مغرب افریقا شد ولی غالباً آشفتگی های مذکوره در میان صورت داشت و عمل بارز مشهورش نظم و تدوین قرآن میباشد .

(۱) قاتلین عثمان را برخی نامبرده شمرند ولی نقل از نائله زوجه عثمان در مقابل پرسش حضرت علی است که قاتلین معین و مشخص نشدند .

نظم و تدوین قرآن و شرحی دیگر از شوون آن

تقریباً در سال سی هجری بایام خلافت عثمان چنین اتفاق افتاد که حدیقه الیمان از معاریف اصحاب شنید که اهل حمص قرآن خود را از مقداد بن اسود گرفتند و او را اصح میشمردند و مسلمانان بصره از والی خود ابوموسی اشعری گرفته آنرا درست تر میدانند و مردم دمشق از ابی بن کعب گرفته اولی و احق میخوانند و اهل کوفه قرآن خود را از عبداللّه بن مسعود بدست آورده استوارتر میستایند و نزد خلیفه آمده عرش کرد یا امیرالمؤمنین " اَدْرِكِ الْاُمَّةَ قَبْلَ اَنْ يَخْتَلِفُوْا فِى الْكِتَابِ اِخْتِلَافَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى " لذا عثمان و دیگر صحابه بر آن شدند که مصحف گرد آورده ابوبکر را که در سنین خلافتش مرتب داشت و نزد حفصه زوجه النبی دختر عمر برجای بود با دیگر قرآنهای جمع کرده معدودی از اصحاب به تطبیق با دیگر نسخ قضاوت کنند . و زید بن ثابت و سعد بن العاص و عبدالرحمن بن الحارث بن الهشام را مأمور ساخت که بنظم و تدوین بر نهج مذکور بپروازند و هرگاه اختلافی یابند نسخه ای را که به لغت قریش است رجحان دهند . و انجمن مذکور کاربردینگونه کردند و عثمان

از آن مصحف مصوّب نسخ کثیره ببلاد فرستاد و آیات متفرقه
و مجموعه های دیگر همه را سوزاند و بدینرو همه مسلمانان
تابع مصحف مذکور شدند . (۱)

در ایام خلافت ابوبکر صحابه بر آن شدند که آیات قرآنی را
گرد آورند و زید بن ثابت بر آن موقوف شد و عثمان در ایام خلافت
خود همین قرآن زید را استنساخ کرد و بهمه ممالک اسلامی
فرستاد و خط کوفی قدیم نوشته بودند و تمامت قرآن یکصد و
چهارده سوره است که نوزده سوره از آن بحروف مقطعه آغاز
گردید و اسامی مشهوره سوره در همان انجمن جمع آیات
مقرر شد و یا متدرجا بعد از آن قرار گرفت و نام فاتحه برای
آن است که در افتتاح کتاب قرار دارد و این مقرون بشواهد
است که عربان کلمات را بحروف مقطعه مختصر میکردند شاعر گفته:
«قلت لها قی فقلت لی قی لا تحسبی انا نسینا الا یجاف»
ترجمه آنکه بزن شترسوار گفتم بایست و گمان مکن که ما شتر
راندن را فراموش کردیم گفت قی مختصر وقت یعنی ایستادم
(تفسیر سرسید احمد خان هندی)

اکثر المفسرین علی ان هذه السورة (اقرأ باسم ربك) اول ما
نزل من القرآن ویدل علی ذلك حدیث الباقر قال اول ما نزل
من القرآن بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك و آخره
از اجاء نصر الله و قيل اول ما نزل یا ایها العذر و قیل
فاتحة الكتاب و اما سقی قرآناً لانه یجمع السور و یضمها و
قیل لانه جمع القصص و الامر و النهی و الوعد و الوعد و الآیات
و السور بعضها الی بعض و هو مصدر کالفران و الکفران یقال
فلان یقرء قرآناً حسناً ای قرأه حسنة و فی الحدیث القرآن جملة الکتب

و تنی چند از اکابر اصحاب که زید بن ثابت و همکارانش را
مقامی نمیدادند و برای چنین عمل مستلزم روح عرفان و اطلاع

والفرقان المحکم الواجب العمل به . قال بعض علماء القوم
ان القرآن کله کان مجموعاً علی هذا التالیف علیه الیوم
الا سورة براءة فانها نزلت آخرًا فلم یتبین موضعها فالحقوها
بالانفال للمناسبة و قد ثبت ان اربعة من الصحابة كانوا
یجمعون القرآن و شرکهم فیه آخرون و اما ابوبکر فانما جمعه
فی الصحف و حوله الی ما بین الدفتین و قیل جمعه فی الصحف
و کان قبله فی نحو لا کتاب و لعله ترك جمعه فی المصحف لثلا
تسیر به الركبان الی البلدان فیشکل طرح مانسوخ منه فیودی
الی خلل عظیم و اما عثمان فجرد اللغة القریشیة من الصحف
و جمع علیها و كانت مشتملة علی جمیع احرفه و وجوهه التی
نزل بها علی لغة قریش و غیرهم او کان صحفا فجعلها مصحفاً
واحدًا هذا کلامه و فی الحدیث عن ابی جعفر انه قال ما
ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله كما انزله الا کذب
و ما جمعه و ما حفظه كما انزله الله الا علی بن ابیطالب و الاثمة
من بعده و فیه عن رسول الله انه قال لعلى القرآن خلف
فراشی فی الصحف و الحریر و القراطیس فنذوه و اجمعه و لا
تضیعوه كما ضیعت الیهود التورات فانطلق علی و جمعه فی
ثوب اصفر ثم ختم علیه فی بیته و قال لا یردی حتی اجمعه
وانه کان الرجل لیاتیه فیخرج الیه بفقیر رداء حتى جمعه
واخرجه الی الناس فلما فرغ منه و کتبه قال لهم هذا کتاب الله
كما انزله علی محمد جمعه فی اللوحین فقالوا هذا عندنا
مصحف جامع فیه القرآن لا حاجة لنا فیه فقال اما والله لن تروه
بعد یومکم هذا انما کان علی ان اخبرکم کیف جمعت القرآن و

دقيق قابل وكافى نعيد انستند ازان جمع ونظم وتحديد
 برآشفتند وعبد الله بن مسعود بيانك بلندگفت : يا معشر
 فى نقل آخر ان امير المؤمنين جمع القرآن فى المدينة بعد وفاة
 رسول الله بمدة قدرها سبعة ايام بعد وفاته وفى الحديث
 سئل عنه انهم يقولون نزل القرآن على سبعة احرف فقال كذب
 اعداء الله ولكن نزل القرآن على حرف واحد من عند واحد وفى
 آخر ولكن الاختلاف يجئ من قبل الرواة وفيه رد لما روه فى
 اخبارهم من ان القرآن نزل على سبعة احرف ثم انهم اختلفوا
 فى معناه على اقوال ف قيل المراد بالحرف الاعراب وقيل الكيفيات
 وقيل انها وجوه القراءة التى اختارها القراء ومنه فلان يقرء
 بحرف ابن مسعود وعن ابى عبيدة على سبعة احرف اى لغات
 من لغات العرب وليس معناه ان يكون فى الحرف سبعة اوجه
 ولكن نقول هذه اللغات السبع معروفة فى القرآن فبعضه بلغة
 قريش وبعضه بلغة هذيل وبعضه بلغة هوازن وبعضه بلغة
 اهل اليمن ثم قال ومما يبين ذلك قول ابن مسعود اتى سمعت
 القرآن فوجدتهم متقاربين فاقراء واكملتم انما هو كقول احدكم
 هلم وتعال واقبل قد طال التشاجر فى شأن اوائل السور
 المضدرة بهافى المصاحف هل هى هناك جزء من تلك السورة
 الكريمة سواء الفاتحة وغيرها او من الفاتحة لا غير او انها
 ليست جزء من شئى بل آية منفردة من القرآن انزلت للفصل بين
 السور او انها لم تنزل الا بعض آية فى سورة النمل وانما ايتى
 التالى بها فى اوائل السور للثمين والتبرك او انها آيات من
 القرآن انزلت بعد السور من غير كونها جزء شئى منها
 والاول مذهب الاصحاب واهل اللبب والثانى مختار بعضى
 الشافعية والثالث مختار آخرى فقهاء الحنفية والمشهور بين
 قدامتهم هو الرابع والخامس منسوب الى احمد وداود (مجمع البحرين)
 اقول المستفاد من مجموع هذه الاخبار وغيرها من الروايات

المسلمين اعزل عن نسخ المصاحف ويتولاه رجل والله
 لقد اسلمت وانه لفى صلب رجل كافر وعثمان خشم گرفته
 من طريق اهل البيت ان القرآن الذى بين اظهرنا ليس
 بتماه كما انزل على محمد ويرر على هذا اشكال وهو
 انه على هذا التقدير لم يبق لنا اعتماد على شئ من القرآن
 از على هذا يحتمل كل آية منه ان يكون محرقا ومغيرا ويكون
 على خلاف ما انزل الله فلم يبق لنا فى القرآن حجة اصلا
 فلعل التغيير انما وقع فى ما لا يخل بالمقصود كثير اخلال
 ولا يبعد ايضا ان يقال ان بعض المحذوفات كان من قبيل
 التفسير والبيان ولم تكن من اجزاء القرآن فيكون التبديل
 من حيث المعنى اى حرفه وغيره فى تفسيره وتأويله اعنى
 حملوه على خلاف ما هو به واما اعتقاد مشايخنا فى ذلك
 فالظاهر من ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني طاب ثراه
 انه كان يعتقد التحريف والتقصان فى القرآن لانه روى روايات
 فى هذا المعنى فى كتابه الكافى ولم يتعرض القدر فيها مع
 انه ذكر فى اول الكتاب انه كان يثق بما رواه وكذلك استاده
 علي بن ابراهيم القمى رحمه الله فان تفسيره ملو منه وله
 غلو فيه وكذلك الشيخ احمد بن ابي طالب الطبرسى فانه
 ايضا نسخ على منوالهما فى كتاب الاحتجاج واما الشيخ
 ابو على الطبرسى فانه قال فى مجمع البيان اما الزيادة فيه
 فمجمع على بطلانه واما نقصان فيه فقد روى جماعة من
 اصحابنا وقوم من حشوية السعاعة ان فى القرآن تغييرا ونقصانا
 والصحيح من مذهب اصحابنا خلافه وهو الذى نصره المرتضى
 واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء فى جواب المسائل الطرابلسية
 ولقائل ان يقول كما ان الدواعى كانت متوقفة على نقل القرآن

وی را راند و او را مردمانش بیرون بردند و لاجرم احدی جسارت مخالفت نیافت والی کنون مصحف مذکور یگانه کتاب آسمانی مسلمانان جهان است (۱) که شامل یکصد و چهارده سوره

و حراسته من المؤمنین كذلك كانت متوفرة على تغييره من المنافقين فان ما وقع قبل انتشاره في البلدان واستقراره على ما هو عليه الآن والضبط الشديد انما كان بعد ذلك واما كونه مجموعاً في عهد النبي على ما هو عليه الان فلم يثبت و كيف كان مجموعاً وانما كان ينزل نجوماً و كان لا يتم الا بتمام عمره (تفسیر صافی)

(۱) از زید بن ثابت روایت کردند که گفت چون ما بین حافظین قرآن در یماهه مقاتله شدید شد ابوبکر کس نزد من فرستاد و مرا خواست و بمن گفت عمر آمد و گفت حافظین قرآن در یماهه از میان رفتند و من اندیشه دارم که قسمتی از قرآن مفقود شود و عقیده دارم امردهی قرآن را جمع کنند و میان جلد نهند گتم چگونه بکاری دست زدم که رسول خدا اقدام نکرد و عمر گفت والله این کار خیر است و چندان گفت که من حاضر باین کار شدم پس ابوبکر بمن گفت تو کاتب وحی بودی برو تتبع کن و قرآن را جمع نما و زید گوید رفتم و قرآن را از رقعته ها و پوستهای خرما و سنگ سفید و هم از سینه مردم جمع کردم و نزد ابوبکر گذاردم و بعد از وفاتش بدست عمر شد و پس از او بدست حفصه بود تا آنکه عثمان در ایام خلافتش کس نزد حفصه فرستاد و قرآن را از او گرفت و نزد زید بن ثابت و عبد الله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث بنی هشام فرستاد و آنها را امر کرد که از آن نسخه بردارند و اگر در آنها تفاوت باشد قرآن را بلسان قریش بنویسند که بر آن لسان نازل شد و همچنین کرد و عثمان در هر شهری قرآنی فرستاد .

مختلف از حیث عدد آیات میباشد و بیست و نه از آنها بحروف مقطعه از يك تا پنج شروع میگردد و مفسرین در حلال مراد و علت آن حروف عقیده ها و تخیلات مختلف نگاشتند .

ان الناس عبروا بقرون في مصحف عثمان بن عفان رضى الله عنهم نيفاً و اربعين سنة الى ايام عبد الملك بن مروان ثم كثرت التصحيف وانتشر بالعراق ففرع الحجاج بن يوسف الى كتابه وسألهم ان يصنعوا لهذه الحروف المشبهة علامات فيقال ان نصرين عاصم قام بذلك فوضع النقاط افراداً وازواجاً وخالف بين اماكنها فعبر الناس بذلك زمانا لا يكتبون الا منقوطة فكان مع استعمال النقط ايضاً يقع التصحيف فاحدثوا الاعجام فكانوا يتبعون النقط الاعجام فاذا غفل الاستقصاء عن الكلمة فلم تعرف حقوقها اعترى التصحيف فالتسوية فلي لم يقدروا فيها الا على الاخذ من افواه الرجال بالتلقين (وفيات الاعيان)

باب ان المعوذتين هل هما في القرآن ام لا سئل ابو عبد الله عن المعوذتين هما من القرآن فقال الرجل اتهمما ليستا من القرآن في قراءة ابن مسعود ولا في مصحفه فقال ابو عبد الله اخطأ ابن مسعود او قال كذب ابن مسعود هما من القرآن فقال الرجل فاقراء بهما في المكتوبة فقال نعم وعن منصور بن حازم قال امرني ابو عبد الله ان اقرء المعوذتين في المكتوبة اقول في الفقه الرضوي ان المعوذتين في الرقيصة ليستا من القرآن ادخلوهما في القرآن وقيل ان جبرئيل علم به رسول الله الى ان قال واما المعوذتين فلا تقرء هما في الفراغ ولا بأس في التوافل . (فصل الخطاب)

قال الله تعالى النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وفسى بعضي القراءات وهو آب لهم . (تفسیر راغب)

و در نظم قرآن مراعات ترتیب زمان صد و آیات نشد چنانچه
 سورة " اقرء باسم ربك الذى خلق " که بنوع مذکور در آغاز
 طلوع اسلام نازل شد در او آخر مصحف و آیه " اكلت لكم دينكم "
 قرآن راهريك بطريقى خوانده اند و الفاظ و اعراب آنرا تغيير
 دادند و بر عالم متدبر ظاهر است که بر قرآن چه کرده اند و
 معلوم نمیشود که نزول قرآن بقرائت کدام قاری است و بچه
 طريق آیات او را خوانده اند سورة فاتحة الكتاب را در صد
 اسلام چنین میخواندند بحمد الله رب العالمين الرحمان
 الرحيم ملك يوم الدين هياك نعبد و هياك نستعان ترشد
 بسبيل المستقيم بسبيل الذين انعمت عليهم سوى المفضوب
 عليهم ولا الضالين . (تذكرة الائمة منسوب بملا محمد باقر
 مجلسى) در این کتاب مصنف بقول خود سور و آیات حذف
 شده از قرآن که در مدح علی و ذم مخالفین است ثبت نمود
 از آن جمله سورة النورین قوله بسم الله يا ايها الذين آمنوا
 آمنوا بالنورين اللذين انزلناهما يتلوان عليكم آياتى
 الذين يكفرون من بعد ما آمنوا بنقض ميثاقهم و ما عاهد هم
 الرسول عليه يقذفون فى الجحيم ان ظلموا انفسهم و عصوا
 الوصى اوليك يسقون من الحميم و ان علياً لمن المتقين
 فان ذريته من الصابرين . سورة الولات بسم الله الرحمن
 الرحيم يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالنبي والولى الذين
 بعثناهما يهديانكم الى صراط مستقيم و امثال ذلك .
 اسماء الانبياء الذين ذكروا فى القرآن العزيز خمسة
 و عشرون نبياً و هم نبتينا محمد ، آدم ، ادریس ، نوح ، هود ، صالح ،
 ابراهيم ، لوط ، اسمعيل ، اسحق ، يعقوب ، يوسف ، ايوب ، شعيب ،
 موسى ، هارون ، يونس ، داود ، سليمان ، اليسع ، زكريا ، يحيى ،
 عيسى ، و كذا ان والكفل عند كثير من المفسرين (كشكول شيخ بهائى)

که در او اخرا آیام صد و ریافت و نیز آیه " واتقوا يوماً ترجعون فيه
 الى الله " که بعضی گفتند نه یوم قبل از وفات پیمبر صا در
 گردید در مجلس یعنی او آخر قرآن نیست و چنانچه واضح
 می باشد جز بعضی از سور که بیکبار رسید و مصدر بیسطة
 است دیگر سور مجموعۀ مقداری از آیات ظلیل یا کثیر صادر در
 اوقات و امکنه مختلفه شاید حسب مراعات وحدت یا تجانس
 موضوع اند که بر آغاز آنها بسم الله گذارده شد و بنام قصه ای
 که در اثناء مذکور می باشد مانند بقره ، نحل ، نمل ، عنکبوت ،
 قیل و غیرها مسمی گردیدند و تعداد آیات و مکان نزول از
 مکه یا مدینه و نام هر سوره (سورة بمعنی لختی از آیات است)
 مانند سورة البقره ، سورة الفیل و غیرهما نیز در آغاز آنها
 نوشتند و بنامهای قرآن بمعنی " خوانده " یا " گرد آورده " و
 فرقان بمعنی " فارق بین حق و باطل " و ذکر بمعنی " پند
 و تنبیه " و نیز کتاب مبین ، کتاب منیر ، امام مبین ، فصل
 الخطاب و غیرها و هم بنام مصحف عثمانی بخط اول عربی
 و یا بخط کوفی و یا بخط نسخ که بعداً حادث شدند حتی
 بکتابت خط دست بزرگان قرن اول اسلام و تابعین منتشر
 گردید و اعراب و نقطه نداشت و بعداً در ایام عبد الطيب
 مروان که زبان عربی رسمی و در دفاتر مالی درآمد و حروف
 عربی را نقطه گذاشتند و حجاج علامات وقف و اشکال حروف

کرد و مردم کوفه و بصره قرآن و حدیث آموختند و مدرسه بصره در تدریس علم نحو پیاپی در قرآن هم اعراب و نقطه نهادند. لذا در کیفیت قرائت اختلافات و روایات و قراء کثیر بعرضه آمدند که اشهر از همه قراء سبعة اند و برای هر يك از آنان نیز روایات مختلف برخاستند .

و درباره تنقیص و یا تزئید و یا تحریف و تصحیف آیات عقاید و آراء مختلفه پیدا شد (۱) و اقرب بحقیقت این را توان

(۱) برخی چنین آوردند که در زمان پیغمبر بسیاری از اصحاب امثال خلفاء اربعه و نیز ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید بن سعید و عبدالله بن مسعود و عایشه و حفصه و ام سلمه و غیرهم قرآن گرد آوردند و بعد از وفات آنحضرت عمر ابابکر راهمی تحریص کرد که امر جمع آوری قرآن نماید و او اهتمامی نکرد تا چون مسیله در پناه ادعای کرد و در مبارزه با او قریب هفتاد تن از قاریان کشته شدند باز عمر و را تحریص نمود و او زید بن ثابت را خواسته جمع قرآن را بعهده او گذاشت و زید جمیع حفظه قرآن را با آنچه از قرآن مکتوب بود حاضر و جمع کرد و کتابی بین دقتین مدون ساخت که ابوبکر نزد خود نگهداشت و بعد از او نزد عمر محفوظ بود و نزد دختر خود حفصه امانت نهاد تا آنکه عثمان از حفصه بعاریت گرفت و چهل نسخه استنساخ کرد و بهر شهری نسخه فرستاد و فرمان داد که همه قرآنهای خود را از آن نسخه کنند و هر چه مخالف آنها بود دستور داد سوزانند و این بسال سی هجری وقوع یافت و اکثر مسلمانان در حق ترتیب سوره

گفت که جز تکرار بسم الله الرحمن الرحيم و وضع نام و عدد و مکان صد و آیات در صدر سور چیزی الحاق نشد و تحریف و تنقیص رخ ندارد * وَاَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ * تحقق یافت و در باب استنساخ و طبع و هم ترجمه و تفسیر قرآن همیشه

معتقدند که بامر اجتهادی اصحاب شد و به ترتیب کسه خوانده شود ضروری ندارد و از انواع قرائت قرآنی قرائت هفتگانه متواتره نزد جمهور مسلمین در مقام اول است از قراء سبعه نافع بن عبد الرحمن مدنی و عبد الله بن کثیر مکی و ابو عمرو بن العلاء بصری و عبد الله بن عامر مشاقق و عاصم بن ابی النحر و حفزه بن حبيب الزيات و ابوالحسن علی بن حمزه کسائی کوفی .

و از بیبر روایت کردند نزل القرآن علی سبعة احرف و در مقام دوم قرائت مشهوره صحیح السند غیر متواتر و در مقام سوم آنچه باین اشتها نرسید مثلاً از بیبر نقل شد «متکفین علی رفارف خضر و عباقری حسان» میخواند «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» قرائت مینمود «لقد جاءکم رسول من انفسکم» میگفت «فروح وریحان» تلاوت مینمود «چهارم قرائت شاذ مانند «سلك يوم الدين اياک یُعبد» پنجم قرائت ساخته شده باطل . ششم زیادات برای توضیح مانند «وله اخ او اخت من ام لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فی مراسم الحج» فارن منکم الا واردها لورود الدخول» و از ابن عباس و ابن سعود روایت شده که معوذتین و فاتحه جزو قرآن نیستند و قرائت وبالزبر وبالکتاب که در قرآن شامی است و قرائت ابن کثیر «تجری من تحتها الا نهار» زیادات «من» که در قرآن مالکی است .

حریت و اجازه بود و در قرن اول تفسیری جز قِطْع مَفْرَقَه مَرویه از عبد الله بن عباس و بعضی دیگر خصوصاً از ائمه خاندان پیغمبر بدست نیست . و در قرن سوم بواسطه امام حسن العسکری و امام محمد بن ادریس شافعی و غیرهما تفاسیر ناتمامی بعرصه آمد و از آن پس مفسرین بسیار از مذاق و مشربهای متنوع هر یک وفق عقیده و اصطلاح خود تفسیر نوشتند .

فروق مختلفه مسلمین در دوره خلفاء

پس از قتل عثمان در مقام خلافت وهن و هم اختلافی عظیم حادث شد و بمحاربات متعاضیه داخلیه مسلمین منجر گردید چه غالب مهاجرین و انصار باعلی بیعت نمودند ولی عده ای بسیار از سران اسلام که شاید غالباً از نظر قومی و خاندانی یا شخصی و خصوصاً بعلت خونریزیهایش برای اسلام از آباء و اجداد و خویشان مشرکشان و هم بعلت مناعت و جلالت مقام علمی و عدم ملاحظه اش از احدی در اجراء حدود و تعالیم اسلامی حسادت و عداوت در دل داشتند ساز ^{لفت} مخالفت نواختند و تمامت بنی امیه و عمال عثمان نسبت قتلش را بیه محمد بن ابی بکر ریب آنحضرت و جانفشان در اجراء امرش

داده او را هم برکنار از مآقع ندانسته مانع از قصاص و انتقام خواندند و تنی از آنان پیراهن خون آلود عثمان را بشام نزد معاویه بن ابی سفیان برد و او بر منبر نصب کرده اهالی را باننتقام بشوراند . و عایشه نیز بذکر مظلومیت عثمان و انتقام از برادر خود با مخالفین همراه شد و سپاه بیاضت و بعنوان اینکه علی نه از خلیفه سابق و نه از جامعه امت مقام خلافت ندارد و از اجراء قصاص قاتل عثمان ممانعت مینماید در جوار بصره وقعه محاربه معروف بچنگ جمل رافراهم ساخت که خود سوار بر شتر پیشوای حرب قرار گرفت و این در سال سی و شش هجری وقوع یافت و متجاوز از ده هزار مهاجر و انصار مقتول گشتند و بالاخره تاب شمشیر علی و پسرانش را نیاورده شکست خورد و امر آنحضرت ویرا محترماً بمدینه باز آوردند. (۱)

(۱) ولادت حضرت علی بعقیده مورخین شیعہ ۱۳ رجب سال ۲۴ قبل از هجرت در مکه شد و بعضی در ۲۱ قبل از هجرت نوشتند و جلوس بخلافت در ۲۵ ذیحجه سال ۳۵ هجرت بود و راجع بمقام آنحضرت در صحیح بخاری و صحیح مسلم ترمذی و صحیح ابن ماجه حدیث نبوی حسن است «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی نبی بعدی» و محیی الدین اعرابی در کتاب مسامرة و زید بن ادنی در مشکوة الانوار حدیث نبوی «یا علی انت احسن فی الدنیا و الآخرة و انت وصی و انت منجسز وعدی و مقضی دینی» را بصحت نقل

و پس از آن معاویه بدستگیری عمرو بن العاص سپاهی بسزرگ
از اهل شام فراهم کرد ساخته حرب باعلی و اصحابش شد
و برای برتری دادن بنی امیه و مهتری خود عنوان تقاص
و خونخواهی از عثمان را همی بهانه نمود و در سال سی و هفت
هجری در محل معروف بصفین مدت چهار ماه مقاتله کردند
و گفته اند عده قتل از مسلمانان طرفین به هفتاد هزار بالغ
گشت تا در محاربه شدید طویله که شب را تا صبح از
یکدیگر همی کشتند و بنام لیلۃ السهریر شهرت یافت نزدیک
آن شد که علی غلبه یافته شام را اضافه بر حجاز و یمن
و ایران و مصر و ترکستان و عراق که در تصرف داشت قبضه
نماید و خلافت واحده کامله تشکیل یابد و اسلام صورته و معنی
بواج ترقی رسد ولی معاویه و عمرو بن العاص بحیله برای فریب
مسلمانان سادۀ همراه علی مصاحف برنیزه ها مرتفع کرده
فریاد مصالحه و حکمیت قرآن برکشیدند و بدین طریق گوی از
میدان ربوند که سپاه علی را در تعیین دو حکم از دو طرف

بقیه از ص ۳۱۳)
کردند و گفته اند که اول تدوین بعد از پیغمبر خصوصاً علم نحو در
زمان آنحضرت شد و این رباعی منسوب برومی در حق او است :
رومی نشد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سر اله
یک ممکن و اینهمه صفات واجب لا حول و لا قوة الا باللّه
صفین بکسر الصاد مثل الفاء موضع علی الفرات فی الجانب
الغربی بطرف الشام . مجمع البحرین .

و اطاعت طبق حکمشان سخت موافق کردند و خواه نخواه
دست از جنگ کشیده شد و مرکز خود در کوفه و شام برگشتند
آنگاه در همان سال سی و هفت معاویه و عمرو بن العاص از
جانبین در محلی مسمی به اذرح گرد آمدند و عمرو از جانب
معاویه معین شد و از جانب علی با اینکه میخواست عبد الله
بن عباس یا مالک اشتر نخعی را معین کند همراهش نپذیرفتند
و ابو موسی اشعری را معین کردند و او با عمرو موافقت کرد که
معاویه و علی را معزول نمایند و مسلمین ثالثی را به خلافت
و امارت برگزینند و خود نیز مبادرت کرده ندا بعزل هر دو

در تاریخ طبری صورت حکمیت نامه را که از طرفین
بعلاوه علی و عمرو عاص ده تن از بزرگان دولشکر نیز امضا
نمودند ثبت کرد و نگاشت که حکمین در حصن مسمی
بدومه الجندل واقع در قریه اذرح شام نشستند و ابو موسی
شمشیر از عاتقش بر آورد و گفت علی را برینگونه خلع کردم و
عمرو عاص سیف را بر عاتق بیاویخته گفت معاویه را برینگونه
نصب نمودم گروهی از اصحاب علی از اهل کوفه بمخالفت
سر برافراخته اعتراض نمودند که حکمیت در تمیز حق از باطل
با خداست نه با خلق و مکرراً در مسجد کوفه بحال خطابه
علی سخن وی را قطع کرده بی یکدیگر ندا برکشیدند
لا حکم الا للّه و علی در حقشان میفرمود کلمه حق براد بهما
الباطل و خطابه را ادامه میداد و نصایح آن حضرت متقاعد
نشدند تا آنکه در حروراء اجتماع بطغیان نمودند و علی
عبد الله بن عباس بفرستاد و نصایح داده گفت که تعیین

داد ولی عمرو فریاد عزل علی و نصب معاویه برکشید و بدینرو معاویه در شام قوت یافت و عمرو را با سپاهی فراوان بمصر فرستاد تا با محمد بن ابی بکر محاربه کرده و پیرا دستگیر و مقتول و

بقیه ص ۳۱۵

حکمت بر سهیل ناچاری وقوع یافت و نیز در قرآن آیه یحکم به ذوا عدل منکم و هم آیه ان خفتم شقاقتا بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهله نازل است بعضی پذیرفتند ولی بسیاری نپذیرفتند و در نهروان اجتماع کردند و خوارج بصره هم ملحق شدند و علی هر چه مکاتبه کرد سودی نداد و خوارج در بیمن طریق عبدالله بن خطاب صاحب رسول الله را بهر آنکه بعلی اعتراف کرد بسختی کشتند وزن حامله اش را شکم دریدند و بعضی از زنان دیگر را بقتل آوردند ولی در بین راه چون یکی از آنان خرما می ساقط شده از درختی بردهان نهاد برای آنکه مال غیر بود فوراً بیرون انداخت و دیگری بر خوک می متعلق بتنی از اهل کتاب شمشیر زد صاحبش را بخواست و راضی کرد و علی آنچه سعی نمود که قاتل خطاب را بدست آورد و آنان را راجع و متقاعد سازد نمرنداد و بالاخره جنگ نهروان واقع شد و مغلوب و مقتول گشتند و جمعی در رفتند و باز در نخیله در سال سی و هفت هجری باضافه خوارج دیگر گرد آمدند و علی عبدالله بن عباس را فرستاد و چون راجع نشدند مغلوب و مقتول گردیدند و با رسوم قریب یکصد وسی تن اجتماع کردند و در بین راه دهقانی را بجرم عقیده اش بعلی کشتند ولی نتوانستند کتاب را که با او بود تعرض ننمودند و علی عده بفرستاد و آنان را مغلوب و مقتول ساخت و بار چهارم در جبال را مهرمسز

در سرگین حمار محروق ساخت و بر اینگونه سپاه بحجاز و یمن و غیرها فرستاده بر عمال علی بتاختند و ممالک اسلامی را تصرف کردند . و اهل عراق که غالباً شیعه ناپایدار علی

اجتماع بزرگ کردند و از خوارج دیگر و مرتدین از اسلام و منتعین از اداء خراج و گروهی از اهل کتاب جمعی کثیر فراهم آمد باز علی جمعی بفرستاد آنانرا مغلوب و مقتول ساخت ولی از میان نرفتند و مواضعه کرده آنحضرت را مقتول ساختند و چون قیامشان بقتل معاویه و عمرو عاص شمره ای نداد تا بتوانند دولت اسلام خارجی تشکیل دهند بعد آن نیز در ایام معاویه و بعدها پی در پی هیجانها کردند و کاری پیش نرفت و منقطع نگشتند و توده مسلمانان آنان را بنام خوارج یعنی بیرون شده از خانه اسلام میخواندند و آنان ماسوای خود را بنام مجلین یعنی رواداران نارواییها و هدر سازان نفوس و اموال و اعراض مینامیدند و بفرق و شعب و قیادت ائمه و قائدین متعدد از ازارقه، اباضیه، صقریه، نجدیه، منقسم و منشعب گشتند که در کیفیت معامله با مخالفین خود از حیث تکفیر و تنجیس و عدم نکاح و اختلاط و قتل اختلاف کردند و از مابین آنها ازارقه در اهواز قوتی گرفتند تا در ایام خلافت یزید بن معاویه و عبد الملک مروان بتدبیر و کفایت عبید الله بن زیاد و شجاعان مهلب بن ابی صقر و محاربات شدید چندین ساله بالاخره در سال هشتاد و دو هجری اجتماعات و جساراتش از میان رفت و بدون جنبش متفرقاً بر جای ماندند .

(ملخص از تاریخ طبری و غیره)

بودند باوی موافقت نکردند تا بر معاویه بتازد و لاجرم در کوفه قرار گرفته شیعیان در عقب صلوات بر معاویه و عمرو بن العاص و سران بنی امیه و اتباعشان لعنت همی کردند و معاویه بشام استقرار داشته بنی امیه در بلاد اسلام غالب و حکمران شده در عقب صلوات بر علی و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر و غیرهم از اکابر بنی هاشم و پیروانشان لعنت همینمودند و اتحاد اصلی مسلمانان در این واقعات بچند قسمت شد :

بهری بخلفاء چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی معتقد شدند و معاویه را بی حق دانستند و این طریقه ستیان است .

و گروهی بر سه خلیفه اول اعتماد داشتند و بسوی معاویه و حقیقت رفتار او رفتند و بر علی نفرین کردند و این طریقه بنی امیه و ناصبیان میباشد .

و جمعی خود را شیعه علی خوانده از شیخیین یعنی در خلیفه اول اظهار رضا نمودند و از عثمان ناراضی بوده بر معاویه و بنی امیه لعن فرستادند .

و بعضی در آن میان شیخیین را نیز سالک راه ناصبوان خواندند و خلافت را بهر علی دانستند و آنان گرچه در غایت قنوت بوده ره احتیاط و تقیه پیمودند ولی در قرون دیگر

اندک اندک قوت گرفته شعبه ای از مسلمانان شدند . و در او اخرج جنگ صفین فرقه ای دیگر از اهل عراق پدید آمدند که سه خلیفه اول را صالح دانستند و از علی و معاویه هردو برکنار شدند و بخواج مسمی گردیدند و اصرار کردند که آن دو از ریاست مسلمانان برخیزند و دیگری بخلافت معین گردد و بصدور قتل هردو و نیز عمرو بن العاص برآمدند (۱)

(۱) بسال چهارم هجری گروهی از خواج در مکه گرد آمدند و درباره علی و معاویه و عمرو بن العاص رأی دادند که هر سه را بعلت اینکه موجب اضطراب ملت اسلام اند بقتل آرند و اتفاق بر آن کردند که عبد الرحمن بن ملجم علی را و حجاج بن عبد الله الصرعی مشهور بنام بکر معاویه را و عمرو بن بکر التمیمی معروف بنام زاذویه عمرو بن العاص را در یک شب که ۲۱ رمضان آنسال بود بقتل آرند عبد الرحمن بن ملجم بکوفه آمد و شمشیری خرید مهیا و مسموم ساخته و در شب مذکور با شیب بدرب مسجد حاضر شدند و چون علی در آمد که خوابیدگان را بهر اقامه صلوة بیدار سازد شیب شمشیر فرود آورد ولی بخطا رفت آنگاه ابن ملجم شمشیر خود را بفرق آنحضرت فرود آورد و فرمودند «فزت برب الكعبة» او را بگیرد چون کسان خواستند او را بگیرند حمله کرد ولی مغیره بن نوفل قطیفه بر او انداخت و او را گرفته بزمین زد و بر سینه اش نشست تا او را بستند و تکلیف درباره او را از علی پرسیدند فرمود «ان اعشى فالامر لى وان اجبت فالامر لکم فان اشرتم ان تقتصوا فضرة بضربة وان تعفوا اقرب للتقوى» و علی دو روزی ماند و روز سوم رحلت فرمود و حسن، ابن ملجم را بقتل آورد و بکر مذکور

وعلی باجمعی از آنان در نهر روان قتال داده اغلب را بکشت
وبالاخره سه تن از خوارج در یکشب از شهر رمضان سال

در همانشب بر معاویه در حال صلوة شمشیر فرود آورد که برورکش
خورد و عرق تولید قطع شد و معاویه را پس از آن فرزنددی
بوجود نیامد و معاویه دست و پای برك را قطع کرده اورا بر
جای گذاشت و بعداً زیار اورا کشت و اما زآویه در همانشب
بر جراحه بن حذاقه که برجای عمرو بن العاص بعلت ابتلائی
وی بدرد شکم نماز میخواند شناخته شمشیر فرود آورده بقتل
رساند . (از تاریخ طبری و کامل)

الاباضیة فرقة من الخوارج اتباع عبد الله بن اباض كانت
اولی ثوراتهم علی عهد مروان الثانی سنة ۱۲۹ فاحتلوا حضرموت
وصنعاء و مكة والمدینه ولكن لم یلبثوا ان کسروا واخرجوا
من مكة واثم اعادوا الكرة سنة ۱۳۴ فانتشروا من ذلك الحین
فی بلاد عمان و فی سنة ۱۳۵ تغلبوا علی افریقیا وانتشروا فی
طرابلس الغرب اما معتقد هم فیما یختص بأصول الدین
فیوافق تقریباً معتقد السنین فهم یعتقدون القرآن والخبر
من اصول الایمان غیر انهم یدلون الاجماع والقیاس بالسرائ
یصلون الجمعة ظهراً اربعاً فاذا فرغوا منها قرء الامام آیات
من القرآن و نشر کلاماً شبه الخطبة یرضی فیہ عن ابی بکر و عمر
و یسکت عن عثمان و علی و هم اذا ارادوا ذکر علی (رضه)
کتوا عنه بالرجل فقالوا « ذکر عن الرجل » و « قال الرجل » و یرضون
عن الشقی اللعین ابن ملجم و یقولون فیہ العبد الصالح
قامع الفتنة .

(سیاحتنامه ابن بطوطه)

۶۶۰ هجری بقتل علی در کوفه و قتل معاویه در شام و قتل
عمرو در مصر قیام کردند و علی که در آن هنگام تقریباً شصت و
سه سال داشت بدست تنی از ایشان مقتول گشته علی المشهور
در زمین ظهر کوفه معروف به نجف مدفون گردید و آن دو
کشته نشدند .

و خوارج بعداً جنگها کرده گاهی قدرت و جمعیتی نیز
یافتند و فرقه عبادیه از آنان در مقاتله با دولت امویة شکست
خوذه بمغرب افریقا رانده شدند و در آنجا در اقوام بربر
نفوذ کرده آنان را بعقیدت سادات مسلمین در آوردند
و دولت عبادیه رستمیه از آنان تا آغاز طلوع دولت فاطمیه مصر
حکومت میکردند و در افریقای شمالی و در طرابلس و زنگبار
عمان عربستان باقی ماند و شمار جمعیت خوارج الیوم بیش
از صدی پنج در جمعیت مسلمانان نیستند . و از امتیازات
عقاید خوارج اینکه خلیفه مسلمین باید از مابین بهترین افراد
انتخاب شود و آنان در عقاید کاملاً ظاهری و در اعمال و
زندگانی مترهّدند و بعضی از قسمتهای قرآن مانند سوره
یوسف را اعتناء نمیکنند و از مابین آن فرقه شیعه حضرت علی
گروهی غالی و مفرط بنام سبائیه شاید در اواخر ایام عثمان
پیدا شدند که مؤسس آن بنام عبد الله بن سبا از شیعیان
مخلص و غالی در حق آنحضرت بود و در سنین حیاتش نشر

عقیده ربوبیت در حقیقت نمود و جمعی را در کوفه بآن عقیده آورد . و آنحضرت نصیحت و استدلال و منع و تحذیر همی نمود و بالاخره عبد الله را به سباباط مداین منقح ساخت . و گویند جمعی از پیروانش را در دوحفره بسوزاند ولی عبد الله پس از شهادت آنحضرت اظهار داشت که علی کشته نشد و عبد الله بن طجم شیطان را که بصورت علی درآمد کشت و او با آسمان صعود نمود و در آخر الزمان نزول مینماید . و عبد الله بن سواد از اهل حیره که گویند اصلاً یهودی بود تا بعد از این عقیده همی کرد و از کتب مقدسه موسویان و عیسویان دلیل و شاهد همی اقامه نمود و آن گروه پذیرفتند و گفته اند که این اشعار را شاعری در وصفشان سرود :

تَعُوْمُ بَنِي الْحَوَادِثِ حَيْثُ شَاعَتْ

إِذَا لَمْ تَرْمِ بِبِي فِي الْحُفْرَتَيْنِ

و نیز :

بَرِئْتُ مِنَ الْخَوَارِجِ لَسْتُ مِنْهُمْ

مِنَ الْغَزَالِ مِنْهُمْ وَأَبْنِ بَابِ

وَمِنْ قَوْمِ إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا

يَرْتَدُّونَ السَّلَامَ عَلَيَّ السَّحَابِ

وَلَكِنِّي أَحَبُّ بِكُلِّ قَلْبِي وَأَعْلَمُ

أَنَّ ذَاكَ مِنَ الصَّوَابِ

رسولُ اللهِ والصدِّيقِ حبًّا

به ارجوئند احسن الثواب

وجمله * اذالم ترم بی فی الحفرتین * تلویح بواقعه مذکور
وجمله * یردون السلام علی السحاب * برای آن است که طبق
استدلال عبد الله بن سواد از انجیل منتظر بودند که
آنحضرت در سحاب با رعد بیاید و رعد و برق را صوت علی
میخوانند و بآنها جواب سلام میگفتند و امور مذکور بعد از
حضرت علی بیشتر و شدیدتر شد چه بعد از او پسر ارشدش
حسن سبط النبی بموجب وصیتش بجایش قرار گرفت و با آنکه
بعضی از وجهاء شیعه ناپایداری کوفیش و پیرا بمقابله با معاویه
تحریر و سوق میکردند دست دلش بآن سوزان میشد چه
میدانست با سیاست قویه و ثروت عظیمه و کثرت قوم و طائفه
موافق و جهالت توده شام و قدرت و سپاه و غیره که با معاویه
و عمر و عاص است هرگز کاری از پیش نخواهد رفت و بالمآل چنین
شد که بعد از شش ماه در سال ۴۱ هجری با معاویه صلح کرد
و خلافت را باین شرط که بیت المال کوفه و دارا بچرد فارس را
باو واگذارند و علی راسب نمایند باو وا گذاشت و او شرط
دوم را نیز برفت و عهد نمود که با حضور حسن علی را شستم
نکند و بآن نیز وفا ننمود و بکوفه درآمد مردم با او بیعت
کردند و شیعیان علی نیز طوعاً او کردها بیعت نمودند و حسن

به مدینه رفته اقامت جست و در سال چهل و نه هجری بدست
 زوجه اش مسموم گشته وفات یافت و چون بنی هاشم وی را
 حسب وصیتش خواستند نزد قبر جدش دفن کنند مروان لحکم
 حکمران مدینه و بنی امیه مانعت کردند و عایشه مقاومت
 نمود و لذا آنحضرت در قبرستان بقیع مدفون گردید و معاویه
 را سلطنت بی رقیب ممالک شامه اسلامی کامل گردید و او
 اولین ملوک اربعه عشر بنی امیه است که بعد از خلفاء اربعه
 نخستین سلسله پادشاهان اسلامی را بشوون قیصره روم تا ^{سیس}
 و تحکیم کردند . و سپاهیان معاویه از رود جیحون گذشته
 سمرقند را قبضه نمودند و از سوئی دیگر قسطنطنیه پایتخت
 امپراطوری روم را هفت سال محاصره گرفتند و جزیره سیسیل
 و دیگر جزائر بحر الروم را تصرف نمودند .

و بالجمله سلاطین امویه که غالباً از روح نبوی و قدس
 و تقوی عاری بودند حکمرانی با اقتداری نمودند که اسلام را
 شرقاً و شمالاً از چین و ترکستان و ممالک ماوراء جیحون و خزر
 و جنوباً و غرباً از هند و مصر و مغرب افریقا و جزائر بحر
 ابیض و اروپا گذراندند و در آیتامشان سلطنت واحده اسلامی
 و مرکز آن دمشق و آئین رسمی اسلامی همان ناصری یعنی
 عقیده به سه خلیفه اول آنگاه معاویه و اخلافش و شعارشان
 لعن بر علی و اولادش بود که در عقب هر نماز میگفتند و در

مساجد نوشتند . و روایاتی نبویه در فضل معاویه داشتند
 و تا سال یکصد و بیست و نه هجری یعنی نود و چند سال
 سلطنت با عظمت و شوکتی بپایان رساندند و ذی القربای
 نبوی از بنی هاشم را مخدول ساختند و مخصوصاً آنچه از
 اولاد و احفاد علی سر بمخالفت و قیام برافراختند کشتند که
 از همه مشهورتر واقعه مأسوفه حسین بن علی در ارض طقف
 بسال شصت هجری در آیتام سلطنت یزید بن معاویه بود .
 و در آن سلسله فقط عمر بن عبدالعزیز که در سال نود و نه تا
 صد و یک هجری سلطنت داشت در حق خاندان علی بعدالت
 سلوک کرده فدک را برگرداند و لعن و شتم را برداشت .
 و مقاومت و قیام آحاد خاندان علی در آنطول مدت امویه
 منجر به نتیجه نشد .

ولی خاندان عباس عموی پیامبر سر بهر خلافت برکشیدند
 و شروع بدعوت بعنوان خلافت و امامت حقه متکی بر روایاتی
 نبویه در سنین اخیره مروان الجعدی آخرین ملوک بنی امیه
 بواسطه محمد بن علی بن عبد الله عباس شد و امامت بنیام
 پسرش ابراهیم قرار گرفت و مروان ویرا بکشت و برادرش عبد الله
 سقاح برخاست و با برادرش منصور و بنی العباس بر بنی امیه
 تاختند و بالاخره مروان مذکور را در سال یکصد و سی و دو
 بخواری کشتند و تا افریقا و مغرب آحادشان را رانده

قتل عام کردند چنانکه تنی برجای نگذاشتند و روایت کسه از حسن بن علی گفتند " اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَرَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ بَنِي أُمِيَّةٍ يَنْزُونَ عَلَيَّ مِنْبِرَهُ رَجُلًا فَرَجَلًا فَسَاءَ ذَلِكَ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكُوفْرَ وَأَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَمْلِكُهَا بَعْدَ بَنِي أُمِيَّةٍ بِسَنِينَ " سلطنتشان راست آمد .

و با انقراض دولت امویّه و بنی امیه از آسیا عقیده ناصبیه نیز کم کم رخت بریست و سلطنت معظمه عباسیه بواسطه سقاج و بعد از او برادرش منصور خصوصاً در ایام هارون و مأمون اقتدار و شهرتی بیشتر حاصل کرد و ممالک متصرفه ملوک امویّه را نیک تنظیم و تأمین و سلطنت اسلامیّه را بدیگر ممالک بسط و توسعه دادند و مدنیت و علوم فیما بین مسلمین منتشر ساختند و مرکزشان در بغداد بود ولی در طول مدتشان باز سلطنت اسلامیّه از وحدت خود منسحب بشعب گردید و نخست سلطنت امویّه در اندلس اسپانی است که چو در ۷۱۲ میلادی مسلمین عرب از تنگه جبل الطارق گذشته خود را بآنجا رسانیدند بر حکومت مسیحیه چیره شدند بدست یک تن از خاندان امویّه که فقط او از چنگ خاندان عباسی جان سلامت بدانجا برد یعنی عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم برقرار شد و ناهشت

قرن دوام یافت ولی لشکر اسلام که بخاک فرانسه داخل شده تا رود خانه لوار رسیدند شکست خورده نتوانستند در حدود جنوبی فرانسه توقف کنند تا در زمان شارلمان ناچار بخروج کلی از آن کشور گردیدند و بعداً نیز متدرجاً ممالک متصرفه اسلام از ایران و ترکستان و مصر و غیرها بسلطنت همای کثیره غیر امویّه اسلامیّه منقسم گردید .

سنی و ائمه اربعه و شیعه و ائمه اثنی عشر دریگرفرق و عقائد اسلامیّه

اهل سنت و جماعت که فرقه رسمیه اکثریه اسلامیّه اند خود را بدین نام خوانند که رأی جامعه اصحاب در سقیفه بنی ساعده و نیز سنت گفتار و رفتار پیغمبر را بدون ادخال بدعتی پیروی کنند و غالباً شیعه را از آنرو که از جماعت بیرون رفته و ترک سنت نبوی کرده امور زائده بدعتی را بدست گرفتند رافضه و روافض نامند (۱) و هر گروهی از ایشان پیرو یکی از

(۱) سنیان اساساً امر خلافت را مقامی اداری برای حفظ و اداره جامعه میدانند که مردم تعیین کردند و گویند اگر امری الهی و وظیفه نبی بود بایستی بدرجه اولی از اهمیت در کتاب "مافرطنا فی الکتاب من شئی و کل شئی احصیناه فی امام مبین" ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین برای حفظ امت از ضلال

ائمة اربعه اند که هر يك در کتاب خود حسب استنباط خویش
دین اسلام را اصلاً و فرعاً جمع و نظم و تدوین نمودند .

ذکر گردد و اقلاباً از پیغمبر در گفتارش ترشحی کرده باشد تا
بلافاصله بعد از وفاتش یکصد و بیست هزار از اصحاب رأی ^{هند}ند
و اما قضیه ستایش از علی تا بهر درجه که بتوان قبول نمود
قرآن برای اصحاب عموماً و در روایات برای ابو بکر و عمر
و امثالهما خصوصاً در کتب اهل سنت مضبوط است و مع العلاء
حدیث نبوی مشهور است «ان امتی لن تجتمع علی ضلاله
فاذا رأیتم اختلافاً فعلیکم بالسواد الاعظم» وقوع خلافتی از
جانب علی سند معتبرند دارد و اکنون هم که شیعیان اختلاف
بمیان آوردند طبق حدیث مذکور باید بسواد اعظم که همین
جمعیت اهل سنت و جماعت اند بپیوندند و نیز حدیث
نبوی مشهور است «ستختلف بعدی امتی علی ثلاث و سبعین
فرقه یهلك اثنان و سبعون و تنجو فرقة واحدة و هم الذین
قال الله فیهم الذین یتبعون الرسول النبی الامی الا انی
تارک فیکم الثقلین ان تصکتهم بهما لن تضلوا ابداً کتاب الله
وعترتی و انهما لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض» و در روایتی
دیگر «الذین هم علی ما انا و اصحابی و قوله لا تزال طائفة
من امتی ظاهرین علی الحق حتی یأتی امر الله» و در مقابل
آنها شیعیان بیعضی از آیات قرآنی هم و غالباً بروایات
نبویه و امامیه استدلال مینمایند و گفتند که آیات منصوصه
در حق علی و خاندانش از قرآن اسقاط شد و این امور بحث
نقلی است ولی رتبه روحانیسه عظیمه و مناقب عالیه حضرت
علی و خاندانش را غالباً طرفین انکار ندارند .

نخست امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی صاحب کتاب
الفقه الاکبر که منصور خلیفه عباسی ویرا بجرم اینکه تصدی
تضاوت نپذیرفت بحبس انداخت تا بسال یکصد و پنجاه هجری
در گذشته در بغداد مدفون گردید و این مذهب و روش فیما
بین هندی و چینی و ترکی رواج کامل دارد .

دوم امام مالک بن انس بن مالک صاحب کتاب موطائی
قاضی از اهل مدینه که در ایام منصور بجرم عدم بیعت ضرب
و ظلم دید و در سال یکصد و هفتاد و نه هجری در سنین خلافت
هارون رشید بحالی که هنوز آثار ضرب مذکور در بدنش باقی
بود درگذشت و در مدینه مدفون است و این عقیدت و فقه
در افریقای شمالی و باختری و مصر علیا و سودان منتشر
میشود .

سوم امام احمد بن حنبل بن هلال از اهل بغداد که
که در ایام مهتم به بن هارون بجرم عدم اعتقاد بمخلوقیت
و حدوث قرآن جلد شدید و حبس و تقیید گردیده درگذشت
و در بغداد مدفون است و پیروان این طریقه در عربستان
و نجدند .

چهارم امام شافعی محمد بن ادیس بن عثمان بن ابی
شافع متولد در غزه عسقلان مدفون در مصر بسال دویست و
چهار هجری که این مکتب در دوره خلفای عباسیه مذهب

رسمی گردید و اکنون در حجاز و مصر سفلی و افریقای شرقی و جنوبی و فلسطین و هم فیما بین اکراد پیروانی فراوان دارد و لذا چهار فرقه بنام حنفیه، مالکیه، حنبلیه، شافعیه مشهور گردیدند و بجز قرآن کتب مجموعه از روایات نبویه بسیار دارند (۱) که در مابین همه شش کتاب بنام صحاح ست گرد آورده از احادیث صحیحه نزد مؤلف آنها را معتبر و معتمد شمارند نخست کتاب موطی مذکور از امام مالک که در قرن دوم اسلامی تألیف گردید دیگر صحاح بخاری از محمد بن اسمعیل بخاری متوفی سال ۲۵۶ هجری دیگر صحاح مسلم از محمد بن مسلم نیشابوری متوفی سال ۲۶۱ دیگر صحاح ابوداود سجستانی متوفی سال ۲۷۵ دیگر صحاح ابوعیسی ترمذی متوفی سال ۲۷۹ و صحاح ابوعبد الرحمن نسائی متوفی سال ۳۰۷ و نیز صحاح ابن ماجه متوفی سال ۳۲۳ را معتبر دانند و گفته اند نخستین مجموعه احادیث در اسلام موطی مالک و بعد از آن صحیح بخاری آنگاه صحیح مسلم بود ولی احادیث صحیح بخاری معتمدتر از کل میباشد. و از مابین فرق اربعه مذکوره مذهب و مکتب حنفی اعظم از کل و بیش از ثلث جمعیت مسلمین است و در درجه بعد آن شافعی

(۱) بعضی چنین نوشتند که اول بار در ایام عمر بن عبدالعزیز بامری احادیث محفوظه تدوین گردید.

میباشد و مذهب مالکی يك هفتم و بالاخره مذهب و مکتب حنبلی يك صدم جمعیت اسلامی است.

شیعه که فرقه رسمیه اقلیه اسلام و دارای کثرت معتنا به و بیش از عشر جمعیت مسلمین اند خود را باین نام خوانند که از امام بحق یعنی حضرت علی بن ابیطالب و اخلافش و از بیانات پیمر در حق آنان پیروی کنند و نیز خود را خاصه و حقه نامند و اهل سنت را غالباً عامه و اهل خلاف نامیدند. و بعد از پیمبر به ائمه اثنا عشر معتقد شدند که روح قداست و عصمت و قربیت الهیه و الهام و همان رشته افاضات غیبیه الهیه از این سلسله که خاندان صلبی و روحی نبوی اند برقرار ماند:

نخست حضرت علی بن ابیطالب و دوم و سوم و دوسرش سبطین نبوی یعنی حسنین متعاقباً بودند چهارم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بشهرت زین العابدین که در آغاز جوانی دچار بلیات حزن انگیز مشهور ارض طقف بود و پس از استخلاص عمری در مدینه در عبادت بی پایان رساند و سن پنجاه و هفت یا هشت در سال نود و چهار یا پنج هجری بایام سلطنت ولید بن عبدالملک وفات نمود و در مدینه مدفون گردید و در ایام آنحضرت و اندکی بعد از آن دو فرقه از شیعه طلوع و استقلال یافتند که هر دو در نزد شیعه

اثنی عشریه مقدوح و ماطل اند .

نخستین کیسانیه معتقدین بمحمد بن علی بن ابیطالب
که از زوجه حنفیه اش بعرضه آمده معروف به محمد بن
حنفیه است و در وصف علم و زهد و شجاعتش روایتها و
حکایتها میباشد و گویند یکی از بندگان و مخلصان پدر بزرگوار
که نزد وی تلمذ کرده بمقامی محسوس از علم و معرفت و
اخلاص رسید و بلقب کیسان معروف گردیده عقیده امامت
و کشف و کرامت از او بظهور آورد و مختار بن ابی عبیده
ثقفی که ارادت مند گردید نیز بلقب کیسان خوانده شد و
خروج و قیام مختار بخونخواهی از قاتلین حسین بن علی
و قتل آنان و ارسال رأس عبید الله بن زیاد حکمران عراق و ایران
برای محمد بن الحنفیه در تاریخ مشهور است و گویند عده ای
از این گروه امامت را بعد از حضرت علی منتقل باو میدانستند
و انبوهی بعد از سبطین باو پیوستند و مابین او و سرادرزاده
مذکورش حضرت علی بن الحسین مقابل کعبه در موضع
امامتشان مباحثه و محاجه رفت و بالاخره در شصت سالگی
بعهد عبد الملک مروان وفات نمود و بعد از وفاتش گروهی از
کیسانیه موت وی را منکر شده معتقد بقیبتش گشتند و گفتند که
حی و در جبل رضوی نهان و نهری از آب و نهری دیگر از
عسل نزدش روان میباشد که بآنها زندگانی مینماید و شیر و

پلنگی نیز در دوجانبش بمحافظه هستند تا آنکه یوم خسرو جش
رسد و قیام نماید . و حمیری شاعر با آوازه عرب و نیز کثیر
شاعر معروف عرب از آنان اند که گفت :

« أَلَا إِنَّ الْأَثَمَةَ مِنْ قَرِيشٍ

وَلَا الْحَقِّ اَرْبَعَةُ سَوَاءٌ

عَلِيٌّ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ

هم الاسباط ليس بهم جفاء

فسبط سبط ايمان وسر

وسبط غيبته كرسلا

وسبط لا يدوق الموت حتى

يقود الخيل يقدمه لواء

يفيب ولا يري فيهم زمانا

برضوی عنده عسل و ماء

وازد یگر کیسانیه که معترف بموتش شدند برخی اعتراف با امامت
علی بن الحسین کردند و بعضی عبد الله ابوهاشم بن محمد
حنفیه را با امامت گرفتند و بنام هاشمیه خوانده شدند و آن
بعد از وفات ابوهاشم برخی محمد بن علی بن عبد الله عباس
را با امامت پذیرفتند که راوندیه خوانده شدند و برخی از
راوندیه که بعد از فوت محمد بن علی بن عبد الله با امامت
عبد الله سفاح رفتند بنام زرامیه مشهورند و دیگران بعضی

بیان بن سمان و برخی عبد الله بن عمرو بن حرب را امام شمرند که بنام بیانیّه و حربیه شهرت یافتند و بدینگونه منقسم و متفرّق و مضمحل گردیدند .

و فرقه ثانیه اتباع زید پسر علی بن الحسین مذکورند که بعد از پدر دعوی امامت و قیام کرد و در سال صد و بیست و یک هجری بدست عمال هشام بن عبد الملک مذبح و مطلوب و محروق گردید و بعداً در سالیان خلفاء عباسی عدّه ای از احفاد زید نیز قیام کرده برتری و مهتری خواستند و بالاخره فرقه زیدیّه برجای و برقرار ماند و مرکزشان اکنون در مین می باشد و قائل با امامت و منکس با امام حاضرشان اند و شمارشان سه ملیون است و مشرکاً معتزلی میباشند . و در امام شش صفت لازم میدانند نخست آنکه از نسل فاطمه باشد دوم علم سوم زهد چهارم شجاعت پنجم سخاوت ششم ادعای امامت . و بعضی از زیدیّه که بعد از زید بمحمد بن عبد الله بن حسین بن حسن پیوستند جارودیّه نام شدند و دو فرقه دیگر نیز بنام صالحیه و سلمانیّه بودند (۱) و پنجین ائمه اثنا عشر

(۱) الزیدیّه اتباع زید بن علی بن الحسین بن علی شرائط الامامة عندهم ان يكون من اجد السبطین من بنی الحسین اومن بنی الحسین و ان يكون شجاعاً عالماً ورعاً و یخرج علی الخالفة داعياً الی الحق و كان الامام علیاً بالنسبة الخفق شمس

امام محمد الباقر بن علی بن الحسین که معروف بعلوم اسلامی بود و باقیام و دعوت برادرش زید که بنوع مذکور بالا خیره

الحسن ثم الحسین لقوله «الحسن والحسین امام قاموا اوقعد اخرجوا اولم یخرجوا ولم یکن زین العابدین اماماً لانه ما خرج و كان ابنه زید اماماً و سمو الامامیه بعده رواه عنهم لانهم رفضوا زیداً حتی قتل وهم فی الاصول معتزلیون و فی الفروع حنفیون الا فی مسائل معدودة قال زید بن علی ان اکان الامام فی قلّة من العدد لم یجب علیه قتال اهل البیة فی اذا کان اصحابه ثلاثاً و بیعة عشرة اهل بدر و جب علیه و علیهم القتال و لیس من الاعمال شیء افضل من الجهاد و تلّمذ زید بن علی ليواسل بن عطاء الفزّال رأس المعتزلة و صارت اصحابه معتزلة و كان من مذهبه جواز اقامة المفضول علی الفاضل فقال کان علی افضل الصحابة الا ان الخلافة قوّضت الی ابی بکر لمصلحة راوها و قال ابن ابی الحدید الشیعی المعتدل زیادة توضیح لذهب زید فی امامة ابی بکر و لما سمعت شیعة الکوفة تلك المقالة و عرفوا انه لا یتبرأ من الشیخین رفضوه فسمیت رافضة و قال اکثر الزیدیة بعد ذلك و طعنوا فی الصحابة طعن الامامیه و الجارودیة من الزیدیة اصحاب ابی الجارود و قالوا تبصی النبی فی حق علی و بکفر المسلمین فی بیعة ابی بکر و قال بعض الجارودیة بانقال الامامة من علی الی الحسن و منه الی الحسین و منه الی علی بن الحسین و منه الی زید بن علی و منه الی الامام محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسین و كان ابوحنیفه علی بیخته و من جملة شیعته حتی رفع الامر الی المنصور فحبس حبس الابد حتی مات فی الحبس و قيل انه لما بايع محمد بن

امام محمد الباقر بن علي بن الحسين كه معروف بعلوم اسلاميه
بود و باقيام و دعوت برادرش زيد كه بنوع مذکور بالا اخره

الحسن ثم الحسين لقوله «الحسن والحسين امام قاما
او قعدا خرجا اولم يخرجوا ولم يكن زين العابدين اماماً لانه
ما خرج وكان ابنه زيد اماماً و سمو الامامية بعده رواه
لانهم رفضوا زيداً حتى قتل وهم في الاصول معتزليون
وفي الفروع حنفيون الا في مسائل معدودة قال زيد بن علي
اذا كان الامام في قلعة من العدد لم يجب عليه قتال
اهل البقي فاذا كان اصحابه ثلاثمائة وبضعة عشر عدة اهل
بدر وجب عليه وعليهم القتال وليس من الاعمال شئ افضل
من الجهاد و تعلم زيد بن علي لواصل بن عطاء الفزال
رأس المعتزله وصارت اصحابه معتزلة وكان من مذهبهم
جواز اقامة المفضول على الفاضل فقال كان علي افضل الصحابة
الا ان الخلافة فوضت الى ابي بكر لمصلحة راوها وقال ابن ابي
الحديد الشيعي المعتدل زيادة توضيح لمذهب زيد في امامة
ابي بكر ولما سمعت شيعة الكوفة تلك المقالة وعرفوا انه
لا يتبرء من الشيخين رفضوه فسميت رافضة وقال اكثر الزيدية
بعد ذلك وطعنوا في الصحابة طعن الامامية والجارودية
من الزيدية اصحاب ابي الجارود وقالوا تبص النبي في حق
علي وبكفر المسلمين في بيعة ابي بكر وقال بعض الجارودية
بانتقال الامامة من علي الى الحسن ومنه الى الحسين ومنه
الى علي بن الحسين ومنه الى زيد بن علي ومنه الى الامام
محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسين وكان ابو حنيفة
علي بيعته ومن جملة شيعته حتى رفع الامر الى المنصور فحبس
حبس الابد حتى مات في الحبس وقيل انه لما بايع محمد بن

بدست امويان مقتول گردید و نیز با جنبش بنی هاشم از اعقاب عباس و هم از اخلاف علی بعزم استیصال بنی امیه و تأسیس

عبدالله الامام فی ایام المنصور ولما قتل محمد بالمدينة بقى ابوحنيفة على تلك البيعة يعتقد موالاة اهل البيت فرفع حاله الى المنصور فتم عليه ماتم وهذا هو السبب الصحيح فسى حبس ابى حنيفة وقال صاحب الوفيات غير ذلك. والذين قالوا بامامة محمد الامام اختلفوا فمنهم من قال انه لم يقتل وهو بعد حى وسيخرج فيملاء الارض عدلاً ومنهم من اقر بموته وساق الامامة الى محمد بن القاسم بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صاحب الطالقان ولقب بالصوفى لانه لم يك يلبس الا الصوف الابيض وكان عالماً فقيهاً دينياً زاهداً حسن المذهب يقول بالعدل والتوحيد وقد اسرفى ايام المعتصم وحمل اليه فحبس في دارة حتى مات وقالت طائفة انه حى لم يموت ولا قتل ولا يموت حتى يملاء الارض عدلاً كما ملئت جهراً ومنهم من قال بامامة يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صاحب الكوفة وقتل في ايام المستعين وقد قالت طائفة فيه ايضاً مثل ما قيل واما السلمانية من الزيدية اصحاب سليمان بن جرير كان يقول ان الامامة شوزى فيما بين الخلق ويصح ان تنعقد بعقد رجلين من خيار الامامة وانها تصح في المفضل مع وجود الافضل واثبت امامة ابى بكر وعمر حقاً باختيار الامامة حقاً اجتهادياً وربما كان يقول ان الامامة اخطأت في البيعة لهما خطأ لا يبلغ درجة الفسق وذلك الخطأ خطأ اجتهادى غير انه طعن في عثمان وكفره وكفر عايشة والزبير والطالحة باقدامهم على قتال علي ثم انه طعن في الرافضة واعتهم

دولت هاشمی مصادف شده موافقت با هيچيك نكر و تكرار خبير و روايت وعد قيام جوانى از بنى فاطمه ازوى نقل كنند .

بتمسكهم بالبداء والتقية حين ظهور عدم وقوع مواعيد هم او خطأ اقوالهم و اعمالهم ومن فرق الزيدية والبتريسية والصالحية اصحاب كثير الا بتر والحسن بن صالح بن حى وايضاً النسيمية اصحاب نعيم بن اليان والبيعة وية والخلاصة ذكروا المزيدية الى عشر فرق وفي الملل والنحل للشهرستاني ان اكثرهم في زماننا في الاصول يرون رأى المعتزلة ويعظمون ائمة الاعتزال اكثر من تعظيمهم ائمة اهل البيت واما في الفروع فهم على مذهب ابى حنيفة الا في مسائل قليلة يوافقون فيها الشافعى وكان سفيان الثوري من الزيدية وكان ابوالحسن زيد بن علي بن الحسين المذكور قد ظهر في ايام هشام بن عبد الملك في سنة ١٢٢ فبعث اليه يوسف بن عمر الثقفى والى العراقيين جيشاً فرماه رجل منهم بسهم فاصابه فمات وطلب بكفاة الكوفة ونقل راسه الى البلاذ ولزيد من العمر ٤٢ سنة يومئذ وبعث برأسه الى هشام فنصبه على باب دمشق ثم ارسل به الى المدينة وبقي الجسد مصلواً حتى مات هشام ثم احرقه الوليد ولما صلب زيد كان العباد يأتى الى خشبته بالليل وقال بعضهم نقلوا رأس زيد الى مصر ودفن هناك وفي تاريخ ابن العساكر ان النبى نظر الى زيد بن حارثة فقال المظلوم من اهل بيتى سقى هذا والمقتول فى الله والمطلوب من امتى سقى هذا ثم قال ان منى يازيد زادك الله حياً عندى فانك سقى الحبيب من ولدى زيد قيل ومن احكام الزيدية تحريم الفاطميات على غيرهم .

(خلاصة كتاب الاسلام الصحيح وكتاب الفرق بين الفرق)

و در ایام خلافت هشام بن عبد الملك در پنجاه و پنج یا هفت سالگی بسال ۱۱۳ یا ۱۱۴ یا ۱۱۶ یا ۱۱۹ وفات یافت و گفتند گروهی از شیعه آنحضرت را حتی موعود شمرند که بنام باقریه خوانده گشتند .

و خلفش امام جعفر الصادق ششمین ائمه دوازده گانه که داد علم با سرار اسلامی داده خبرهای پدر را تبیین و تکمیل نمود . نیمی از عمر را در آن دوره بپایان برد تا سلطنت مذکور بجنبش بنی عباس در سال یکصد و بیست و نه منقوض گردید و سقاح و منصور سلطنت عباسیه برپا کردند و چون در ایامشان بسیاری از گردنفرزان آل علی و فاطمه بدعت امامت پی تأسیس خلافت خاندان نبی برخاستند و بتدریج بدست ملوک بنی العباس مقتول و هلاک شدند و آنان پی اخضاع گردنکشان خانواده علویه اعمال قاسیه مینمودند . آنحضرت در سنین خلافت منصور در حالیکه حبس و قتل بسیاری از بنی اعمام پدر و خویشاوندان را دانست ایام عمر را با تقیه تا سال یکصد و چهل و هشت از هجرت بسر برد و در شصت و پنج سالگی در ایام خلافت منصور وفات نمود و در قیام مدفون شد .

و در روایات است که برخی از محارم اشاره بطلوع و قیامی ناجح در خانواده خود میفرمود و بعد از وفاتش فیما بین شیعیان و اصحاب اختلافی بزرگ پدید آمد فرقه ای که بنام

ناووسیه معروف اند امامت را بوی منتهی دانسته در حقیقت غیبت اعتقاد کرده بانتظار ظهورش ماندند و آن عقیده را ناووس نام یا ساکن قریه ناووسا بیاورد و حضرت صادق قراهمان قائم و مهدی گرفتند و از قول وی نقل میکردند که اگر ببینید سرم را بریده از کوهی نزد شما اندازند از عقیده برنگردید چه صاحب شمشیر شما منم . و کثیری پسر ارشدش اسمعیل را امام گرفتند که بنام اسمعیلیه شهرت یافتند و بعد از وفات اسمعیل برخی از آنان ویرا حتی و غائب شمرده بانتظار ظهور و قیامش ماندند و مبارکیه از ایشان اعتقاد کردند که اسمعیل در آخر الزمان برخیزد و آئین نوین آورده دین اسلام را جدید سازد . ولی اکثر اسمعیلیه محمد حبیب ابن اسمعیل را امام گرفتند و بعد از وفاتش باز جمعی او را حتی و غائب و منتظر شمرند و دیگران امامت را در سلسله اش قائل شدند تا آنکه نوبت بخلفاء فاطمیه مصر رسید که خود را از اعقاب محمد بن اسمعیل گفته قیام کردند و سلطنت معظمه فاطمیه و آل ابوطالب را پیوسته با عقاید و آداب شگرف بپا داشتند و اکنون از این شعبه خصوصاً در خراسان ایران و سوریه و سواحل افریقا و هند باقسام بهره و دروزی و مقننیه و آقاخانیه بسیارند و تمام توجه و اعتقاد و آمال آقاخانیه در آقاخان شهیر هند و ستان و خاندانش میباشد و

نسب خاندان آقاخان را متصل به نزارین مستنصر میرسانند که منتهی بمحمد بن اسمعیل گردد و از چهارده خلفاء معتقد بهره ها شروع از عبید الله مهدی تا عاضد که در زمانش کشور و دولت فاطمیه بدست خلفاء عباسی افتاد شش نفر اخیرشان را نپذیرفتند چه بعد از مستنصر خلیفه هشتمین به پسر بزرگترش نزار اعتقاد کردند ولی بهره ها به پسر کوچکترش مستعلی عقیده یافتند و آقاخانیه را نزاریه نیز میخوانند . و بسیاری از نویسندگان آنانرا بنام باطنیه یاد کردند چه معتقد به تأویل در تأویل نسبت بآثار اسلامی بودند ، حتی آیات الاحکام والعبادات را برمعانی عرفانی و اخلاقیه تأویل نمودند (۱)

(۱) آورده اند که خطابه مدعی شدند امام جعفر نوشته بر جلد بزبان سپرد که رموزش را جز آنان کس نداند و هارون بن سعید عجلی در زمانش چنین گفت :

الم تر ان الرافضین تغرقوا

فلکهم فی جعفر قال منکرا

فطائفه قالوا آله و منهم

طوائف سمته النبی المطهرا

ومن عجب لم افضه جلد جفرهم

برئت الی الرحمن ممن تجفرا

برئت الی الرحمن من کل رافض

یصیر بیاب الدین فالکفر اعورا

از کف اهل الحق عن بدعة مضوا

علیها وان یمضوا الی الحق قصرا

و عبادات و طاعات را اهمیت ندادند و مانند اکابر تصوف خود را اهل باطن و وارد بر سر اسلام شمرند .

و فرقه ای پسر دیگر حضرت صادق بنام محمد مؤمن را امام گرفتند و بنام شمطیه معروف شدند .

و فرقه دیگر با امامت عبد الله افطح بن جعفر عقیده کردند که افطحیه معروف اند و عبد الله مذکور با اسمعیل برادر ابوینی و مادرشان فاطمه دخت حسین بن الحسن بن علی بود و او مسنّ ترین پسران امام جعفر شد و از قول آن امام روایت میکردند که امامت در کبیرترین اولاد امام قرار میگیرد و آنکه امام کسی است که برجایم نشیند و آنکه امام را جز امام غسل ندهد و بر او جز امام نماز نخواند و انگشترش را جز امام نگیرد . و نیز آنحضرت و دیعه بعضی اصحابش داده فرمود بآنکس بده که از تو بطلبید و همان امام میباشد و همه این امور به عبد الله بود و لکن او هفتاد روز بعد از پدر درگذشت و فرزند ی برجا نگذاشت .

و شیعه امامیه به پسر دیگرش امام موسی الکاظم پیوسته امام هفتم گرفتند که ویرا در بحبوحه جنبش و قیام های مذکور آل ابیطالب بسال ۱۲۶ هارون الرشید از مدینه ب بغداد آورده بحبس انداخت و پس از مدتی طولانی بسال ۱۸۳ در

ولو قیل ان الفیل خب لصدقوا
ولو قیل زنجی تحوّل احمر

سن ۵۵ در آن حبس وفات نمود و مدفنش در قصبه کاظمیه در عراق معروف میباشد .

ویس از وفاتش گروهی کثیر از شیعیان و اصحاب خصوصاً وکلای منصوب آنحضرت مانند علی بن ابی حمزه بطائنی که نزد سی هزار دینار حقوق امام از شیعیان جمع بود و عثمان بن عیسی رواسی که نزدش سی هزار دینار وینج کنیز بود و زیاد بن مروان قندی و غیرهم ویرا حق و غائب و خاتم الائمه و منتظر شمرند که بنام واقفیه معروف میباشند و موسوییه و مفضلیه هم نامند چه مفضل بن عمرو بر آن عقیدت قرار و اصرار داشت و بهمین گونه زرارة بن اعین و عمارة السباطی از مشاهیر اصحاب و روایات از آنحضرت بودند . و نقل از حضرت صادق نمودند : سابعکم قائمکم و نیز صاحبکم قائمکم الا وهوسمی صاحب التوراة و آنکه آنحضرت بیکی از اصحابش گفت ایام هفته را بشمارو او از روز یکشنبه شروع کرد تا بشنبه رسید پرسیدند چند شمردی او گفت هفت پس آنحضرت فرمود سبت السبوت و شمس الدهور و نور الشهر من لایلمه و لایلعب و هو سابعکم قائمکم هذا و اشاره بموسی نمود . و نیز در حقیقت گفت که شبیه بعیسی است و همینکه موسی دم از قیام زد و لب باظهار امامت و قیادت گشود هارون ویرا از منته برداشت و نزد عیسی بن جعفر حبس کرد پس بیفداد طلبید

و نزد سندی بن شاهک محبوس نمود و گویند که یحیی بن خالد بن برمک او را در محبس به رطب مسموم و مقتول ساخت و جسد را بیرون آورده در مقابر قریش بیفداد دفن کردند و پیروانش را گویند درباره فوتش سه گونه شدند :

بعضی اظهار تردید و توقف کردند و آنانرا بعضی از ایشان مطوره نام کردند و در حقیقت گفتند ما انتم الا کلاب مطوره و بعضی نام مطوره را بر عامه واقفیه اطلاق کردند .

و گروهی یقین بفوت آنحضرت نمودند و مقیطعه نام کرده شدند .

و برخی بر آنحضرت توقف کرده گفتند فوت ننمود بلکه غیبت کرد و خروج خواهد نمود و آنان را وقفیه نامیدند و نامه ای که حضرت رضا بپیرا در خود ابراهیم نوشته ویرا از پیروی چنین عقیده نکوهش نمود ، در متون کتب روایات مسطور است .

و شیعیان امامیه امام علی الرضا مذکورین موسی الکاظم را امام هشتم پذیرفتند که مأمون عباسی برایش بولایت عهد خلافت خود بیعت گرفت ولی عباسیان که شمارشانرا بقرب سی و سه هزار نوشتند سر بمخالفت برکشیده تنی دیگر را از مابین خود منتخب و خلیفه ساختند تا مأمون از عزیمت خود منصرف گردید و آنحضرت بسال ۲۰۳ در سن ۵۵ بقرب طوس

خراسان وفات نمود که مدفنش مزار معروف مشهد الرضا گردید.
 و بعد از او فرقه ای از شیعیان احمدیه و معتقد با امامت احمد
 پسر امام موسی کاظم گشتند ولی اکثر آنان امام محمد الجواد
 بن امام علی الرضا را امام نهم گرفتند و آن حضرت در ایام
 خلافت معتصم برادر مأمون در سن ۳۶ بسال ۲۲۰ وفات
 کرده در قصبه کاظمیه نزد جدش مدفون گشت و آن قصبه
 بنام کاظمین معروف گردید .

و بعد از او پسرش امام علی النقی الهادی را امام دهم
 شناختند و آنحضرت در ایام خلافت معتز عباسی بسال ۲۵۴
 در سن ۴۲ وفات نمود و مدفنش در سرّ من رأی میباشد چه
 او را متوکل عباسی از مدینه بقریه عسکر وارد و گاهش نفسی و
 توقیف نمود تا در آنجا رحلت کرد (۱) .

(۱) دیباجة لقب محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
 و آتیا لقب بذلك لحسن وجهه و قال المفید فی ارشاده انه
 كان شجاعاً وكان يصوم يوماً و يفطر يوماً و يرى رأی الزیدیه
 فی الخروج بالسيف خرج علی المأمون فی سنة تسع وتسعين
 و مائة بمكة فقبه الزیدیه و الجارودیه فخرج لقتاله عيسى الجلودی
 ففرق جمعه و اخذه فانفذه الى المأمون فلما وصل اليه اكرمه
 و ادنى مجلسه و وصله من احسن جائزته و كان مقيماً معه
 بخراسان و توقى بها . (مجمع البحريين)

در کتاب وفيات الاعيان پس از شرح حال حضرت ابوالحسن
 علی بن موسی الرضا و احترامات فائقه مأمون خلیفه و آنکه دختر

و بعد از او فرقه ای از شیعیان و اصحاب را گفتند که امامت
 را در حق پسرش محمد بن علی اعتقاد آورند و بنسبت بنفیس

خود ام حبیب را در سال ۲۰۲ هجری بازواج وی را در نگاشت
 که برادر آنحضرت زید بن موسی قیام و خروج برخلیفه کرد و
 کاربرد رجه ای کشید که بصره را محاصره نمود و خلیفه متوسل
 با آنحضرت گردید تا بصره رفته برادر را نصایح گفته منصرف
 ساخت پس در ضمن حال علی هادی عسکری چنین نوشت:
 و كان قد سعى به الى المتوكل و قيل ان في منزله سلاحاً و كتباً
 و غيرها من شيعة و اوهموه انه يطلب الامر لنفسه فوجه اليه
 بعدة من الاتراك ليلاً فهاجموا عليه منزله غلّة فوجدوه وحده
 في بيت مفلق و عليه مدرعة من شعر و على رأسه طحفة من صوف
 و هو مستقبل القبلة مترنم بآيات من القرآن في الوعد و الوعيد
 ليس بينه و بين الارض بساط الا الرمل و الحصى فأخذ علي
 الصورة التي وجد عليها و حمل الى المتوكل في جوف الليل
 فمُثِّلَ بين يديه و المتوكل يستعمل الشراب و في يده كأس
 فلما رآه اعطاه و اجلسه الى جانبه ولم يكن في منزله شئ مميّ
 قيل عنه و لا حجة يتعلل عليه بها فساوله المتوكل الكأس الذي
 في يده فقال يا امير المؤمنين ما خامر لحصي و رمي قط فاعفنى
 منه فاعفاه و قال انشدني شعراً استحسنته فقال اني لقليل
 الرواية للشعر قال لا بد ان تنشدني فانشده: رب اتوا على قلل
 الجبال تحرسهم - غلب الرجال فما اغنتهم القتل . و استنزلوا
 بعد عزن معاقبهم - فاودعوا حفراً يابئس منازلوا . ناداهم
 صارخ من بعد ما قبروا اين الاسترة و التيجان و الحلل
 اين الوجوه التي كانت منعمة - من دونها تُضرب الاستار و الكلل
 فافصح القبر عنهم حين سائلهم - تلك الوجوه عليها الدود ينتقل

نام غلام وی که این عقیدت را برپا داشت نفیسیه و یابن امام
محمدیه شهرت یافتند و منقرض شدند ولی شیعیان امامیه

قد طال ما اكلوا دهرًا وما شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد
اكلوا فاشنق من حضر على علي وطن ان بادرة تدراليه فبكي
المتوكل بكاءً كثيراً حتى بلت دموه لحيته وبكى من حضر
ثم امر برفع الشراب ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال
نعم اربعة آلاف دينار فامر بدفعها اليه ورده الي منزله
مكرما ولما كثرت السعاية في حقه عند المتوكل احضره من
المدينة و كان مولده بها واقتره بستر من رأى وهي تدعى
بالعسكر ولهذا قيل لابي الحسن المذكور العسكري لانه
منسوب اليها واقام بها عشرين سنة وتسعة اشهر وتوفي بها
يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة .

بدانکه اولاد پیغمبر چنانکه در تذکره الائمه است پنج اند
ابراهیم از ماریه و قاسم و فاطمه و رقیه و زینب از خدیجه و نام
طیب و طاهر لقب ابراهیم بود و بعضی دویسر دیگر دانستند
و اولاد حضرت امیر المؤمنین پانزده پسر و هیجده دختر
حسن ، حسین ، زینب ، ام کلثوم از حضرت فاطمه محمد اکبر
از حنفیه عبید الله و ابوبکر از لیلی بنت سعید تمیمه عباس
و عثمان و جعفر و عبد الله از ام البنین یحیی و عون از اسماء
بنت عمیس مادر محمد بن ابوبکر که اول زن جعفر طیار بود
محمد اوسط از امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت پیغمبر
بود ام الحسن و رطله کبری از سعیده بنت عروه و باقی اولاد
آنحضرت مادرشان کنیز بود و در اولاد حضرت امام حسن
اختلاف است پانزده و شانزده و بیشتر هم گفته اند آنحضرت
سیصد زن گرفته و طلاق داده و آنحضرت بهمراه لشکر سعد و قاسم

بعد از او خلفش امام حسن را که در همان منقای پدر بقریه
عسکر عراق میزیست و در ایام خلافت معتمد بسال ۲۶۰ در
۲۸ سالگی وفات یافت امام یازدهم دانند و او در ظاهر
بلا عقب بود و فرزندی نداشت که برجایش با امامت نشیند .
و ائمه مذکور پیشوایان آخرین فرقه شیعه اند که حضرت علی
را وصی و خلیفه حقیقی من جانب الله و اخلاف مذکورش را
واحداً بعد واحد امام مفترض الطاعة و منصوص حامل الهام
و مصدر کرامات و خوارق عادات دانستند .

حسب التماس عمر بايران آمد و تا شهر ری رفت و بقریه کهنگ
واردستان تشریف بردند و اصفهان نیز تشریف آورده در زمین
مشهور بلسان الارض قرب زاینده رود در خارج شهر نزول
کردند ... در مسجد عتیق اصفهان و در مسجد لنبسان
نماز گزاردند ولی حضرت امام حسین دارای چهار پسر:
علی اکبر و علی اوسط زین العابدین و علی اصغر و عبد الله
محمد بن الحسین و بغیر از علی اصغر همه در کربلا شهید
شدند و بعضی علی اکبر را امام زین العابدین دانستند
و مادر امام زین العابدین و علی اصغر شهربانو است
و بعضی مادر علی اصغر را لیلی بنت لفقسی میدانند و بعضی
اخبار دلالت میکند که شهربانو در کربلا نبوده و حضرت
زین العابدین را یازده فرزند و امام محمد باقر دویسرو
یک دختر یا پنج پسر و دو دختر و امام جعفر صادق دو دختر
و هشت پسر و امام موسی کاظم ۳۹ یا ۴۴ یا ۶۰ فرزند و امام
رضا ۶ فرزند و امام محمد تقی ۴ و امام علی نقی ۵ که يك
پسرش معروف بجعفر کذاب ۱۲۰ فرزند داشت و امام حسن
عسکری زیاده از يك فرزند نداشت (خلاصه از خزائن نراقی)

پس از وفات امام حسن عسکری بسال دویست و شصت هجری بین شیعیان و اصحاب اختلاف شدید حاصل شد چنانچه گروهی از شیعیان و اصحاب برادرش جعفر بن علی را امام دوازدهم گرفتند و بنام جعفریه متّقی بودند که منقرض شدند و توده شیعیان ویرا بنام جعفر کذاب خوانند و دیگران از شیعیان بعضی توقف در امام حسن کرده گفتند او غیبت اختیار نمود و بعضی او را متوفی دیده گفتند باز زنده میشود و جهانرا بآئین حقّه آورد و گروهی معتقد شدند که سلسله امامت تا او منقطع گردید و برخی متحیر و متوقف شدند که چون اولادی از وی معلوم نشد در او توقف است . و از آنانکه فرزندی برای آنحضرت قائل شدند بعضی از زمان وفات آنحضرت تا رشد و بلوغ فرزندش قائل بفترت مانند فترت مابین دو پیمبر شدند و برخی آن فرزند را که امام دوازدهم دانستند پس از مدّت سپری شدن حیات متوفی گفتند و برایش فرزندی معتقد گشتند و او را مهدی موعود قرار دادند و اینان را جوازیه خواندند ولی عقیده شیعه امامیه مطابق هیچیک از اینها نیست بلکه وفق همان است که وکلاء حضرت امام حسن اظهار داشتند چه از وکلاء آنحضرت برخی مدّعی شدند که او پسر محمد نام در سال ۲۵۵ بعصره ظهور آمد ولی باحتیاط از تعرّض معتمد عباسی خلیفه عصر مختفی گردید

و آنان خود را وکلاء وی معرفی کرده تصرف در امور مرجوعه بامام نمودند و محلّ اختفایش را گهیی برداب خانسه مسقط الرأس و گاهی اماکن و یا جبالی گفتند و بعضی چنین نوشتند که کودک پنجساله در حال غم و اندوه از فراق پدر بحال بیتابی و کوشش داخل حفره و یا چاهی در قریب منزل گردید و دیگر از آنجا بیرون نیامد . و وکلاء مذکور متعاقباً رتق و فتق امور روحانیّه بعنوان وکالت خاصّه میکردند تا پس از هفتاد و چهار سال از ولادتش و ۶۹ سال از وفات والد ماجدش غیبت و اختفاء منتهی کامل واقع گردید و عنوان وکالت خاصّه از میان رفت .

وکیل نخست ابو عمر و عثمان بن سعید عمری روغن فروشی در قریه عسکریّه وکیل و امین امام علی نقوی و امام حسن بود و غسل و کفن امام حسن را او مباشرت نمود و مدت وکالتش بعنوان از امام غائب بیست سال شد و در سال ۲۸۰ درگذشت و در بغداد مدفون گشت .

آنگاه پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان عمری بعنوان نصّ امام غائب در حقّ خود و بتعیین پدر متشبهت گردیده جای پدر گرفت و نامه ها بنام توقیعات و هم کرامات و اخبار از قول امام غائب منتشر ساخت تا در سال سیصد و پنجاه درگذشته بخانه خود در بغداد در طریق کوفه مدفون گشت .

وکیل سوم ابوالقاسم حسین بن روح نهختی که بسال ۳۲۶ درگذشت و در محله نهخت بغداد مدفون گردید .

وکیل چهارم شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری بود که در سال سیصد و بیست و هشت یا نه در عهد خلافت راضی عباسی وفات نمود و در بغداد مدفون شد و نامه ای بعنوان توقیع از امام غائب بیادگار گذاشت دال بر اینکه همه کس از لقایش محروم خواهد بود و مدعی رویت کاذب و باطل است تا آنکه روز موعود برسد و با مقدمات و علامات ظهور کند و اعمالی شگرف بانجام رساند . و عده دیگر نیز از وکلاء و نقباء مدعی وکالت و مقاماتی ارفع و اعلا از آن هم شدند ولی نزد شیعیان امامیه مقبول نیستند چه وکلاء مذکور که مقبول قرار گرفتند با آنان مقاومت و معارضت کرده ایشانرا مورد و مطرود ساختند (۱) و شهرستانی عده فرق شیعیان اصنام

(۱) قال ابن ابی الحدید فی شرح النهج وکان محمد بن نصیر من اصحاب الحسن بن علی بن محمد بن الرضا فلما مات ادعی وكالة لابن الحسن الذی تقول الامامیه بامامته ثم ادعی انه رسول ونبی من قبل الله وانه ارسله علی بن محمد بن الرضا ووجد امامة الحسن العسكري وامامة ابنه وادعی بعد ذلك الربوبیة وقال باباحة المحارم .

از جمله مدعیان وکالت که در اول خود رانائب خاص از امام غائب معرفی کردند شریعی و حمیری را نوشتند که پیروانشان در حق آند و ونیز در حق پنج تن یعنی محمد و علی و فاطمه

حسن عسکری را یازده و بعضی دیگر ۱۳ یا ۱۴ شمار کردند و در مابین عده کثیر از متازین احفاد حضرت علی که

و حسن و حسین تجلی الوهیت ذکر میکردند و اشخاصی چند را اصداد و نقاط مقابل آنان میخواندند و برخی همان اصداد را که موجب ظهور فضلشان گشتند مدوح میشمردند . فی کتاب الفصل فی العلل والا هواء والنحل قالت الامامیه کلهم وهم جمهور الشیعة ومنهم المتکلمون والنظارون والعدد العظیم بان محمد بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب حتی لم یمت ولا یموت حتی یخرج فیمسلأ الارض عدلاً کاملت جوراً و هوی عندهم المهدی المنتظر و یقول طائفة منهم ان مولد هذا الذی لم یخلق قط سنة ۲۶۰ سنة موت ابیه و قالت طائفة منهم بل بعد موت ابیه بمدة و قالت طائفة منهم بل فی حیاة ابیه ورووا ذلك عن حکیمة بنت محمد بن علی بن موسی و انتها شمادت ولادته و سمعته یتکلم حین سقط من بطن امه و یقرء القرآن و ان امه نرجس و انتها ای حکیمة کانت هی القابله و قال جمهورهم بل امه صیقل و قالت طائفة منهم بل امه سوسن و کل هذا هوس و لم یعقب الحسن المذكور لا ذکراً ولا انثی .

مدینه الحلة غربی الفرات اهلها امامیه اثنا عشریه وهم طائفتان احدهما تعرف بالاکرار والاخری تعرف باهل الجامعین والفتنسة بینهم متصله والقتال قائم ابداً و بمقریسة من السوق الاعظم بهذه المدينة مسجد علی بابہ سترحیر مسدول وهم یسمونه مشهد صاحب الزمان و من عاداتهم انه یخرج فی کل لیلة مائة رجل من اهل المدينة علیهم

قیام و خروج کردند چندین از مشاهیرند که نزد پیروانشان بعنوان امامت و مقام و کرامت شناخته شدند مانند امام محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی معروف بلقب نفس زکیه که در خلافت منصور عباسی با جمعی از عائله و اصحاب در مکه مقتول شد و برادرش ابراهیم نیز در جنگی در کنار فرات بقتل رسید و امام یحیی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن که در ديلم اتباع و اشیاع مهیا ساخت و هارون رشید او را ناگهان و غفلة دستگیر کرده بیفداد برد و چندان در حبس نگهداشت تا درگذشت .

وابوالحسن یحیی نسل چهارم زید مذکور که در ایام خلافت مستعین کوفه را بتصرف آورد و عمال خلیفه با او

السلاح و بایدیهم السیوف مشهورة فیأتون امیرالمدینة بعد صلوة العصر فیأخذون منه فرسًا مسرجًا ملجمًا و بغلةً كذلك و یضربون الطبول و الانفار و البوقات امام تلك الدار و یقتد بها خمسون منهم و یتبعها مثلهم و یمشی آخرون عن یمینها و شمالها و یأتون مشهد صاحب الزمان فیقفون بالبا و یقولون بسم الله یا صاحب الزمان بسم الله اخرج قسد ظمهر الفساد و کثر الظلم و هذا اوان خروجک فیفرق الله بک بین الحق و الباطل و لا یزالون كذلك و هم یضربون الابواق و الاطبال و الانفار الی صلوة المغرب و هم یقولون ان محمد بن الحسن العسکری دخل ذلك المسجد و غاب فيه و انه سیخرج و هو الامام المنتظر عندهم .

(سیاحتنامه سیاح شهر قرن ۸ ابن بطوطه)

مقاتله نموده اتباعش را بکشتند و سرش را جدا کرده نزد خلیفه فرستادند .

و صاحب الزنج معروف مستی بعلی که خود را از اخلاف خوانده بسال ۲۲۴ در بحرین و بصره سر برافراخت و دعوات علوی در طبرستان خصوصاً داعی الی الحق و ناصر ملقب به اطروش مشهورند .

و مابین شیعه اثنی عشریه نیز علماء کبار و مراجع تقلید بسیار برخاستند ولی محصور و محدود در عددی نیستند و هر یک اصول و فروع اسلام را مأخوذ از قرآن و حدیث نبوی یا امامی و غیرهما طبق استنباط خود عرضه داشتند . و نیز کتب مجتمعه احادیث مرویه از ائمه اثنی عشر و از نبی شروع از قرن ۴ اسلامی فیما بینشان بسیار است که در آن میان پنج کتاب را بغایت معتمد میدانند کتاب کافی از محمد بن یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۸۱ و استبصار و تهذیب متعلق به شیخ طوسی متوفی در سال ۶۰۶ و مدینه العلم و من لا یحضره الفقیه متعلق به ابن بابویه متوفی در سال ۳۸۱ . و سنن را باین کتب اعتمادی نیست و شیعیان نیز احادیث سنن راضعیف می شمارند (۱) و حال در دیگر فرق

(۱) قال شعبه تسعة اعشار الحدیث کذب قال الدارقطنی الحدیث الصحیح فی الحدیث الکذب کالشعرة البیضاء فی

شيعه بهمين منوال است كه هريك را بناى مذهب و عقیده و عمل بر روايات مأثوره از طريقشان و مجموعه دركتبشان ميباشد.

جلد الثور الاسود. فى جامع مسلم قال رسول الله لا تكتبوا عني شيئاً غير القرآن و من كتب شيئاً غير القرآن فليحبه. فى سنن ابى داود دخل زيد بن ثابت الى معاوية فسأل معاوية عن حديث فاخبره به فامر معاوية انساناً يكتبه فقال زيد امرنا رسول الله ألا نكتب شيئاً من حديثه فمحاها فى كتاب جامع بيان العلم و فضله عن جابر بن عبد الله بن يسار قال سمعت علياً يخطب يقول اعزم على كل من كان عنده كتاب الأرجع فمحاها فاتماً هلك الناس من حيث اتبعوا احاديث علماءهم وتركوا كتاب ربهم فى ارشاد قال الهروى لم يكن الصحابة ولا التابعون يكتبون الاحاديث انما كانوا يودونها حفظاً و يأخذونها لفظاً حتى خيف عليه الدروس و اسرع فى العلماء الموت امر عمر بن عبد العزيز ابابكر بن محمد فيما كتب اليه ان انظر فى ما كان من سنة اوحديث فاكتبه و اول من جمع ذلك الربيع بن صبيح و سعيد بن ابى عروة و غيرهما و كانوا يصنفون كل باب عليحدة الى ان انتهى الامر الى كسار الطبقة الثالثة و صدف الامام مالك بن انس العوطاء بالمدينة و عبد الملك بن جريح بمكة و عبد الرحمن الانراعى بالشام و سفيان الثورى بالكوفة و حماد بن مسلمة بن دينار بالبصرة انتهى ملخصاً . وقال ابن ابى الحديد فى شرح التهجد اعلم ان اصل الاكازيب و احاديث الفضائل كان فى جهة الشيعة فانهم وضعوا فى بدء الامر احاديث مختلفة فى صاحبهم حطهم على وضعها عداوة خصومهم فلما رأيت البكرة ما صنعت الشيعة وضعت لصاحبها احاديث فى مقابلة هذه

ولى در مابين احاديث همه آن فرق اخبار مجموعله بنهايت كثر است كه برآى اغراض شخصيه و حزبيه پس درسى

الاحاديث فلما رأيت الشيعة ما قد وضعت البكرة اوسعوا فى وضع الاحاديث الخ .

وفى مسند الطالبي عن عبد الله بن زبير عن النبى من قال على ما لم اقل فليتبوء مقعده من النار و مثله فى البخارى و مسند ابى داود و نقل البخارى و مسلم و الترمذى عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله ان كذبا على ليس ككذب على احد فمن كذب على متعمداً فليتبوء مقعده من النار. وفى الطبرانى الكبير اعرضوا حديثى على كتاب الله فان وافقه فهو منى وانما قلته فى مفاتيح الغيب روى عن النبى انه قال اذا روى عنى حديث فاعرضوا على كتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا ذروه فى المقدمة لجامع مسلم مسلم بن يسار انه سمع اباه ريرة يقول قال رسول الله يكون فى آخر الزمان رجالون كذابون يأتونكم فى الاحاديث ما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فبايكم و آياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم. وفى كتاب اسباب النزول للامام واحدى قال رسول الله اتقوا الحديث الا ما علمتم فانه من كذب علمى متعمداً فليتبوء مقعده من النار . فى الفصل لابن حزم و هذه الطوائف كلها فى الاحتجاج احاديث موضوعة مكدوسة لا يعجز عن توليد مثلها من لادين له ولا حياء واصلاً سائر الاحاديث التى تتعلق بها الرافضة فموضوعة يعترف ذلك من له ادنى علم بالاخبار ونقلها وفى سنن ابن ماجه من عوف بن مالك قال قال رسول الله افتقرت اليهود على احدى و سبعين فرقة فسبعون فى النار و واحدة فى الجنة والذى نفس محمد بيده لتفترق امتى على ثلاث و سبعين

جعل شد و کم کم توده ای گردید و تمیز آنها برای افکار تقلیدی ساده میسور نیست (۱) چنانکه ابوهریره از اصحاب

فرقة فواحدة في الجنة وثنان وسبعون في النار وقيل يا رسول الله من هم قال الجماعة. وعن انس بن مالك قال قال رسول الله ان بنى اسرائيل افرقت على احدى وسبعين فرقة وان امتي ستفرق على ثنتين وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة وهي الجماعة. وقال الرازي في مفاتيح الغيب وقيل ايضا قد روي ضد ذلك وهو انها كلها ناجية الا فرقة واحدة وفي فصل التفرقة بين الاسلام والزندقة للفرزالي ستفرق امتي بضعاً وسبعين فرقة كلهم في الجنة الا الزنادقة وهي فرقة. وفي العوافعات للشاطبي ستفرق امتي على ثلاث وسبعين فرقة اشدها فتنة على امتي الذين يقيسون الامور بأرائهم. وفي منهاج الكرامة في معرفة الامامة عن خواجه نصير الدين الطوسي قول رسول الله ستفرق امتي على ثلاث وسبعين فرقة فرقة ناجية والباقي في النار وقد عيّن الفرقة الناجية والهالكة في حديث آخر صحيح متفق عليه وهو قوله مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق فوجدنا الفرقة الناجية هي فرقة الامامية (ملخص از كتاب الاسلام الصحيح)

(۱) قال احمد بن سيّار كان مقاتل بن سليمان مروزي من اهل بلخ وتحول الى مرو وخرج الى العراق وهو متهم متروك الحديث محجور القول وكان يتكلم في الصفات لا تحل الرواية عنه. وقال ابراهيم بن يعقوب الجورجاني كان رجلاً جوراً. وقال ابو عبد الرحمن النسائي الكذابون المعروفون على عهد رسول الله اربعة ابن ابي يحيى بالمدينة

النبي را گویند قلم و اوراق حاضر داشته احادیث بسیار از قول نبی جمع آورده که شماری کثیر از آنها مخالف با علوم و مناقض قضاوت عقلیه قطعیه و منافی اصول مسلمة دینیه خصوصاً نفس دین اسلام است و بنی امیه حدیث "ان الله يوبّد هذا الدين بالرجل الفاجر" میخواندند و بنی العباس روایات "ابشر يا عمي ان الله بدء بسى هذا الامر وسيختمه بسلام من ولدك يملأها عدلاً كما ملئت جوراً" و هو الذي يصلّي بعيسى "متداول داشتند و واقفیه "سابعهم قائمهم" روایت کردند و برهمین گونه غلات در حق علی و کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه و غیرهم هر یک روایاتی از قول نبی و ائمه و حتی تأویلاتی از آیات قرآنیّه برای خود آوردند و برای نفس زکیّه مذکور روایت نبویّه "يُقْتَلُ بِأَحْجَارِ الزَّيْتِ مِنْ وُلْدِي نَفْسَ زَكِيَّةٍ" نقل شد و برای خلفاء اسمعیلیّه مصر و مغرب طلوع آفتاب از مغرب و حکایت جزیره خضراء روایت کردند.

و آورده اند که پیغمبره نبذه ای از روایات متناقضه در زمانش تصادف کرده خبر کثرت اخبار کاذبه بعد از خودش را داده

و الواقدي ببغداد و مقاتل بن سليمان بخراسان و محمد بن سعيد و يعرف بالمصلوب بالشام، و بعد از نقل اقوال بسیاری از معارف علماء حدیث امثال بخاری و امام احمد حنبل و غیرهما در تضعیف مقاتل خراسانی مذکور و قال ابو حاتم محمد بن حیان البستي كان ياخذ عن اليهود والنصارى. (ملخص از وفيات الاعيان)

ميزان صدق خبر را انطباق با قرآن معین فرمود .

واز جمله آثار ادبیه مقدسه متداوله بین سنی و شیعه
مجموعه خطب حضرت علی بر منبر کوفه بنام نهج البلاغه است که
شماره خطب را تا چهار صد و هفتاد و اندی گفتند و سید رضی
در رجب سال چهار صد هجری خطب و مواظب راجع و تدوین
کرده نهج البلاغه نام نهاد و متداول و بعداً مطبوع و مفسر
گردید (۱) . و نیز مجموعه دیوان اشعار منسوب بآنحضرت که

(۱) وقد اختلف في كتاب نهج البلاغة المجموع من كلام الامام
علي بن ابي طالب رضي الله عنه هل هو جمعه (السيد
المرتضى) أم جمع اخيه الرضى وقد قيل انه ليس من كلام
علي وإنما الذي جمعه ونسبه اليه هو الذي وضعه والله اعلم
(وفيات الاعيان)

آن ابن ابی الحديد شارح نهج قال آن كثيراً من ارباب
الیهوی يعرفون آن كثيراً من نهج البلاغة محدث صنعه قوم من
صلحاء الشيعة وربما عزوا بعضه الى الرضى ابى الحسن وغير...
آن النهج من كتب الشيعة صنّفه احمد بن الحسين العلوي
المشهور بالرّضى وقيل صنّفه اخوه علي بن الحسين المتطبّب
بالمترضى وفيه ما يعارض الكتاب و يناقضه و آن غير العارف
يتلوه و هو غافل عما فيه قوله فانا صنایع ربنا و الناس
بعد صنایع لنا باطنه انهم عبید الله و الناس عبیدهم ...
وقوله نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و
معادن العلم و بناييع الحكم روى جلال الدين السيوطی
في الدر المنثور في التفسير بالماثور عن قتادة عن ضحاک بن
مزاحم ان النبي كان يقول نحن اهل بيت طهرهم الله نحن

یکهزار و یانصد بیت میاشد . و نیز کلمات حکمت آیات قصار
و ادعیه و مسائل حکمیّه منسوب باو . و نیز صحیفه مجموعّه

شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بيت الرحمة
و معدن العلم لقد تفحصها ابن ابى قحافة وهو يعلم
آن محلی منها محل القطب من الرضى اسألونى قبل
ان تفقدونى وقوله اما والله ليسلطن عليكم غلام ثقیف
اشارة الى حجاج بن يوسف الذى هو واعماله كان معروفاً
وقوله وآن لآل محمد بالطالقان لكنزاً سيظهره الله اذا شاء
دعاؤه حق حتى يقوم باذن الله فيدعوا الى دين الله اشارة
الى امثال خروج الحسن بن زيد بن محمد بن اسمعيل بن
الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب فى شهر
رمضان ٢٥٠ و خروج الناصر حسن بن علي بن الحسن بن
عمر بن زين العابدين و الداعي الحسن بن قاسم قام بعد
الناصر وفاته فى سنة ٣١٦ كلهم فى طبرستان انظر فى تاريخ
طبرى و قوله انه يقتل فى احجار الزيت اشارة الى مقتل
النفس الزكية بالمدينة قال الطبرى ثم دخلت سنة ١٤٥ فعما
كان فيها من الاحداث و خروج محمد بن عبد الله بن الحسن
النفس الزكية و خروج اخيه ابراهيم بن عبد الله بعده بالبصرة
و مقتلها يقتل بعد ان يظهر و يقهر بعد ان يقهر ياتيه
سهم غرب يكون منتهى فيابوساً للرأى شلت يده و وهن عظمه...
اشارة الى واقعة ابراهيم المذكور اخى النفس الزكية . قوله
ثم يظهر صاحب القيروان القسّ البطن ز و النسب المحض
المنتخب من سلالة نى الهد المسجى بالرداء اشارة الى
ابى عبد الله المهدي اول السلسلة العلوية بالحذب قال
ابن ابى الحديد كان عبید الله ابىض متروكاً مشرفاً بالحمة

ادعيه منسوب بعلق بن الحسين كه شيعيان آنرا مزامير
اهل بيت لقب دادند . وهم ادعيه ورسالات و مقالات و تقاسيم

رخص البدن و ذوالبداه اسماعيل بن جعفر وهو المسبحى
بالرداء لان اباه سجاه بردائه لما مات و ادخل اليه
والشيعه يشاهدونه ويعظّمون موته و تزول عنهم الشبهة
في امره . قوله و يخرج من ديلمان بنو الصياد حتى يطكوا الزور
ويخلصوا الخلفاء قال لهم قائل فكم مدتهم يا امير المؤمنين
فقال مائة او تزيد قليلاً و المترف ابن الاجذم يقتله ابن عمه
على دجلة اشارة الى بنى بويه و الاجذم معز الدولة
كان اقطع اليد و المترف ابنه عز الدولة بختيار قتله عضد الدولة
و معز الدولة خلع المستنق و بيهاء الدولة خلع الطائع و كان
مدة ملكهم كما اخبر به . و قال ابن ابى الحديد و من عجيب ما
وقعت عليه من ذلك قوله في الخطبة التي تذكرفيها الملاحم
وهو يشير الى القرامطة ينتحلون لنا الحب و الولاء و يغفرون
لنا البغض و القلى و آية ذلك قتلهم وراثنا و هجرهم احد اثنا
وصح ما اخبر به لان القرامطة قتلت من آل ابي طالب
خلقا كثيراً و في هذه الخطبة قال و هو يشير الى السارية التي
كانت يستند اليها في مسجد الكوفة كانت بالحجر الاسود منصوب
هيئنا و يحتم ان فضيلته ليست في نفسه بل في موضع
رأسه مكث هنا برهة و هيئنا برهة و اشار الى البحرين
ثم يعود الى ماواه دام مشواه و وقع الحجر الاسود بموجب
ما اخبر به كما في تاريخ الطبرى في هذه السنة ٣١٦ سار
الجنابى القرمطى الى مكة فدخلها و وقع باهلها عند اجتماع
الموسم و اهلل الناس بالحج فقتل المسلمين بالمسجد
الحرام و هم متعلقون باستار الكعبة و اقتلس الحجر و ذهب

و معارفى متعدد كه بسائر ائمه منسوب است و گرچه تشبيست
سند بنوع قطعى مشكل مياشد ولى عموماً بمقامى اعلى از

به ثم رد الحجر بعد اعوام . و في تاريخ ابن الروى و فيها
اى في سنة ٣٣٩ اعاد القرامطة الحجر الاسود الى مكة .
و قوله انشأ الخلق انشاءً و ابتدأه ابتداءً بلا روية احالها
ولا تجربة استفادها ولا حركة وعدتها و لاهمامة نفس اضطرب
فيها قال ابن ابى الحديد لفظه اصطلاحوا عليها
و اللغة العربية ما عرفنا فيها استعمال الهمامة بمعنى الهمة
والذى عرفناه الهمة بالكسر و الفتح و المهمة و يقول لاهمام
لى بهذا الامر منسى على الكسر كقطام و لكنها لفظه اصطلاحاً
عند اهلها . و قوله ما وحده من كيفه فى لسان العرب و امّا
قولهم كيف الشئ فكلام مولد . و فى القاموس المحيط و قوله
المتكلمين كيفته فتكيف قياس لا سماع فيه . و فى شفاء العليل
كمية و كيفية منسوبة لكم و كيف مولدة . و قوله على ازليته
مستشهد بحدوث الاشياء على ازليته و من عده فقد ابطل
ازليته فى اساس البلاغة للزمخشري و قولهم كان فى الازل
قادراً عالماً و علمه ازلى وله الازلية مصنوع ليس فى كلام العز
و كانتهم نظروا فى ذلك الى لفظه ازل و فى اللسان و ذكر
بعض اهل القلم ان اصل هذه الكلمة قولهم للقدم لم يزل
ثم نسب الى هذا فلم يستقم الا بالاختصار فقالوا يزل ثم
ابدلت الياء ألفاً لانها اخت فقالوا ازلى . و فى شفاء العليل
ازلى فى وصفه تقدس و تعالى . قال ابن الجوزى و الازهرى خطأ
لا اصل له فى كلام العرب و انما يريدون المعنى الذى فى قولهم
لم يزل و لم يصح ذلك فى اشتقاق ولا تصريف و عدم
وروده مقرر و مخالفته للقياس ظاهر لانه نسب الى لم يزل

بلاغت و نفوذ قرار گرفته اند و نبذه از نهج البلاغه است
قوله في خطبة منها :

« الحمد لله الذي لا يبلغ مدحه القائلون ولا يحصى نعماءه
العادون ولا يودى حقه المجتهدون الذي لا يدركه
بعد الهيم ولا يناله غوص الغطن الذي ليس لصفته حد
محدود ولا نعمت موجود ولا وقت معدود ولا اجل محدود
فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته وتد بالصخور
ميدان ارضه اول الدين معرفته وكمال معرفته التصديق

بعد حذف لم وابدلت الهمزة من الياء وكتبتا تكلفات ازلسى
والازل وازلية كلها خطأ لا اصل له في كلام العرب ولا يصح
ذلك في اشتقاق ولم يسمع ولكن اوقع به اهل الكلام . قاله
الزيدي وقوله و ما تلاشت عند بروق الغمام التلاشى
بمعنى الاضمحلال عامية لا اصل لها في اللغة واعترض التاج
الكندي على قول ابن نيامة الخطيب بقايا جسوم متلاشية
بان تلاشى الشئ بمعنى اضمحل وبطل لا اعتداد به
ولم يرد عن العرب قيل وكاتبها مشتقة عن لاشئسى .
وقال ابن ابي الحديد هذه كلمة بنائها كثير من ائمة اللغة
وهي صحيحة وقد جاءت ووردت قال ابن الاعراب
لشا الرجل اذا اتضع دس بعد رفقته وقال القطب
السراوندي تلاشى مركب من لاشئسى ولم يقف على اصل
الكلمة .

(كتاب الاسلام الصحيح)

به وكمال التصديق به توحيده وكمال توحيده الاخلاص
له وكمال الاخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة
انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف
الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه
ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه
فقد حده ومن حده فقد عدّه ومن قال فيم فقد ضمنه ومن
قال علام فقد اعتلى منه ، كائن لا عن حدث موجود لا عن
عدم مع كئشى لا بمقارنة وغير كئشى لا بمزايلة فاعل لا بمعنى
الحركات والالات .

و در خطبه ششقميه در حق خليفه اول :

« اما والله لقد تقصصها فلان وانه ليعلم ان محلى منها
محلى القطب من الرحلى ينحدر عنى السيل ولا يرتقى السى
الطير فسدلت دونها ثوبا وطويت عنها كسحا وطفقت ارتقى
بين ان اصول بيد جمدا او اصبر على طخية عميا يهرم فيها
الكبير ويشيب فيها الصغير ويكدر فيها مؤمن حتى يلقي
ربه فرأيت الصبر على هاتا احجى فصبرت وفي العين قنذى
وفي الحلق شجى ارى تراشى نهبا حتى مضى الاول لسبيله »
و در حق خليفه ثانى :

« فادلى بها الى فلان بعدة شتان ما يومى على كدرها
ويوم حيان اخى جابر فيا عجا بينما هو يستقبلها فى حياتها

از عقدها لآخر بعد وفاته لشدّ ما تشرط اضرعها فصيرها
 في حوزة خشناً يغلظ كلامها ويخشن ويكثر العثار فيها
 واعتذر منها فصاحبها كراكب الصعبة ان اشق لها حُرْم
 وان اسلس لها تقمّم فمضى الناس لعمر الله بخبط وشماس
 وتلّون واعتراض فبصرت على طول المدّة وشدّة المحنة حتى
 اذا مضى لسبيله جعلها في جماعة زعم أنّي احدهم فيا
 لله ويا للشورى الى قوله :

در حق خليفه ثالث :

" الى ان قام ثالث القوم نافجاً حصّنيه بين نثليه ومعتفه
 وقاموا معه بنوابيه يخضمون مال الله خضمة الابل نبتته
 الربيع الى ان انتكث قتله واجهز عليه عمله وكبت به بطنته"
 وقوله در حق معاويه :

" اما آتة سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البعوم مند حسق
 البطن يأكل ما يجد ويطلب ما لا يجد فاقتلوه ولن تقتلوه الا و
 انه سيأمركم بسبّي والبراءة منى اما السبّ فسبوني فآتة لى
 زكوة ولكم نجات واما البرائة فلا تتبرروا منى فآتة وليدت على
 الفطرة وسبقت الى الايمان والهجرة " الى آخرها .

واما فرق اسلاميه از حيث مسلك اصلى عقلى و عرفانى
 اساساً چون مسلمانان در قرن اول بعثت استغراق درجهها
 وفتح بلاد وبعثت فقدان علم و رشد فكري فلسفى موقف

بتمعن و فهم مقاصد و حقايق دقائق قرآنيه غالباً نشدند
 و اسلام را صرفاً دين شرعى تعبدى تقليدى گرفتند و با وجود
 اختلافات و مخاصمات مذكوره راجع بقائد و پيشواى خود
 در اصول اعتقادى و عرفانى تقريباً متحد بوده در فتوحات
 جلو ميرفتند و در قرن دوم بفهم مسائل عرفانيه و كشف مقاصد
 واحكام الهيه پرداختند و اكثرشان كه بنام ظاهره بعمضى
 لقب دارند عقیده داشتند كه مانند همان قرن اول بايد
 ظواهر قرآن را معتقد شد و هر چه هم بفهم نياید بايد
 مطاع و متبع شمرد و اندك تاويلى نتوان نمود و ناچار
 بسيارى معتقد به تجسد الوهيت و امورى نظائر آن گشته
 بنام مجسمه و مشبهه مشتهر شدند . و چون حكمت يونان
 دهند و ايران و غيره در مدارس و مساجد درآمد جمعى از
 متفكرين طلوع كردند و گروهى از آنان بى توفيق عقايد قرآنيه
 با حقايق عقليه و علميه عصر مقالات اخوان الصفا نگاهشتند . و
 اقلّى معتقد بلزوم تاويل و تطبيق با عقل و علم شدند كه
 ائمه مذكور شيعه نيز چنين ميكردند و نزد ديگران موهون
 و مطمون گرديدند و بنوع كلى چهار فرقه پيدا شدند :

فرقه از حكماء پيرو ارسطو يا افلاطون مشهور كه مطلقاً
 اعتقاد بآن فلسفه ها داشته اسلام را با آن تفسير و توفيق
 و تطبيق ميكردند و از مشاهيرشان ابو نصر فارابى و شيوخ

الرئيس ابوعلی سینا و شیخ اشراق مقتول شهاب الدین —
سهروردی و ابن حزم وغیرهم .

دیگر فرقه متکلمین که در علوم عقلیه از نظر اسلام و توفیق
و تطبیق با قرآن و مآثرات اسلامیّه تعمق داشتند مانند
امام فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی وغیرهما
وینوع خلاصه حکمت اسلامیّه را که موضوعش بحث از معارف
و عقاید اسلام بطریق منطق منطبق بر نقل میباشد بایست
مخلوطی از فلسفه فیثاغورث و سقراط و نیمیقراطیس و افلاطون
و ارسطو و امثالهم و غالباً مأخوذ از افلاطونیه جدید مؤسس
در اسکندریه مصر بقرن سوم مسیحی خواند که ملاحظه و
مراعات منقولات اسلامیّه نیز در آن گردید و مؤلفین
بسیار در هر دو طریق از ملل متنوعه اسلامیّه طلوع نمود که
در مبانی و اصول متفق بودند و در برخی از امور و موضوعات
مشرقی جدید آوردند و مبادی اشراقیین از افلاطون و مبادی
کشائین از ارسطو بود .

و فرقه معتزله از متکلمین که از اکثر معتقدات اصلیه
ظاهریین کناری گرفتند تلامذه و اصل بن عطا و او تلمیذ
ابو هاشم پسر محمد حنفیه سابق الذکر فرزند ارجمند حضرت
علی بن ابیطالب و تلمیذش بود و چنانکه ذکر شد محمد
و ابو هاشم از معارف و مراکز اطاعت دینی و اعتقادی گروهی

بسیار از شیعیان زمان بودند که بنام کیسانیه معروف گشتند
و معتزله را نوشتند که بین سیزده الی بیست فرقه منقسم شدند
که یکی از معروفترین آن فرقه قدریه میباشد و همه در اصول
مبانی اعتزال شریک اند از آنجمله اعتقاد باینکه خدا عالم
هستی را از لاشئی بیافرید و این از اصول ظاهریه صفاتیّه
است که معدوم را شئی ندانند دیگر نفی اسما و صفات
از ذات حق است که گویند علم و قدرت و حیات و سمع و بصر
و هیچ صفت دیگر برایش در ازل نبود چنانچه خطب نهج
البلاغه مذکور نیز در همین معنی دارد سخن دارد دیگر
امتناع ابصار و مشاهده ببصر در ذات حق یعنی ذات خدا
دیده شدنی نیست حتی خودش را نمیتوان گفت که خود را
می بیند و گفته اند که آیا او دیگری را می بیند در مابینشان
اختلاف میباشد دیگر اینکه کلام خدا و اخبار و امر و نهی
حادث و مخلوق است (۱) . دیگر آنکه اعمال و
افعال بشر و حیوانات بقدر تشان است و افعال بشر

(۱) فی شرح لامیه العجم المعترلة طائفة من المسلمین یرون
افعال الخیر من الله و افعال الشر من الانسان و ان الله
تعالی یجب علیه رعاية الاصلح للعباد و ان القرآن مخلوق
محدث لیس یقدم و ان الله تعالی لیس بعرضی یوم القیامة
و ان المؤمن از ارتکب الذنب مثل الزنا و شرب الخمر کان فی
منزلة بین المنزلتین یعفون بذلك انه لیس بمؤمن ولا کافر
و ان من دخل النار لم یخرج منها و ان الایمان قول و عمل
و اعتقاد و ان اعجاز القرآن فی الصّرف عنه لا انه فی نفسه

مخلوق خدا نیست و مردم بقدرتی که خدا در آنان گذاشت خود انجام عمل میدهند و مختار و آزادند اگر صالح باشند و اگر نه معاقب میگردند و آن اعمال بندگان که خدا امر فرمود و یا آنکه نهی کرد متعلق مشیت و خواست خدا نگرددند .

دیگر آنکه فاسقین از مسلمانان نه مؤمن نه کافر بلکه منزلی بین دو منزله میباشند .

و اشاعره از متکلمین سنیان به ابوالحسن اشعری منسوب اند که تلمیذ عثمان بن طویل و او تلمیذ واصل بن عطاء مذکور بود و اشعری مخالفت با کثیری از اصول معتزله نمود و فرقه اشعریین تأسیس کرد (۱) و فرقه کرامیه رئیساً بعد رئیس

معجز ولولم یصرف العباد عن معارضة لاتوا بما يعارضه وان المقدم شئ وان الحُسن والقبح عقليان وان الله حسی لذاته لا بحياة وعالم وقادر لذاته لا بعلم و قدرة .

(کشکول شیخ بهائی)

(۱) ابوالحسن اشعری مولده سنة سبعین وقيل ستین ومأتین بالبصرة و اشعری بفتح الهمزة وسكون الشین وفتح العين المهملة وبعدها راء هذ انسبة الى اشعر لان امه ولدته والشعر على بدنه هكذا قاله السمعاني و كان اولاً معتزلياً ثم تاب من القول بالعدل وخلق القرآن في المسجد الجامع بالبصرة يوم الجمعة رقباً كرسياً ونادى باعلى صوته من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فاني اعرفه بنفسي انما فلان بن فلان كنت اقول بخلق القرآن وان الله لا تسراه الابصار وان افعال الشر انما افعلها وانا تائب مقلع

منتهی بسفیان ثوری از بزرگان متکلمین میشد .

و تصوف نیز با تمام بسط و نفوذش پیدا شد که فلسفه رقیقه مشتمل آداب و مراسم و اعمال مخصوصه نتیجه مستحصله از ریاضات جسمانی و روحانی و مراقبات فکریه عده کثیر از اکابر روحانی اسراری ملل مختلفه اسلام میباشد و متدرجاً گرد آمده بشکل يك دیانت فلسفیه روحیه باطنیه جلوه نمود و البته از یونانیان و ایرانیان و هندوان و غیرهم نیز استفاده شد و لهذا نهایت مماثلت باروش افلاطون و رواقیین و طریقت هندوان و آئین بودا داشت و بر همان مبنای وحدة الوجود و ایصال نفس بوجود مطلق بطریق مخالفت و ترویض نفس و کف از اهوویه و توجه بیاطن و فنا و محویت و استهلاک و تجزیه و انحصار فکر و تخلیه و تجلیه و پیمودن مقامات سبعة در کف ولی عصر وهادی زمان است . و گفته اند که شریعت بمنزله قشری است و قشر داخلی رقیق آن طریقت و لب آن حقیقت میباشد . و برای وصول بحقیقت باید کوشید تا بعالم وحدت و جمع و بقاء درآمد و از اصطلاحات و عملیات شهیره شان : سالک ، رهبر ، قطب ، پیر ، مرشد ، دلق مرقع ، لباس پشمینه ، تاج و تخت پوستی ، دیر ، و خانقاه و وجد ، ورقص و شطحیات ، و ذکرلسانی ، قلبی و آداب مرموزه شان معروف معتقد لررد علی المعتزلة مخبر بغضائهم و معایبهم .

است . و اولیاء وقت و مرشد بزرگ گرچه در مانی این فلسفه
و اسرار متحدند ولی در روش طریقت و سلوک و بعضی عقاید
مختلف شده طرائق مختلفه و فرق متصوفه پیدا شدند که متکی
به اولیاء و مرشدان متعدد هستند و از صدها اعظام
معروفشان :

معروف کرخی معروف دربان در ب خانه علی بن موسی
الرضا که سلسله های نوربخشیه ، صفویه ، زهبیه کبری
زهبیه اغتشافیه ، بکناشیه ، رفاعیه ، نقشبندیه ، پیرجمالیه
قونویه ، پیرحاجات خواجه عبد الله ، شانلیه ، خلوتیان
سیاریه ، سهروردیه ، قادریه ، شاه نعمه اللهیه از او آمدند (۱)
دیگر عزیز نسفی و جنید بغدادی و حسین منصور
حلاج و ابراهیم ادهم و محیی الدین اعرابی و ملا جلال الدین
رومی و برادران غزالی و غیرهم بودند . و فرقه طیفوریه
مریدان طیفور بایزید بسطامی ، تعلیم انزوا و گوشه گیری از خلق
و ترک مصاحبت و معاشرت داشتند و :

آنرا که چارگوشه عزلت میسر است

گوینج نوبه زن که شه هفت کشور^{ست}

میسرودند . ولی نوریه دستور مصاحبت و معاشرت و ایثار

(۱) معروف کرخی را بعضی گفتند اصلاً مسیحی نهادی بود و
اسلام آورد و یهود و مسیحی و مسلمان او را از خود میپنداشتند
و در سال ۲۹۷ درگذشت و مریدش سری مقطی بود و مرید او جنید
بغدادی .

بر بشر پیش گرفتند و مرشدشان احمد نوری گفت :
" ایاکم والعزلة فان العزلة مقارنة الشيطان و عليكم بالصحة
فان في الصحة رضا الرحمن يابن لي هذا غير بذل الروح
ان قدرت على ذلك والا فلا تشتغل بترهات الصوفيه "

و نیز قصاریه پیروان احمد قصار خود را محل ملامت ساختند
و بنام ملامتیه نیز خوانده شدند و قلندریه قومی از آنان که
لا ابالی زیسته سروریش و ابرو می تراشیدند و لباسی مخصوص
میپوشیدند و تبعیت از حدود و رسوم آئینی نداشتند .

و اکنون از طرق شهریه موجوده قادریه پیروان سید
عبد القادر از سلاله حسن بن علی متولد بسال ۴۷۰ هجری
در قریه ای از قراء گیلان و معروف به القاب غوث و قطب و پیر
پیران و صاحب دیوان اشعار و تألیفات بسیار از آن جمله
جواهر الاسرار و لطائف الانوار و فتح الغیوب و غیرها که
بسال ۵۶۱ متوفی و مدفون در بغداد گردید .

دیگر نقشبندیه دیگر بکناشیه تابعان شیخ بکناش
جلالیه پیروان سید جلال هندی و از نعمه اللهیه پیروان
شاه نعمت الله کرمانی ، گونابادیه و صفائییه منشعب اند
و امثالهم بسیار هستند .

و در اوائل عصر عباسیان نخستین تمرکز متصوفه در بغداد
صورت گرفت و محفلی بنام حلقه تأسیس گشت و بنام سوفی

با "یا" نسبت بسوف کلمه یونانی بمعنی حکمت و معرّب و مغتیر بصاد موسوم شد که تلویح بپشمینه پوشی دارد. و مشاجره فیما بین آنان و متشرّعه برخاست و مودی بمقاومت و منافرت و منازعت علما شرع گردید و فقهاء اسلام آنان و نیز حکما را تکفیرحتی محکوم بقتل مینمودند و در آن نعیان متکلمین پاس حدود را داشته تا حدی محفوظ ماندند و قضیه قتل حسین منصور حلّاج در بغداد بفتوای فقهاء و نیز قتل شیخ اشراق برای نمونه کافی است حافظ گفته :

منصور بر سردار این نکته خوش سراید

از شافعی مه رسید امثال این مسائل

وصوفیه در شأن خود حدیث نبوی "ابشروا یا اصحاب الصفة فمن بقى من امتى على النعت الذى انتم عليه راضياً بما فيه فاتته من رفقاتى فى الجنة ومن سمع صوت اهل التصوف ولا يؤمن عند دعائهم كتب عند الله من الغافلين" و حدیث قدسی قول پیمبر از لسان حق "عندی شراب لا ولیائسى از اشربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا اذابوا و اذا اذابوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا افرقوا و اذا افرقوا بینى و بینهم" روایت کردند. و فقهاء شیعه بمخالفتشان حدیث "قال رجل من اصحابنا للصّادق

جعفر بن محمد قد ظهر فى هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفية فماتقول فيهم قال انهم اعداؤنا فمن مال فيهم فهو منهم ويحشر معهم و سيكون اقوام يدعون حبنا ويميلون اليهم ويتشبهون بهم و يلقبون انفسهم بلقبهم و يؤولون اقوالهم الا فمن مال اليهم فليس منا و انا منه برء و من انكرهم و رد عليهم كان كمن جاهد الكفار بين يدي رسول الله" و قول على امير المؤمنين در جواب سؤال از صوفی "الصوفى من لبس الصوف على الصفا و جعل الدنيا خلف القفا و سلك طريق المصطفى و استوى عنده الذهب والحجر والفضة والمدر و الا فالكلب الكوفى خير من الف صوفى" و قول الصادق "من ذكر عندهم الصوفية و لم ينكرهم بلسانه فليس منا و من انكرهم فكأنما جاهد الكفار بين يدي رسول الله"

و باید فرقی علی الهیّه که خود را اهل حق میخوانند و در

نقاطی بسیار از ایران متفرق و متمرکزند و از مرشدان و بزرگان گرد و ترک قرون سابق اشعار عرفانی بسیار و مراسم و ضیافات طاعتانه با محبت و بساطت یادگار و آموزگار دارند از تصوف دانست و چون نسبت بمحمد بن نصیر نمیری داده شدند که در علی ذات الوهیت قائل گشت نصیریه نیز نام یافتند.

و تصوف در عین آنکه فلسفه دقیقه روحیه با اساس عواطف

دقیقه محبت و احترام نسبت بجهان هستی بوده هدف

پاك سعادت خیزی داشت بمبادست پیروان فاسد و جاهل
دچارزواید کاسده و ترهات مغوره گردید و مدعیان نفس پرست
بسیار در مابین آنان پیدا شدند که رومی گفت :

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس بهر دستی نباید داد دست

حافظ گفت :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

و صدر المتألهین ملا صدرا شیرازی حکیم شهیر معاصر او اواخر
دوره صفویه در ایران که کتب اسفار اربعه و مبداء و معاد و
مشاعر و عرشیه و تفاسیر بر قرآن و غیرها نوشت جمع و تطبیق
بین تصوف و فلسفه و شرع خواست و گروهی از او پیروی کردند .
و در مقابل فرق عقلیه و روحیه صرفه یا آمیخته بنقل مذکور
اکثریت فقهاء و اصولیین بانفوذ تام و نیز فرقه اخباریین
قرار داشتند که فی الحقیقه مقتنع به نقل و مفهوم نقلی سابقین
بودند و گرچه فی مابین آن حکمرانان مقتدر دینی آحاد
دانا و نیکوکار بسیار بودند ولی بنوع کلی دیگران از آنان
اندیشه داشتند و از مابین همین اسلوب از توده اکثریت

اسلام در اوائل قرن ۱۳ هجری شیخ محمد بن عبد الوهاب
نجدی (۱) برخاست و فرقه وهابیه که محمدیه نیز
خواندند تأسیس کرد و تمامت فرق مذکوره اسلامیه را ضال
بلکه بت پرست شعرده معتقد بپیروی از اسلام خالص یعنی
اسلام عصر پیغمبر و متکس باجرای دقیق شریعت قرآنی و
مقدم در دفع و ازاله هرگونه بدعت حادثه شدند و حتی
احترام پرستشانه شخص نبوی و قبرش را ضالالت گفتند و ماهمه
مقابله و مقاومت دولت عثمانی و سائر دول و حکومتهای
اسلامی در زمانی قلیل شیوع و نفوذ تام یافت و بر اثر پیمان
و قرارداد منعقد در تاریخ ۱۷۴۴ میلادی مابین محمد بن
عبد الوهاب و امیر عبد السعود امارت عربیه مطابق قواعد
شرعیه اسلامیه بمرصه آمد و محمد بن عبد الوهاب بسال
۱۷۸۲ درگذشت و اکنون دولت رسمیه سعودیه حجاز با
سه ملیون جمعیتش معروف میباشد .

(۱) محمد بن عبد الوهاب کان حنبلیاً ثم طلب الحدیث
بالمدينة المشرفة فعاد الی نجد و صار یعمل باجتهادات
جماعة من متأخري الحنابلة (لاسیما ابوتیمیه العوفی
فی سنة ۱۳۲۸ م) (کتاب الاسلام الصحیح)

آخرا مکر اسلام

و انتظار مسلمین برای مستقبل و مهدی

آئین عربی اسلامی که مانند برادر قدیمتر سامی خود یعنی آئین موسوی اساساً بر پایه فلسفیه و فکریه دقیقیه ثقیله ماوراء الطبیعه مانند ادیان آریائی بنا نشد بلکه بر اصول اعتقادی بسیار ساده ولی برهنای شریعت و قانون و حق و عدالت برقرار گردید و لذا بنام و شهرت دین حق خواندند و روح پرفتوح سریع التأثير جذّابش یعنی ایمان و اتکال بخدا و اخوت و اتحاد و استقامت و تقوی آنها سه سرعت نفوذ و بسط و قدرت ایجاد نمود و آنها را مالک را بانسوار تمدنش برافروخت و بمفاد " هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون " میخواست بر همه ادیان و ممالک غالب آید ، بتدریج ایام بعثت هوی و هوس سران و جهل و حمیت قومیه پیروان، منقسم بشعب و مراکز مختلفه قدیم و جدید گشت بنوعی که هر اقدام جز مزید تفرق شعری نداد و معکس اساسش ملوّ از عقاید و فلسفه های متنوعه گردیده ایمان و برادری و یگانگی و تقوی و استقامت چنان از میان رفت که شاید تصوّر آن صفات هم در مخیله مسلمانان نماند و برجای آنها قیود و حدود و سنن بدعتیه

فرقیه مذهبیه قرار گرفت و اخبار و روایات متباعد و متناقضه منغوره انتشار یافت و عقاید جهلیه و احکام کور کانه ناموافق عصر متزاید و متراکم گردید و قرآن میدان تفاسیر جاهلانسه و یا مغرضانه مذاهب و شعب شد و اوهام و تقالید و بدع متکا ثقیله فضحیه جای حکمت و شرایع صالحه عالیه را گرفت و نور آسمانی تحمّدی تحت اطباق تراب بدع و خاکستر تقالید خاموش گردید و بموضوایات و عمائم و قصور حمر و صفر امویان و سُود عباسیان و خضر علویان که بوم ذلت برکنگره های کاخها انذار بوار و زوال مینماید ، قبور مرد گان و تکایای سوگواران و درویشان مرتفع و برافراخته میباشد و قرنهای است که دیده توجه و انتظار مسلمانان برای عود مناقب جلیله اصل اسلام و وصول عزت مطلوبه مذکوره بسوی طلوع مهدی باز وهمه در آن آرزو هم آوازند (۱) وعده ای نیز از کشورهای مختلف

(۱) اعلم ان المشهورین الکافه من اهل الاسلام انه لا بدّ فی آخر الزمان من ظهور رجل من اهل البیت یؤید الدین و ینظر العدل و یتبعه المسلمون و ینزل علی الممالک الاسلامیه و ینزل علی الدجال و ما بعده من اشراط الساعه الثابته فی الصحیح علی اثره و ان عیسی ینزل من بعده فیقتل الدجال او ینزل معه فیساعده علی قتله و یأتی بالهدی فی صلاته و یحتجّون فی هذا الباب باحد خرجها الاثمه و تکلم فیها المنکرون لذلك و ربما عارضوه ببعض

ودر عصرهای متباعد گذشته باین هواپروازی خواستند و باین نام برخاستند ولی کاری از آنان پیش نرفت بلکه فرقه دیگری

الخبار وللمتصوفة المتأخرين في امر هذا الفاطمي طريقة اخرى ونوع من الاستدلال وربما يعتمدون في هذا على الكشف الذي هو اصل طرائقهم ونحن الآن نذكر الاحاديث الواردة في هذا الشأن و ما للمنكرين فيها من العطاء من والهم في انكارهم من المستند ثم نتيحه بذكر كلام الصوفيته ورأيهم ليتبين لك الصحيح من ذلك انشاء الله تعالى فنقول ان جماعة من الائمة خرجوا احاديث المهدي منهم الترمذي و ابوداود والبزار وابن ماجه والحاكم والطبراني وابويعلی الموصلي و اسندوها الى جماعة من الصحابة مثل علي و ابن عباس و ابن عمر و طلحة و ابن مسعود و ابی هريرة و انس و ابی سعد الخدري و أم حبيبة و أم سلمه و ثوبان و قرة بن اياس و علي الهلالي و عبد الله بن الحرث بن جزء باسما ربما يعرض لها المنكرون كما نذكره الآن المعروف عند اهل الحديث ان الجرح مقدم على التعديل فاذا وجدنا طعنًا في بعض رجال الاسانيد بفضلة او بسوء حظ اوصفة او سوء رأي تطرق ذلك الى صحة الحديث و او هن منها عن جابر قال رسول الله من كذب بالمهدي فقد كفر الخ عن عبد الله بن مسعود عن النبي لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلاً مني او من اهل بيتي (گویا تردید از راوی است) یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیہ اسم ابی (قریب بهمین مضمون احادیث دیگر نقل کرد و جرح و تعدیل ثبت نمود و این نوع احادیث شاید برای تثبیت محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و یا برای محمد

ببر فرق سابقه افزودند که یکی از آنها طلوع میرزا غلام احمد قادیانی در قرن گذشته از پنجاب هندوستان می باشد که

بن عبد الله نفس زكيه مذکور است) و من علي رض عن النبي قال لولم يبق من الدهر الا يوم بعث الله رجلاً من اهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت جوراً (اسناد این حدیث را هم جرح و تعدیل نقل کرد) قال علي ونظرائي ابنه الحسن ان ابني هذا سيد كما سماه رسول الله سيخرج من صلبه رجل يسمى باسم نبيكم يشبهه في الخلق ولا يشبهه في الخلق يملأ الارض عدلاً أم سلمه قالت سمعت رسول الله يقول المهدي من ولد فاطمه عن علي رضي الله عنه انه قال للنبي أمنا المهدي ام من غيرنا يا رسول الله فقال بل منا بنايختم الله كما بناي فتح و بنا يستنقذون من الشرك و بنا يولف الله بين قلوبهم بعد عداوة بينة كما بنا الف بين قلوبهم بعد عداوة الشرك ابن عمر قال كان رسول الله في نفر من المهاجرين والانصار و علي بن ابي طالب عن يساره و العباس عن يمينه ان تلاحي العباس و رجل من الانصار فاغظ الانصاري للعباس فاخذ النبي بيد العباس و يد علي و قال سيخرج من صلب هذا فتى يملأ الارض جوراً و ظلماً و سيخرج من صلب هذا فتى يملأ الارض قسطاً و عدلاً و اذا رايتم ذلك فعليكم بالفتى التميمي فانه يقبل عن قبل المشرق و هو صاحب رؤية المهدي عن ابی سعید الخدري قال قال رسول الله لا تقوم الساعة حتى يملأ الارض جوراً و ظلماً و عدواناً ثم يخرج من اهل بيتي رجلاً يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً عن ابراهيم بن محمد بن الحنفية عن ابیه عن جدّه قال قال رسول الله المهدي منا اهل البيت يصلح الله به الارض و در حدیث دیگر

خویش را مهدی و شیل مسیح و هم منتظر هندوان خوانند
و همه را بمعارف و مسائل خود که باطن اسلام و دوره احمدی

فیخرج رجل من عترتی و در حدیث دیگر: یخرج رجل من امتی...
قال رسول الله لتعلان الارض ظلماً و جوراً فاذا طئنت جوراً و
ظلماً بعث الله رجلاً من امتی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی
یملاءها عدلاً و قسطاً كما طئنت جوراً و ظلماً.... قال رسول الله
یقتل عندكم ثلاث کلتهم ابن خلیفة ثم لا یصیر الی واحد منهم
حتى تطلع الرايات السود من قبل المشرق فیقتلونهم قتلاً
لم یقتله قوم ثم ذکر شیئاً لا اضبط قال فاذا رأیتموه بایعوه
الوجعد اولو حبوب علی الثلج فانه خلیفة الله المهدی.... علیاً
یقول قال النبی یخرج رجل من وراء النهر یقال له الحرث
علی مقدّمه رجل یقال له منصور یوطی او یمكن لآل محمد كما
مكنت قریش لرسول الله و جب علی کل مؤمن نصره او قال اجابته
.... قال بینما نحن عند رسول الله اذا قیل فتیه من بنی
هاشم فلما رآهم رسول الله زرفت عیناه و تغیر لونه قال فقلت
مانزال نری فی وجهک شیئاً نکرهه فقال اتا اهل البیت اختاً
لنا الاخرة علی الدنیا وان اهل بیتی سلیقون بعدی بسلاء
و تشریداً و تطریداً حتى یأتی قوم من قبل المشرق معهم
رايات السود فیسئلون الخیر فلا یعلمون فیقاتلون و ینصرون
فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتى یدفعونها الی رجل من
اهل بیتی فیملاءها قسطاً کاملاً مأجوراً فمن ادرك ذلك
منهم فلیاتهم ولوحبوا. ا علی الثلج (از امین قبیل احادیث
راجع بقیام قومی از مشرق و تمهید سلطنت مهدی است که
ظاهراً اشاره بابوسلم و اتباعش و مهدی عباسی میاشد
و بعضی احادیث بر علیه بنی العباس و بر له بنی ابیطالب

گفت دعوت نمود و بتدریج انتشار و بسط یافت که اکنون شعار
جمعیت خود را بیش از پنجاه هزار میگویند و آنها منتظرات

است نوشت که ابوبکر بن ابی حنیفه آنها را جمع آوری کرد...
عن ابی سعید الخدری قال رسول الله المهدی منی اجلس
الجبهة اثنی الانف یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما طئنت
ظلماً و جوراً یملك سبع سنین.... یكون فی امتی المهدی ان
قصر فسبع والا فتسع.... فهذه جملة الاحادیث التي خرّجها
الائمة فی شأن المهدی و خروجه آخر الزمان وهي كما رأیت
لم یخلص منها من النقد الا قلیل والاقل منه وربما تسک
المنكرون بشأنه بما رواه.... عن انس بن مالك عن النبی انه
قال لا مهدی الا عیسی بن مریم السوداء فی رايات بنی العباس
فان راياتهم كانت سوداء حزناً علی شهدائهم و نعیماً علی
بنی امیه فی قتلهم و لذلك سموا السوداء ولما افرق امر الهاشمیین
و خرج الطالبیون علی العباسیین فی کل جهة و عصر ذهبوا الی
مخالفتهم فی ذلك فاتخذوا اله الرايات بهیضاً و سموها المبیضة...
ولما نزع المؤمن لبس السواد و شعاره فی دولته عدل الی لون
الخضرة فجعل رایته خضراء (ملخص از تاریخ ابن خلدون)
كان لباس الشیعة البیاض و هو شعار الفاطمیین و القرامطة
ایضاً و لم تكن الخضرة قبل المؤمن من لباس العلویین او
المشعییین بل كانت شعار عبدة النار و قد راقد لونها فاحب
ان یتخذها للعلویة علامة و امرهذه بطرح السواد و لبس
ثیاب الخضرة و لكن بعد قلع فتنة عمه ابراهیم بن المهدی
رجع الی السواد و بقی لباس الخضرة شعار العلویین كانوا
یضعون قطعة ثوب خضراء علی عمامتهم ثم انقطع ذلك الی
اواخر القرن الثامن ثم فی سنة ٧٧٣ امر السلطان الاشرف

فرق اسلام در قرون ماضیه نسبت بظهور مهدی که با وجود اختلافات در شخص و کیفیات آن راجع باصل ظهور متفق بودند و هر فرقه با سائید خود اخبار و روایات کثیر گرد آوردند و برخی از آیات قرآنی را نیز بر این معنی تبیین و تأویل نمودند. این همه را دالّ بر این توان دانست که حضرت محمد راجع ب مستقبل امت انذار و ابشار کرده خاتمه اسلام را بظهور مهدی و هادسی مقرون حسن ختام ساخت و مستبعد است که با وجود وصف مکرر خود بد و صفت نذیر و بشیر و زکّی و انذارات و بشارت نمیین سلف و با احاطه با اخبار موسی عیسی عماسیاتی در تبیین آتیة امت خود کوتاهی کرده باشد.

و اما در قرآن خیر رجوع عیسی را از امثال آیه "و ان من اهل الكتاب الا لیؤمننّ به قبل موته" قطعاً شمرده اند.

شعبان بن حسین بن قلاوون ان یمازوا بعصائب خضر علی العمام ففعل یمازوا
 ذلك باكثر البلاد کمصر و الشام و غیرهما ولم یکتف فی هذه الا
 بتلك العلامة بل جعلت العمامة کلها خضراء
 (کتاب الاسلام الصحیح)
 در ایران بر آتشکده های زردشتیان قطعه های اعلام و روایات
 منسوبه مرتفعه از حریر سبز بود.

(مفاد مروج الذهب)

حدیث نبوی معروف راجع بتنازل قرون اسلامی "خیر القرون قرن ثم الذی یلونهم ثم الذی یلونهم"

آئین عمیم

بهائیه

بابیه و بهائیه

آئین بابیه که مؤسس بزرگوار عالیقدرش چون شاخی
پربار از شجره طیبیه محمدیه عربیه اسمعیلیه ابراهیمیه
در اواسط قرن سیزده هجری و نوزده میلادی از خاک ایران
برخاست با لطافت و قوت ادبیه کامله بدرخشید . و با
شعار حریت و جسارت و جانفشانی سربرکشید ولی بنفسه نه
در موطنش و نه در مملکتی دیگر هنوز نفوذ و قدرت و یا
رسمیت و یا اکثریت نیافت و عده قلیل منتسبین بآن در بلاد
و قرای ایران متفرق و مکتوم اند .

امر بهائی که مؤسس اعلی و ابهائیش از شجره نورانیه
باستانی ایران برد مید و ارتباط بسیار با آن آئین داشت
و بنظر عین اصلاح شده و کمال یافته و مال و بلوغ آئین باب
و یا بنائی عظیم مرتفع بر آن بنیان میآید ، و با اینکه جامع
مناقب و مآثر ابراهیمیه است در سرزمین آئین زردشت و
گلستان تصوف و در عین حال منبت مذهب اثنا عشری اسلام
و بین نهترین فلسفه اشراق و مشاء و جلوه گاه روح علوم
و فلسفه عصریه ظاهر شده ، و در جهان به جهان دوستی و
بشر پروری و صلح و آشتی خواهی معروف و آخرین آئین

منتقد در جامعه بشر است ، نیز در همان تاریخ و اندکی
بعد از آئین باب سر برافراخته با نیروی عظیم مؤسس و با
پافشاری و جان نثاری پیروان با ایمانش امتیاز و انتشار یافت
و در بسیاری از ممالک با صدها و هزارها از پیروان شناخته
شده معابد و معاهد و مجامع منتخبین تأسیس کرد و
مبلغین و تبلیغاتش در ممالک کثیره ، و کتب و نشریاتش
بلفات متنوعه منتشر گشت . و هنوز قرن اولش تمام نشده
و در آغاز نمو و رشد مییابد ، و گرچه در اوائل شروعش
کثیری شعبه ای از اسلام و برخی نوعی از تصوف گمان برند
ولی طولی نکشید که نژادها و امم و ملل دیگر را به ظل جنات^{حش}
در آورد و بصورت استقلال دینی خود جلوه کامل نمود
و با اینکه سالها گرفتار تضییق و تشدید سلطنت استبداد
و ملامهای ایران بود و قربانیهای بسیار برای پیشرفتش در
خاک و خون غلطیدند ، شدت و قوت و نفوذ دولتی و دینی
نتوانستند در مقابلش سد ببنند و اینک سوی حریت و قدرت
تأمه اش نزدیک میروند . و جمعیت پیروانش را علی التحقیق
نتوانیم گفت و این معلوم است که جامعه اش پیوسته در
ازدیاد و نمو مییابد و در حالی که اغلب ممالک قطعات
خمسه عالم تأسیسات اداری متحدالشکل مرتبط بگسترده
د و مملکت ایران و ایالات متحده شمالی امریک در درجه

اولی محل استقرار مرکزیت و انتشار تعلیمات و استحکام مؤسساتش میباشد . و با همه اینیه و بقاع کثیره که در بلاد عدیده دارد عگا و حیفا در فلسطین درخشندهگی و افتخار دارند و حیفا عرش استقرار مرکزیت روحانیه است . و کتب و آثارش اولاً بفارسی و عربی و آنگاه بواسطه پیروانش در السن مختلفه و نیز جرائد بلفات متنوعه منتشر است و این آئین از مابین تمام ادیان باین طبیعت و سرشت امتیاز دارد که با احتیاجات و روحیه عصر حاضر مطابق و موافق میباشد و مشرب بشردوستی و اقامه صلح در جهان و وحدت کشورها و اقوام و رفع خرافات و تعصبات و اوهام را بتمام معنی ابلاغ مینماید . و بدین رو دانش مال بین معترف است که اگر بدون آلودگی معمولی عارض ادیان مستقر بر قوی و صفات مذکور جلو برود بآرزو و آمالی که برای آن برپا است خواهد رسید .

البته امری که قریب يك قرن در محیط بیم و سختی بحال احتیاط بسر برد و مطالب و آرایش کاملاً در جریان و تحت مطالعه در نیاید نه تنها بیگانگان نشناخته بلکه ممکن است بسیاری از پیروان نیز بدو جانب انحراف افتادند . و لسی کتب و آثار عالی مقدارش وی را بمقدار کافی بعنوان پدید آورنده جهانی نوین و آرام و روشن بانوار علم و اتحاد و وجدان

پاک و خداپرستی تعریف و اشتها مینماید . و چون مذهب و فرقه شیخیه که دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشریه را تجلیه و تصفیه و ترقیه میخواست بمنزله مقدمه و طلیمه آئین جدید بابی گردید بدرجهای که اطلاع کامل از تاریخ و ادبیات و معارف این آئین که آمیخته به اصطلاحاتشان و نیز نفوس اولیه اش از آنان بودند بدون معرفت تمام از آن فرقه میسر نیست . با اینکه آن مذهب از فروع شیعه اثنی عشریه اسلامیّه تأسیس یافته در قرن سیزده اسلامی است مقدمه خلاصه ای از آن ثبت میگردد :

شیخیه

مؤسس مذهب و عقیده شیخیه شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی از قبیله بنی صخر عرب اهل قریه مطیرفی از قراء احساء احساء ، ولدش بسال یکهزارو یکصد و شصت و دو هجری قمری واقع شده و در خانواده اش که شیعی اثناعشری بودند نشو و نما یافت و تا سال هـزارو یکصد و هشتاد و شش در وطن تحصیل علم کرد و به صفاء باطن و رویاهای روحانیّه غریبه و عمل عبادات و فیره مشهور شد . و در سال مذکور بعراق رفته نزد کبار اساتید مجتهدین امامیه

تکمیل فقه نمود و بمقام عالی اجتهاد رسیده اجازات استنباط و افتاء از آنان گرفت و خود نیز بجمعی از تلامذۀ خویش که فقهاء مشهور گردیدند اجازه داد آنگاه به لحسابرگشته از دواج واقامت کرد و با استفاده باطنیه از قرآن و آثار ائمه اثنی عشر و علماء و دانشمندان و با تنویر خلقی و اکتسابی و ریاضتی مخصوص که او را بود ، در سن چهل به اوائل قرن سیزده هجری قمری به نشر معارف تازه پرداخت و نامش شهرت یافت و پس از تجاوز از چهارسال بعراق عرب رفته چندی بماند و تا سال هزار و دویست و بیست و یک در کربلا و مصره زیست . آنگاه قدم به بلاد ایران نهاد و فتحعلی شاه و بعضی از پسرانش و فقهاء ایران مقدمش را محترم و مفتنم شمردند و خواستار اقامتش گشتند و قسمت عمدۀ اقامتش در ریز و کرمانشاه صورت بست . و کتب متعدده تصنیف و نشر نمود بنام شیخ و پیروانش بنام شیخیه مشهور شدند و فرقه جدید در مذهب اثناعشری پدید گردید . و متدرجاً مابین این عقیده و دیگر فرق متداوله آن مذهب از اصولیه و صوفیه و حکمیه تخالف و تعارض پدید آمد چه فقهاء اصولیین در استنباط معارف و احکام دینی به آراء خود از مطالعه تفاسیر قرآن و احادیث امامیه و اجماعات و دلائل عقلیه شان استناد داشته معتقد بودند که چون علم بحقایق معارف و احکام در

دوری که معصوم مظهری نه نبی و نه امام ظاهر نیستند میسر نمیشود ظن کفایت نماید . و شیخیه عمل مظنه را رواند انسته مذمت مینمودند و در حق خود به انفتاح باب علم معتقد شدند چه شیخ را مستفیض از مقامات امامت و باب اودانستند و وجود باب ، یعنی واسطه فیما بین امام و رعیت را که بمنزله آئینه امام باشد در هر عهد و عصر واجب میشمردند و در بسیاری از کلمات شیخ نظائر عبارت :

" سمعتُ عن الصادق " یا " سمعتُ عن الامام شافیه "

مصرح بود و مقصودش آنکه در عوالم روحانیه و مکاشفه یا لا اقل در عالم رویاً با ائمه ملاقات و مکالمه دارد . و این بخلاف عقیده اصولیین بود که دوره بابیت به انتها ایام غیبت صغری منقضی گردید و هر که ادعای رویت نماید باطل مردود است .

و شیخ در کثیری از معارف و احکام مخالف مجتهدین قرار گرفت از آن جمله اینکه بقاء ارواح انسانی و حشر و جنّت و جحیم بعد از موت را و نیز معراج نبی معتقد مسلمانان را در جهان ماده و با بدن عنصری قائل نیست . و در شان ائمه افراط در علو بلکه الوهیت قائل است و لذا او را مخالف اجماعات و حتی ضروریات مذهب امامیه و عالی خواندند . و شیخ عرفاء و متصوفه را نیز که معتقد بوحدة الوجود

وامکان وصول بمقام فنا و بقا^۱ بالله بودند تخطئه همی کرد
 ونداء " السبیلُ مدود والطلبُ مدود " برکشید مراد آنکه
 ذات قدیم واجب تعالی اعلیٰ و اقدس از آن است که عوالم
 حدوث و فنا را بآن راهی باشد . و محیی الدین اعرابی
 و ملا محسن فیض کاشانی از نامداران عرفاء را بنام مُمیت الدین
 و مُسئی خواند و در حق صدر المتألهین شیرازی و امثالهم
 نکوهشها نوشت و خود بساطی نوین در معارف الهیه و
 پیدایش عالم بگسترد . و آنان وی را نسبت بعدم اطلاع کامل
 و نقص در مراتب سیر و سلوک دادند . و شیخ برای تطبیق عقل
 و نقل و توفیق بین عقیدت ظاهریین که عوالم بعد از موت انسان
 و حشر و نشر و سئوال و ثواب و جزاء و غیرها و نیز معراج نبی
 را با جسد دانستند ، و بین عقیدت حکماء و عرفاء که همه را
 در روح معتقد بودند بجسد مثالی که بنام جسد هورقلیائی
 خواند و مشابه با جسد مادی ولی منزّه از ماده دانست
 قائل شد . ^(۱) و همه امور مذکور را در جسد مثالی گفت و حکماء

(۱) وهذا العالم تسمیه حکماء الاشراف الاقليم الثامن
 وعالم المثال وعالم الاشباح . قال التفتازانی فی شرح المقاصد
 وعلی هذا بنوا امر المعاد الجسمانی فان البدن المثالی
 الذی تتصرف فیہ النفس حکمه حکم البدن الحسی فی ان له
 جمیع الحواس الظاهرة والباطنة فیتلذذ ویتألم بالذات
 والالام الجسمانیة ومما یلائم مانحن فیہ مارواه الشیخ

آن عقیدت را استوار نداشتند و مجتهدین آنرا مخالف اجماع
 و ضرورت و نصوص قرآن و حدیث خواندند و بالاخره شیخ را
 تکفیر کردند .

وکسی که نیران اختلاف و فتنه را برافروخت حاجی ملا محمد
 تقی برغانی در قزوین از اعظام مجتهدین بسال هزار و ^{پست}
 وسی و چهار هجری بود که بهمین علت مذکور ویرا مخالف و
 منکر ضروریات اسلام خواند و سائر مجتهدین تأسی کردند و
 پس از آن سالی چند در شاهرود و مشهد و یزد و کرمانشاه
 بسر برد آنگاه بکربلا رفته اقامت گزید و بدرس و نشر مسائل
 خود پرداخت . و چون رووس مجتهدین بمخالفتش برخاستند
 ناچار در سال هزار و ^{پست} و چهار و بیست و چهار حج رفت و در
 قرب مدینه وفات نمود و جسدش در قبرستان بقیع مدفون گشت .

ابوجعفر الطوسی فی کتاب تهذیب الاحکام فی اواخر المجلد
 الاول منه عن الصادق جعفر بن محمد رضی الله عنهما انه
 قال لیونس بن ظبیان ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین
 فقال یونس یقولون تکون فی حواصل طیور خضرفی قنادیل
 تحت العرش فقال ابو عبد الله سبحان الله المؤمن اکرم علی
 الله من ذلك ان يجعل روحه فی حوصلة طائرا خضر یا یونس
 المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر روحه فی قالب کقالبه فی
 الدنیا فیأکلون و یشریون فاذا قدم علیه القادم عرفوه بتلك
 الصورة کانت فی الدنیا وروی بعد هذا الحدیث ان ابابصیر
 قال سألت اباعبد الله رضی الله عنه عن ارواح المؤمنین فقال
 فی الجنة علی صور ابدانهم لورأیته لقلت فلان (کشکول شیخ
 بهائسی)

و شیخیه را در اصول و فروع دین اسلام یگانه اعتماد و استناد به کتب او است و اخباری که به اسناد سابقین خود روایت کرد حجّت دانند و بتفسیر و تأویلی که بر آیات قرآن و احادیث و ادعیه مأثوره نوشت رکون مینمایند و تدریس کتبش از قبیل شرح الزیاره و شرح مشاعر و غیرهما را متداول کردند و با آنکه عقیدت و اتباع شیخ موهون نزد اکثریت گشت و دچار تکفیر و تجسس و احتراز مردم گردیدند و فقط اقلیت بسیار ضعیفی تأسیس شد، معذک تغییر و تأثیری در جامعه پدید آمد و توجه بکسب معارف روحانیه و علمیه و تمسک شدید به دین و مخصوصاً بمذهب امامیه ایجاد گردید و برخی اوهام و تقلید زائل شد و گروهی ناطق و متقی و شهم دینی و فاضل و ضابط احادیث و مبارز در نظریات عقاید دینیه بعرضه ظهور آورد که مفتخر با اتباع از او و معتقد و مؤمن بکرامات و مقامات مظهریتش برای لطیفه امامت شدند. و منکرین و معرضین از او را در سلك مخالفین و منکرین ائمه شمرند.

و او را گرچه پسران متعدّد بود ولی به موجب تعیین و تنصیب شفاهی و کتبی جایگزین مقامش یکی از ارشد تلامذه اش حاج سید کاظم بن سید قاسم متولّد در رشت گیلان بسال هزار و دو بیست و پنج گردید که تا هیجده سالگی در وطن بتحصول علوم پرداخت و خبر اقامت شیخ را در یزد یافته پیاده بد آنسو

شتافت و سنینی نزد وی مانده استفاده و استفاضه کرده با صفا قلبی که خلقتاً و ریاضتاً داشت پرورده مطالب و مآربش گردید آنگاه حسب دستورش مقیم کربلا شده بساط تدریس بگسترده و کتبش را تدریس نمود و عقایدش را منتشر ساخت و نصرت و حمایت از آن در مقابل ارکان مجتهدین کرد. و چون پیاس احترام در سمت پائین پای مرقد امام حسین بن علی صف جماعت را امامت مینمود و مجتهدین در سمت بالای سر مرقد صلوة جماعت اقامت داشتند، اصحابش را عامه فقها شیخیه و اتباعشان را بنام بالا سربیه شهرت دادند. و در ایام اوصیت و صوت شیخیه بزیادت شد و جمع کثیر از فحول علماء و فضلاء نزدش تلمذ جستند و تألیفاتش از قبیل شرح القصیده و حجة البالغه و غیرهما متداول گردید و فقها با او رفتاری شدیدتر کرده از تدریس و ترویج کتب شیخ ممانعت نمودند و مجلس آراسته بعضی از اشرار اتباعشان پنهانی اسلحه گرفته و درباره کتب شیخ با او مناظره کرده حکم کفر دادند و او را خواستند اجبار بصعود بر منبر و اظهار عقیده در جزئیات اصول عقاید نمایند و بکرات به سب و لعن حتی پی قتلش برخاستند و با اینکه گروهی از اشیاع و اتباعش مقابلت و مقاومت میخواستند همه رانهی کرده صبر و تحمل ورزید و معذک با گروهی از فضلاء اهل سنت

وجماعت بهر اثبات عقیده شیعه مناظره و محاجه فاش کرد و قوت جمعیت شیخیه در ایام او روز بروز بر زیادت شد و اوقاف هند متعلق به ضرایح عراق در دستش قرار گرفته صرف مستحقین مینمود. و چون مردم ایران و هند و عراق و غیرها از شیخ و سید علم و معرفت الهی و اعمال و اخلاق رحمانی شبیه بمعارف و شیم اهل بیت نبی میدیدند همی روی به ایشان آورده بعقیدت و جمعیتشان دل دادند تا در سال هزار و دوست و پنجاه و نه در کربلا درگذشت و در پای مقبره امام حسین مدفون گشت.

و چون با وجود جمعی از علماء و اصحاب لائق و سرافراز خود و با وجود گروهی از بزرگان تلامذه شیخ با همه اصراری که شد خلیفه و جایگزینی برای خود بتنصیص و تصریح همانند شیخ معین نمود بعد از او در جمعیت شیخیه اختلاف پدید آمد و تنی چند از ارشد علماء و اصحاب ادعاء خلافت و قیام در مقامش کردند و بهر یک جمعی پیوستند و در آن میان حاجی محمد کریم خان بن ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان این مهد یقلی خان عم فتحعلیشاه از ارشد و اعلم تلامذه سید که سالها نزدش در کربلا تحصیلات علمیه دینیه از طریق شیخیه کرده پس از فراغت با اخذ اجازه اجتهاد از سید بوطن برگشت در کرمان مسند درس و امامت و ریاست

علمیه و نفوذ و اقتدار قومی و مالی و علمی و حزبی برقرار داشت و متدرجاً تألیفات بسیار در انواع علوم و معارف عصری خود انتشار داد و بریاست مطلقه رسید و تقریباً توده شیخیه دل بوی استوار داشتند و قوی شدند و در ترویج و توضیح مطالب و مآرب شیخ و سید کوشید و از خود نیز تفسیر و تبیین بیفزود و مابین پیروان بنام و مقام رکن رابع مشهور گردید و مراد آنکه معرفت دیانت بلکه عالم هستی را چهار رکن طولی است که هر رکن در واقع مقام تفصیل و بسط همان رکن سابق میباشد: نخست مقام الوهیت، دوم مقام رسالت، سوم امامت و چهارم بابیت یا رکن رابع و غالباً بکلمه شیعه ائمه تعبیر مینمودند و معتقد بودند هر که به رابع پیوندد که تحقق ظهوری و جامع مقام سابق خود است بهمه پیوست و هر که از او ببرد از همه برید و حاجی محمد کریم خان با همه مخاصمت فقهاء و نیز عدم رضاء دولت کبراعات احتیاط و تقیه در بسیاری از نوشته های خود، و با قدرت و شئون ظاهریه مورد ستم و تعدی نگردید و گهگاهی تعرضات شفاهی و کتبی باو هم توجه نمود و فرقه های کوچک شیخیه که باو معتقد نشدند و رهبرانی دیگر برای هدایت بمعارف شیخ و سید داشتند و غالباً در آذربایجان یا عراق میزیستند نسبت بوی معارضت نمیکردند.

ولی در همان ایام از مابین شیخیه بابیه و آئین بابی برخاست که محیط محدود شیخیه بکرانه بسیار وسیع مبدل گردید و مخالفت و معارضت بمیان آمد که تفصیل مهـدمید و در عین حال مابین اقلیت شیخیه و اکثریت مخالف معارضه و خاصه سخت امتداد یافت چنانکه در سال هزار و بیست و هفتاد و سه در تبریز که شیخیه بسیار بودند نزدیک بآن رسید که نیم اهالی نیم دیگر را قتل و غارت کنند و توافر باعلی درجه شد و حاجی محمد کریم خان بسال هزار و بیست و هشتاد و هشت درگذشت و پس از او نیز در داخله شیخیه اختلاف دیگر پدید آمد و اکثرشان بیک پسرش حاجی محمد خان گرویدند و عده ای اکبر ابنایش حاجی محمد رحیم خان را منصوص النیابه از پدر و مقصوب الخلافه از برادر دانستند و گروهی بشیخ جندقی گرویدند آنگاه پسر دیگر حاجی محمد کریم خان بنام حاجی زین العابدین خان ریاست یافت و اکنون غالباً این مقام را در نسل وی بورااث دانند و بالجمله با اینکه از پسران مذکور حاجی محمد کریم خان و هم از بعضی از علمایشان تألیفات عدیده برای تثبیت آن مقامات روحانیّه و هم در شعون دیگر نشر یافت معذک قوت نهضت شیخیه و اوج نشاط و نشر بساطشان در همان سنین خود شیخ و سید بود و بعداً حلاوت و جذابیت روحیه کاسته شد و دچار

انشعاب و اختلاف و تعصب و تعرض با مخالفین و حملـه بر یکدیگر و زواید و اوهامی گردیدند. و شعاع معرفت و صفاء صمیمیت و تقوی و عقیدت تکدر یافته مشوب بهسوی و هوسهای نفسانی گشته تازگی و جوانی و شادابی از میان رفت و در عداد فروع یابسه شجره قویمه قدیمه اسلام قرار گرفت و تمام نیرو و برومندیش از همان روز وفات سید رشتی به غصن شاداب نورسته بابیت رفت که بسرعت لا یوصف سر برکشید و انظار عموم را بخود معطوف و متوجه ساخت.

شمه‌ای از اوضاع و احوال ایران

در آن ایام سلطنت ایران با فتحعلی شاه دومین سلاطین سلسله قاجاریه و بعد از او نوه اش محمد شاه سومین پادشاهان آن سلسله که خود را بنی اعمام سلاطین آل عثمان میدانستند و لغت و پنداشت و مراسم و احوال نژادهای مغولی خود را در این کشور رواج داده مزید بر آنچه از ایرانیان باستان و عربان و هندوان و یهود و غیرهم بود نمودند و تظاهر به تقویت نفوذ مجتهدین و ترفیع و ترصیع مساجد و مقابر و نشر بدع و الحاقات بی دربی جدیده آئین اثنا عشریه همی نمودند. و از علم و دانش جز بحث و استغراق متمادی

ملاها در شئون مختلفه مربوط بلغت عربی حجازی وانفمار
 در مسائل و مباحث لاتحصی از احکام فرعیّه و عقاید غیر معقوله
 مذهبی و عرفان بافیهای بی سود مندرس حواشی عقائد افلاطونی
 و ارسطو و بطلمیوس و جالینوس و سائر علوم ازین رفته یونان
 چیزی در این کشور نبود و نفوذ مجتهدین بعلمت کثرت عدد
 آخوندها و جهل و تعصب ملت بدرجه ای رسید که ادنی امری
 را هم بی اجازتشان سلطان بی امان اجرا نمیتوانست . و گاه
 توده را بمقاومت با دول خارجه همجوار یعنی غالباً روسها
 برانگیخته سفراء و نمایندگانشان را فقط به تعصب مذهبی
 کشتند و قتل و غارت نمودند و نام نصرت و غیرت دینی
 نهادند . و از ایام دیالمه که مذهب اثناعشری را چنانکه
 از داعیان آل علی در قسمت خود ریشه گرفت تائید کردند تا
 ایام صفویه که در این کشور برتری و رسمیت دادند چنان
 عصیت مذهبی که از دوره قاجاریه عصر فتحعلی شاه برقرار گردید
 نشانی نبود . چه سلاطین صفویه زمام چنان ریاست علمائیه
 را بدست داشته از آن استفاده میکردند ولی در عصر قاجار
 اقتدار دولت کاملاً بدست ریاست دینی بود و در چنان احوال
 پیدا است که براقلیت های دینی و مذهبی و مطرودین اعتقاد
 ملائی از زردشتیان و یهود و مسیحیان و سنی و اسمعیلی و
 صوفی و شیخی و غیرهم چه میگذشت که امنیت مالی و عرضی و

جانی بهیچوجه نداشته بنهایت ترس و تملق و خواری
 میزیستند و زراعت و صنعت و تجارت بعلمت عدم تأمین از انواع
 مظالم دولت و ملایان و بسبب غلبه بیکاری و مفت خوری باقسام
 بهانه های دینی حیلہ گران زیون و ناتوان گشت . و خزینه
 دولت و اعتبارش بنوعی تهی شد که چون محمدشاه از تبریز
 برای جلوس به تخت سلطنت حرکت کرد مصاریف خود و همراهم
 نداشت و از بعضی قونسول دول اجانب وام خواست و ندادند
 و سپاه نامنظم قلیل با خود سری متخالفه سران رزیل از عهده
 تأمین داخله و مطیع ساختن رؤساء عشائر قویّه و طفات شدید
 برنمیآمدند و با اینهمه طبقه شهزادگان و گردن فرازان و
 فرمانگزاران خصوصاً پیشوایان و ملایان با اموال و املاک و
 حشمت و فیره زیسته قوا و رعایا کثیره گرد آورده عمارات شامخه
 وسیعه بهر خود ساختند و مردم یغما جو نسبت بایشان تعلق
 و اظهار ارادت کرده کلاه از سر و کفش از پای زارع و پیشه ور
 میربودند . و مردم بدست های کثیر از گرد آوردن اموال
 و نفوذ بنام زیارت بقاع متبرکه و ملاقات مجتهدین خود در عراق
 از هر سو شتافته اند و خسته ها از کف داده بحال ذلت و
 بینوائی و انواع امراض جانریا ازین میرفتند و صدها مقابر
 و مزارهای مرتفعه ببهانه های خرافاتی بزرگترین راه معاش
 و انتعاش رؤساء بیکار ریاست شعار گشت . و هر روز قبری و

مزاری با رسوم و شعاعری برپا گردید و نُصُوبی برای اختلاس اموال برقرار شد و ایرانیان بنام انهمک در تعصبات جاهلیه و تقالید و خرافات مذهبیّه و استغراق در عقائد و تقالید مدرسه شهره شدند . و دین توحیدی اللّٰه اسلام را بمنون و تعصب تعزیز ائمه اهل بیت پیمبر که ارواحشان مقدّس و بیزار از این بود به پرستش و ستایش اخشاب و احجار و اشجار و قبور مسمّوه مرتفعه و غیرها تبدیل کردند . و بت پرستی بنوعی دیگر رواج یافت و عده ای از دغلگران بدان وسائل عیش و نوش و اقتدار داشتند .

و دولت ایران که در اعصار قدیمه و در ازمئه قریبه سلطنت نادرشاه و آقامحمدخان قاجار بعظمت و قدرت معروف بود در زمان فتحعلی شاه شهوت جاه ، معاصر با ولادت صاحب این امر شکست فاحش خورده بلاد قفقاز را داد . و در زمان محمدشاه که معاصر با بعثت و نهضت جدید بود بفایست ناتوان گردیده بعضی از اقطاع واسعه را از دست بنهاد و مملکت و خواری نشسته آیین و خاسر گشت . و شاه و شهزادگان و سران و گردنفران و توانگران و مالداران خصوصاً علما و مجتهدین زوجات کثیره دایمه و انقطاعیّه و ملکیه داشتند . و زنان مطلقاً در حجاب و محروم از تحصیل علم و دانش و ملازم خانه و بچه داری و عروسک وارد دستخوش

رغبت و هوس و تسلط مطلق شوهران میزیستند . و ملاها راه معاشرت و استفادات مدنیّه از ملل مرفیّه را براهالی مملکت از هرسوبسته آنان راهلید و تبعیّت از زبان و علوم و تمدنشان را حرام و ناروا خواندند ، و هرکه جزاین رفتار میکرد در خطر شدید واقع میشد و عامه اهالی از هرگونه ترقی و تجرّد بی خبر و محروم و رسوم و عقاید و افکار چند صدساله آمیخته و عجمین از تقالید ملل متنوعه قدیم باقی و دستخوش انواع امراض و هلاک و کثیری بطفیان اشرار و جور اکابر از میان رفته جمعی ببلاد و ممالک مجاوره هجرت نمودند و جمعیتی قلیل بیش از ده ملیون در اراضی شاسعه برجا ماند که باقساوت طاغیان خونریز و فرمانگزاران یغماگر و اثقال باهظه شروع و مدّع متزاید متناقضه ملاها بیچاره و درمانده بودند ، و بعناوین اسلام و موسوی و عیسوی و زردشتی و سنی و شیعه و اسمعیلی و اثنا عشری و شیطانی و حیدری و نعمتی و صوفی و شیخی و غیرها تحت تأثیر رؤساء خود پرست جان و مال و عیال خود را هبا و هدر میکردند و ایران عبارت از کوهستان و سیابانی پهنای بی کشت و زرع و قری و بلادی و پیران غیر لائق سکون چون توده خاک و مردمش غریق جهل و خرافات و گرفتار انواع نقائص و امراض و آفات و فقر و فاقه و فقردان و احتیاج شدید بحال اسفناک ، و اسیر تطاول و تعرض

زمامداران ملکی و دینی خود پرست سقاك گردیدند .
 و بالاخره در قرب بعثت این امر ملا عباس ماکوئی ایروانی
 الاصل متصوف و مرشد مآب ، مشهور بنام حاجی میرزا آقاسی
 عاری از جمال صوری و کمال معنوی بمکر و حیلہ میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام بزرگ وزیر باتدبیر محمد شاه را که با علم و ادب و سیاست
 و کفایت بدیعی قیام باصلاح امور کرده زمام کشور بدست
 گرفت و کارهای دولتی روی بصواب میرفت و بهبودی حاصل
 میشد ناگهان از میان برده بر صدر ریاست روحانی و سیاسی
 نشسته تخت سعادت مملکت را بگلگی و ازگون ساخت .

*

زندگانی حضرت بهاء الله و حضرت بابا

وقیامشان به امر بدیع

والدین حضرت بهاء الله از اهل نور مازندران از ناحیه
 شمالی ایران و آباء و اسلاف ساکن قریه تاکر نور و مالک
 و صاحب ثروت و حشم و اعتبار و همگی از نژاد آریائی و اقیافه
 و فکرت باستانی و ایرانی و مذهباً از شیعه اثناعشری بودند .
 و والدش میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ جمیل و جلیل و نبیل
 و ادیب و خوش نویس ممتاز و منشی سرفراز از تاگر بطهران
 آمده سکونت گرفت و مقام نویسندگی و پیشکاری امام و سردی
 میرزا بن فتحعلی شاه را پیشه کرد و باشهزادگان و رجال
 معظم دولت و علماء و بزرگان ملت معاشرت و مؤانست جست
 و به ملاقات فتحعلی شاه نیز میرسید و میرزا ابوالقاسم قائم
 مقام باو علاقه و توجه داشت و گهگاهی بسمت حکمرانی
 اقطاع کشور نیز رفت .

و حضرت بهاء الله را نام اصلی میرزا حسینعلی و در چنان
 احوال در طهران به دوم محرم سال هزار و ویست و سی و سه
 هجری مطابق دوازدهم نوامبر سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه
 میلادی متولد شد و مانند اشراف و بزرگان و مالکان آن ایام

در طهران نشو و نما گرفت و با قدرت فکریه و با دانش و بزرگی و فضائل عالیة اخلاقی و به زئی محترمین نشو و نما کرد تا در سال هزار و ویست و پنجاه و یک بنت میرزا اسمعیل معروف به وزیرنوری سماء به آسپه را بعقد ازدواج درآورد که از ایشان مهین فرزند ارجمندشان حضرت عباس عبدالبهاء بعداً بعرضه ظهور آمد و والد حضرت بهاء الله چند سالی دیگر وفات یافت و بالجمله حضرت بهاء الله با عائله و برادران و خواهران و عشیرت و اسعده محترم متنفذ ، و با معاشرت با طبقه عالییه به ثروت و ملک میراثی پدری در طهران اقامت داشت و با اینکه از ضلالت و جهالات و خرافات و بیستی دولت و ملت متنفقر و از تعصب و عداوت مذهبی ایشان منزجر و آمال و الهامات اصلاح آئین و ایجاد عالم روشن آشتی و دوستی و آرامش و آسایش در دل موج بود ، بیاس مراعات مقتضیات اصول حصول تدریجی استعداد قبول دعوت و افشاء نغمه تا وقت مقدر رسد و موعد الهی بسر آید

و والدین حضرت باب از اهل شیراز و سید و سیده از خاندان محمدی و علوی و مذهباً نیز از شیعه اثناعشری و پیشه خانوادگی پدری و منتسبین مادری تجارت ، و از اهل تقوی و عبادت بودند و والدش سید محمد رضانام در شیراز پیشه بزازی داشت و نام خود آنحضرت سید علی محمد و در غره

محرم سال هزار و ویست و سی و پنج هجری مطابق بیستم اکتبر سال هزار و هشتصد و بیست میلادی در شیراز ولادت یافت و والد در صفر سن وی در گذشت و خال اوسط بنام حاجی سید علی حسب الوصیة بکفالت و سرپرستی خواهر و خواهرزاده وحید پرداخت و آنحضرت را بمکتب نزد شیخ محمد نام عابد معلم شیخی بتحصیل قرائت و کتابت فارسی و عربی و تعلم حساب و سیاق متداول آن ایام بگماشت و بسالی چند که خط و ارتباط برای دفتر نگهداری و مراسلات تجاری نیک زیبا و رسا شد با خود ببوشهر برده در تجارتخانه خود و برادر مهترش حاجی سید محمد مشغول ساخت ولی آنحضرت در آنجا بسنین رشد و بلوغ و عنفوان شباب غالب اوقات را صرف در عبادت و از کار و افکار و توجه مینمود و آثار مکاشفه و مشاهده و رویاهای غریبه و طول عبادت که از صفر سن داشت بروز کرد و مقدمات و آثار و علائم مقامات مکنونه اش اندک اندک بروز نمود و هر دم میل پرواز به عراق و درک ملاقات حاجی سید کاظم واصحاب و مخالفت خال در میان بود . و بالاخره ناگهان بدانسوشتافت و چندی در آن مرکز علم دینی و افادات انوار بجوار مراقدا سلاف بزرگوارش ماند و در مجلس درس سید حاضر و پیاعده ای از اصحاب و پیروانش مصاحب و معاشرگشت و در آن مدت قلیل بغیض و نورانیتی آسمانی و جلیل فائز آمد

و از مشاهده احوال و اقوال و عبادات و زیارات خاصه اش در مرقد امام حسین بنوعی که خاص اولیا مقررین است ، و بدانگونه ندیده و نشنیده بودند جمعی بسوی او متوجه و ملتفت شدند ، چنانکه کثیری از شیعیان زائر و مجاور ایرانی با وطن خود نوشته اظهار انجذاب و شگفت از احوال آنحضرت کردند. آنگاه برای آنکه مادر و احوال بسی شیفته و مشتاق عودت آن حضرت بودند ناچار بشیراز باز آمده اقامت فرمود و خاطر مادر از فراق یگانه فرزند دلبنده بیاسود و عامه خویشان و نزدیکان از احوال و اقوال و اسلوب دقیق روحانیش در عبادات و کیفیات زندگانی در شگفت مانده برتبه عالی عرفان و تقوایش و الهامات و تائیداتش اعتراف داشتند . و دوشیزه سیده محترمه از خویشاوندان مادر بسال هزارودویست و پنجاه و هشت هجری بعقد ازدواج درآمد که باعلاقه صوریه پی بمقامات عالی روحانیه اش نیز برده آثار و اسراری دید که در انجذاب و اعتلاق به آنحضرت مشار و ممتاز گردید و متدرجا از احوال و اقوال و آثارش انوار لمعه بدیعه بادیده دقیق بین مشاهده میگشت . اگرچه تا بسال هزارودویست و پنجاه و هشت یعنی مادامیکه حاجی سید کاظم حیات داشت دعوت صریحی از آن حضرت نشد و با اینکه آثار غریبه دقیقه در شعون آداب و اخلاقی و اعمال و در بیان اوج معارف الهیه شبیه با آثار سید از او برود

و ظهور نمود ، چون ندیدند و نیز چون توجه و اعتناء شیخیه بعلماء تحصیلات عربیه و دینیّه و عرفانیّه نموده مانند خود شیخ وسید بود ، باین علت بدان گنجینه اسرار راه نیافتند تا بعد از وفات سید بسال هزارودویست و شصت بنوعی که بیان شد عده ای از فحول علماء شیخیه بساط ادعا بگسترند ولی صوت وصیت حاجی محمد کریمخان فائق بود و تقریباً شیخیه با توجه گرفتند .

در این موقع تنی از ارشد افاضل و شناختگان آن فئه بنام ملاحسین اهل بشرویه خراسان که با بعضی از آن مدعیان در عراق مناظره و محاجه کرده لائق نیافت و در تکاپوی ملاقات و مصاحبه با دیگران و یافتن هادی و منجی حقیقی بود با برادرش میرزا محمد حسن و پسرخالش ملا محمد باقر به شیراز آمده در شب پنجم جمادی الاولی از سال مذکور مطابق بیست و دوم ماه می سال هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی بملاقات حضرت باب در خانه اش رسید و او نخستین کسی است که آغاز دعوت بابیت آن حضرت برجای سید رشتی بشنید و فائز به ایمان گردید و او را باب علم الهی بشناخت و حسب بیانات و دلالات و اشارات منقول و مسموع از شیخ وسید و شواهد نقلیه مذهبه و بالاتر از آنها حسب مقامات و کرامات مشهوره از خود آن حضرت بعلاوه آیات بلیغه و آثار کتبیّه

که از جانب لطیفه‌نویس آشکار نمودند ، گنجینه علم و الهام الهی شناخت که برای تخلیص آئین خداپرستی حقیقی اسلامی مقدّس از شرک و خرافات از تحت رقیت ریاست جویان و ستم ظالمان و اصنام منحوتّه افکار مبتدعان مبعوث گردید .

و چون جمعی از علماء متقی شجاع محقق از اصحاب سید بهمان روش ملا حسین بشرویه متعاقباً بشیراز رسیدند که حسب عقیده خود غالباً حقیقت امامت را در عالم جابلسا و جابلقا و مثال دانستند ، ظهور باب علم را برای هدایت بشر فرض لاینفک می‌شمردند و از حال او دانستند که به باب رسیده خواستار گشتند و او یک یک را به زیارت حضرت رساند و ایمان آوردند . و فاطمه قرّة العین قزوینیّه بنت حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی الاصل که همانندشان از ارشد افاضل شیخیه بود و در حین عزیمت شان از کربلا بایران خواستار ابلاغ اخلاص بحضور مولای جدید گشت نیز از آن عدّه صف اوّل سابقین مؤمنین محسوب گردید .

و میرزا محمد علی از فضلا و علمای شهر بارفروش (بابل) مازندران نیز همانند آنان که بعزم حجّ مکه بشیراز رسیده بواسطه ملا محمد حسین خبر حاصل کرده در ک لقا و عرفان نمود ، و باین طریق عدّه اصحاب اولیّه آنحضرت در طول مدّت قبل از سفر به مکه هیچده نفر باین اسامی نبود

که بعداً باصطلاح آن حضرت بعنوان حروف حق خواننده میشدند :

ملا حسین بشرویه‌ای ، ملا علی بسطامی ، قرّة العین قزوینی ، میرزا محمد حسن بشرویه‌ای ، آقاسید حسین یزدی ، میرزا محمد علی قزوینی ، ملا باقر تبریزی ، ملا عبد الجلیل ارومیه‌ای ، میرزا هادی قزوینی ، ملا یوسف علی اردبیلی ، ملا محمد باقر بشرویه‌ای ، ملا احمد ابدال مراغه‌ای ، ملا محمود خوئی ، شیخ سعید هندی ، میرزا محمد یزدی ، ملا حسن بچستانی ، ملا خدا بخش قوچانی و میرزا محمد علی بارفروشی .
و غالباً در مسجد جنب بیت آن حضرت بملاقات رسیدند و ملوّ از روح پاک ایمانی و عرفانی و فداکاری در سبیل الهی گردیدند .

و از مابین آثار جدیده دو کتاب مهمّ مخصوصاً ســنند استشهاد بابیت بود اولش که اعظم و اهمّ است کتاب تفسیر سوره یوسف معروف به احسن القصص از قرآن مشتمل یکصد و یازده سوره در بیان اسرار و بواطن یکصد و یازده آیه سوره مذکوره و اشاره آنها بامر جدید است که در اصطلاح بابیه بنام کتاب و نزد دیگران بنام قرآن جدید شهرت یافت و شئون ترکیبی و جمله بندی و سجع آیات این کتاب و طریق دعوت بتوحید و ایمان و اعمال روحانی و استقامت و شجاعت

ومقاومت فی سبیل اللّٰه و امثالها مانند قرآن ولی بنوعی بدیع و رموز و اصطلاحاتی دیگر است که اگر کلید معارف شیخ و سید و مصطلحات رمزیّه در دست نباشد بی بردن بعمق مقاصد صورت نمیگیرد و درعین حال تمام معارف و مآرب الهیّه خود را بنام معانی باطنیّه قرآن باکمال فصاحت و بلاغت عربیّه سلیس بدیعی بیان داشتند . دوّم صحیفه مخزونه مشتمل ادعیّه ایّام سنه بسبک لطائف و رقائق صحیفه سجّادیه میباشد و این دو کتاب را حجة بالفه بعنوان صادر از جانب حجّت غائب که پیوسته بنام ذکر میخواندند نشر نمودند و بسیاری از امور جاریّه زمان خود را با سلوب مذکور در قرآن ذکر نمودند . حتی چنانچه اعتراضات عظاما و شهداء عصر محمدی در قرآن ثبت شد ، اعتراضات ملاءهای این عصر نیز در کتاب مذکور است . و آن حضرت اصحاب مذکور را بهر ابلاغ و تعلیم امر بدیعی به بلاد ایران و عراق و هند فرستاد و بهر یک نسخه ای از کتاب و صحیفه داد تا حجّت بالفه این امر باشد و مانند حجّیت قرآن در اسلام کلمات و آیات کتاب را بینه و برهان مقرر داشت چنانچه مسطور است :

قوله " الم ذلك الكتاب من عند الله الحق في شأن الذكر قد كان بالحق حول النار منزولا وانا قد جعلنا الآيات حجة لكلمتنا عليكم أفتقدرون على حرفي بمثلها فأتوا برهانكم ان

كنتم بالله الحق بصيرا تالله لواجتمعت الانس والجن على أن يأتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا .

و دستور داد که اگر ملاحظا و غیرهم بحجّیت و بینه کلمات و آیات که برهان شارع اسلام بود تن در ندهند و از اتیان بمثل هم در مانند بد انگونه که در قرآن نیز بود و پیمر با وکلای نصاری نجران عمل کرد مباحله نمایند چنانچه در موضعی مسطور است :

قوله " و اذا بلغ الامر الى الشدة فحاجج باذن الله مع المشركين و قل تعالوا ندع ربنا الذي لا اله الا هو بانفسنا و انفسكم و ان الله لهو الحق شاهد علينا و هو الله كان بگلشئی خبیرا فوربك لو تباهل مع الكفار ينظرون الناس الى طرف السماء و انا قد نرسل عليهم باذن الله صاعقة من حجر النار و لولا دعائك لحرقت الارض و بعض من علمها و ان الله كان على كل شئی قدیرا .

و اساس دعوت را که تقدیس و تنزیه شامخ الوهیت از ظنون و اوهام و تشبیه و سوء تفاهم ملاءها و متصوفه از آثار منقولیه و تثبیت و ترفیع و تمجید مقام رسالت و ائمه عصمت و طهارت و نیز شیخ و سید و اب جدید نزد معرضین و مشرکین و ناصبین و بالاسریان و شیخیان کریمخانیان بود بر مطالعه و تدریس و

تبعیت کتاب جدید و احتراز از تدریس کتب ملاًها و تقلید
ظنونشان نهاد .

قولش : " قل يا اهل الكتاب آمنوا الى كلمة سواء بيننا
وبينكم الا تعبدوا الا آياه ولا تشركوا بعبادته شيئاً ولا تتخذوا
من بعضكم بعضاً ارباباً من دون الله ، انما هو الله واحد
ليس كمثل شئى وهو الله كان علو كل شئى شهيدا يا
معرض العلماء ان الله قد حرم عليكم بعد هذا الكتاب التدریس
فی غیره علموا الناس احكام الكتاب و اعرضوا عن الباطل الكتب
المجتثه فيكم فان كتاب الله لهو الحق وهو الله قد كان
بما تعلمون شهيدا ان الله قد جعل الظن فى كل اللوآ
اثماً مبيناً وان الله قد حرم عليكم من غير العلم الخالص
من هذا الكتاب حكماً على غير الحق واجتهاداً " .

آنگاه در ماه شعبان سال مذکور بعزم حج با میرزا محمد
علی بارفروشی از شیراز بطریق بوشهر و دریا رفته و در موسم
حج در مجمع عظیم حجّاج ممالک متنوعه نیز دعوت خود را
شناساند و جمعی از شاهیر فرمانروایان و حکمرانان مانند
شریف مگه و والی خوزستان و حاجی سلیمان خان افشار
و غیرهم را بارسال توقیعات و میرزا محیط کرمانی از ارشد
افاضل شیخیّه و مدعی قیام مقام سید در کربلارا بمحاجّه
و الزام به مباحله و حاجی سیدعلی کرمانی و حاجی سید

جعفر کشفی و غیرهما از فحول علماء روحانی را به ابلاغ آیات
و بینات دعوت فرمود و ابلاغی برای عامّه فقها و مجتهدین
مشحون حجج و بینات حکیمه فرستاد و برای بیشتر از آنان
و دیگر ارکان نامه های خصوصی ارسال داشت و در اثنا سفر
آثار بسیار که از آنجمله کتاب الروح در هفتصد سوره است
صادر کرد و صوت و صیتش منتشر گشت و از آنسو اصحاب
اولین مذکور خصوصاً اول من آمن ملا محمد حسین بشرویه در
اصفهان و کاشان و طهران و بلاد خراسان و ملا یوسف علی در
آذربایجان و ملا عبد الجلیل در قزوین و ملا علی بسطامی
ثانی من آمن و نیز قرة العین در عراق جمعی کثیر از فضلا
و رجال و غیرهم از عرب و عجم و دیگران را مهتدی ساختند
و آن حضرت را بلقب سید باب که قبلاً در زیارتنامه ها
و ادعیه مأثوره امامیه ائمه و خصوصاً صاحب الزمان منتظر را
بعبارات " ابواب التقی " و " السلام عليك يا باب الله "
میخواندند و هم عامّه مؤمنین پیروان این امر بعنوان بابیه
نزد اهالی شهرت یافتند و طبق مندرج در کلمات و آیات
خود آنحضرت وی را نائبی مخصوص و زبشأن و مقدر از جانب
آن حجّت غائب غالباً معتقد بودند .

و حضرت بهاء الله را نیز ملا محمد حسین در طهران
ابلاغ امر و ارسال کتاب و صحیفه کرد و آن حضرت این امر را

که مقدمه و آغاز به هدف و نوایای مکنونه الهیه و الهامات جلیله اثر بود اعتراف به صدق و حقیقتش فرمود و از آنگاه به نشر و تحکیم و مساعدت و تعمیم قیام نمود و از صریح منظور اعظم خود ذکر نکرده دعوت بامر باب همی نمود و از اعظم رجال حامیان و افضل و اہم و اول بزرگان بابیہ قرار گرفت و امر بدیع به مؤسس ظاهر و مؤید باطن خود بسرعت پیش رفت .

فاش شدن پیشرفت امر بدیع و مقاومت دولت

و مجتہدین و تبعید و سجن حضرت باب

و چون دعوت و مایذعی الیہ فاش شد مجتہدین منتقدین همان اقوال و اعمال در حق شیخ احساسی و سیدرشتی را بنوع موگدتر تکرار کرده و بعنوان بطلان ادعا ارتباط مخصوص بالطیفہ امامت و ناروائی اتیان معارف و آثار و آیات و دستورهای تازه و عدم صحت انفتاح باب علم و انقضاء دوره ظن و فتاوی و کتب فقہا و تقلید جهلاء ، و نیز فساد بی اعتقادی نسبت به معراج جسمانی پیغمبر و نسبت به کیفیات جسمانیہ عالم دیگر و نیز غلو در حق ائمه اثنا عشر و ہم در حق شیخ و سید رئیس و مرعوس آن آئین را ضال و مضل خواندند و آثار و آیات

جدیدہ را نامطابق با قوانین و علوم متداولہ نزد خودشان و مشوش و پریشان نمودند و آن حضرت را آشفته و مجنون گفتند . (۱)

و شیخ محمد حسن نجفی از بزرگترین مجتہدین کہ عامل بزرگ تکفیر و تذلیل شیخ و سید بود و ملاحظی بسطامی را تکفیر کرده مانع از اقامت در کربلا شد و بتوسل بحکومت عثمانیہ بیفداد راند کہ چندی در آنجا محبوس شد ولی عدہ کثیر از عرب و عجم ساکن عراق را بابی نمود . و حکومت او را از عراق نفی به کرکوک کرد و آن مظلوم در محبس درگذشته قربانسی امر جدید گردید .

وقرة العین و برخی از همراهانش نیز در کربلا دچار تعرض و تضییق شدند و او را بیفداد بردند و چون در آنجا با عرفان و بیان و برهانی قوی همی نشر امر جدید نمود حکومت عثمانیہ او را بعداً با عدہ ای از همراهانش به سرحد ایران

(۱) وقد ظهر جماعة في هذا العصر ١٢٦١ من غلاة الشيعة لقبوا انفسهم بالبابية لهم في هذا الباب فصول يحكم بتكفير معتقد هاكل عاقل وقد كان يتمكن عرهم في العراق لولا همسة واليه النجيب فقد خزلهم نصره الله وشتت شملهم و افسد عظمهم فجزاه الله عن الاسلام خيراً .

اخراج کرد و حاجی میرزا آقاسی شخص اول دولت که در کتاب
 بخطاب " یا وزیرالملك خف عن الله الذی لا اله الا هو الحق
 واعزل نفسك عن الملك فاتا نحن نرت الارض ومن علیها باذن
 الله الحكيم وانه قد كان بالحق عليك شهيدا " مخاطب شد
 در مقابل عقیده صوفیانه و ریاست خود سرانه خویش آن چنین
 اقتدار روحانی را نتوانست دید و بمخالفت پرداخت و توفیق
 را که حضرت از شیراز در همان شهر اولیه بواسطه ملاحسین
 بشرویه فرستاد مانع از وصول به محمد شاه شد که خالی از
 توجهات بخدا و احساسات روحانی نبود و خود نیز جواب
 نوشت بلکه اقامت ملاحسین و نشر دعوت در طهران را نیز
 مخالفت کرد . و حضرت همینکه در اواخر ربیع الثانی سال
 هزار و بیست و شصت و یک بیوشهر رسید توقیفی بسلطان
 عبدالحمید پادشاه عثمانی فرستاد و نیز توقیفی دیگر
 به محمد شاه و هم برای حاجی میرزا آقاسی ارسال داشت
 و حاجی میرزا محمدعلی بارفروشی را با توقیف و پیام خاتم
 به شیراز گسیل کرده توسط حاجی سیدعلی خال به مؤننین
 دستور افشاء دعوت و اجراء شماتر سبعه داد که از آنجمله
 حرمت شرب دخان و حسن اعتیاد به شرب چای قلیل برجای
 بعضی مشروبات مضره بود و شرب دخان را نفخ الشیطان
 و بل الخان یعنی عمل حاجی محمد کریم خان که عادت مفرط

به شرب غلیان داشت خوانده و چون چای در ایران جدید
 بود و در مابین بابیان متداول گردید مردم خرافاتی گمان
 بردند که چای را در نشر سریع بابیت تأثیری است .

و ملا صادق مقدس خراسانی از علماء مجاز نزد حاجی سید
 کاظم که در اصفهان امامت جماعت و تدریس داشت و بواسطه
 ملاحسین مهتدی شده با تلمیذ جدید البابیش بشیراز آمده
 منتظر ورود آنحضرت بماند و در مسجد افشاء دعوت کرده
 کتاب بر مردم بخواند و مردم متعصب و ملاها شورش کرده ویرا
 از منبر پائین کشیدند و مأمورین وی را با ملاعلی اکبر و حاجی
 میرزا محمدعلی نزد والی فارس حسینخان ایروانی قسّ القلب
 متجاهر بفسق و از بستگان حاجی میرزا آقاسی و از رجال
 معظم دولت بردند و او بازخواست و ضرب شدید کرده محاسن
 سوزانده بر بینی مهار و بر حمار سوار از بلد بیرون راندند
 و گماشتگان بفرستاده حضرت را ازین راه بشهر و دارالحکوه
 رساندند و در محضر ملاها بازخواست و تشدد کرد و گماشتگان
 لطمه زدند ولی خال اوسط بدارالحکوه آمده تعهد و الزام
 سپرده بخانه برد که با خود نگاه داشته از نشر دعوت باز دارد
 و پس از چند روز در مسجد وکیل ساخت کریمخان زند وکیل که
 شیخ ابوتراب امام جمعه سلیم النفس امامت میکرد اجتماع
 نموده حضرت را برای تبری از عقیدت و در مجمع عموم بیاوردند

تا بمنبر آمده خطبه بلیغه را کرده به ارتفاع مقام شامخ خود از رتبه بابیت و نیابت و وساطت دلالت فرمود . و نیز راجع به بعضی از مواضع مذکوره که مورد نظر فقهاء و متعصبین بود بیاناتی نمود که قانع شدند و بابیان نیز از آن عبارات عمیقۀ مرموزۀ جامع الاطراف که عوام توافقی با خود فهمیدند و لسی در حقیقت ، انشاء مقاصد آنحضرت بود پس سرور گشتند و بدان طریق شهری چند در خانه خال مانده از تعرض و آزار معارضین بیاسود و آثاری متعدّد از قلمش صادر گردید و به اصحاب در بلاد دستور ملاحظات و مراعات احتیاط در مکاتبات و خطابات داد و امر کرد که در استعمال مسائل و معارف در تمامت شئون امر جدید بلامحمد حسین بشرویه در خراسان مراجعه کنند و مقام بابیت با اوست .

و در خلال آن احوال در ایران و عراق روز بروز عدّه بابیان مزید گشت و گروهی از مؤمنین و طالبین با وجود منع آنحضرت بسوی شیراز آمدند و امثال حاجی سید جواد کربلائسی و ملا شیخعلی ترشیزی و میرزا احمد ازغندی و ملا عبد الکریم قزوینی و غیرهم از مشاهیر و اهل علم و فضل که بواسطه حروف حقّی بابی شدند شتافتند و ملا محمد حسین نیز با برخی بدانسو رفت و خواهش اجازت کرده بشیراز در آمده در شبها تشرف حضور و درک فیض موفور یافتند .

و آقاسید یحیی عالم و واعظ بن حاجی سید جعفر کشفی شهسوار مرشاه بشیراز رفته حضور یافته بنام وحید اکبر و صد و شرح بر سوره کوشر سرافراز گردید .
 و در زنجان ملا محمدعلی حجّت پیشوای شهسوار بوصول تو قیعی از آنحضرت ایمان آورد و در یک شب تقریباً سه هزار تن در آن بلد به تبعیت وی بابی شدند .
 و این امور خصوصاً وصول نامه تالیفیّه آقاسید یحیی به میرزا الطغلی پیشخدمت شاه و هم اخبار هیجان مجتهدین ایرانی در عراق و بر آشفتن حکومت عثمانی و نیز عرایض ملاها از هرسو مخصوصاً شکایات ملا سعید سعید العلماء بار فروشی از حاجی میرزا محمدعلی و شکایات حاج محمد کریم خان کسه در مقابل دعوت حضرت سر بمخالفت و معارضت در رد و ابطال برکشید و همه پیروانش بمضامین و مقاومت مستعد و مهیا شدند موجب بیم و اندیشه حاجی میرزا آقاسی گردید و به حسینخان والی مذکور فارس که بر نشانده اش بود دستور جلوگیری داد و ملا جواد نام برغانی ساکن قزوین از وساطت متعصب شیخیه کریمخانیه که اولاً توجه و انجذاب به بابیت اظهار داشت و ثانیاً بعذر و بهانه ای انصراف و انحراف سخت بعمل آورد و نیز بشیراز بالمآل بکمال خصمیت برخی امثال خود را یار کرده بمقاومت پرداخت و بعضی از آثار

آن حضرت را بدست آورده بنظر این و آن رساند و رساله ای در ردّ و اعتراض منتشر نمود و خاطر ملاّها و حکمران رابایشها تاگماشته گان بفرستاد و در شب بیست و یکم شهر رمضان هزارود بیست و شصت ود و از دیوارخانه خال برآمده داخل شدند و با اینکه کسی راجز سید کاظم زنجانی از بابیه با آن حضرت نیافت ایشان را بصوب دارالحکوه کشیدند ولی حاکم و خانواده اش مانند بسیاری دیگر بعلمت بروزها از شهر خارج بودند و دستور آزادی آن حضرت را داد . لذا پس از چندروز آنحضرت با بستگان وداع کرده بعزم طهران و ملاقات شاه با سید کاظم زنجانی مذکور و محمد حسین اردستانی از بابیان سواره از شیراز بیرون راند و چون به قرب اصفهان رسید به حکمران که منوچهرخان معتمد الدوله گرجی مسیحی الاصل از کفّات سُرات رجال دولت بود خبرکرد و او اعزاز و احترام بنمود و میسر سید محمد امام جمعه را به مهمانداری و حمایت واداشت و خانه امام روزان و شبان محلّ ذهاب و ایاب بابیان و طالبان گردید و جمعی از شهر و نواحی بحضور آمده محبت و ایمان یافته و حسب خواهش حکمران و امام رساله اثبات نبوت خاصه و شرح سوره العصر از قرآن صدور یافت و صیت و صوت کرامات و مقامات آن حضرت بنام سید باب یا سید زکر در السن و افواه افتاد ولی طولی

نکشید که ملاّها حسد انگیزه از التفات بمعارف جدیده تعصّب و احتراز ورزیدند و از فقهاء عراق و فارس نیز مکاتیب مملوّ از تزییل و تکفیر رسید و خواستند فتنه کنند که با حمایت امام و حکمران نتوانستند و ناچار به حاجی میرزا آقاسی نوشتند تا امام را به بیم و هراس انداخت و حکمران آنحضرت را با امام و مشاهیر علما و فقهاء بخانه خود دعوت کرد تا با مذاکرات و مفاوضات فیما بین حسن تفاهم و رفع انضجار حاصل گردد ولی فقهاء حاضر نشدند و فقط بعضی از ملاّها بآنجا آمده بی ارائه فضايل خود برخی مسائل فقهیه متداوله بین مجتهدین اثنی عشریه و عقائد حکمیّه معروفه یونان را که مایه افتخار میدانستند بمیان آوردند و اجوبه بنوع عدم اعتناء بدانگونه مباحث شنیدند و توجه و اقبالی نسبت بمعقاید و مباحث بالیه منسوخه ندیدند و حکمران هر قدر خواست ارکان فقهاء و معروفین بعلم را درجائی با آنحضرت مجتمع ساخته خود نیز حاضر باشد آنان نپذیرفتند و نیز بمباهله با آنحضرت که اظهار فرمود تن در ندادند و شهرت گرفت که در هر سه ساعت مقدار هزار بیت از آیات و مناجات و خطب و معارف الهیه به ادق معانی و اعلی بلاغت فارسی یا عربی بنوع بدع و فطرت بدون اعمال رویت و فکر صادر میشود که احدی را توانائی اتیان جمله ای بآن روش نیست . و آن حضرت خود

نیز بهمین امر استدلال و احتجاج مینمود و اگر طرف تعصب میورزید بمباهله میطلبید و عاقبت چون امام از اقامت حضرت بخانه اش عذرخواست به فتنه روی بشدت رفت و فتوای تکفیر صادر کردند و در آن هنگام که از مدت چهل شبانه روز گذشته بود و بظاهر جز رفتن آن حضرت به طهران چاره بنظر نمیرسید حکمران تدبیری بسزا اندیشیده شهرت داد که دولت سید باب را بطهران خواست و او را محاط به سپاهیان بسوی طهران روانه داشت و در شبی برگردانیده در عمارت مختفی و محترم نگهداری کرد و فقط بعضی از بابیان و محترمین را راه میداد و خود استفاضه میکرد و در طریق آسایش و تحصیل رضای آن حضرت همی کوشید و متدرجاً در ایمان به اسلام از طریق بیان جدید و انجذاب بآنحضرت مقامی رسید که خواست بنصرت و اعمال قوت پرداخته شاه و وزیر را ناچار باطاعت سازد ولی ناگهان در شهر ربیع الاول سال هزار و دویست و شصت و سه درگذشت و مدت اختفاء و غیبت چهار ماه شد .

و گرگین خان برادر زاده اش که نیابت حکومت میکشید به حاجی میرزا آقاسی از اقامت آنحضرت خبر داد و ملاهانیز خبر یافتند و حکم تبعید بطهران رسید و گرگین با عجلت تمام و تبدیل مولوی خضرا به کلاه به مسئولیت محمد بیگ

چاپارچی علی اللهی تحت مراقبت سوارانی چند روانه سمت طهران نمود و اول عامل اجرا حکم ظلم تبعید و حبس گردید و در طول طریق چون بعلمت اینکه سواران غالباً ماکولات و اسب سواری را از اهالی معمورات بزور و اجبار میگرفتند راهسی طویل پیاده پیموده اساک از غذا نمودند بسی سخت گذشت تا در غره ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و سه به کاشان رسیدند و سه شب و دو روز ماندند و حاجی میرزا جانسی تاجر کاشانی از بابیان رئیس سواران را راضی کرده در آن شب و روزها حضرت را بخانه خود مهمانداری نمود و گروهی از محترمین و دانایان بلد را بغیض زیارت رساند و عده ای ایمان آوردند . آنگاه سواران با حضرت از کاشان روانه شده در روز دهم ماه مذکور بقلعه کنار گرد رسیدند و همان شب حسب حکم واصل از حاجی میرزا آقاسی بقریه کلین که ملکیش بود انتقال و توقف دادند و پی در پی معدودی از بابیان طهران به لقاء آمدند ولی با معانعت سواران لقاء و مکالمه غالباً میسر نبود و حضرت باب از اینجا نامه ای بشا فرستاده میل خود را بطهران و ملاقاتش اظهار داشت و جواب از حاجی میرزا آقاسی رسید و عذری پیش آورد و با تظاهر احترام و ملاطفت دستور رفتن و استقرار در موطن و مسکن خود ماکو و توصیه به علیخان سردار را ابلاغ کرد .

ولذا در جمادی الاولی از سال مذکور تحت مراقبت محمد بیک و سواران بسوی آذربایجان بردند و آن حضرت حسب اجازه دولت به همراه داشتن دوتن از بابیان، آقاسید حسین یزدی سابق الذکر را با برادرش آقاسید حسن بعنوان خادم و کاتب همراه گرفت و در حوالی قریه سیاه رهن که شبی ماندند و جمعی از بابیان قزوین پی زیارت شتافتند باز نامه هابرای شاه و وزیر و تنی چند از مجتهدین قزوین فرستاد و بابیان قزوین و زنجان محض اطاعت دستور آن حضرت اسلحه نگرفتند و مقاومت نکردند ولی بغایت محزون بودند و اعدای به اعدا گوناگون خود را رسانده زیارت کردند. و از مدتی قبل سوارانی چند بامرحاجی میرزا آقاسی وارد زنجان شده ملامحمد علی حجت را بطهران کشیدند و لذا هنگام عبور حضرت از زنجان در آنجا نبود، و حضرت در میانج نامه ای به بهمن میرزا والی آذربایجان فرستاده اظهار میل اقامت در تبریز نمود ولی تأثیری در قلب والی نشد و پس از چهل روز توقیف در ارگ تبریز به قصبه ماکو وطن حاجی میرزا آقاسی اقصی نقطه سرحد شمال غربی مملکت دارای اهالی غیر متجانس در لغت و فهم نسبت به امر بدیع، برده تسلیم علیخان سرحد دار شد و منتسب فرمانبردار حاجی مذکور دادند که آن مظلوم را با برادران سید حسن و سید حسین یزدی در قلعه محبوس

داشت و مسلمین چند بحراست گماشت و باب قلعه را از بیرون مقلل نمود و کس را راه بانجا نداد و حسب اجازتش روزی یکبار آقاسید حسین بهر خرید حوائج با بعضی از مستحفظین بقصبه میآمد ولی پس از مدتی قلیل پی بمظلومیت حضرت برده از مقامات عبادت و الهیتش اطلاع یافته باب قلعه را روزها نبست و از ورود زائرین ممانعت نکرد چنانچه آقا شیخ حسن زنوزی را خود بحضور آورد و هر یک از زائرین را اجازه اقامت سه روز در قصبه داد و خود در هر روز جمعه بزیارت میآمد فقط احدی از ن اقامت شب در قلعه نیافت. و خبر بسمع بابیان رسید پی در پی بزیارت و استفاضه همی رفتند و از جمله زائرین اوایل ایام سجن ماکو محمد بیک چا پارچی مذکور بود که در طول طریق غایت ایمان و انجذاب حاصل کرده از مأوریت خویش متأثر و نادم شد و توبه و استغفار نموده بخدمت برخاسته همه جا از کرامات و غرائب امور نقل کرد، و در این هنگام بزیارت آمده مورد ملاطفت و مکرمت گردید و آنحضرت نامه ها به شاه و شخص اول فرستاد دعوت را به ابلغ حجت و اتم بیان انجام داده ایشار و انذار همی فرمود و راه ترقیات صوریه و معنویه مملکت را بنمود و در ضمن توقیعی چنین مسطور است :

” ولذا خلقتی الله عن طینه لم یشارك فیها احد واعطانی

ما لا يُدرکه البالغون ولا یقدر أن یعرفه الموحّدون إلا بعجز
 صرف عند آیهة من آیاتی فوعزته وفضل الله علیّ قد
 جعل الله کلّ مفاتیح الرّضوان فی یمینی وکلّ مفاتیح التّمران
 فی شمالی انا النّقطة الّتی ذوّت بها من ذوّت وانی
 أنا وجهه الّلم الّذی لا یبوت خداوند شاهد است که مرا
 علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم و در سنه ستین
 قلب مرا مطوّ از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجّت علیسه
 السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستور و رکن
 مخزون را بشانی که از برای احدی حجّتی باقی نماند لیهلك
 من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة و در همان سنه
 رسول و کتاب بحضور آنحضرت فرستادم که آنچه لایق بساط
 سلطنت است در امر حجّت اقدام نمائید و از آنجائیکه مشیة
 الله بر ظهور فتنه صماء (هما عمیاء طخیاء) قرار گرفته بود
 بحضور نرسانیده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را
 دولت خواه دانسته اند تا الآن که قریب چهار سال است
 کما هو حقّه احدی بحضور معروض نداشته مجمل قول آنچه
 انسان تمّی دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر
 کشف حجاب شود محبوب گل منم انتهی .
 و آنحضرت را حاجی میرزا آقاسی بعد از نه ماه سجن ماکو
 چنانچه میآوریم به سجن چهریق انتقال داد که تا منتهای
 ایام در آنجا سجون بودند .

اوضاع و احکام بابیه در سه سال اول از دوره

حضرت باب ظهور شریعت بیان

چنانچه از ما ذکر نتیجه بیرون میآید، گذشته از مقام
 عظیم روحانی و تقوی و عصمت و عبادت شخص حضرت بـباب
 و مقام علمیت و نقاوت و صمیمیت و جانفشانی اصحاب عالیقدر ایشان
 و علاوه رقت و دقت و مؤثریت و کثرت آیات و بیاناتش، اوضاع
 پرمفاسده کشوری و اجتماعی و دینی ایران و ظلم و ستمهای
 بی پایان و اثقال تقالید و خرافات و تضییقات ملایان با تطبیق
 و ترکیب بیکدیگر هر خفته را بیدار و هر مرغ پریسته هوشیاری
 را بصوب این نهضت رهسپار میساخت و لذا امر بدیع تا آخر
 سه سال اول یعنی نیمه دوره حضرت باب باوج ترقی رسید
 و از تطوّرات صغرسن و ملاحظات تقیه و حکمت تاحدی بیرون
 آمده قدم بسوی بلوغ و کمال میگذاشت و چنان بنظر میآمد که
 اگر بعارضه شدیدی بر نخورد شاید ایران را منقلب و مجدّد
 سازد و در آن مدت غالب آثار مقدسه برای تأسیس اساس تجدید
 افکار و تنویر ضمائر و اسرار و پوشاندن لباس نوینی از عرفان
 بعرضه ظهور آمد .

و کتاب شریعت رساله اصول و فروع آن حضرت بود که

اصلاً بعربی صادر گردید و ملا محمد تقی هروی از علماء بابی آنرا بفارسی ترجمه نمود و بجز چند احکام و آداب نوین چیزی ناسخ سوابق وجود نداشت . و نام بابی ، آزاد هُحق پرستی منضجر و متنقّر از دستۀ یفماگران مستی بدولت و دستۀ دیگر خرافاتیان ریاکار مستی بعلماء ملت را در نظر مصوّر و مجسم میکرد و امر بابی جلوه تصفیه و ترفیع و تکمیل اثناعشریّه و رفع جهالات و بدع آن مینمود ، فی المثل بابیان بعلاوه صلوات خمس فرائض ، صلوات نوافل را نیز ادا میکردند و مداوم با وضو بودند و در سجده نماز علاوه از جنبه بینی رانیز بر مهر تربیت حسینی قرار میدادند و علاوه از محرّمات اسلامیّه از مکروهات نیز اجتناب میکردند ، و بجز عده ای از عالیمقداران مؤمنان که مقام آنحضرت و هدف امرش را کما هو حقّه میدانستند ولی مأمور بکتمان و ملاحظه احتیاط بودند تا موقع فرا رسد و حجاب از چهره مقصود برافتد ، کثیری هنوز معتقد بامام پنهان بوده آن حضرت را شاید بابی اعظم از شیخ احساسی و سیدرشتی میپنداشتند . چنانچه صورت سئوالاتی که بعضی از اجله اصحاب در اینخصوص از آن حضرت کردند نشان میدهد و لذا در این دوره فتوای قتل و شهادتی رخ نداد فقط واقعه حاجی ملا تقی برغانی در اواخر ایّام است که عنقریب علت آنرا میآوریم و نیز در این دور اختلاف و هیجانی

در داخله بابیه جز قضیه مذکور ملاجواد واعظ برغانی که مرتد از بابیت شده رساله ریه نوشت و قره العین جواب نگاشت و نیز واقعه بین قره العین و اصحابش و بین دیگر بابیان که عنقریب میآوریم نبود .

ولی در نیمه اخیر دوره حضرت باب یعنی در سال چهارم کتاب و شریعت بیان در سجن ماکو صد دریافت که امر بدیع را آئینی مستقل و مقدر همانند اسلام و یا بعبارت دیگر اسلامی نوین در ایران و عراق برقرار کرد که نسبتش بهمه ادیان و ملل عالم حتی توده مسلمانان و از آنجمله شیعیان مانند نسبت اسلام بطل اقدم و همان سلوک و نظر میاشد و مبنی بر توحید تنزیهی صرف و بیشتر از اسلام مستفراق در الوهیت و شئون و اوصاف و نعوتش بحدی که تمام آثار تکوینی و تشریحی بیان در ستایش الله میاشد و نیز معتقد به رجعت اسلام و اولیائش بنوع اکمل و الطف در حق خود و اولیاء خود است و ارکان شئون و مقدّسات اسلامی نوین حسب ایجاب زمان و زمین برپا گردید و کتاب بیان فارسی بمنزله تبیین و تفصیل بیان عربی است و آنها بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب ترتیب یافته اند و این تطبیق با علم الحروف الابدیه است که آنحضرت غالباً امور را بر آن تطبیق مینمود و وجه اهمیت عدد نوزده این است که اعمده و ارکان این نهضت بدیعه یعنی

آن حضرت واصحاب اولینش نوزده بودند . و عدد نوزده را برای این واحد خواند که مجموع عدد ابجدی کلمه واحد نوزده است و هم مطابق با شمار حروف جطه توحید یه کاطه « لا اله الا الله حقاً حقاً » بیان فرمود . و نیز در رقوم هندسی نوزده ، چون نه و یک جمع شوند ده باشد که همان یک با صفر است پس عدد نوزده رمز وحدت میباشد و حاصل نوزده در نفسش را گلشنی خواند که عدد حروف ابجدی این کلمه سیصد و شصت و یک ، پس رمز جمع و کمال میباشد . و نظّم اساس سال و ماه نیز بهمین ترتیب است یعنی سال شمسی شروع از نوروز مرتب بر نوزده ماه و هر ماهی نوزده روز میباشد و چهار روزیاد ربعی از سنین با کیسه پنج روز اضافه و زاید بر ماهها گذارده میشود و هر ماه و هر روز نامی از اسماء الله دارند .

و نیز در بیان تاریخی جدید که بنام تاریخ بیانی خوانده میشود از سال دعوت آنحضرت شروع و برقرار گردید و آنحضرت حتی بابیان راهم هر یک بنامی بدیع با تطبیق به اسمشان از حیث عدد ابجدی حروف میخواندند چنانکه محمد را نبیل و یحیی را وحید و شیخعلی را عظیم و اسد را دیمان گفتند و حتی ماه کوه را به جبل باسط و بعداً چهریق را به جبل شدید مستوی نمودند .

و نیز در فلسفه البیان نام آنحضرت نقطه و نقطه البیان یا نقطه با و مقامش مظهر نقطه اولیه و مشیت کلیه و اصحاب اولیه هیجده گانه که زنده و جاوید اند و در شمار مطابق شمار حروف ابجدی کلمه « حق » و هر یک بمنزله حرفی حاصل از همان نقطه واحده مركزیه میباشد . مظاهر مراتب مابعد مشیت و بنام حروف حق و رجعت رسالت و امامت و نوابا و رتبه مؤمنین بعد از واحد اول برایا و شهداء و اولیاء است . و در ادیان اخری نیز بر همین منوال چنانچه حضرت محمّد نقطه فا و فرقان و حضرت مسیح نقطه الف و انجیل و حضرت موسی نقطه تا و تورات اند . و نیز در بیان بشارت ظهوری اعظم و امنع و اقدس داده بنام من ینظره الله خوانند و بتکرار و تفصیل و توضیح امر بایمان با و بدون لیم و بهم نمود . و بالجمله کتاب بیان یگانه کتاب دینی منظم و مرتب و سیب شده بدست مؤسس و ناسخ ماسلف میباشد که بر اساس فلسفی دقیق روحانی بدیعی قرار گرفت و از حیث لفظ و اسلوب نوین و متکرر و تکرار و زیاده بیحاصل و درغایت لطافت و مؤدب بنوعی که ذکر شئی مکروه در آن دیده نمیشود و معارف محدود آن درغایت علو و حریت و سهولت میباشد ولی متأسفانه بعلمت عدم کفایت ایام کوتاه حیات ظاهریه و احاطه بانواع مصائب بانجام و ختام نرسید .

و نیز آنحضرت در ایام ماکو و تبریز شفاهاً و کتباً خود را بعنوان مهدویت و قائمیت ستودند و این عقیدت در زبان بابیان و شهره نزد معاندان شد و برای اضطهاد و عناد عذر و بهانه قویّه پیدا کردند و بابیان ضعیف الایمان نیز نتوانستند عدم وجود محمد بن الحسن را عقیده کنند و آثار کثیره سابقه را در خصوص محمد بن الحسن حمل بر وجود در عالم مثال نمایند لذا بعضی از قبیل حاجی ملا عبد الخالق یزدی و ملا محمد تقی هروی مذکور و غیرهما تبری و انحراف از بابیت نمودند .

قیام قرّة العین اصطکاک بابیان با اهل عداوت از

ملت و دولت و وقوع غزوات و شهادت

قرّة العین ادیبه شاعره فاضله از اصحاب اولیه که از حروف حق حضرت نقطه البیان شد در کربلا با داعیه نقطه علم و معرفت معنویه خود ، بساط تدریس علوم دینیّه گسترده گروهی از رجال و نسوان بای نزدش تلمذ کردند و باو معتقد و پیرو شدند و او چون پشت پا بحدود زائده و عقائد خرافیه زده رایت حریت از آن امور برافراخت و به حجاب اهمیت نداد و تقالید ماه محرّم را اعتنا ننمود و راجع بعقاید فشار

قبر و سئوال و غیرهما و امور مرتبط بجنّت و جحیم و امثالها توضیح و نصیحت گفت و در اجتناب از دخان تشدد و تأکید کرد ، عده ای از بابیان نارس یا او مخالف شدند و شفاهاً و کتباً او را تکفیر و تحقیر نمودند و شکایات از او ب ماکو نزد حضرت فرستادند و گرچه توقیعات امر با احترام نسبت بسوی در جوابشان رسید و او را نیز امر بتخفیف در اسراع در این امر دادند و فتنه آرام شد ولی باز در قلوب برخی از متعصبین عدم رضایت نسبت بآن مظلومه آزاده شهبه باقی بود چنانکه برایش بعداً در قزوین و بدشت نیز نظیر واقعه مذکوره پیش آمد تا آنکه بنوع مذکور مجتهدین شیعی کربلا که مانند هم مسلکان خود در دیگر بلاد عراق و ایران از نفوذ بابیه باندیشه افتادند و همه جا محض آنکه بدع و احکام متزاید مولوده از فتاویشان را رد کردند نسبت به خروج از اسلام بلکه بی دین خواندند و با اجرا امر حکومت عثمانی وی را ببغداد فرستادند و در آنجا نیز چون مناظره با علمای شیعه و ستسی کرد و بعضی را مقبل نسبت بامر بابی نمود و جوش و خروشش به ساخت بالاخره در اوائل سال هزار و بیست و شصت و سه وی را تبعید بایران کردند و باجمعی از رجال مسلح عرب و عجم بابی از تلامذه و پیروان خود بحالی که در بلاد عرض را مناظره با فقها و رؤسا کرده معدودی از اهالی بابی و یامحب

بآن شدند و گردباد فتنه در غالب منازل برخاست و وصول این اخبار مزید شدت شوهرش ملا محمد قزوینی و پدرش و شوهر و عمویش حاجی ملا محمد تقی مجتهد پدر ملا محمد مذکور گردید .

بالاخره با جمعی از همان هم‌همان بقزوین درآمد و شوهر مذکور را با اولاد دور کرده بخانه پدر خود حاجی ملا محمد صالح مجتهد بماند و در جماع بابیان شمع درخشان و بلبل هزارستان گردید و خویشان و بستگان را که زن و مرد ملا و ملاسلک بودند بمناظره و محاجه مغلوب کرد و عموی پدر شوهرش حاجی ملا محمد تقی مذکور که مجتهد متنفذ متعصب شدید العداوة نسبت به شیخ اجسائی بود باشد عداوت نسبت به شیخیه و بابیه قیام کرد و نیران عصبیتشان برافروخت و در عین حال از پیروان و هم‌همان جسور و دلیرش بسی اندیشه داشتند ولی حاجی ملا تقی بسبب و لعن شیخ و سید و حضرت باب و ضرب و آزار بابیان پرداخت و آثار تعرض نسبت به قره‌العین هم نمایان بود چنانکه حس دفاع و انتقام را بیدار میساخت و با نفرتی که شیخیه و خصوصاً بابیه از توده مجتهدین و فقها و بقولشان اهل ظن و علماء سوء داشتند و با جسارت از خود گذشتگی که امر بدیع در آنان گذاشت آنچه را که واقع شد هر صاحب حدسی پیش بینی میکرد . و لذا ناگهان در شهر ذیقعدہ از سال ۱۲۶۳ مذکور وی را بامداد

در مسجدش غوطه وردرخون دیدند و پسرش ملا محمد و بستگان ویرا بخانه برده در بسترانداخته بمعالجه پرداختند ولی جروح شدیدۀ نیزه که در قفا و پهلو و حلق و دهان داشت التیام نپذیرفت و بخانه های بابیان شهر ریخته زدند و بردند و هر که را یافتند بدار الحکومه کشیده در بند نهادند و هر که از بابیان توانست سربکوه و بیابان نهاد و قره‌العین را که موجب و آمر میدانستند و جنایت را به پیروان و هم‌همان مذکور نسبت میدادند از خانه پدری که بحال مراقبت اعداء بسر میرد نیز بی قصاص بدار الحکومه آوردند و در حینی که بصدد تعذیب خادمه اش بهراستنطاق و تحقیق برآمدند شخص شجاع ناشناسی که ملا عبداللہ نام اصلیش گفتند و بنام میرزا صالح خود را شناساند بین جمع آمده بصوت جلی و بی پروا اعتراف و اقرار بارتکاب کرد و با قرائن و علامات واضحه صدق ادعا و افتخار بعمل خود را ثابت نمود که اورا نیز به بند کشیدند .

و ملا محمد با گروهی از گماشتگان حکومتی پنج تن مظنون از مابین محبوسین را برای رساندن بطهران سوق داد که باین نام و نشان بودند : نخست حاجی اسد اللہ فرهادی قزوینی که اجتماع بابیان با حضور قره‌العین در خانه اش میشد و مصاریف میداد و در روز ورود قره‌العین با هم‌همانش

بقزوين استقبال کرده ميخواست همه را پذيرايي نمايـد و چهار برادرزاده که دامادانش بودند خصوصا آقاهادي نام ارشد اخوان بغايت رشيد و دلير بود و اگر در اين هنگامه نهي گريخت ملا محمد اورا نيز دستگير و روانه طهران ميکرد ديگر حاجي ملا طاهر شيرازي و حاجي ملا ابراهيم محلانسي و شيخ صالح عرب که هرسه از همراهم قره العين از عراق آمدند و ديگر ملا عبدالله يا ميرزا صالح مذکور و همه را دست بسته بطهران رساندند . و ميرزا صالح را حسب اقدامات حضرت بهاء الله در طهران صاحبديوان شيرازي بخانه خود قبول کرده به بند نهاد و چهار ديگر را در محبس دولتي بنـد کردند و ميرزا صالح نيم شبی از حبس رهيد و گريخت و ملا محمد نزد شاه و حاجي ميرزا آقاسي و مجتهدين طهران زهاب و ايباب کرده اصرار داشت که آن چهار را بخون پدري بکشـد و به فتوای مجتهد ان رجوع شد و چون قاتل مقرر بگريخت فتوای قتل ديگران بدست نياورد و عاقبت خود بمحبس رفته جسد مرده حاجي اسد الله پيربيمار ناتوان را بپرون فرستاد . و نيز از حاجي ميرزا آقاسي اجازه گرفت که تني از آن سه ديگر را بقتل آرد و لذا شيخ صالح عرب را بميدان تخته پل معروف جاي سبزه ميدان امروز طهران دم توپ نهاده هلاک کردند و قطعات جسد را بخاك سپردند . و جسد بيجان حاجسي

اسد الله فرهادي پير ناتوان را تسليم متعلقانش کرد تا مدفون ساختند . و براي قتل باقي ماندگان چندان کوشيد و تشبث کرد تا به اقدام بعضي راه فريب جست و دويگرا بحيله و تزوير با تني گماشته دولت بقزوين برد تا در قبر پدرگردانده نجات بخشد ولي در آنجا اهالي را تحريك کرده ريختند کشتند و سوختند و معذک بصدد قتل قره العين هم بود ولي آقاهادي فرهادي مذکور بدستياري زوجه خود با دستور حضرت بهاء الله از طهران ، وي را از خانه پدري بدر آورد و با برخي همراهم از قزوين خارج کرده سواره گريزانده بطهران نزد آنحضرت رساند و قره العين در طهران بانظر وي محفوظ و مکتوم ماند .

و حضرت بهاء الله با صرف مال و نقود و تدابيري که براي محبوسين مذکور قزوين بعمل آوردند خود نيز بحبس دولتي افتاد ولي زود مستخلص گرديد و اين اولين اصطکاک بابيان با معاندان و قتل مجتهد شهير و قتل قسي چند تن از بابيان کافي بود که حس انزجار را از طرفين برانگيزاند و موجب خونريزيهاي ديگري شود که بي دري بنمايش آمدند .

و در آنحال که حضرت نقطه درسجن ماکو از رفتار حاجسي ميرزا آقاسي و فقهاء نسبت به امريديع محزون و متفجير الحال و بابيه خصوصا شجعمان و دليران سرشار از حميت و غيرت

و از آنسو فقهاء و معاندین از واقعه حاجی ملامحمد تقی
 بغایت خشمناک از بابیه بودند ملامحمد حسین بشرویه از ^{مشهد}
 پی دیدار آنحضرت خود را بسجن ماکورساند و درک لقا
 نمود و از مشاهده و استماع احوال و اقوال عظیمه و تأثر از
 غربت و کربت ظاهره عزیزتش به اعلیٰ درجه قیام و جانفشانی
 قرار گرفت و پس از عرض مایلزم و اخذ دستوره‌های مهم با
 تحصیل اجازت اجتماع و قیام بابیان در خراسان از محضر
 انور خارج شد و امر علیکم بارض الخاء خطاب به عامه بابیه
 صادر گردید و هنوز در تبریز بود اطلاع حاصل کرد که
 حسب الامر حاجی میرزا آقاسی آنحضرت را از سجن ماکو
 به سجن چهریق و تسلیم به یحیی خان کرد سرحد دار نقل
 دادند و این در جمادی الاولی سال هزار و بیست و شصت و
 چهار واقع شد . و علت آن بود که حاجی میرزا آقاسی از ساهل
 و تسامح علیخان در حصر و تضییق آنحضرت و عدم رضایتش
 در تصدی آکار و از قیام ملاها بتمام منافرت و مقاومت با بابیه
 و از برافروختگی بابیان اندیشه ناک شده آنحضرت را به اقصای
 سرحد شمال غربی آذربایجان یعنی چهریق و تسلیم کرد آن
 منتقل ساخت . و ملاحسین بشرویه از آذربایجان بطهریق
 مازندران عودت کرد و در بار فروش بر حاجی میرزا محمد علی
 ورود نمود و چند روزی اقامت کرد و از ملاقاتش با بابیان آنجا

که همه در ارادت بحاجی بودند سرور گردید و شب در
 مذاکرات و رازگویی با وی مطلع شد که آنجناب بعلاوه صحابت
 و قربت مخصوصه و معنویه اش با حضرت نقطه خود نیز مقامات علیا
 و الهامات و کلمات بغایت زیبا دارد و از ملاحظه و مطالعه
 آنها دل به ایمانش گروگان داد و با غیبت و مسجونیت
 حضرت نقطه از قیام و قیادت وی شادمان گشته آنرا تأیید
 و تقدیری از عالم غیب دیده پی نصرت و انجام اراده اش ^{بستان}
 و از آن به بعد مانند وزیر و سرسپهی برایش گردید و ذره ای
 از اشارت و امرش تخلف ننمود و با بعضی ملاهای بار فروش
 خصوصاً سعید العلماء که با حضرت حاجی تعصب و عناد
 میورزید مناظره کرد و آنان بجوشش و بصد مدافعه از حاجی
 و بابیت برآمدند و ملاحسین حسب امر وی بسوی مشهد
 شتافت و حاجی نیز با جمعی از اصحابش از عقب رفت و در
 مشهد بخانه میرزا محمد باقر هراتی از ملاهای باتمّول و
 شجاعت بابیه قرار گرفتند که خانهای را برای این منظور بهاداشت
 و بعداً بنام بیت بابیه شهرت یافت و در آنجا عده هفتاد
 و دو تن از بابیان دلیر مسلح بلاد مجتمع شدند و ندا امر
 جدید را مرتفع ساختند و ادله و اسناد گفتند و اخبار و
 آیات خواندند و بعضی معاندین متعرض را تنبیه و تأدیب
 نمودند و نوبتی تنی از بابیان را با ملاها ضرب و بینی مهار

کرده در بازارها گردانند و آن عده بابیان باجاست حضرت حاجی کفن برتن و شمشیر عریان بدست رفته مجتعمین را راندند و جرح و قتل واقع شد و مضروب و مجروح مذکور از بابیان مستخلص گردید و ملاها و اهالی شکایت بوالی که شهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله بود کردند و او ملاحسین را توقیف با احترام نمود و حکم تفرق داد . و حاجی با اصحابش و برخی دیگر از بابیه بسوی مازندران برگشت و جمعیت متفرق شدند .

و همینکه به بدشت در قرب شاهرود رسید باجمعی که نیز از مشهد برگشتند و گروهی که حسب حکم " علیکم بارض الخاء " بدانسو میرفتند اجتماعی در آنجا شد که متجاوز از هشتاد تن از بابیان دلیر مسلح در مدت تقریباً بیست شبانه روز مجتمع بودند و حضرت بهاء الله که چون قره العین و اصحابش از طهران برای خراسان روانه میشدند مساعدت فرموده مصارف داد و خود نیز با ملازم از پی آمده آن جمعیت را در آن مدت در سه باغ جداگانه اقامتگاه و مخارج عطا و ضیافت نمود تا باهم اجتماع و مصاحبه و مذاکره بعمل آورند که از آن نتایج صالحه بسیاری برای این امر شد که یکی از آنها آشنائی بیشتر ارکان بابیت نسبت به مقامات معنویه مکتوبه حضرت بهاء الله بود و با آنکه همه را بحضرت باب و دستورهايش

میخواندند تذکری نیز به نیروی باطنه بهائیه یافتند و لقب بهیا برای آنحضرت و نیز لقب قدوس برای حاجی میرزا محمدعلی بارفروشی و اسم طاهره برای قره العین و القابی دیگر مانند سر الوجود و غیره برای عده دیگر از ارکان در آنجا شیوع یافت . و در آن میان سه دسته مختلف المسلك از بابیان بودند :

دسته اکثریت مخلصین حضرت قدوس بودند که مقامی عظیم الهی و الهام ربانی در او معتقد بوده گاهی بعنوان نفس زکیه قائم ارض جیلان و نیز طبریّه و جزیره خضراء و یا مسیح حصور میخواندند و امر و دستورش را عین دستور حضرت نقطه و تجلیش میدانستند و در عبادات و اعتقادات دینیّه و مناجات های جلیه مبرم و ساعی بودند .

دسته اقلیت قرتیّه عقیده مندان جناب طاهره قره العین مذکور بودند و او در بدشت بنصرت پیروانش حسب اسلوب خود که خرق حجب اوهام و جهالات بود پرده برانداخته حجاب بیفکند و نداء حریت از قیود تقالید بزبان شعری خود برکشید و سد عادات و عبادات رسومیّه ملاهای شیعه که تا آن زمان حتی بین بابیه متداول بود بشکست و نسخ احکام و فتاوی قبلیه را اعلان داد و مابین او و حضرت قدوس مناظره و مباحثه بشدت وقوع یافت .

و دسته دیگر بی طرف نسبت بهرد و طرف بودند .
 و گرچه در این مرحله انقلاب و تغیر و تطوّر و ترقی و رشد
 معدودی از نارسیدگان رفتند ولی بالاخره با روح اتفاق که
 در کالبد عقیده داشتند و حضرت بهاء الله تائید میفرمود
 موافقت و وحدت برقرار ماند و مجتمعاً با سرود و سرور و تغنی
 بسرودهای شعریه قرّة العین بقریه نیالا اول خاک هزار
 جریب مازندران رسیدند و در آنجا بیاسودند ولی نیمه شب
 اهالی با خشم و عصبیت بسیار بی خبر و غافلگیر هجوم آورد
 بسترها ریختند و آنان را مکسور و مجروح و متفرق ساختند
 و غارت کردند و حضرت بهاء الله قیام فرموده بمکالمه با بزرگ
 محل مردم را دور و بعضی از اموال بغارت رفتند مسترد
 داشت و در واقعه نیالا بعضی از مجروحین بایبی درگذشتند
 و هریک بسوی محال خود مراجعت کردند و قرّة العین طاهره
 باتفاق بعضی حسب تعیین حضرت بهاء الله برای اقامت
 و آسایش و عزلت به دهی در نور رفته قرار گرفت و حضرت قدس
 با اصحابش بیبارفروش شتافت و در آنجا دچار تعرضات سعیداً^{لعلم}
 و ملاهای دیگر شد چنانکه حکمران مازندران وی را به ساری
 طلبید و در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد آنجا توقیف
 کرد . و در اثر واقعات مذکور خراسان و بدشت و نیالا
 ابلاغ و اعلان امر بدیع بحدی کامل صورت گرفت و هم نیروی

ظاهر و باطن با بیان و اشخاص بلند مرتبه شان به مردم آشکار
 و عیان گردید و هم تحوّل و تطوّر و اتحاد در جامعه برقرار
 گشت و نارسیدگان از میان رفتند و از آنسو مردمان متعصب
 و کهنه خصوصاً جماعت ملاها و مخصوصاً حاجی میرزا آقاسی
 بشدت تعصب و غضب آمدند و بیشتر بصدد حطه و هجوم و
 تعرض برآمدند و مفتربانیه در حق طاهره سخنان شدید
 منتشر ساختند و در آن احوال حضرت نقطه در سجن چهریق
 تحت مراقبت یحیی خان نظیر ایام ما کوبسرمیبرد و توقیعات
 شدید از آثارشان خطاب به حاجی میرزا آقاسی انتشار
 یافت که در آن جمله مسطور است :

”فاعلم يا ايها الكافر بالله والمشرک باياته والمعرض عن
 جنبه والمستكبر فمهلاً يا عدو الله وعدو اوليائه
 اما تعلم ما فعلت ولقد اعرضت عن هو مولاك فيا ايها
 المغتر بنار السجين ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل
 الظالمون ” .

ولذا حاجی میرزا آقاسی بوالی آذربایجان ناصرالدین
 میرزا ولیعهد دستور داد که ملاها در تبریز انجمن کسره
 با آنحضرت مقابله و مکالمه نمایند و فتوی دهند و لاجرم
 مأمورین شدید آنحضرت را از جبل شدید بعزم تبریز آوردند
 و توقیع مصرح و مبین مقام قائمیت معهوده آنحضرت خطاب

بعموم بابیان درچنان حال درقرب تبریز صد دریافت و لذا ملاهای تبریز یا آنحضرت مقابله و مناظره کردند ولی پرسش و روش تحقیر و توهین و استهزا نمودند و بالاخره حکم بتعزیر و ضرب دادند و سنیدعلی اصغر شیخ الاسلام درخانه خود برد و چوب به پاها زد آنگاه بسجن چهریق کماکان محبوس بداشتند و درنامه ای تفصیل اوضاع مجلس استنطاق و تحقیق مذکور که ولیعهد برای پدرفرستاد با اینکه بسیاری ازحقائق امور را نشناخت و یاننگاشت تصریح است که درچنان محضر شدید مقام مهدویتش را مستدلاً بیان نمودند و ازاین هنگام مقابله و مقاتله و مهاجمت ملایان و قیام مسلح بابیان باوج خود رسید .

ونخست ملاحسین بشرویه پس از استخلاص از توقیف حکومت خراسان حسب شورش مجتهدان و امر حکمران بسا معدود دیست و دوتن از بابیان که غالباً از طبقه علماء و فضلاء و تجار و زراع عابد و زاهد بودند مسلحاً در شعبان سال هزارودویست و شصت و چهار از مشهد بیرون آمد و بمعزم خدمت حضرت قدوس روانه مازندران گردید و درین طریق نیز معدودی جدید ایمان آورده بآنان پیوستند و عده ای از یلاد دیگر رسیده ملحق شدند و در اوائل ورودشان به مازندران محمدشاه درشوال درگذشت و بساط ریاست

و فعالیت بی مسئولیت حاجی میرزا آقاسی که مرتکب آنهمه امور شد برچیده گشت و تا ورود ناصرالدین میرزا از تبریز بطهران و جلوس به تخت سلطنت و رتق و فتق امور مملکت که در بیست و یکم ماه ذیقعدده صورت گرفت نیران فتنه و فساد که بعلمت بیماری شاه و نادانی حاجی میرزا آقاسی و طفیان خود سرانۀ گردنکشان و شهزادگان شبیه به طوک الطوائف برافراخت از هرسوی مملکت زیانه کشید و امثال سعیدالعلما جمعی از طفیات را بعنوان تأمین هر قسمتی از کشور گرد آوردند و همینکه ملاحسین و همراهان در دوازدهم ذیقعدده بیارفرود رسیدند گروهی از اهالی حسب الامر سعیدالعلما مانعت از دخول در بلد نمودند و باهمه ابراز مخالفت از ملاحسین دست از مقاومت و معارضت نکشیدند تا آنکه مبارزت واقع شد و جمعی دیگر از اهالی بمعارضین پیوستند و کثرت مکرر در گرفت و تنی چند از بابیان کشته شدند و گروهی از مهاجمین بهلاکت رسیدند و اجتماع پراکنده گشت و بابیان در ریاط اول شهر درآمده اندکی بیاسودند و در بیستند و لسی مهاجمین کم کم انبوهی شده حطه آوردند و سه تن از بابیان را که هر بام ریاط بازان نمازبانک دادند هدف گلوله تفنگ کرده کشتند تا آنکه گروهی از سران سپاهیان مازندران بشهر آمده میانجی شده مهاجمین را دور کرده قرار دادند که

بابیان از شهر خارج شوند و لذا صبح روزی دیگر همگی بسوی
 طهران ره سپردند و باین طریق خطر محاربه در شهر مرتفع
 و کار آرامش میسور شد . ولی سعید العلماء خسرو نسام
 قادی کلاسی از طفات را بعنوان محافظ و رهبر بابیان در راه
 گماشت و دستور داد که با سواران خونخوار یغماگش آنان را
 بغریب بمحلّ خویش برده بتازند، بکشند و بر بایند و خسرو را
 بدینگونه اغفال و تشویق نمود که این جماعت از سنّیان اوزبک
 و مهد و والد مند (۱) و لذا در نیمه راه چون خسرو بعزم اجراء
 مقصود آنان را بی راهه برد و بهانه جسته اسب و شمشیر
 ملاحسین را خواست، او را بقتل آوردند و خود را به مقبره
 و بقعه معروف شیخ طبرسی واقع در چهار فرسنگی جنوبی
 بار فروش رسانده متحصّن گشتند و تهیّه مایحتاج دیدند
 و حضرت قدّوس با جمعی از اصحابش بیقعه وارد شد و مقداری
 لباس و غیره بجمعیت رساند و هم گروهی بسیار از بابیان
 عرب و عجم اهل بلاد کثیره ایران و عراق حسب امصادر از
 نقطه بی دربی ملحق شدند و حیطان بر آورده قبرستان

(۱) طائفه اوزبک و ترکمن بعلمت سنی بودن و نیز بعلمت تاخت و
 تاز و قتل و نهب و اسر در سنین متتابعه سابقه در آن حدود
 منفرعاً بوده و خسرو و همراهان جاهلش خراسانیان را از
 آن طائفه تمیز وجدائی نمینهادند و باغوا ملاحسید تحریریک
 و تهییج شدند .

را قلعه برافراشتند و محلها مستحکم کردند و خود را حاضر
 برای مقاتله و محاربه ساختند و تشویق های بلیغ حضرت
 قدّوس اصحاب قلعه را امیدوار و آرزومند نمود و آنحضرت
 نامه ها و رسل و مبلغین محض تبلیغ و نصرت باطراف برای
 ملاها و متنفذین و غیرهم همی فرستاد و دعوت به ورود قلعه
 نمود و در آن احوال گهگاهی دسته هایی از مسلمین قرا و
 معمورات آن حدود از قادی کلاسی ها و غیرهم حمله آوردند
 ولی از شجاعتها و شمشیر زنیهای ملاحسین در بار فروش کوه
 در افواه انام انتشاراتی یافت رعب و هراسی داشتند و باندک
 توجه بابیان میگریختند .

تا چون ناصرالدین شاه بتخت نشست و میرزا تقیخان وزیر
 نظام سپاه آذربایجان را برجای حاجی میرزا آقاسی فعال ما
 یشاء ساخت و او شدّت و قساوت و سرعت تمام بصدد تأمین و
 تنظیم مملکت برآمد فرمان باقاعد الله هزار جریبی مازندران
 از اعظم کشوری و لشگری صادر کرد تا باسران و سپاهیان
 بسیار در روز پنجم محرم سال هزار و بیست و شصت و پنج
 بحوالی قلعه رفتند و جنگ در انداختند و بابیان رزمی
 دلیرانه و قاهرانه دادند چنانکه بسیاری را از تابع و متبوع
 مجروح و مقتول کردند و سپاه را درهم شکستند و هر که از
 آن جمعیت توانست بگریخت و جان در برد تا در روز بیست و

سوم محرم مذکور مهد یقلى میرزا عم شاه با فرمان شاهى و جمعیت سپاهى بحکمرانى مازندران و فرماندهى لشکریان واستیصال بابیان درعلى آباد مازندران حوالى قلعه قرار گرفت و سپاهیان بسیار از نواحى مازندران با هیوستند و با حضرت قدوس ارسال رسول و مرسل کرد و اعتناء به بیابان قاعیت و تبیان امر دیانت و اظهار مسالمت نکرد و بنسأ تیراندازی و محاصره پردازی گذاشت لذا اصحاب قلعه در شب بیست و پنجم محرم شبیخون بر اردو زدند و سپاه رادرهم شکستند و از شهزادگان و سران عدّه ای و از سپاهیان کثیرى رابگشتند و مهد یقلى میرزا بگریخت و جان بسلامت بدربر و شهرت قیام حضرت قدوس و حکم دفاع و جهاد و کثرت و شدت و شجاعت بابیان با ایمان بهمه جا خصوصاً در مازندران پیچید و لرزه باندام ملاها امثال سعید العلماء و حاجى میرزا محمد تقى و غیرهما افتاد و تصور حمله بابیان بحدود خود مینمودند و فکر مال احوال خود میکردند . ولى در شبیخون و غلبه مذکور گرچه عدّه مقتولین بابى قلیل بود لکن گلوله ای بحضرت قدوس اصابت کرده دهان و زبان را مجروح ساخت و بابیان محزون و متالم گشتند و چندی نگذشت که مهد یقلى میرزا بكمك سرتیپ عباسقلیخان لاریجانی سپاه جمع کرده اردو زدند و اصحاب در شب نهم ربیع الاول باز شبخون زده اردو رادرهم شکستند

ولى در این غزوه عدّه ای از بزرگان و غیرهم مجروح و مقتول شدند و ملاحظه بشروه که اعتماد کامل اصحاب به شجاعتش بود نیز هدف گلوله و فدائى حضرت قدوس گردید . و از آن پس باز اردو گرد آمده از طهران نیز سپاهیان با توب قلعه کسب رسیدند و در اردو قلعه را بمحاصره گرفتند و از پیوستن بابیان مانع شده دستگیر کردند و حمله و مدافعه مکرر گردیده بسیاری از هردو جانب بقتل آمدند و اصحاب در مضیقه فقدان مأکول و مایحتاج افتادند چنانکه اسبان را کشتند و خوردند و تناول جلود و عظام و برگ و گیاه و امثالها سدّ جوع کردند و کار بجائى کشید که دسترس ببرگ و علف هم نیافتند و آخرالامر مهد یقلى میرزا به مکر اظهار مصالحت خواهى کرده و با ختم نهادن بر قرآن همه را در ششم جمادى الثانیه به اردو برده مقدار دو بیست و دو نفر که از اصحاب گرسنه و ناتوان باقى ماندند بشلیك تفنگ مقتول نمودند و عدّه ای را که دستگیر کردند بانواع ستم کشتند و برخی در بافروش و بعضى را در سارى و تنى چند را در آمل بقتل آوردند و سرها جدا کرده گردانندند . و حاجى میرزا محمد تقى ساروی با گروهى از معممین به اردو آمده آقاسید احمد شه میرزادى از فضلاء و اهل تقواى مشهور را بادت خود دریدند و بریدند . و حضرت قدوس را در سبزه میدان بارفروش در روز بیست و سوم جمادى الثانیه

پس از آنکه سعید العلماء در خانه خود با تبرهیزم شکنسی سر بشکافت و مثلّه نمود عریان و سوار بر حمار بانواع ضرب و آزار برده سر بریدند و اعضا از هم دریدند و آتش زدند و قطعا جسد را حاجی ملا محمد شریعتمدار از علمای حقیقی متنفذ بلد در مسجدی دفن نمود .

و در خلال حرب مذکور بقعه طبرسی حضرت بهاء الله کمکهای مادی و معنوی با صاحب فرمود و نوبتی با پیازده سوار و حمل مایحتاج از نور بعزم قلعه رفتند ولی جمعی از دلتیان غفله شبانه بمحل خوابشان ریخته همه را با اشیاء گرفته به آمل بردند و آنحضرت را ضرب کردند و همه راهها نمودند .

و در این واقعه قلعه طبرسی که بقیام حضرت قدوس و غیرت و افروختگی ملاحسین بشرویه بی دخالت حضرت نقطه صورت گرفت و اولین و مهترین غزوات بابیه با جماعت اکثریه و طرف مقابل دعوت عقیدتیشان بود و تشبیه بحروب محمدی با ملت قدیم عرب میکردند چنانکه غزوه اول را بدر و دوم را احد و اصابت دهان و دندان قدوس با گلوله همانند و رجعت اصابت جبهه محمدی با فلاخن دشمنان وی میخواندند و اشارات فتح و نصرت و مقامات اوج عظمت از حضرت قدوس شنیده داشتند .
 موجب افتتان بزرگ داخلی و سبب انحراف و ارتداد کثیری

از داخلین قلعه و خارجین گردید و هر چند عده بسیار از حروف حق و مهمین بابیه بشهادت رسیدند و از کمیت و کیفیت جامعه بقدر محسوس کاست و شاید تا حدی از غویبیت مردم راضعیف کرد و تا اندازه ای آنان را در استیصال بابیان بی پروا ساخت و نیز طبق مقاصد و سیاست ملاها بابیان را با دولت در انداخت و ورود متعاقب و متکثر مردم را در این آئین حجابی شد بلکه ضمیمه با قیام امیر نظام با اصلاحات کشور و لشکری مانند ریختن آب سرد بر آتش فروزان موجب افسردگی و پژمردگی آرزوها و انتظارها گردید ، ولی در عین حال ثبوت عقیده و قوت ایمان و دلیری و استقامت بابیان اعلاء دعوت امر بدیع را تکمیل نمود و شاه و میرزا تقیخان بیش از پیش به اندیشه و مال احوال خویش بصدرا استیصال بابیان افتادند .
 تا در اواخر ربیع الثانی هزارود و بیست و شصت و شش میرزا تقیخان بدخالت تنی چند از مجتهدین جمعی از بابیان را در طهران باین عنوان که اجتماعات سریه دارند گرفت و هفت تن را که در مقام استنطاق و باز پرس استقامت در بیان و اظهار ایمان ورزیدند بنام حاجی سید علی تاجر خال اوسط سابق الذکر حضرت نقطه و میرزا قربانعلی مرشد و حاجی ملا اسمعیل قلی و آقاسید حسین مجتهد ترشیزی و حاجی محمد تقی تاجر کسرمانی و آقاسید کاظم زنجانی سابق الذکر و آقا محمد حسن

مراغه ای حکم قتل صادر کرد و بامر سرگماشتگان شاهسی معروف و مستوفی به حاجی علیخان فرشباشی حاجب الدوله میرغضبان آنان را در میدان تخته پل مذکور سربریدند و از شهادت بارضا و تسلیم آن جمع محترم از سادات و علماء و عرفاء و تجار با وجود شفاعت برخی و اصرار امیر در کتمان عقیده تا مستخلص شوند، قبول نکرده جانفشانی نمودند شاه و امیر بیشتر بخشم و اندیشه شدند و مردم زائد اعلیٰ ماکان توجه کردند.

پس از آن در شهر جمادی الاولی سال هزار و بیست و شصت و شش آقاسیدیحیی و حید اکبر در یزد بساط دعوت و قیام بگسترد و جمعی از فضلا و اغنیاء و غیرهم را مهتدی ساخت و هنوز عده کافی فراهم نیامده برخی از ملاها حسد کردند و تعصب ورزیدند و آقاخان ایروانی حکمران را بضدیت با وحید برانگیختند و کار بمقاومت مسلح کشید و جمعی از جانبین مجروح شدند و عاقبت آقاسیدیحیی با بعضی اصحاب بسوی نیریز شتافت و آقاخان بعضی از اصحاب را بدست آورده بقتل رساند و به وحید در طول راه جمعی گرویده پیوستند و در نیریز گروهی از فضلا و مقتدرین و غیرهم مهتدی شده بحمايت برخاستند و میرزا زین العابدین خان نیریزی حکمران، مقاومت و مخاصمت کرده عده رزم آور گرد آورد و مقاتله در گرفت

و وحید با هفتاد و دوتن از اصحاب بقلعه در خارج قصبه قرار گرفت و قوت و استعداد یافت و حکمران با جمعیت هجوم برد و شکست خورد و برادرش مقتول گشت و ناچار قوت و شدت بابیان را بحکمران فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله خبر داد و شجاع الملک نوری و مصطفی قلیخان اعتماد الدوله قراگوزلورا با سپاه و قوت فرستاده فرمان نوشت تا جنگجویان فوج فوج از اطراف بعهده بسیار گرد آمدند و بقلعه هجوم برده رزمی صعب دادند و جمعی از جانبین کشته شدند و عاقبت سران سپاه با اظهار مسالمت و حید را به اردو بردند و اصحاب قلعه را متفرق ساختند و وحید را روز هجدهم شعبان برادرزاده حکمران باتنی دیگر شعبان نام شال کمرش بگردنش به پیچیده ضربت بر فرق زده صور سرور میدند و انبوه جماعت با انواع آلات زدند و بصحرا کشیدند و بحالی که اشعار عشق ایمانی میخواند سرش را جدا کردند و زنان و مردان باییه را اسیر کردند و پیش از پنجاه زن بر شتران برهنه سوار و سی تن رجال پیاده و سر وحید و شهداء دیگر برنیزه محاط بسپاه بشیراز بردند و در حالیکه اهالی شهر جشن گرفتند بعمارت دارالحکومه وارد ساختند و از رجال عده ای را مکالمه دینی کرده کشتند و دیگران را بحبس نگه داشتند و بعد آنان را با زنان رها و آزاد نمودند و

میرزا زین العابدین خان حکمران نسبت با سیران برجای مانده
ستم بسیار کرده بانواع آزار معذب داشت و برخی را بهلاکت
رساند و امر وحید و اتباعش هم به پایان رسید .

و در زنجان نیز بهمان هنگام که وحید در یزد ندامت برکشید
مجتهدین که پیوسته بصد ملامحمدعلی حجت سابق الذکر
بودند و با حکام بلد ساخته پی در پی بشاه و وزیر نوشته
سعی در قطع و قمع مینمودند و بعلمت شهرت علم و تقوی و کثرت
تابعین مخلصین جان نثار و اصحاب عالیقدر دست نمی یافتند
فتنه برانگیختند و در چهارم رجب سال هزار و ویست و شصت
و شش بروزی قبل از ورود وحید به نیریز اشرار سوی مسجد
هجوم بردند و اصحاب مدافعه کردند و تنی از پهلوانان پیر
مجروح گشت و معاندین شیخ محمد نام از بابیان را دستگیر
کرده بدارالحکومه کشیدند و سید مجتهد با قلمتراش جرح ^{عنیفی}
وارد ساخت و ارسلان خان حکمران چنان شمشیر بردهنش
نواخت که گوش تا گوش ببرد و حاضرین هر یک حربه ای بکار
بردند و نجاری تیشه بفرقش زد که بر مفرزشست و جسد را
عریان در میدان افکندند و هردو قسمت شهر که تقریباً نیمی
در نفوذ بابیه و نیمی دیگر از مخالفین بود بتحکیم مواضع خود
پرداختند و سید مجتهد و دیگر ملاحا اهالی را بمنازعت
برانگیختند و بموجب اخباری که بدولت دادند سیدعلیخان

فیروزکوهی و صدرالدوله اصفهانی با چندین فوجها و توپها
آمدند و بقلعه علمیرادخان که بابیان تصرف کردند و نیز
به سنگرهایشان هجوم آوردند و متجاوز از سه ماه بشدت
زدند و از دو جانب عدّه کثیر کشته شدند و خبر بطهران رفت
و چندین فوج باقوای ناریه بکمک آمدند و بدین طریق تقریباً
دو هزار مرد جنگی از بابیان و چند هزار از سپاهیان با هم ^{نشا}
از مخالفان همی کوشیدند و پیامها و نامه های حجت که
چند بار پی اخمدنیران عناد فرستاد در قلوب قاسیه متعصبه
اثر نکرد و ناچار محاربه متصل و مقتول و مجروح متکثر و متواصل
شد و چون سیدعلیخان مذکور با حجت ملاقات کرده مسائلش
را شنید و بی غرضی و حقیقت گفتارش را فهمید بشاه و امیرخبر
رفت که بای شد و او را بطهران طلبیده بازخواست کردند
و محمدخان امیرنجه بیگلربیگی رشتی را بسرداری کل فرستادند
که با چند هزار پیاده نظام و توپخانه برسید و فرخ خان تبریزی
با جمع کثیر بیامد و حسنعلی خان کرویسی با دو فوج رسید و
بابیان با انتظام و انضباط تمام کوشیدند و با غیرت و حمیت
قابل الوصف از خود و عاقله دفاع کردند و حتی توپ ساخته
در محاربات بکار بردند و زنان و کودکان با مردان مساعدت
نمودند و شجاعتهای دوشیزه دهقانی بنام و شهرت زینب
و شاه صنم که حجت رستمعلی نام کرد مشهور است و کم کم

عده بسیار بقتل رسیدند و بازوی حجّت باصابت گلوله در هم شکست و زن و فرزندش را در مقابلش گلوله لشگریان از پا انداخت و در صبح روز پنجم ربیع الاول سال هزار و بیست و شصت و هفت در حالت سجود نماز وفات یافت و جسد را برگزیده غیورش دین محمد نام در حجره مختفياً دفن کرد و بموجب وصیتش قیادت بابیان نموده کشتند و کشته گشتند و باقی که بدست سپاهیان افتادند از مردان قریب هفتاد و پنج نفر و از زنان و کودکان قریب دوهزار نفر بودند زنان را رخت و زیور غارت کرده چندی اسیر نگه داشتند و بالاخره بدست خویشان متعصب هریک تسلیم دادند و برخی را که کس نداشتند بقری فرستادند و یا بفروختند و تمام باقیه عائله حجّت را سوار بر شتران بطهران و از آنجا به شیراز رسانده بسپردند و مردان را صف بصف در میدان مقابل دارالحکومه بین سربازان تقسیم کرده بهلاکت آوردند و معدودی از رؤساء را بطهران کشیده به قساوت کشتند و محلّهای سنگرهای بابیه و خانه حجّت را با گلوله هادمه توپ بازمین یکسان کرده توده خاک و غباری برجا گذاشتند. و عده شهداء معلوم را بعضی یک هزار و هشتصد نفر گفتند و فقط تنی چند از آنها بابیان قویّ الایمان حسب شفاعت بعضی از نیکان کشته نشدند و ختم واقعه در آخر ربیع الاول سال مذکور ۱۲۶۲ واقع شد.

و در اثناء محاربات مذکوره زنجان شهادت حضرت نقطه البیان در تبریز واقع شد و به سمع اصحاب زنجان رسید و بدین طریق قیام قائمین اصحاب و انصار حضرت نقطه البیان در ایام حیاتش بپایان آمد و گرچه در اثر آن کوشش ها و کشته شدن هزارها مشاهیر معاندین این امر نه از میان رفتند و نه بمیان آمدند ولی بدانوسيله اكمال حجّت و ابلاغ امر حجّت بجهان و ذکر قوت ایمان و غیرت و شهامت و فعالیتشان زیب تواریخ عالم انسان و ادیان گردید.

بیان شهادت

و کیفیت حالات عائله و اقربا و بقایای حضرت باب

اما واقعه شهادت نقطه بیان چنین شد که میرزا تقیخان امیرکبیر نظر بآنهمه ضایعات و خسارات دولت مصمم شد که بقتل آنحضرت بابیت را براندازد و بواسطه برادرش میرزا حسنخان که وزیر نظام آذربایجان شد به حمزه میرزا حشمت الدین که اینوقت حکمران ایالت بود دستور این امر داد و اونیز حضرت را با همرها از سجن چهریق به ارك تبریز آورد ولی از اجراء فرمان قتل تجافی نمود و میرزا حسنخان خود ببادرت جسته حضرت را با همرها و نیز با میرزا محمدعلی

زنوزی از بابیان منجذب که خود خواهان شهادت گشت به سرپازخانه داخل شهر در حجره توقیف نموده سرپازان بمراقبت گذاشت و روزی دیگر که نوزده ماه تیر مطابق بیست و هشتم شعبان سال هزار و دوست و شصت و شش هجری قمری و یازده جولای هزار و هشتصد و پنجاه میلادی بود نزد ملا محمد معقانی مجتهد بلد فرستاد که نوشته حکم قتل آنحضرت و میرزا محمدعلی را داد و دیگران تقیه کرده محفوظ ماندند و بعضی از ملاهای دیگر بملا محمد مذکور تاسی کرده فتوی نوشتند و حضرت را با میرزا محمدعلی قبل از ظهر آنروز بر جرز جنب حجره توقیف گاهشان بدو میخ طویل باطناب زیر بغل انداخته بیاویختند و سرپازان مسیحی بریاست سامخان گرجی تیرباران کردند و گلوله ها به هدف نگرفت و ریسمانها بگسیخت و میرزا محمدعلی را پای جرز دیدند و حضرت بحجره نزد آقا سید حسین بود . و سرپازان مسیحی مذکور بتکرار عمل مبادرت نکردند . و آقا جان بیک سرهنگ فوج خاصه قبول مباشرت نمود و یاری دیگر هرد و رابهمان منوال بیاویختند و باشلیک تفنگ فوج وی سینه هارا مشبک ساختند و هر دو جسد تاهنگام عصر در میدان مورد تماشای زنان و مردان بود آنگاه بکنار خندق برده سرپازان بمراقبت گذاشتند . و در شب دوم سلیمانخان که از طهران با تنی چند از بابیان بهراستخلاف آن حضرت آمد

و روزی دیگر رسید بهمراهی حاجی میرزا مهدی کلانتر بلد بادستیاری حاجی اللهیار از ستیزه گران صاعقه کردار و جسد را از نظر سرپازان در آوردند و بمحل حریربافی بابیان میلانی امانت گذاردند و خبر بطهران دادند و بعد از چندی جسد مشبک را آورده و در مقبره امامزاده معصوم مشهور طهران مستود و مکتوم نهادند و باین رو ایام دعوت آن حضرت در شش سال و کسری بپایان رسید . و با هزارها از عشاق خود جان فدا نمود و با وارستگی و قداست تمام از اینجهان پرمحن برفت و بهنگام شهادت تقریباً سی و یکسال داشت و اموال و اشیاء و نسلی برجا نگذاشت و آئین نوین با صدها از بابیان و با کتب و آثار بسیار برقرار ماند .

و اما عاقله آنحضرت در شیراز " مادر مهرپرور و زوجة سابق الذکر از خاندان مادر در همان خانه مسکونه پدرش که از صفر الی هجرت از شیراز میزیست اقامت داشتند و یگانه فرزندش مسقی به احمد در سن شیرخوارگی قبل از بعثت و دعوت درگذشت و فرزند دیگری نشد و مادر چند سالی بعد از واقعه شهادت در عراق وفات یافت و عموم خویشاوندان شیرازی و مقیم در یزد که معروف بلقب افنان اند از دو خال اکبر و اصغر بنام حاجی سید محمد و حاجی میرزا حسنعلی و از دو برادر حرم بنام حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا حسن

و از يك خواهرش پنج سلسله شهيره اند و از خال اوسط حاجی سيد علی شهيد مذکور نسلی برجای نماند . و نيز زوجه دوم آنحضرت منقطعه اصفهانیه بنت ملاحسين روضه خوان با برادران بابيش و ديگر بستگان در اصفهان اقامت داشت .

و نيز يگانه رسمي که رسام شيشواني شهزاده ملك قاسم ميرزا حکمران اروميه از آنحضرت در ايام توقف در اروميه هنگامي که از سجن چهریق عبور برای تبريز و تعزير دادند برداشت با چند نسخه که از روی آن گرفته شد باقی است . و ديگر اشيائي از قطع لباس و عصا و انگشتر و غيرها از آنحضرت موجود میباشد و مزار رفيع روضه آنحضرت بنام مقام اعلی که در ساليان بعد در دامنه کوه کرمل حيفا فلسطين مرتفع و محل توجه سواح و زوار است بعداً اشاره میکنيم .

شمه ای و نبذه ای

از آثار و تعاليم و شريعت بيانیه

و آثار کتبی آنحضرت بفارسی یا عربی بر نهج قرآن و سخنان پيغمبر و ائمه اهل بيت نبی غالباً در شرح بیاطن آنها و بيان در ادعیه و مسائل عرفانیه بسيار است از آنجمله شرح سوره

بقره از قرآن دو مجلد ، شرح سوره يوسف ، شرح سوره کوثر ، شرح سوره والعصر ، شرح دعاء صباح ، شرح حدیث کميل ، شرح حدیث جاریه ، صحیفه محزونیه ، صحیفه اعمال هفته و سنه ، رساله اثبات نبوت خاصه ، رساله دلائل سبعة ، کتاب الاسماء دو مجلد ، کتاب الروح هفتصد سوره ، رساله سلوک و نيز صورت زیارات متعدده و توقیعات کثیره مانند توقیع شعائر سبعة ، توقیع بین الحرمین ، توقیع سلطان عبدالعزیز ، توقیع بشريف مکه ، توقیع بحاجی محمد کریمخان ، توقیع بحاجی شیخ محمد حسن نجفی ، توقیعات بنام ابلاغ للعلماء ، توقیعات بمحمد شاه ، توقیعات بحاجی میرزا آقاسی و توقیع صحیفه بین الحرمین و توقیع خطبه القهریه و توقیعات باشخاص بسیار دیگر است که از حیث جنبه تفسیر تأویلی محض و بر وتیره تفسیرهای تاویل باطن مروی از ائمه سلاله پيغمبر ، و از حیث معارف توحیدی و الهی نیز بر همان سیاق و رموز و اصطلاحات بحث پیشمار و غالباً طبق اسلوب شیخ احساسی و سیدرشتی و از حیث دعا در غایت التجا و عبودیت فانیه نیز بر وتیره ادعیه ماثوره از سلاله نبویه و در اوصاف فطریته و بدعیت و جذابیت و جلالت بدرجه عالیه است و مقداری از آنها بخط بسیار زیبای آنحضرت و یا بخطوط معتدین از اصحاب و مؤمنین موجود است و از آنها تکثیر نسخه بعمل

آمد و بعضی مخالفات قواعد ادبیه ممکن است در میان نسخ غیر اصلیه غیر معتمد علیها بنظر رسد چه اغلب نسخ اصلیه در ضمن تزییقات از میان رفت .

و از مابین آنها آثار از حیث احتمال بر تکالیف عمومیّه اول کتاب تفسیر سوره یوسف و بعداً رساله صحیفه العدل و بالاخره کتاب بیان امّ الکتاب میباشد که خطبه افتتاحیه آن است قوله :

بسم الله الامنع الا قدس تسبیح و تقدیس بساط قدس
عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت
ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلوّ ازلیت خود
متعالی از ادراک گلشنی بوده و هست خلق نفرموده آیه
عرفان خود را در هیچ شئی الا بعجز گلشنی از عرفان او
نشناخته او را هیچ شئی حق شناختن و ممکن نیست که
بشناسد او را شئی بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود
بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خسود
و تجلی فرمود باو بنفس او در علوّ مقمداو و خلق فرموده آیه
معرفت او را در گلشنی تا آنکه یقین کنند بآنکه اوست اوّل
و آخر و اوست ظاهر و باطن و اوست خالق و رازق و
اوست که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده
نفس (حروف حی) که خلق شده اند قبل گلشنی از نفس

او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونت گلشنی مستقر
فرموده و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که
خداوند خلق قرآن را عود فرموده در روز قیامت (یوم ظهور
آنحضرت) بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق
گلشنی را بدعاً کان گلشنی حینئذ قد خلق و مرتبه
خلق فرمود خداوند عزوجل مشیت اولیه را و خلق فرمود باو
گلشنی را و اوّل خلق گلشنی در این آن که آن یوم
جمعه است بمایذکره الله شده و منظم فرمود خلق
گلشنی را بعد از گلشنی باوامری که نازل فرموده از ساحات
قدس خود و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان
مرتب گشته بعد از گلشنی (٣٦١) و هرگاه بعد از گلشنی
از نفوس متنعمه راجع باوشوند ثمره گلشنی نزد او ظاهر گشته ...
و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق گلشنی در
بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط
(ماکو) بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی
شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلك الا الله
و من عنده مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهمّ از
یوم قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدّه کل نفوس که
متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این
نفوس يك نفس (آقاسید حسین یزدی) بین یدی الله بوده

که عود کشتی شده و خلق کشتی در نشأهٔ آخری بامر الله
 متعالی گشته کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً اِنْ کَلِّبِیْنَ
 راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد
 شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطهٔ بیان الذی
 جعله الله ذات حروف السَّبْع (علی محمد) ومن یوقن انها
 نقطة القرآن فی اُخْرِیْهَا ونقطة البیان فی اولِیْهَا وَاْتِهَا
 هی مشیة الاولیة اِنها قائمة بنفسها وکل شیء یخلق
 بامرها و قائم بها ونظر مکن در این کلمه الابدل اینکه
 نظر میکنی در شمس سما و نظر مکن بمن یؤمن بها الا بمثل
 اینکه نظر میکنی در مرآت اِذْ کُلٌّ مِنْ یَوْمِنَ بذات حروف السبع
 کینونته یؤمن باسم من اسماء الله عز وجل و ظاهره ورقة من
 ورقة شجرة الاشیات کشتی باین شیء واحد خلق میشود و این
 شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله
 الذی ینطق فی کشتی اتی انا الله لا اله الا انا رب کشتی
 و ان ما دونی خلقی ایای فاعبدون و حال که هزار و
 دوست و هفتاد سال (از دعوت و قیام علی حضرت محمد)
 گذشته این شجره بمقام شعر رسیده من یقل الله ربی
 ولا اشرك بری احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لن
 ادعو معه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فإزاً قد فاز بذلك
 الباب الاول من الواحد الاول فی کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً

وطوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلك یوم کل علی الله
 ربهم یعرضون *

« الباب الثانی من الواحد الاول ملخص این باب آنکه
 رجوع محمد (ملامحمد حسین بشرویه) و مظاهر نفس او بدنیا
 شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم
 قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب
 او را بگل رسانیدند و شبیه نیست که ایشان اول انواری
 بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده
 بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرمود مخصوص
 گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حسی
 زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون کسه
 باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت
 و حیات ذکر میشوند که کلاً عدد حسی (۱۸)
 میشود که اقرب اسماء گردیدند الی الله و ماسوای آنها
 مهتدی هستند بهدای ایشان و هر نفسی که مؤمن
 به محمد بوده یا دون آن رجع نموده در ظل او و ان کلاً
 یجزی بما کسبوا والله علی کشتی شهیدان .

« الباب الثالث من الواحد الاول در اینکه علی راجع شد
 بدنیا با آنچه مؤمن بودند و دون آن و او ثانی من آمن
 بالنقطة است بعد از سین »

”الباب الرابع من الواحد الاول در اينكه فاطمه صلوات الله
عليها راجع شد بحيات دنيا با هر كس كه
مومن بان بود و دونها“
خداوند عالم جل شأنه در هر كور بآنچه اعلیٰ علو اهل
آن كور تفاخر مينمايد حجت را نازل ميفرمايد چنانچه در زمان
نزول قرآن افتخار كل بفصاحت كلام بود از اين جهت
خداوند قرآن را باعلیٰ علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه
رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقيقت
رسول الله و دين اسلام نفرمود الا بايات كه اعظم بينات
است و هر گاه كسي تصور در ظهور اين شجره نمايد
بلا ريب تصديق در علو امر الله مينمايد زيرا كه بيست و چهار
سال از عمر او گذشته و از علومی كه كل بآنها متعلم گشته
متعمری بوده و حال باين نوع كه تلاوت آيات مينمايد بدون
فكر و تأمل در عرض پنج ساعت هزار بيت در مناجات مينويسد
بدون سكون قلم و تفاسير و شئون علميه در علو مقامات معرفت
و توحيد ظاهر مينمايد كل علماء و حكما در آن موارد اعتراف
بعجز از ادراك آنها نموده شبهه نيست كه كل ذلك حق
من عند الله و اگر نکته گيري در اعراب قرائت يا قواعد
عربيت شود مردود است زيرا كه اين قواعد از آيات برداشته

ميشود نه آيات بر آنها جاري ميشود و شبهه اي نيست كه
صاحب آيات نفی اين قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلكه
هيچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار اين
نوع آيات و كلمات اعظمتريست و هر گاه اين امری بود
كه از قوه بشر ظاهر ميشد از حين نزول قرآن تا حين نزول
بيان كه هزارود ويست و هفتاد سال گذشته بايد كسي بآيه
اتيان كرده باشد و شبهه اي نيست كه در كور نقطه بيان
افتخار اولوالالباب بعلم توحيد و دقائق معرفت و شئونات
ممتنعه نزد اهل ولايت بوده از اين جهت خداوند عالم حجت
او را مثل حجت رسول خدا در نفس آيات قرار دادند و در دعا
و توحيد و سمو تجريد كلماتی از لسان جاري فرمود كه هر ذرّه
توحيدى نزد او خاشع شد الا كسى كه درك ننمايد آنچه
از محبوب خود تكلم فرموده و شئون حكميه و علميه مالا نهايه
نزد او ظاهر فرمود كه غير الله قدر او را ندانسته و عارف نگشته
.... و از شجره حقيقت اگر كاتبي بتواند نوشت در يك روز
دو الف مينويسد و الا بقدری كه بتواند فى نظم البيان
لا يزيد على تسعة عشر جلداً يكتبن فى ثلاثة الاولى الايات
والاربعة المناجات والستة التفاسير وستة صور العلميه
و اسم بيان بحقيقت اوليه اطلاق بر آيات وحده ميگردد
زيرا كه اوست حجت عظمى و بينسه كبرى كه دلالت نميكنند الا

علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیّه و در خامس بکلمات فارسیّه میگردد از شئون خمسّه نقطه چه آیات و چه مناجات وجه تفاسیر و چه شئون علمیّه و چه کلمات فارسیّه هر چه نویسند مقبول خواهد بود آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات اوست و ارواح متعلقه بآنها از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شئی محزون و مضطرب نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد جنت در هر زمان کمال آن زمان است در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم مستغاک و آن اعلی شوره اسماء است که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول نیست الا احدا اول که

در قرآن رسول الله هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من ینظره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود والا مستوی بر اعراش که معری از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغییر نمیکند زیرا که از مبداء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر میشود و لکن زیاده از عدد مستغاک اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن بداء و عود آن در آغوشد بنقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایاء اوقده مسیحین میشناساند خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزوجل ان مافی العالم الا کبر فی البیان ان البیان و من فیه طائف فی حول قول من ینظره الله بمثل ماکان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و منازل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخراه ان مافی البیان تحفیه لعن ینظره الله ان من استدلل بغیر کلمات الله و آیات البیان وعجز الکلم عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له

ومن يروى معجزة بغيرها فلاحجة له و من يدعى الآيات فلا يتمرّضه احد از ظهور بیان قرارداد عده سنی را عدد کل شئی ٣٦١ و آنرا نوزده شهر قرار داده و هر شهر نوزده روز فرمود تا آنکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرمود و شهر اول شهر نقطه است و شهر حق در حول اوطاف و آنرا خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و آنرا مخصص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آنرا بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله است فی حکم التسلیم بان یسلمن الرجا بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم والنساء یسلمن بالله ابهلی و یجیبن بالله اجمل حرام شده در بیان حکم قتل باشد از هر شئی که هیچ شئی بمثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب آن خطور کند قتل نفس از دین الهی بیرون میسرود و معذب میگردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او خداوند اذن نرموده اگر کسی در بیان فتوای قتل کسی دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بیان

خود مخالف در شئون علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین بیان حکم قتل جائز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نیست و هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود من یحزن نفساً عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذین فأذن له فلا شئی علیه و من یحبس نفساً یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبس و یحبط کل عمله "

" در هر حال خداوند دوست دارد مطهرین را و هیچ شئی در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و خداوند دوست ندارد که مشاهده شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحرّ و اخذ شعر کل البدن اول صلوتی که وضع شده صلوة ظهر بوده کل آن بعد از واحد وضع شده و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست

و یگر خمس تکبیرات فی صلوة المولود یقرء بعد الاول تسعة عشر مرة الخ و یکبر ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر مرة بعد الاول الخ دفن الاموات فی احجار العمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم یجتمعون ولكن فُرادی تقصدون فی الصوم و لتذكروا الله فی تسعة عشر يوماً من کل حول آخره و انتم صائمون فی زکریات الحرام بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یتظهره الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض . کل قبوری که برفوق ارض مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعیه منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت بانبیای قبل میدهند در کوفه یا در سائر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنها من نفس یوحده الله ربها ولا یجوز الا قتران لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترناً بنفس یجب علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان ولم یحلّ علیه او علیها شیء الا اذا یرجع

فی البیان ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع العرّة سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما و ان لم یصلح حلّ علیهما و کلاً ما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرة ولا یشرط فیهِ الصبر بعد الرجوع الا شهراً کتب علی کل نفس من کل ما یتلک من مائة مثقال من بهاء کلتشی تسعة عشر و واحدة لله الخ فی حرمة التریاق و المسکرات و الدّواء مطلقاً ... فی المنهیات من بیع الانقوزة و الورق الزقوم اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی استغفار یا یدکر خدا را در هر حال مابین خود و او نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کلّ از شأن و قرب بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارند که کلّ توانند استماع نمود کلمات حقّ را خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال زهب و فضّه فلتحمسون کلّ ما کتبتم و لتستدلنّ بالبیان و ما انتم فی ظلّه تنشئون نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالا نهاییه در اینظهور ظاهر فرموده از اعلیٰ علو دالت بر خداوند که اننی انا الله لا اله الا انا باشد تا اتی اذّ من کلّ ذرّ از لسان او جاری شده و در هر شئی بطریق مالا نهاییه بیان از اوظاهر گشته چه بنهج آیات و چه بنهج تفاسیر و چه بنهج علوم حکمیّه و چه بنهج اجویسه

فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد و اذن داده نشده
 تعلم بغیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمسی
 انشائی کند چون اسم الله براو مذکور شده که ایمان باو باشد
 جائز است تعلم باو اگر معنون شود به کلمات نقطه والا... چگونه مدلل
 خواهد شد بر شجره حقیقت و در آن ذکر از مذکور ذکر در آن
 زکری نباشد و نهی شده از انشاء مالا یسمن و لایفنی مثل
 اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات مستعمله
 و مایسبه هذا و ما قد فصل فی الصرف والتحرفان قدر ما
 یکنفی للمعنا تبیین ما یعرف الفاعل والفعول و ما و نهما
 من شئونهما از دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل
 به اگرچه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند
 و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بهمه برساند بقدر ما احتیاج
 خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است
 صراط مستقیم از برای متأدبیین و متعلمین عدم
 جواز اخذ اسباب الحرب و آلتها الا فی حین الضرورة او
 وقت المجاهدة الا الذین هم یصنعون ان الله قد فرض
 علی کلّ ملک یتبع فی دین البیان ان لا یجعل احدا علی
 ارضه معن لم یدن بذلك الدین و كذلك فرض علی الناس
 کلهم اجمعین الا من یتجر تجارة کلّیة ینتفع به الناس
 کحروف الانجیل ما اذن الله ان یسکن علی قطع

الخمس (ارض فاء فارس ارض عین عراق ارض الف آذربایجان
 ارض خاء خراسان ارض میم مازندران) غیر حروف البیان
 وان طال علیه الزمان هرگاه خداوند عالم منت
 گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادیکه اختیار اسلام نکرده آنچه
 مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده وهست مادامیکه
 شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد
 مؤمنین از مؤمنین بیان سپرده تایوم ظهور حق الخ زیرا
 که مالک کشتی خداوند است عزوجل و اذن نداده برغیر
 مؤمن تطیک شیء و آنچه برایدی غیر مؤمنین است بغیر حق
 است و اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان
 منع میکند الا آنکه ایمان آورند و این حکم بر سلاطین
 صاحب اقتدار در دین است الا آنکه خداوند نصرت
 فرماید مقتدر شود بر ماعلی الارض چنانچه وعده فرموده
 مثل آنکه در دین اسلام کل داخل شد از آنچه ظاهر شده
 یا مرسول الله در هر ظهوری همان قسم باید ظاهر کرد
 اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان
 بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسویین بسوی بیان
 بقدر ذره ای حزن وارد نیاروده حتی در فتح اراضی هم
 براهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تامیتر شود بشتونات
 دیگر ایشانرا داخل در دین خداوند فرموده .

احوال پراختلال دوره بعد از حضرت نقطه

نایوم اوج دعوت بهائیه

آئین بابیه که در آن مدت قلیله چنان رعد و برق و انقلابی نادرالتظیر در محیط ایران آورد گرچه تأثیرات صالحه نافذه ای از قبیل تحریک و ایقاز از خواب غفلت و جهالت و تضعیف ربقه عبودیت نسبت بستمکاران ارکان ضلالت و غارت و کسر حدود و تقالید و بدع و خرافات مذهبیّه و متوجّسه ساختن بمقدّسین و مقدّسات و طنیسه و رخنه در مراسم غیر محموده از قبیل کثرت تعدّد زوجات و اعتیاد بشرّ افیون و انس بزیارة العقابر و اوراد معتاد غیر مقبول الفساد غیر معلوم القائل ، و اموری بسیار که اشاره شد در اهالی کشور نمود . ولی بدان سرعت بنظر اهل ظاهر که رموز و حکم و منتهی و مآل امور را نمیدیدند بعلمت مقاومت مساوت امیرنظام به مکن خفا نشست و فقط اقلیت منفوره مظلومه ای شاید بمقدار همان شیخیّه و نیز کتاب و شریعتی ناتمام و آثاری بی جمع و تدوین و انتظام برجا گذاشت و بیروناً اولاً بعلمت شهادت جانگداز مذکور و ثانیاً عدم تحقّق مواعید که فیما بین انام شهرت یافت و ثالثاً قیام ناصرالدین

و امیر و مجتهدین و متعصّبین بر استیصال و قلع و قمع جنبش بابیه ناچار بفکر ملاحظه و احتیاط و تقیه رفتند و مقررات تشکیل و انتظامی نداشتند . و چون بسابقه ایمان و انجذاب محفلی میآراستند و یا عبادت و تلاوتی میخواستند از آثار مقدّسه حضرت نقطه و هم از حضرت قدوس و گاهی هم از اشعار طاهره میخواندند و در مقام اول البته در فکر و ذکر حضرت نقطه میشدند و در مقام دوم حضرت قدوس را نقطه اخرای مشیت یاد مینمودند که سنّاً متقارب و یا اندکی اکبر و تحصیل و تلمذ و اقامت در کریملا نزد سیدرشتی بیشتر بود و آثارش از خطب و ادعیه و معارف و غیرها از حیث لفظ و معنی سرچشمه از شیخ احساسی و سیدرشتی گرفته با اسلوبی مخصوص خودش ابتکارات و الهاماتی مزید و حلاوت و فصاحت و سلاستی بسزا داشت . و با اینهمه دعوت با صریحان و حضرت نقطه مینمود .

و اما از جناب ملا حسین بشرویه که سنّاً قدری اکبر از ایشان و تحصیلات علمیه اش نزد سید بمراتب بیشتر ولی از جهت مقامات الهامیه الهیه چنانکه گفتیم حلقه عبودیت برگوش کشید و نیز از آقا سید یحیی وحید اکبر که مردی ادیب و عالم و ناطق و نیز از ملا محمد علی حجّت که امام جماعت و عالمی متنقذ بود و نیز از حروف حیّ که اکثر شهید شدند

و هم از باقی بازماندگان بدان درجه مقامات علمیّه و الهامیه و آثاری تحقق نداشت .

فقط از جناب طاهره قرّة العین آثاری بسیار برجا بود و خودش در طهران بحبس متمادی شاهی میزیست چنانچه آقاسید حسین یزدی کاتب که حضرت نقطه در توقیعی فرمود معضلات دینی از او بیاموزند نیز در حبس شاهی طهران بسر میبرد .

و چون حضرت نقطه در بیان که ذکر شد و هم در بعضی آثار صادره بتکرار و اصرار و تأکید و تفصیل خبر از ظهور اجلّ و ارفع من یظهره الله داده وقت و کیفیت ظهور و همه امور را بمشیت الهیه موکول ساخت و احتجاب از او ولو به بیان و حروف حی را عین ضلالت و بعد از حق شمرده توقّف لمحّه ای را در ایمان با و ورود در نارنجیم خواند و خویش را فانی در اراده او گفت لا جرم بابیان مترصد و مبتهل در حق آن ظهور بودند و قیامش را بهر تکمیل و ترویج آئین و انتقام از قاتلین و معاندین میخواستند و دعا میکردند . و بعلمت آنکه حضرت نقطه برای ترقی و طیران عرفانی و روحی مؤمنین هر یک را تشویق و ترغیب مینمود و آزادی و پرواز در فکر و بیان و کتابت میداد و منع و نهی از تعرّض و اعتراض بر هر قائل و ناطق فرمود جمعی از بابیان در فضای عرفان و قوت و فصاحت

بیان باوج امکان پریدند و به نثر یا نظم کلمات و بیانات و لطائف و دقائق ملهفات خاطر خود مدعی و متمسک گشتند و دیگران مخالفت و معارضت نکردند چنانچه میرزا اسد الله از بابیان مردی ادیب و فاضل و خوش قلم از اهل خموی آذربایجان که حضرت نقطه وی را دیان نام کردند ادعیه و خطب و آثار بسیار به عربی بیاورد و کم کم جمعی کثیر بسا و گرویده بنام دیانیّه موسوم گردیدند . و سید اعلیٰ هندی ملقب به بصیر از بابیان معروف بعلم و فضل و غرا تب علوم در اقسام مختلفه ایران رایت علم و مقامات پرافراخت . و میرزا حسین مشهور به قطب از اهل تبریز خود را مثیل آقاسید ^{هل} یحیی و حیدر اکبر خواند . و ملا شیخعلی موسوم به عظیم از اهل ترشیز و کاشمر خراسان خود را سلطان منصور لقب داد رمز از اینکه پی نشر امر حضرت نقطه قیام کند . و حسین از اهل میلان آذربایجان دعوی رجعت حسینی نمود . و بدین طریق سید علاء و کربلائی در عراق ، و میرزا غوغا قلندر شاعر مقیم کرمانشاه و امثالها هر یک داعیه ای ابراز کردند و متدرّجاً مدعیان بسیار گردن افراختند چنانکه ملا محمد نبیل زرنندی از اهل زرنند قم بیدیه سرایش اشعار و وقی بی نظیر خود تحدی کرده خویش را صاحب آثار فطریه گفت و معدودی از بابیان با او شدند و در عین چنان احوال پراختلال و

جمعیت بی انتظام غالباً بموجب شدت غیرت و شجاعت وقوت ایمان و عقیدت و اعتماد تام به صدق مواعید ثابت و تنقشید از مجتهدان و دولت قاجاریه و هم مشاهده شدائد روزانه وارده از عزم قیام و نصرت نکاستند .

و در آن میان میرزایحیی برادرپدري و کهنتر حضرت بهاء الله جوانی نوظاهر بایمان در اواخر ایام حضرت نقطه بعثت اظهار انجذاب و ممارست چندی در خدمت حضرت قدوس و نیز طاهره استعداد تقلید آثار به اسلوب آنان یافت و حضرت بهاء الله بسجن چهریق نزد آنحضرت بفرستاد و طبسقرش مشوقانه آنحضرت توقیعات متعدده خطاب بجمعی اظهار ملاطفت و امر بتشویق در حق او رسید و او باتکاء بحضرت بهاء الله توقیعات مذکور را مستند ساخته مورد توجه گردید تا آنجا که خود را وصی و جایگزین حضرت نقطه و مأمور به اکمال و اتمام کتاب و شریعت بیان ذکر نمود و اکثری از بابیان بسوی او رفتند و حضرت بهاء الله نیز خواست که اختلافات و تفرقه بابیان منتهی بوحدهت گردد و مرکز یکی شود و همه بنام آن خانواده تحت نفوذ و تأثیر و تربیت حقیقیه در آیند . و آنحضرت در اینحال نیز از خود صریحاً دعوتی نمیفرمود ولی جامعه بایبی اندک اندک پورود در ظل مرتبی بزرگ خو نزدیک میشود .

و اول کاری که برای پس انداختن جامعه بایبی امیر نظام پس از شهادت حضرت نقطه انجام داد حکم تبعید حضرت بهاء الله بعراق بود و این بسال هزارودویست و شصت و هفت شد که با دوشن مستخدم به کربلا رفته اقامت فرمود و جمعی از بابیان مانند میرزا حسن زنوزی و میرزا علی مراغه ای معروف به سیاح و شیخعلی میرزا شیرازی برادرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه و حاجی میرزا حسن رشتی و زوجه منقطعه مذکوره حضرت نقطه با برادرانش ملا رجبعلی موسوم به قهیر و ملاعلی محمد سراج و غیرهم نیز به کربلا اقامت گرفتند و در سال و حال مذکور در اصفهان تنی از بابیان بنوع مذکور رایست ادعا برافراشت و چراغعلی خان حاکم عده کثیر از منتسبین بآن عقیده را گرفته حبس نمود و عده ای را ضرب و آزار کرد و سه تن بنام آقا محمد قاسم عبا دوز و آقا عبد الفگار و آقا ابوالقاسم علاقه بند را با گروه دژخیمان در کوی و برزن معرض تماشای زن و مرد گردانده ستم رساند و بالاخره هر سه را سر برید و اجساد راسه روز در خاک و خون بهر سوز کشیدند و جور و جفا نمودند آنگاه مدفون داشتند و ارازل ناس از زهر خاک بیرون آورده غایت شناخت نمودند پس تحت خاک و خاشاک پنهان ساختند .

و نیز سید بصیر هندی مذکور را ایلدرم میرزا ابن عباس

میرزا نایب السلطنه حکمران لرستان در اردوی خود به تقاص زهان درازیش نسبت به شاه و قاجاریه زبان از قفا در آورده بگشت .

و نیز فتنه عظیمه بابیان نیریز برخاست که بقیه بابیان از قتل سابق الذکر جسته پس از تحمل جور و جفای شدید میرزا زین العابدین خان حکمران مذکور و گریز و اختفای کوه و بیابان بی دربی دچار تعدیات برون از حد طاقت گشته زنان و کودکان و اموال و املاک فراوان از دست دادند چون برخی از ایشان خود را بطهران رسانده نزد اولیاء دولت بتظلم پرداختند خان بنهایت درجه امکان قیام بسر ستم نمود و بابیان ناچار یکدیگر را جسته با اتحاد و مراقبت از خود پرداختند و جوانی دلیر و بامال و عشیره از آنان میرزا علی نام که معروف بنام علی سردار گردید آنان را به مساعدت مالی و تفقد و تشویق دلگرم و امیدوار ساخت و میرزا محمد حسین قطب مذکور بتحکیم و تقویت مبانی ایمان و اتحاد و جانفشانی پرداخت و چند تن بگروهی از بستگان ستمگر خان حمله و هجوم نمودند و لاجرم خان بکسان خود دستو هجوم داد که بجبال محال استقرارشان حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند و تقریباً هشتاد تن از بابیان بنام انتقام از جهت وحید شهید مہیای مقاومت گشتند و عاقبت

بهاشمه خوف و احتیاط حکمران که همواره جمعی از مسلحین همراه داشت پنج تن در گرمابه پنهان گشتند و او را بکشتند و خود نیز بدست همان مسلحین کشته شدند . تا در اوائل سال هزارودویست و شصت و هشت چون میرزا تقی خان امیر کبیر مغضوب شاه واقع شده در فین کاشان محبوس و مقتول گردید بابیان از جنگال نیرومندش رهائی یافتند و میرزا آقاخان نوری که با محبت و سیاست سلوک میکرد بصدارت ایسران نشست در آغاز کار خطه نیریز را از ایالت فارس که قلمرو حکومت طهماسب میرزا مؤید الدوله بن عباس میرزا نایب السلطنه بود جدا ساخته میرزا نعیم نوری ساکن شیراز و سر لشکر نویس سپاه فارس را که از خویشانش بود بحکمرانی آنجا برافراخت ، که با دوفوج سرباز وارد نیریز شد و در آغاز بحیله و تظاهر بمهربانی قطب و سردار ، قریب یکصد و پنجاه تن از آنان را دستگیر نموده بحبس انداخت ولی بسرای اخضاع طغات و اخذ منال دولتی آنان را ناچار رها و مأمور کرد و همینکه بار دیگر خواست بحیله بگیرد نتوانست و چون باعمال قوه و اسلحه پرداخت زد و خورد در گرفت و عده ای از دو جانب کشته شدند و تمامت بابیان بد آن کوه واقع در مسافت نیم فرسنگی قصبه رفته در باغی که اشجارش را غالباً وحید شهید غرس نمود گرد آمده در مال احوال نیک

اندیشیدند و مشورت کردند و متعاهد در قیام و اخذ انتقام گردیدند و عده رجالشان بچهارصد رسید و شبانه بقصبه درآمده زنان و کودکان خود را برده در باغستان و دامنه کوه منزل دادند و خود در بالای کوه سنگریستند و چون معاندین اهالی نوپتی بآنان هجوم بردند بی دفاع و انتقام بسختی تمام برخاستند و بی دربی آحادی را بکیفر اعمالشان هلاک کردند .

و واقعات مذکوره تا اواخر سال هزارودویست و شصت و هشت بهمین نوع وقوع داشت که در خلال آن احوال واقعه قامعه قتل عام بابیان در طهران رخ داد چه ملا شیخعلی موسوم به عظیم مذکور از فضلاء و قدماء دلیر بابیان و شیفته غالب المضاحبه حضرت نقطه البیان که خویش را سلطان منصور معروف کرد و مؤمنین را بشوق آورده بصد نصرت و قیام بود و جاسوسان دولتی هرسو میجستند و چون تغییر لباس و مکان داده سرگشته کوه و هامون بود نمی یافتند بعد از زوال امیر کبیر در طهران مستقر شده از بابیان با ایمان بلاد ایران و گروه ستم دیدگان بیامدند و حسین میلانی مذکور که خویش را رجعت حسینی موعود حضرت نقطه گفته آمده برای قیام و نصرت و نشر این امر همی تهییج کرد و شور و نشوری بپا نمودند و عده ای از سران مؤمنان غالباً در خانه سلیمانخان

تبریزی مذکور در دریند شمیران اجتماع و کنگاش داشتند و در چنان ایام حضرت بهاء الله حسب میل میرزا آقاخان صدراعظم با جاه و جلال بطهران برگشت و چندی مهمان میرزا جعفرخان برادر صدر بود آنگاه در تابستان بقریه افجه محل تابستانیش پذیرائی شد و چون وقوع فتنه ممکن و محتمل بود بواسطه برادرش میرزا موسی کلیم به بابیان نصیحت و اندرز و احتیاط از وقوع امری ناگوار ابلاغ کرد . ولی بالاخره در بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ مذکور صادق نام تبریزی و حاجی قاسم تبریزی و فتح الله قمی شاه را در نیاوران هنگام صبح که با حضور گروهی از ارکان و اعوان خواست بعزم شکار سوار شوند هدف رصاص نمودند که شانه اش را بدون خطر مجروح ساخت و همراهان شاه صادق را در همان حال بکشتند و دوش دیگر را گرفته بشکنجه و عقاب شدید کشیده و حقیقت واقعه را دانسته از اجتماعات خانه سلیمانخان نیز آگهی یافتند و ظن بردند و از یکسو جراحات شاه را بعمل الجبه بستند و از سوی دیگر بصد بابیان برآمدند و جسد صادق مقتول را دونه کرده بشهر آورده نیمی را بر دروازه شمیران و نیمی دیگر بر دروازه عبدالعظیم آویختند و حاجی قاسم را بعذاب و عقاب گرفتند و فتح الله را بعد از همه داغ و عذاب که وارد کردند و خبری بدست نیامد و گمان بردند که اصم

و ابکم است گلوله های سری تافته بگور یختند و بخانه سلیمانخان درآمده او را با عده ای از سران گرفتار کردند و جاسوسان و گماشتگان گروهی رانیز که قریب بشمارهشتاد رسید بدست آوردند . و حضرت بهاء الله با وجود اقدامهای پیایی صدراعظم که مختفی گردند قبول نفرموده از افجه سوی نیاوران آمدند و در آنجا دستگیر چنگال گماشتگان سلطنتی شده و بحبس سیاه چال شاهنشاهی افتادند و معدودی قلیل از محبوسین پس از تحقیقات بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و بعضی محکوم بحبس ابد شدند و برخی در همانجا مقتول و اغلب را تقسیم فیما بین طبقات اهالی و سپاهیان کرد و بقتل آوردند .

و از شاهپیر شهدا در واقعه مذکوره قره العین طاهره بود که تا آن هنگام بحبس خانه محمود خان نام کلانتر شهر بسربرد و شیبی عزیزخان سردار کل گماشته گان بفرستاد و پرا سوار کرده بباغ ایلخانی آورده خفه کردند و جسد را در چاهی خشک افکنده زبر خاک مستور نمودند .

دیگر سلیمانخان تبریزی که حاجی علیخان فراشباشی حاجب الدوله و اعوان و دژخیمان شمعها بر بدن کاشته برافروختند و با نقاره و عطفه طرب و انبوه مردم در کوچه و بازار گردانند و با حاجی قاسم نیریزی در بیرون دروازه

عبد العظیم هریک را در ونیم کرده بر چهار دروازه بیاویختند . و حاجی میرزا جانی فریسه تجار شد که بالا جماع با هرگونه اسلحه خواستند کشتند .

و میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری را با صرار برادرش سر شاطران شاه بامر حاجب الدوله سر بریدند .

و ملا فتح الله قمی را در ارد و بنیاوران شمع آجین کردند آنگاه حاجب الدوله هدف طپانچه ساخت و اعوانش با قمه پارچه پارچه و هم سنگسار کردند .

و ملا عبد الکریم قزوینی را توپچیان با قداره ریزریز کردند .

و حسین میلانی را سپاهیان با سرنیزه تفنگ مشبک کردند .

و حاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان قاجاریه بقتل آوردند .

و لطفعلی میرزا شیرازی را شاطران در میان گرفته بآلات قتاله کشتند .

و قضایا مذکوره تا اواخر شهر ذیحجه صورت گرفت و مدت حبس حضرت بهاء الله چهار ماه بطول انجامید که در غل و کند با محبوسین مذکور بابی بسربرد و همه روزه تنسی چند از آنان بقتل میرسید و اگر نه حمایت شوهر خواهرش میرزا

مجید منشی اول سفارت روس بود و اگر نه مرافقت مدبرانه صدراعظم نوری مساعدت مینمود، البتّه با وجود اصرار مادر ناصرالدین شاه بقتل وی خلاصی تصوّر نیمیرفت ولی شیخ عظیم بهنگام استنطاق و تحقیق از خودش بالصّراحه اقدامات خود و عدم حضور بلکه عدم ادنی دخالتی از او را مبیین داشت و بهانه شاه مرتفع و زائل و با موافقت سفیر حکم تبعید دائم از طهران و ایران صادر شد و در حالیکه منبعث و مصمّم بقیام بر تربیت اخلاق و تغییر وجهه مقاومت و معارضا با بایان و نشر مقاصد مکتونه خود یعنی دوستی و آشتی و اداره امور بنوع اصلاح بود با دوتن مأمور سفارت روس و ایران و باعائله و دوتن از برادران در سال هزار و بیست و شصت و نه سوی عراق رفته ببغداد ورود و اقامت جستند. و چون دیگران از بابیه در طهران مخفی و منزوی شدند و برخی بقراء و بلاد پراکنده و متواری گشتند شاه گمان برد که در پایتخت کسی از آنان برجای نماند و بصدد بایان دیگر بلاد افتاد.

و همینکه بصدراعظم خبر رسید که بایان نور سریشورس برکشیده عزم طغیان دارند برادرزاده اش میرزا ابوطالب خان را با فوجی بدانسوروانه داشت و به سران نواحی نور و همجوار آن دستور فرستاد که عندالاحتیاج با سپاه خود

کمک نمایند و سپاهیان بقریه تا کُریخته خراب و تاراج کردند و عمارت پدری حضرت بهاء الله را یغما و ویرانه نمودند و محمد تقیخان و عبد الوهاب بیک از بابیان آنجا را هدف گلوله ساخته کشتند و عده ای قریب بیست و یک نفر را اسیر نموده با غل و زنجیر بطهران کشیدند و تقریباً شش نفر در زندان هلاک شدند و میرزایحیی مذکور برادر اَبی حضرت بهاء الله که در طهران با روسا بابیه بود و قبل از حمله به شاه به تا کر رفته بابیان آنجا را بحمل اسلحه برانگیخت قیال از ورود سپاهیان بمجرد استماع و اطلاع از مآوقع طمس بلباس درویشی گشته خود را تا بندر مشهد سر (بابلسر) رسانده با کشتی به بندر انزلی (بندر پهلوی) درآمد و متدرّجاً بکرمانشاه بنوع ناشناس و مخفی زیست و چنگک جاسوسان و دولتیان نیفتاد و این وقایع قبل از خروج حضرت بهاء الله از زندان و حرکت بعراق بود. و چون حضرت بهاء الله بنوع مذکور حین عبور برای عراق بکرمانشاه رسید و میرزایحیی جلال و احوال بدانت خود را پنهانی ببغداد رسانده ملحق و مقیم گشت.

و از طهران فرمان شاهی برای قتل بابی ببلاد دیگر ایران رفت و فرمانروایان بیدادگر چنگک بخون و اموال مظلومان بیالودند و در میلان آذربایجان علی اکبر نامی از

بابیان که در خانه حاجی مسلمانی پناهنده گردید سواران دولتی بشدت ضرب کشتند و بعد از آزار و اخذ وجوه بسیار هفت نفر را باکند و زنجیر بپهران آوردند که شش تنشان در طول مدت حبس پنجساله درگذشتند و فقط آقا کاظم نام پس از حبس شش سال آزاد شده بوطن باز آمد .

و در یزد آقا محمد نساج با قدام نواب عبدالحی بضرع عامه مجتعمین کشته شد .

و در شیراز آقا محمد هادی اصفهانی الاصل از اصحاب وحید شهید حسب الامر حکمران بقتل رسید .

و بابیان یزد و بشرویه خراسان و غیرهما تعدیات و جفاهای شدید دیدند .

و در سال هزار و بیست و شصت و نه کار فتنه نیری زبالا

گرفت و میرزا نعیم چند هزار تن مرد جنگی گرد آورده شب و روز

کوشیدند و بالاخره شکست خورده توپهایشان را بابیان

بیالای کوه کشیده بکار انداختند پس حسب الامر شاهزاده

مؤیدالدوله حکمران فارس سپاهی فراوان بسرداری لطفعلی

خان قشقائی رسیده جنگی طولانی کردند و مقتولین و مجروحین

بسیار شد و علی سردار در اثناء محاربه مقتول گشت و بابیان

باوجود محصور ماندن و فقدان نان و آب پای استقامت

فشردند و در انتهای طول چهار ماه محاربه شدید عده

مقتولین بابیه را یکصد و هشتاد تن گفتند و بالاخره تمام عده باقی که نیز یکصد و هشتاد تن بشمار آوردند اسیر گشتند و میرزا نعیم رووس شهید را برنسی ها کرده با زن و مرد اسیر و طبل و کرنا و غیر بقصبه آورده اسرا را چندی به شکنجه و گرسنگی و سختی نگه داشت و بالاخره از مجموع اسرا که بانواع مختلف گرفتار شدند پس از آزارها و جلب اموال و املاک قریب هشتاد تن از رجال و سیصد تن از زنان و کودکان برگزید و هر دو نفر از صفار و نسوان را برحماری نشانند و رجال را پیاده و برهنه بریک ریسمان بست و همگی را تسلیم فوج سربازان گلپایگانی نمود که هر دو تن از مردان اسیر بنوع مذکور با گروهی از زنان و صفار را جمعی از سربازان بمیان گرفتند و همه را گرسنه و باشکنجه بسوی شیراز نقل دادند . و در بین طریق عده ای از آن بیچارگان رازنده یا مرده سر جدا کردند و رووس آوردند و در حالیکه مردم شیراز جشن گرفتند و آئین بستند و گروهی کثیر در دارالحکومه انبوه بودند نزد مؤیدالدوله حاضر ساختند که از آنان بازخواست کرده عده ای از رجال را فرمان داد سر بریدند و دیگران را چنان بسختی محبوس داشتند که برخی از صفار هلاک شدند و پس از چندی زنان را آزاد کردند تا چون فرمان از طهران رسید هفتاد و سه تن از اسرای باقی مانده واقعه اولی و ثانیه را بزنجیر کشیده بارووس بسیار

از قتلش که در طول مدت سربریدند با سوارانی مخصوص بسوی طهران روانه کردند و سرهای بیست و دو تن دیگر را نیز که در بین راه هلاک شدند جدا ساخته نقل دادند و در آباده در سرای خرابه ای که نزول کردند امر رسید که رووس را در همانجا بخاک سپارند . ولدی الورود بطهران پانزده تن را بمیدان کشیدند و چون استقامت در عقیده و ایمان دیدند همه را سربریدند و دیگران را حبس کردند و بیست و سه تن دیگر در انبار طهران متدرجاً هلاک شدند . و فقط سیزده تن از آنجمع بالاخره از محبس آزاد شده زنده بیرون آمدند . و واقعات مذکوره در سال هزار و بیست و هفتاد بپایان رسید .

و در آن سنین آحاد بابیه بنوعی که ذکر شد در همه جا بنوع قساوت بقتل میرسیدند و زیست در وطن برای بازماندگان بسی دشوار و سخت گردید و تحمل تعدیات و تعرضات دولت و ملت ممکن نبود لاجرم عده ای از محترمین پی در پی با اجبار یا با اختیار بعراق هجرت کردند و عقیدت و ایمان کتمان نمودند و جمعی که در وطن ماندند بفایت احتیاط و اختفاء زیستند و چون حضرت بهاء الله و میرزایحیی با عائله شان و برادران در بغداد قرار گرفتند و مراسلات جذب و تشویق به بابیان ایران رفت و بابیان عرب عراقی و هم بابیان ایرانی مهاجر

عراق ارتباط و اشتیاق حاصل کرده نیز بابیان خبر دادند ، اندک اندک بسیاری با عائله یا مجرداً از ایران آمده ملاقات کرده نیروی روحانی یافته با مکاتیب جذاب برگشته خبیر بردند و کثیری در عراق اقامت نمودند و از میرزایحیی رسائل و کتب غالباً بمعربی و تقلید خط و آثار حضرت نقطه نشریافتن گرفت و بنام ثمره بیان و مرآت و ازل و وحید و نور اورا میستودند و او خود مدعی شد که حضرت نقطه وی را امر بتحفظ خود فرمودند و جدا با عائله اش در محلی پنهان زیست و شاید کمی از بابیان واردین بار ملاقات یافتند ولی غالباً کسی منزل و مقامش را نمیدانست حتی با اینجانب و آنجانب سفر کرده بر میگشت چنانکه غالباً در بود شریفداد مرد بودند و حضرت بهاء الله حسب صلاح و مقتضای مصالح وقت منظور توحید مرکز و ایجاد توجه واحد تام را همی تبیین و تأکید یا اشاره و تائید میفرمود و فاش و واسطه بود و برای بالا بردن سطح افکار بابیه و نجاتشان از چنگ بعضی رهبران جاهل و رساندنشان بمقامی ارفع و اعلیٰ میکوشید و چون هنوز موقع نرسیده بود راجع بمقام خویش اظهاری نمینمود . ولی نامه های بدعیّت تمامه حاوی فضل و معانی دقیقه در عبارات رشیکه پی در پی از آنحضرت به بابیان میرفت و اصحاب مذاق حساس لذت بی قیاس مییافتند .

و برخی دیگر هم از ادبای بابیه ساکن بغداد خصوصاً
 میرزا آقا منیرکاشی نامه نگاری شیوا میکردند و همه بمركز
 واحد میخواندند لکن نامه های مزبور پرمعانی آنحضرت
 و مقاصد و اقداماتش برخی از ارکان بابیه را به اغراض
 و توهم انداخت لذا آنان نزد میرزا یحیی راجع بنامه ها و
 مقاصدش سخنها گفتند ولی میرزایحیی بعلمت استظلالش در
 ظلّ هیمنه و عظمت و آقائی وی و مخصوصاً قیام و سرپرستی که
 در تمام سنین میکرد دم نمیزد و فقط آثاری راجع به تکفیر
 و تدبیر مدعیان و فرق بابیه بشدت صدور و نشر داد و همان
 روش انتقام و تعصب و تعقیب را نسبت بامثال دین و آقا
 سید ابراهیم خلیل تبریزی و ملا محمد زرنندی و غیره —
 میخواستند و بعلمت افراط در کسر حدود رسوم و خرق عادات
 و اوهام ، اعتدال و احترام عقیده ای را از دست خود دادند
 و آنحضرت مقاصد و نوایای مسالمت و محبت و مغفرت و
 نیکخواهی نسبت بعموم بشر را گوش آنان میخواند و واضح
 و مدلل مینمود که با قلت عدت احبّاء و کثرت اعداء و ضعف
 یافتن بنیه روحانی و باچنین شیم و سجایا نتیجه جز انهدام
 و استهلاک و فنا نیست و شروع به نصیحت و موعظت و اقامه
 برهان و حجّت و تربیت بابیان و تغییر حالت و رویتشان فرمود
 و تنی چند از ایشان متذکر مقام عظمت ایشان شدند . و برخی

از بابیه نامه های احتجاج و اعتراض فرستادند
 و جوابهایی از آنحضرت حاکی از عدم ادعا و ادال بر مقام
 محویت و فنا صدور یافت و اندکی سکون حاصل گردید .
 ولی در آن اوان حاجی میرزا کمال الدین نراقی از طبقه
 فضلاء و علماء بابیه که بعزم ملاقات میرزایحیی بیفداد آمد
 و حضرت بهاء الله را مشهود و ملجاء عموم وقائم در مقام امر و
 در مشهد انام و میرزایحیی را مخفی و نامعلوم دیده در شگفت
 ماند و برای آزمایش تفسیر آیه " کُلّ الطّعام کان حلالاً لبنی
 اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه " را توسط حضرت
 بهاء الله کتباً از او پرسید و جواب رانپسندید آنگاه از
 آنحضرت سؤال نمود و از صدور تفسیر معروف بر آن آیه که
 اولین لحن آیات صادر از ظلم ایشان است بی اختیار خواست
 فریاد ظهور من یظهره الله موعود بیان برکشد و منسع
 فرموده آگهی دادند که هنوز مقتضی نیست و چون هنگام
 ظهور موعود فرارسد اجازت خواهد شد و او را به نراق
 برگردانند .

ولی بابیان مذکور ببعضی از آیات بیان و دیگر آثار
 حضرت نقطه و احکام دائر بر قتال و قهر و تکفیر تشبّهت بسته
 بهانه خواستند و آنحضرت را که از آغاز طلوع امر سینه در
 برابر اعداء سپهر ساخته نصرت نمودند . و این هنگام در جواب

مرکز افتاء شیعه به اصلاح احوال آنان قیام کردند بغایت متکدر و محزون ساختند بنوعی که چندروز از بغداد و اهالی غیبت اختیار نمودند و چند روزی دیگر بدون اخبار و اظهار باحدی بعنوان درویش ایرانی با ابوالقاسم نام همدانی از مخلصین خود راه کردستان پیش گرفتند و بابیان و عاقله را بحال خود گذاشتند و کس ندانست بکجا رفتند و عراق و ایران با میرزایحیی بحال مذکور باقی ماند . و بابیان غالباً از ملاحظه دولت و ملت لب فروسته جرئت دم زدن نداشتند و با آنکه ستاره امید خود را طالع از بغداد میدانستند و برای زیارت و استفاضه بانجا میرسیدند باوضاع حسرت بسیار مینگریستند و مینالیدند و میگریستند .

حضرت بهاء الله از سال یکهزار و بیست و هفتاد تا هفتاد و دو در کردستان بسر برد و ایامی چند باشیخ سراج الدین ملاقات داشت و شیخ محمد ابن ارشد شیخ مذکور که آنحضرت ویرا شیخ بهاء الدین خواند پروانه وار طائف شده پذیرائی کرد و چندی در سلیمانیه بخانقاه مولانا شیخ خالد بزیست و شیخ مذکور مدتی از ایشان در مجلسی مشعلی بخود پذیرائی نمود و امثال شیوخ مذکور از طبقه فضلاء و سران تصوف اهل سنت و جماعت استفاضه عرفانسی کرده راه ارادت و ایمان پیمودند خصوصاً شیخ عبدالرحمن

بن شیخ سراج الدین مذکور که غایت اخلاص و عقیدت حاصل نمود . و آنحضرت در آنمدت بشهرت درویش محمد ایرانی در آن حد و مشهور گردید و آثاری بفارسی و عربی منشور و منظوم حسب خواهش عرفا منتشر ساخت و صور مناجاتهای پرحلاوتی صد دریافت و سواد نامه های آنان که فارسی عرفانی مخلوط از نظم و نثر بغایت فصیح میباشد متداول نزد آنان گردید . و بر همان وتیره بعداً رساله معروف هفت وادی در جواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین در بیان مراتب سیر و سلوک صادر شد و رساله معروف بنام چهار وادی بر همان طریق بشیخ عبدالرحمن مذکور ارسال داشتند تا آنکه ابوالقاسم مذکور در کوههای کردستان بدست سارقین مذبح و مقتول گردید و اموال و اشیاء بردند و آنمظلوم در حال قرب نزع کتباً وصیت کرد که اموال و اشیاء تسلیم درویش محمد ایرانی ساکن سرگلو شود و خبر بد اثره قونسولگری ایران در بغداد رسید و اعضاء عاقله و بستگان شنیده بیقیمن دانستند و دوشن از بابیان دلیر عرب با مکاتیب اصرار و التجاه فرستادند و آنحضرت را در سلیمانیه یافته اصرار نمودند تا قبول فرمود و ورود ببغداد در ماه رجب سال هزار و بیست و هفتاد و دو واقع شد و در خانه برای ورود آشنا و بیگانه گشوده گردید و از هرگونه مردم برای استفاضه و استعمال

وانجساح حاجت و مرام پی در پی بیامدند و بابیان عرب و عجم را طجاء و مولای مدبر شجاع علیم و قدیری بیبا خاست. و لذا از هرگونه عرائض فرستادند و انفراداً و اجتماعاً و برخی با عائله بزیارت سردر نهادند و گروهی از هرگونه در بندگان بجوار بیتشان اقامت جسته به صنایع و مشاغل متنوعه پرداختند و از تضییقات بیاسودند و استفاضه از معارف و اخلاق نمودند. و بسیاری بایران برگشته الواح منتشر ساختند و زهاب و ایاب بندگان مستمر گردید و عقیدت بابیه و توجهشان بآنحضرت بر زیادت گشت و فی الحقیقه مرکزی نوین در بندگان تأسیس گردید و عده ای از فضلا و علماء سنی و گروهی از اکراد و بعضی از شهزادگان و قونسول ایران و جمعی از محترمین عرب و عجم و غیرهم خلوص معرفت و عقیدت حاصل کردند. و از معارف روحانیه علمیه و اخلاقیه و دستورهای عمیق بهر میردند و عده ای از ارکان دولت عثمانی و حکام حتی ارادت یافته تمجید و تجلیل و اظهار افتخار مینمودند و باحسن معاشرت و توسیع بیان و عمق معارف و خصلت کرم و مردم نگهداری و عزت و قدرت و بزرگواری که در نهاد بود همگان حتی درویشان و متمصبان مدح و ستایش میکردند و بعنوان ایشان رئیس و مرکز بابی شهرت حاصل شد.

و امریابی که تا آن هنگام از هر جهت در میان شیعیان اثنی عشریه و غالباً در شیخیه بود ذیل وسعت برسنیان و مسیحیان و یهود و غیرهم انداخت و بابیان ساکن و مهاجر که ایرانی و عراقی بودند غالباً در اطراف بیت مقرر داشته برای هر نوع خدمت و نصرت مهیا بودند. و از بلاد دیگر پی در پی آمده کمک میدادند و حضرت بهاء الله از این هنگام هنوز بدون اظهار ادعا و امری از خودش بلکه بنام امر بیان با چنان قدرتی زمام بدست گرفته و مخالفان را به تسلیم و انقیاد آورد و چنان سلوکی فرمود که احدی را مغرری جز تمجید و ستایش نبود حتی اگر حادثه ای که مربوط به بابیان بود اتفاق میافتاد و خبر به قونسولگری ایران میرسید قونسول مستقیماً بدرخانه آنحضرت ارجاع مینمود.

و نیز آنحضرت از همین هنگام با سلوب مذکور قیام بتأسیسی از نو فرمود چه بابیان را در مدت دوره قلیله شان بعلمت تضییقات شدید و بعلمت دسترس نداشتن بحضرت نقطه بتدریج ایام نیروی ایمانی کاسته شد و اخلاق معاشرتی بدرجه ای از پستی رسید و باحریت و تعسری از بعضی اوهام که حاصل کردند شاید ارتکابهای ناروا مینمودند و باکی هم نداشتند و در عین حال تعصب شدید بابیت در هر آنسی ممکن بود ایجاد مفسده ای نماید. لذا آنحضرت ایمانی از

نو مطرز بعرفانی وسیع و شوق و جذبی الهی آورد و اتحاد و مواساتی قوی فیما بین شان تأسیس نمود و پیدا بود که اسلوب و روشی بدیع طبق هدف و مرام اصلی خود ایجاد مینماید و ارباب دعاوی بابیان هم سرتسلیم و اطاعت پیش آوردند و توبه و انابه نمودند . و عده ای تازه نیز در عراق وارد در جمع بابیه شدند و همه امور صورتیه و معنوییه بدستش جاری بود و در عین حال مرکز مختلفی نامعلوم مذکور را هم بگلی کناری نگذاشتند و کسی از بابیه راهم احتیاجی بدانسو پیش نیامد ولی در آمدت غیاب در کردستان و مخصوصاً در اوائل عودت ببفداد و امر ناگوارتری از بابیان بروز یافت که گوئی موجب احتراق قلب گردید یکی آنکه میرزا اسدالله دیان مذکور بایکی از مهمترین اتباع خود یعنی آفاسید ابراهیم خلیل به بفداد آمد و بحضور حضرت بهاء الله رسید و نفی ادعای را از خود بتحقیق مبین کرد و آثار خود را که دلالت بر ادعائی نداشت پیش آورد و آنحضرت برائت او را پذیرفت و عده اقدام کرد ولی دیان در همانجا بسال هزار و بیست و هفتاد و سه بخلاف رضای آنحضرت کشته گشت . و دیگر آنکه فاطمه اصفهانیه حرم منقطعه حضرت نقطه باباحت میرزایحیی در عراق بزنی تصرف گردید و آنحضرت با تأثر بسیار شدید که از این دو حادثه ناروا حاصل گردید صبر و

تحمل نمود و باصلاح احوال بابیه پرداخت و از اوائل عودت ببفداد چنانکه معدودی نامبرده شد آثاری بسیار باسلوب حضرت نقطه و غالباً باسلوبی بدیع و دقیق و لطیف عرفانی بعربی یا بفارسی صادر و منتشر ساخت که از آنجمله رساله جواهر الاسرار عربی در جواب اسئله سید یوسف سده سی اصفهانی ساکن کربلا راجع بامرحضرت نقطه و دیگر کلمات قصار رمز و اشارت شعار نصیحت و موعظت گفتار فارسی و عربی که بنام کلمات مکتونه معروف گردید و حاوی لباب تعالیم روحانیّه و اخلاقیه و خدایاب باهل بیان میباشد .

و از میرزایحیی نیز کتب و رسالات بنام نور و مستقیظ و غیرهما و مکاتیب عدیده بتقلید آثار حضرت نقطه و حضرت قدّوس و طاهره بروز مییافت و چون آنحضرت هنوز اظهار فاش نفرمودند و همه امور مذکوره در مابین بابیان ایران و عراق منتشر بود و مضبوط میداشتند فقط بعضی از خواص با مذاق روحانی مخصوص روائح الهیه را از مهتّب کلماتش استشمام نمودند و اعتنا بکلمات میرزایحیی نمیکردند و بالعکس برخی از بابیان ارکان و اعوان میرزایحیی از آثار و رفتار عظمت شعار ایشان تعصب ورزیده ناراضی بودند و معذک میرزا یحیی خود کاملاً باختفا قرار گرفته و از قیام فاش آنحضرت بیم حمله دولت و ملت ایران و عثمانی برده بابیان راهم بخود

راه نمداد ولی در کالبد افسرده توده بابیان روح و عرفان
 و حرارت تازه و ایمان و امانی بی اندازه دیده گشت و خصوصاً
 در بابیان عراق جوش و خروش نوین آشکار شد .
 و در عین حال ملاءها و متعصبین امامیه در ایران و عراق
 دوره تعدی و تضییق از نو شروع کردند و ناصرالدین شاه
 ملتفت اوضاع شده از رهائی آنحضرت پشیمان گشته بمصدد
 قلع و قمع برآمد و بدینرو در ایران از سال هزارود و بیست و
 هفتاد و سه تا سال هزارود و بیست و هفتاد و شش که بحیوحه
 جریان مذکور بود در بعضی اقسام کشور تضییقاتی شدیدتر
 بر بابیان وارد شد و در بغداد کردان شیعه بنای تعرض
 گذاشتند و چند بار هنگام عبور آنحضرت از نیت خود برای
 جلوس و افاضه در قهوه خانه بزرگ و محترم که در اوقات مخصوصه
 مستمر بود جسارت نمودند و مورد تأدیب قرار گرفتند . و نوبتی
 دیگر ایشان و بابیان را تهدید به هجوم و قتل کردند و نزد
 بیت گرد آمدند و آنحضرت وحیداً بنوعی از شجاعت زهاب
 و ایاب کرده جلوس و بیان فرمود که کردان را بیم فرا گرفته
 اقدامی ننمودند و معدودی از مخلصین فدائی دلییر
 نهانی با اسلحه مخفی در دور و نزدیک بمراقبت و محارست
 پرداختند و متجاسرین را تأدیب کردند و کار بجرح و قتل
 نیز کشید . و از سال هزارود و بیست و هفتاد و شش جمعی کثیر

از بابیان ایران بدست دولتیان قبض و حبس و تبعید و قتل
 شدند و برخی در محبس با شدت مشقت در گذشتند و در هیچ
 جا با اثر تربیت بدیعه دست بدفاع نگشودند و تسلیم شده
 تفویض امر بحق نمودند . و در آن اثناء میرزا بزرگ خان نام
 قزوینی که حسد و عناد خاص نسبت بآنحضرت داشت قونسول
 ایران در بغداد شد و با شیخ عبدالحسین مجتهد معسروف
 طهرانی که بغایت بغض و مخصوصاً بنهایت حسد از مرکزیت
 مجلله متغذیه بابیه افروخته بود متفق شده خواستند
 حسب دستور ناصرالدین شاه حضرت بهاء الله را از مصطفی
 پاشا والی بغداد تسلیم گرفته بایران بفرستند . و پاشاکه
 فضائل و مناقب و کراماتی از لسان بعضی افاضل اهل سنت
 شنیده داشت اعتنا بسخنان قونسول ننمود و شاه نیز هر قدر
 بواسطه سفیر خود در اسلابول کوشید که از دولت سلطان
 عبدالمجید حکم قبض و تسلیم صدور یابد چون سلطان اخباری
 بنوع مذکور از ولات عراق و غیرهم شنیده داشت فائز نگردید
 و آنحضرت به مجتهد عنود مذکور پیغام فرستاد که برای ملاقات
 و محاججه در مجلسی حاضر شود و اونیز دریاری امر پذیرفت
 ولی مآلاً استنکاف کرده حاضر نشد و عذر خوف از بابیان
 پیش کشید و لذا در لوحی راجع باحوال وی چنین صدور یافت
 "بشیرون الیه ملائکه الفردوس فی ملاء الاعلیٰ باناملهم

و یخبرون بعضهم بعضاً بأن هذا هو الذي استكبر على الله
في ازل الآزال واعترض على النبيين والمرسلين فاعرفوه ثم
العنوه ان انتم تعرفون .

و نیز خطاب بوی در لوحی فرمودند : " تزور الحسین و
تقتل الحسین یا ایها الغافل المرتاب انا اردنا حضورك
فی العراق وجعلنا الاختيار بيدك فی آئی محلّ تريد لتحضر
وتظهر لك البرهان أنك قبلت وازاجاء العیقات هبت الاریح
انك فررت یا ایها الذباب اتینا بیتاً قرر فیہ الاجتماع و ما
وجدناك یا ایها المشرك بالله مرسل الآیات لعارأیت عجز
نفسك اعتذرت یا ایها المغار ما اردنا لقاءك الا لیتسم
حجة الله عليك وعلى من حولك لعل تسكن نار البفضاء
فی صدرك و صدور الذين كفروا برب الاریاب . "

و در سال هزار و بیست و هفتاد و هشت رساله خالویه معروفه
ایقان در حلّ مشکلات و شبهات راجع بمقام حضرت نقطه
و در توضیح و تبیین آیات و کلمات مرموزه ادیان و علت احتجاج
طل که صورتاً و معناً کتابی فصیح و بدیع و الهامی و عرفانی
و علمی و ادبی بغایت نفیس و در مطاویز اشاراتی لطیف
راجع بمقام عظمت الهیه در بغداد و خطباتی تهدید آمیز
ببایبان میاشد، صادر نمود . و در طول مدت مذکوره اظهار
آئین جدید نکرد بلکه ترویج و ترفیع بیان را ذکر مینمود . و میرز

یحیی و اعوانش و حتی حسودان و معاندان را دورنداشت
بلکه بسیاری را اداره معاش میفرمود و بابیان بی غرض و
مخلص ایشانرا چنانچه در بعضی آثار خودشان نیز مذکور
بود معوث و قائم برآن منظور و نیز رجعت حسینی و نفس
حضرت نقطه و برخی شاید من یظهره الله موعود بیان میشتند و
میگفتند .

تاب سال ۱۲۷۹ مذکور چون قونسول ایران و شیخ مجتهد
مذکور با مکاتبه متوالیه شاه را به بیم و هراس شدید انداختند
و دستور آخرین اقدام گرفتند . از جانبی قونسول به برخی
از خونریزان اسلحه و اموال و اطمینان داده بسفک دم ایشا
برانگیخت و آنحضرت با همه اصرار و درخواست بابیان که
مهاجرت اختیار نمایند موافقت ننموده تغییری در اوضاع
نداد و لاجرم دلیران مذکور از مخلصین روزان و شبان
مراقبت همیکردند و از طرفی دیگر مجتهدین عراق ندرجهاد
منتشر ساختند و مخصوصاً کردان شیعه بغداد در ایام
عزاداری محرم قصد هجوم و قتل عام بابیان در دل گرفتند
و لاجرم بابیان برای مدافعه مهیا شدند و ایشان ممنوع و
متفرق ساختند و اصرار جمعی را در مراعات احتیاط نپذیرفتند
و برخی و بیگانه بیش از پیش درخشیدند . تا آنکه شیخ
مجتهد مذکور ارکان اجتهاد را در کاظمین مجتمع ساخت

وحاج شیخ مرتضی انصاری از بزرگترین مجتهدین که از مزایای این امر باخبر و متدین و سلیم النفس بود بی اطلاع از مقصود آنان حسب الدعوة حضور یافت و همینکه مقصود بدانست مداخله نکرد و فی الحال به نجف برگشت و آنحضرت بوالی پیام داده خبر کرد که هرگاه منظور مجتهدین شیعه امری دینی است اولی آنکه با اطلاع والی در محلی مجتمع شوند و یا هم مراجعه کنیم و والی خطاب ببایان بحالی که در نغریگانه هم حضور داشتند واقعه اجتماع مجتهدین را بیان نمود و سوگند یاد کرد که اگر اقدامی ناروا در نظر گرفتند کسانی را بر آنان میفرستم که همه را بمحالشان بدوانند و این بیان و هم سخنان شدید پاشا که در حق معارضین گفت بسمع مجتهدین رسیده ترسیدند و برای انعقاد مجلس مناظره و حاجه نیز رضا ندادند . و بالاخره حاجی ملاحسن عمونام از ملاهای معمر آزموده را که اعتماد داشتند بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله از اعزه اشرف دولتی ایران فرستادند که در بغداد به بیت و حضور آمده سئوالاتی عرض نمود و از استماع اجوبه کافیه شافیه قناعت یافت آنگاه مأول مجتهدین را بیان نمود که اتیان غرائب امور و باصطلاح خود معجزات مشهور میطلبند . و ایشان فرمودند با اینکه مظاهر مقدسه الهیه اعتنا باقتراح و هواهای مردم ننمودند بآنان

بگو مجتمع شوند و هر امری را که بخواهند تعیین کرده نوشته امضا نمایند که هرگاه انجام دادیم ایمان آورند و ما هم مینویسیم که اگر بوقوع نیاوریم بطلان ثابت باشد و حاجی ملاحسن اعتراف نمود که حجت تمام است و چون بنجف برگشت و چند روز گذشت و مجتهدین بآن طریق تن در ندادند بواسطه فخرالدوله پیام فرستاده اظهار خجلت و شرمساری نمود و قونسول و مجتهد همینکه از این اعمال هم نتیجه نگرفتند با اقدامات ناصرالدین شاه نزد والی نامق پاشا رفت و آمد کرده خواستند که آنحضرت و همه بابیان ایران را تسلیم گرفته بدست دولتیان ایرانی بسپارند و خبر شیوع یافت که عنقریب بابیان را اسیراً به ایران میبرند و آنان پریشان گشتند و آنحضرت دستور دادند و عده ای از آنان تبعیت دولت عثمانی قبول کردند و از اینرو اقدام شاه و قونسول و شیخ بی اثر شد و آند و معزول و ساقط و رسوا گردیدند . پس شاه بواسطه سفیر خود در اسلامبول همی کو^{شید} و اصرار نمود که از اجتماع بابیان در عراق و بیم و خطری که تصور میروید شبها خواب راحت شاهی سلب شد و عاقبت حکم جلب آنحضرت با اسلامبول از سلطان جدید عبدالعزیز صادر گردید . و والی مذکور چون در طریق اجراء امر سلطانی بعلت استماع جسارت بابیان اندیشه داشت چند ی پی تدبیر

وتهیئه مقدمات کار بعقب انداخت .

وبالاخره در روز پنجم شوال مطابق پنجم فروردین با سیاست آمیخته بمهربانی و شفقت بواسطهٔ مأمور مخصوص در مرزعه وشاش خارج شهرکه ایشان خیمهٔ جشن نوروزی بپا داشته بودند پیام فرستاد که بدارالحکومه حاضر شوند وایشان وقت و محل ملاقات را روزی در جامع قرب دارالحکومه معین نمودند و در وقت و محل موعود امین والی حاضر شده با مراعات ادب و احترام ابلاغ حکم سلطانی داشت و ایشان بدین طریق قبول فرمودند که باتمامت اعضاء عاقله و بیست نفر از اصحاب سفر نمایند . ومدت ماهی برای تهیئهٔ مایحتاج سفر مهلت باشد و والی مآوقع از امین شنیده بپذیرفت . ولذا در روز سوم ذیقعده مطابق اول اردیبهشت و بیستم آپریل سال هزار و هشتصد و شصت و سه میلادی بحالیکه انبوهی از مرد و زن و صغیر و کبیر عرب و عجم از یگانسه و بیگانه مجتمع و متأسف بودند بیباغ نجیب پاشا واقع در سمت غربی خارج بلد انتقال فرموده خیمه برافراشت و دوازده شبانه روز قرار گرفتند و گروهی از مخلصین جانفشان و خدام شب و روز بماندند و از فضلاء و بزرگان و نامق پاشا والی و دیگر مردم گروه گروه پی و داع آمدند و بیانات و اظهارات عالیة دعوت من یظهره اللہی بر مقام و نوایای

عظیمشان شنیدند و بالاخره آنحضرت در روز دوازدهم از باغ بیرون خرامید و مجموع بیست و نه تن از اعضاء عاقله و منتسبین با دوتن از مستخدمین در کجاوه ها قرار گرفتند و بیست نفر از اصحاب پیاده هر یک بشغلی و خدمتی مأموریت یافتند و معدودی دیگر از بابیان نیز از آن گرفته همرا رفتند و جوقة از سواران امنیه بمراقبت و محافظت بودند و میرزایحیی نیز با آنکه بهیچوجه محکومیت و نامبردگی از طرف دولت و مأموریتی نیز در این جمعیت نداشت و غالباً ویرا بعلمت طول مدت اختفائش نمیشناختند از جهت بیم از تعرضات و خطرهای احتمالی در بغداد باشدت ملاحظه از احوال و اندیشه از مال بمسافتی دورا در قافله همراہ شد و عاقله اش با جمع نسوان و صغار قافله بودند تا در ورود بموصل از بیم و اندیشه ارسال حضرت بهاء الله واصحاب بایران، درآمده خود هم بقافله ملحق گردید .

وبالجمله حضرت بهاء الله پس از مرکزیت مهمهٔ دوازده ساله در عراق بتاریخ مذکور بابیان ساکن عراق را توصیه ها و وداع کرده با احتشام و انتظام بعزم اسلامبول رهسپار شدند وینجاه منزل شامل کوه و جنگل را در مدت یکصد و ده روز طی کردند و در بیستم صفر وارد بندر ساسون شدند و پس از اقامت هفته ای باکشتی در دریای سیاطی نمودند و در

ربیع الاول سال هزارود و بیست و هشتاد باسلامبول رسیدند و در عمارتی که دولت عثمانی با مهماندار معین کرد زیستند و شاید نقشه مکتونه نماینده سیاسی دولت ایران و قرارداد آن دولت با دولت عثمانی چنین بود که آنحضرت را بگوشه ای از قلعه و پهنای ممالک عثمانیه بگذارند که از ایران و ایرانیان بلکه اسلامیان دور جدا باشد و چند روزی پیش از ورود باسلامبول نگذشت که طلیمه آن نمودار شد چه آنحضرت حسب استغناء و استقلال ذاتی طبق قانون مقرر که مهمان دولت عثمانی بایست بملاقات آمده معرفی شود آنگاه در امور خود بمرکز و مرجع مربوط خود مراجعه نماید اعتنا نمود . و همزمان رانیز از ملاقات و مراوده بادولتتیمان منع فرمود و با آنکه از جانب دولت اظهار و اظهار شد جواب گفتند که چون ما را بکسی حاجتی نبود و این مسافرت حسب دستور و اقدام دولت صورت گرفت از اینگونه ملاقاتها معذوریم و دولتیمان مفرور و متعصب و نیز غافل از عوالم انقطاع و وارستگی و استغناء رنجیده خاطر و متغیر شدند . و حاجی میرزا احسینخان سفیر کبیر ایران که شخص سیاسی و عامل محرک و مهیج در این امور بود و بهمین علت تعظم و عدم اعتناء نسبت بسفارت ایران خاطری رنجیده و متغیر داشت و بهانه بدست آورد ، نزد دولتیمان چنین شهرت داد که آنحضرت

را روش مخصوص و مستقل میباشد و مراسم و مقررات دولتی را لائق اعتناء نمیشمارد .

ولا جرم پیام دولت راجع بان انتقال بادرنه رسید و آنحضرت میل بآن کشور و ورنه داشتند ولی دولت توجهی نکرد و مقسور شد که در آن هوای سرد زمستان با فراهم نمودن لوازم زمستانی سفر کردها بچنان هوای سردی عزیمت دهند که خصوصاً برای زنان و صفار مافوق طاقت و تحمل بود و چنان موجب تأثیر خاطر آنحضرت گردید که بنظر میآمد عزم مقاومت تا سرحد جان سپاری و شهادت دارد ، و مکتوبی سر بسته برای عالی پاشا وزیر امور خارجه که متفق با سفیر ایران و مؤسس این تبعید گردید بفرستاد و بعضی از مضامین در سورة الطوک صادر در ادرنه چنین است :

« ثم انكر حين الذي وردت في المدينة وظنوا وكلاء السلطان بانك لا تعرف اصولهم وتكون من الجاهلين قتل اي ورتي لا اعلم حرفاً الا ما علمني الله بجوده و انا نقرر بذلك و تكون من المقرين قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن نتبعها ابداً وبذلك امرت من لدن حكيم خبير وكذلك كنت من قبل و تكون من بعد بحول الله وقوته وان هذا الصراط حق مستقيم وان كان من عند الله فاتسوا برهانكم ان كنتم لمن الصادقين قل يا ايها الوكلاء ينبغي لكم بان

تَتَّبِعُوا أَصُولَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَدَعُوا أَصُولَكُمْ وَتَكُونُوا
 مِنَ الْمُهْتَدِينَ فَوَاللَّهِ مَا عَاظْتُمْ بِنَا لَا بِأَصُولِكُمْ وَلَا بِأَصُولِ
 أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَلْ بِمَا سَأَلْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَهَوَاكُم يَا مَلَأُ
 الْمَعْرُضِينَ وَالْمُسْتَكْبِرِينَ فَلَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ وَجَدْنَا
 رُؤْسَاءَهَا كَالأَطْفَالِ الَّذِينَ يَجْتَمِعُونَ عَلَى الطَّيْنِ لِيَلْعَبُوا بِهِ وَ
 مَا وَجَدْنَا مِنْهُمْ مَنْ بَالِغٍ لِنَعْلَمَهُ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ وَتُلْقَى عَلَيْهِ مِنْ
 كَلِمَاتٍ حَكِيمَةٍ مُنِيعٍ وَلِذَا بَكَيْنَا عَلَيْهِمْ بَعِیُونَ اللَّهُ أَيَاكَ
 أَيَاكَ يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ لَا تَجْمَعُ فِي حَوْلِكَ مِنْ هؤُلَاءِ الْوَكَلَاءِ
 الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا هَوَاهُمْ وَنَبذُوا أَمَانَتَهُمْ وَرَأَوْا ظَهْرَهُمْ
 وَكَانُوا عَلَى خِيَانَةٍ مَبِينَةٍ .

ولی برای عطاوت بر هم‌رهان قبول بلیات کردند و با
 این نصائح و دلالات مؤثره، وزراء و وکلاء در بيم و اندیشه‌های
 گوناگون افتادند و دستور سرعت انتقال دادند و آنحضرت
 مهیای سفر و انتقال گشتند و معدودی از هم‌رهان را بمصر
 و برخی را بشام فرستادند و بالاخره پس از یکصد و ده روز
 اقامت در اسلامبول در بحبوحهٔ سرمای شدید در حال وداع
 با مخلصین عازم مفارقت و هم وداع عده ای تازه وارد که
 از عراق و ایران به‌رزیارت آمدند با همهٔ عائله و بستگان و با
 دوازده تن از هم‌رهان مذکور با اتفاق علی بیگ نام یوزباشی
 گماشتهٔ دولت سوار بر گاری سوی ادرنه رفتند و بفرهٔ رجب

سال هزار و بیست و هشتاد وارد شدند و پس از ایامی چند
 در خانه های متعدد قرار گرفتند و آن کشور اروپائی بمركزیت
 امر بدیع برقرار گردید .

و در خلال ایام واقعات نامبرده در ایران بهمان اوضاع
 مذکوره، مؤمنین دچار اضطهاد و ستم می‌زیستند چنانچه در
 سلطان آباد عراق چهارتن که پس از عودت از درک فیض
 در بغداد بوطن، شور و اشتعال جدید در جمع بابیان
 برانگیختند بحکم حاجی محمد باقر مجتهد کشته شدند
 و سیدهٔ محترمهٔ بابیه را گرفته ستم و جفای بسیار وارد آوردند
 و تحت المراقبهٔ بطهران کشیدند و بشهادت رساندند و در
 نجف آباد اصفهان با قدام ملایان خصوصاً شیخ محمد باقر
 مجتهد اصفهانی معروف، جمعی را گرفته حبس و ستم و آزار
 بسیار وارد ساختند و حبیب نام را که شور عشق بی حساب
 از ایام بغداد بسر داشت در دامن پدر سر بریدند و از
 عده ای که بطهران کشیدند تنی در بین راه و دیگر در محبس
 جان بداد و حاجی ملاحسن از علمای بابی را با دوتن
 دیگر ذبح نمودند و تنی را در نجف آباد بضرر چوب کشتند
 و معدودی را گوش و بینی بریدند و نیز مهار کردند . و در
 عین حال بابیان بشدت و اشتعال همی تبلیغ نمودند
 و دم بدم بر شمارشان بیفزود و زائرین بابی ایران و عراق

پی در پی بادرنه رفتند و برخی مجاور و مقیم شدند و آثار جدیدی همی رسید . و میرزا آقامیرکاشی و ملا محمد نبیل زرنندی مذکور و غیرهما در بلاد ایران و عراق مأوریت مخصوص یافته همی بابیان را بسوی حضرت بهاء الله خواندند و الواح صادره از آنحضرت حاوی دعوت رجعت حسینی یا نفعه مسیحیه و یا ظهور نقطه کرة اخری و یا طلوع قیوم بعد قائم و نیز من یظهره الله منتشر شد ولی هنوز عنوان ترویج و ترفیع امر بیان در میان بود . چنانچه در لوح صادر برای ملا احمد یزدی ساکن در بغداد که ویرا امر بسفر و تبلیغ فرمود مسطور است :

" قل ان هذا لمنظر الاکبر الذی سطر فی الواح المرسلین و به بفصل الحق عن الباطل و یفرق کل امر حکیم قل یا قوم ان تکفروا بهذه الآیات فبآی حجة ائتم بالله من قبل هاتوا بها یا ملاً الکاذبین " .

و در الواح جدیده متعاقبه اشاراتی بسیار دقیق بخروج ناعقین و طیور لیل و امثالها بود که بابیان ایران و عراق میخواندند و به رموزی متذکر میشدند . و میرزایحیی که خصوصاً از آغاز مهاجرت از بغداد تا این هنگام مضطرب بود و بزرگواری و جهان مداری آنحضرت را مینگریست و اظهارات عظیمه اش را میشنید و خبر مییافت و نیز بعضی از

همهانش در ادرنه و همرازانش در بلاد دیگر ناچار در تحت فرمان بودند ولی او را تحریک و تهییج بر مخالفت فاش و بسر قیام میکردند ، کم کم پیمانته صبرشان بشکست و اقوال و اعمال متغییرانه بروز دادند و آنحضرت بلحنی شدید تر ویس اعتنائی سلوک فرمودند .

از آغاز انفصال و استقلال امریهائی تا آخر ایام حضرت بهاء الله

در سال هزار و بیست و هشتاد و دو از میرزایحیی و خصوصاً همراز شهپورش سید محمد اصفهانی از ملاهای بابی اقداماتی سرزد که بعضی از مؤمنین مخلصین راهبیجان آورد و لا جرم فصل واقع گردید و میرزایحیی باعائله اش از جمع آن حضرت جدا شده بخانه علیحده قرار گرفت و سید مذکور نیز با او توأم گشت و بعضی دیگر از بابیان که با آنان بودند مانند حاجی میرزا احمد کاشی و آقا محمد جعفر بعراق برگشتند .

و در آغاز سال هزار و بیست و هشتاد و سه چندان حضرت بهاء الله از اعمال آنان مکذربودند که حتی بعضی مخلصین را تا چندی راه ندادند ولی دوتن برادران با ایمان و اعضا عاقله و مقربین عموماً بدرگاه حاضر بودند و میرزایحیی و سید محمد از ادرنه اوراق ردیه و اعتراضات افتراضیه بهر سوسو فیما بین بابیان عراق و ایران پراکندند و روایت نفی و تکفیر

و نسبت‌های سوء واقعات زشت برافراختند و آنحضرت و مؤمنین در الواح صادره و اوراق منشوره همی استدلال و دفاع نمودند و از بابیان عراق و ایران جمعی بمیرزایحیی پیوستند و پیروان حضرت بهاء الله انفصال و امتیاز یافتند و نام حضرت بهاء الله و جمال ابهی و جمال قدم و نیز نام اهل بهاء و اهل ابهی و بهائی شهره گردید و مقاصد و نوایای آنحضرت فوران استقلال و اشتعال نمود و وضع چنین شده که بهائیان به من یظهریت حضرت بهاء الله و تغییر و نسخ دوره بیان ایمان آوردند و ازلیان بحضرت بهاء الله ایمان نیاوردند و میرزایحیی را وصی و مکمل امر حضرت نقطه و دوره بیان را تا دو هزار و یکسال ممتد شمردند و بعضی دیگر فقط باصل بیان و آثار حضرت نقطه اکتفا جستند و در آغاز کثرت عدت و نفوذ با مخالف بود ولی بمرور ایام مخالفین ایمان آوردند و جمعیت بهائیان غلبه تامه حاصل کردند و صورتاً و معنأ آئینی جدید و بدیع در منظر و مشهد آنان قرار گرفت و مورد حمله معاندین دولت و ملت شدند و بی در پی بشهادت رسیدند و فرقه مخالف بزایوه ناتوانی و خمول و نهانسی افتادند .

و در همین ایام بود که سه تن بهائیان شهیر عازم برای زیارت ادرنه را بامر حکومت در تبریز سر بریدند و طبیب

شهیر را در زنجان بدار الحکومه در ماه رمضان در طشت ذبح کردند و پیک حضرت بهاء الله را که از ادرنه الواح برای بهائیان آورد بامر حکومت کشتند و در جاسب کاشان و معمور نشابور در خراسان و در اقسام دیگر ایران بهائیان راستم و حبس و قتل نمودند و آن مظلومان در بسیاری از اقسام ایران جمعیت و قدرت مقاومت داشتند ولی باطاعت امر حضرت بهاء الله دست برای دشمنان نگشادند کشته شدند و نکشتند و از نشر و تبلیغ امر بهائی فتور نمودند .

و طولی نکشید که در ممالک قفقازیه از بلاد روسیه متدرجاً جمعیتی ایمان آورده در آن حدود مرکز بهائیت تأسیس یافت ولی در آن سنین علاوه بر مضامین و معاندات شیعیان ازلیان و بابیان نیز بکمال جدیت و همت بر اطفاء این امر قیام کردند و بهر وسیله در آن میکوشیدند و بدین رو در سال هزار و بیست و هشتاد و پنج آغاز آشفتگی مؤثری در اوضاع شد چه میرزایحیی همینکه در ادرنه مرکزی جدا برقرار داشت بعراق و ایران نزد خواص خود اعلان فصل فرستاد و هفت تن از علماء و مشاهیرشان بنام شهداء بیان از جانبش نامدار گشتند و بهائیان را خارج از آئین باب و در حق ایشان کلماتی درخور مخالفان و مدعیان گفتند و خصوصاً سید محمد در ادرنه بنشر مفتريات و تفتین و افساد همت

گماشت و احتراز و اعتراض فیما بین مستمر شد و سید محمد از ادرنه باسلامبول رفت و آقا جان بیك نام معروف بکج کلاه صاحب منصب توپخانه عثمانی را با خود پار کرده شهرت دادند که بهاء الله باسفرها بعضی دول اروپا و باروسا^۱ بلغارستان معاهده سرّیه نموده برای تسخیر اسلامبول مهیا شدند و بعضی الواح مفتریه ترتیب داده با مکاتیب بی امضاء^۲ بخانه د ولتیان افکندند و فواد پاشا صدراعظم که از باز دید بلغارستان مراجعت کرده عظمت آنحضرت را در ادرنه دید و مرادیه ادبی و اخلاقی و روحانی بعضی سفراء و حمایت^۳ مندی بیفرضانه شانرا مشاهده کرد بحسد برافروخت و بمخاصمت پرداخت و با عالی پاشا وزیر امور خارجه متفقاً نزد سلطان عبدالعزیز مطلب را بمیان نهادند و مکاتیب موحشه نیز از میرزایحیی توسط سید محمد پی در پی بدر بارسلطان ارائه شد و بوهوم و هراس عظیم افتاده مصمم بنقل به قلعه بد آب و هوا^۴ عگا شدند . و میرزا حسینخان سفیر کبیر در اینخصوص کوتاهی ننمود و بر آتش فتنه دامن زد و بقونسولها تابعه خود در عراق و مصر نوشت که دولت عثمانی از این پس ضمانتی بهیچوجه از این گروه ندارد و شما در هرگونه اقدام آزادید . و لذا در مصر میرزا حسنخان خوئی قونسول ایران مقیم قاهره از بهائیت حاجی ابوالقاسم شیرازی و خدما^۵ تش

در این راه و از اقامت آقامیرزا حیدر علی اصفهانی و آقامیرزا حسین شیرازی در خانه اش و ذهاب و ایاب مردم برای تبلیغ خبر یافت و بنای تعرض و اخذ مال و حبس را گذاشت و آقامیرزا حیدر علی را آزار و توهین کرده باشش نفر دیگـر چندی در حبس نگهداشت و بالاخره با موافقت حکومت تبعید و حبس در خرطوم سودان نمود . و نبیل زرنندی رانیز که حسب امر آنحضرت بمصر آمد دستگیر نموده تسلیم حکومت داده محبوس ساخت و در بغداد حسب اقدامات میرزا بزرگان قونسول و شیخ عبدالحسین مجتهد شورش شیعیان ایرانی برخاست و تنی چند از مؤمنین را در روز عاشورا^۶ محرم و غیر آن مضروب و مجروح کردند . و آقا عبد الرسول قی سقا^۷ بیت را کشتند و بهائیان محض اطاعت از تلگراف واصل از حضرت بهاء الله دال بر تسلیم بمظلومیت در جواب تلگراف کسب تکلیفشان عمل نمودند و بقوت سپاهیان جسد مظلوم مقتول را در قبرستان خود بخارج بلد دفن کردند و مجتهد و قونسول پی قلع و قمع مؤمنین برآمدند و شیخ حسن زرنوزی و ملا حسن قزوینی و عسکر صاحب را در کر بلا اسیر کرده با غل و زنجیر و با عده گماشتگان برای طهران کشیدند و ملا محمد حسن حین ورود ببغداد درگذشت و دو دیگر را تا کرمانشا^۸ هان رساندند و شیخ حسن در آنجا درگذشت و عسکر صاحب را

در طهران بانبار انداختند که بعداً در زیر زنجیر باشیخ ابوتراب اشتهاردی بیک هفته درگذشتند .

و نیز چندان کوشیدند تا حکومت بغداد موافقت کرد و تقریباً هشتاد و هشت زن و مرد را با اتفاق بیست و پنج سوار امنیه عثمانی از شهر خارج کرده بموصل تبعید نمودند . و در اسلامبول مشکین قلم خطاط شهیر بهائی و سیاح و آقا جمشید را که از ادرنه برای مدافعه مفسد سید محمد آمدند و دولت عثمانی بتحریر آن سید و آقا جان بیک و موافقت سفیر ایران دستگیر و حبس کردند و تنی چند از بهائیان را که از ادرنه برای بعضی از حوائج با اسلامبول آمدند نیز گرفتار و حبس کردند و خود آقا جان بیک را نیز گرفته نشانهای نظامی را کنده بحبس بداشتند .

و بالاخره سوء ظن و وهم دولت بر زیادت شد و ناگهان روزی سپاهیان دور بیت را گرفته منع از خروج و دخول نمودند و مومنین را از بازار و دکان و غیرها در دار الحکومه مجتمع ساختند و شب نگهداشته تحقیقات کردند و علی الصبح رها نمودند و حکم دادند که مہیای خروج شوند و روزی چند مهلت دادند تا اشیاء و اموال بقیمت نازله بفروختند و زوجات مسلم خود را از اهل بلد که راضی بخروج نمیشدند

طلاق گفتند . و در آن میان حاجی جعفر نام تبریزی از منجذبین بهائی چون نزد اولیاء حکومت شهرت بنام بهائی نداشت و لذا متعرض نشده بدار الحکومه نبردند از جهت شدت تأثر و بیم آنکه از همراهم نباشد بقصد انتحار در بیرونی بیت حلقوم خود را باتیغ ریش تراشی ببرید و همینکه بوی اطمینان بالتحاق دادند حاضر شد که جراح حلقومش را بخیه زند و بعداً بهبودی یافت .

و بالاخره مقارن ظهر بیست و دوم ربیع الثانی سال هزأ و دویست و هشتاد و پنج بعد از چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز ایام اقامت در ادرنه با همه همراهم حتی میرزایحی سوار بر گاریها با همراهی یوزباشی و عده ای از سپاهیان برای بندر گلیولی روانه داشتند و سید محمد و آقا جان بیک را نیز برای آن بندر فرستادند و در تمام مدت مذکور اقامت در ادرنه غالب آثار کتبیّه و فیره حضرت بهاء الله در رفع شبهات از لیان و برانگیختن بابیان برای ایمان بهائی بود و در تغییر و تجدید احکام بیان جز مقداری نه بشکل کتاب مستقل صادر نگردید .

و در طول طریق از ادرنه بگلیولی در منزل کاشانه سوره الرئیس که مشتمل خطابات قهریه نسبت به سلطان عبدالعزیز است صدور یافت که بدین جمله شروع گردید :

" يا رئيسِ اسْمَعْ نداءُ الله الملك المهيمن القيوم انه
 ينادى بين الارض والسما و يدعو الخلق الى المنظر الابهي
 ولا يمنعه قبلك ولا نباح من في حولك " . و در ضمن آن مسطور
 است :

" سوف تبدل ارض السّر (نام رمزی بهائی ادرنه است)
 و مادونها و تخرج من يد الطك و يظهر الزلزال و يرتفع العويل
 و يظهر الفساد في الاقطار و تختلف الامور بما ورد على هؤلاء
 الاسراء من جنود الظالمين " .

و در گنجیولی ایامی چند اقامت شد تا ما مورین و صاحب منصب
 از اسلامبول رسیدند و فرمان حبس ابدی بیاوردند که آنحضرت
 و برادرانش آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا محمد قلی و خادمش
 درویش صد قعلی را به عکابیرند و سید محمد و آقا جان
 کج کلاه رانیز در آنجا توقیف کنند و مشکین قلم و سیاح و عبد
 الفقار و آقا محمد باقر از بهائیان را با میرزا یحیی بقبرس
 نگهدارند و دیگران در ادرنه بمانند و از این خبر اهل حرم
 بستگان و اصحاب سخت غمگین و نگران شدند و آنحضرت
 بمأمورین چنین خطاب کرد که در ادرنه دیدید یکنفر از
 اصحاب سرش را بادست خود ببیرید و اگر حکم چنین باشد
 در اینجا هم احتمال نظائر آن واقعه خواهد بود مین باشی
 گفت حکم شاهانه است فرمود حکم این است که باید جمیع

همراه باشند بسلطان پیام رابرسان که ادرنه و عراق
 از دست خواهد رفت این را من نمیگویم خدا میگوید و بعد از
 ایامی چند تلگراف سلطانی بدین مضمون رسید که طبق
 رضای ایشان عمل شود و فقط چهار نفر که اسمشان در دفتر
 دولتی ثبت یافت کرایه کشتی و همه مخارجشان بادولت
 است و علی هذا حضرت بهاء الله با عموم اهل حرم و همراهم
 که جمعا هفتاد نفر بودند در عصر غره جمادی الاولی وارد
 کشتی شدند و روزی دیگر باز میر رسیدند و کشتی لنگر انداخت
 و ضمیر کاشی را که بغایت بیمار بود بشهر برده به مریضخانه
 رساندند که در آنجا درگذشت . و در دریای اسکندریه
 از آن کشتی به کشتی دیگر انتقال نمودند و چون بمقابل حیف
 رسیدند و کشتی لنگر انداخت همینکه عائله و اصحاب بیرون
 آمده بکشتی های کوچک برای رفتن بساحل درآمدند و
 بالاخره آن حضرت نیز نزول فرمود آقا عبد الفقار از شدت
 تأثر فراق بعزم غرق خود را بدریا انداخت ولی او را بیرون
 آوردند و باسه تن مذکور برای بردن با میرزا یحیی بقبرس در
 کشتی نگهداشتند و کشتی بقبرس رفت و مرکز بای ازلی در
 آن جزیره بشهر ماغوسا شد که میرزا یحیی با خاندان کثیر
 الاعضاء و بعضی از اصحاب مهاجرش در آنجا قرار گرفتند
 و مکاتیب و رسائل و نهاب و ایابشان بسیار و جزیره مذکور

در سال هزار و سیصد و پنج بتصرف دولت انگلیس درآمد و اواز
هر جهت آزاد گردید و پیروانش بعزت کتمان و تقیه محفوظ
ماندند .

وحضرت بهاء الله با عموم هم‌رهان ساعتی چند در ساحل
حیفا توقف کردند و با کشتی شرعی بساحل عکا رسیدند و
این در روز دوازدهم جمادی الاولی از سال هزار و بیست و
هشتاد و پنج بود . ولدی الورد همه را بقتله عسکریه
سربازخانه دولتی وارد کرده سربازان را مستحفظ و مراقب
گماشته و حکم چنین شد که احدی حق ورود بسربازخانه
ندارد و هر روز جمعی از محبوسین همراه سربازان برای خرید
مایحتاج بی‌بازار روند و در راه با احدی مکالمه نمایند و
حجرات و قسمت‌های سربازخانه تقسیم شد و هر عائله یا فراد
در قسمت‌های خود قرار گرفتند و بعزت هوای تب خیر عکا
و فقدان آب صحی و غذای ماکول مطبوع در آن سجن خصوصاً
در شب اول بسیار سخت گذشت و حکومت بعد از چند روزی
برای هر یک چند قرص نان سیاه و شهریه بسیار قلیلی مقرر کرد
ولا جرم تمامت محبوسین دچار تب و نوبه گشتند و سه تن
درگذشتند و برای مخارج تجهیز قالیچه فرش جلوس آنحضرت
بفروش رفت و معذک غسل و کفن نکردند و مسلمانان در قبرستان
راه ندادند و ناچار بمحلی در خارج دفن نمودند . ولی

طولی نکشید که عده ای از محترمین بلد بعللی متعدد راه
یافته در داخل و خارج سجن ملاقات کردند و سوء تفاهم
رفع بلکه انس و مودت حاصل گردید و تنی چند عقیدت
ایمانی بهائی گرفتند و بهائیان ایران و عراق از محل سجن
خبر یافته بی دربی بعزم زیارت و کمک آمدند و حکومت
سید محمد و آقا جان بیک را در حجره فوقانی محبس حکومتی
که مواجه دروازه شهر بود مسکن داد که مراقب واردین بوده
بمحض ورود تنی از بهائیان بحکومت خبر میکردند تا دستگیر و
حبس نمایند و هر کس رسید بسعایت و تفتینشان دچار گشت
ولا جرم معدودی به زنی های مشتبه درآمدند خود را بمقصود
رساندند چنانچه حاجی شاه محمد منشاری امین الحقوق
بشکل شتر دار عرب بمقصد رسید و برخی را محبین اعراب
بلد باطناب از پشت حصار قلعه بالا کشیدند تا آنکه محمد
جعفر تبریزی ملقب بمنصور و میرزا هادی شیرازی معروف
بعبد الاحد بعنوان کسب و تجارت وارد شده با حمایت و
سرپرستی نماینده سیاسی ایران بماندند و سید محمد و آقا
جان بیک نتوانستند مانعت نمایند . ولذا حجره تجارتشان
محل ورود زائرین شد و آحادی از بهائیان بعکا درآمدند
در آن حجره روزان و شبان مختلفی شده بطرق گوناگون
بسجن رسیدند و عرائض اهل بها رسانده الواح گرفتند .

وازانجمله نوجوان مشهور آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری از نقیة السیف قلعة مازندران بسجن راه یافت و حامل لوح معروف صادر در اردنه که آنحضرت با علی النداء ناصرالدین شاه را دعوت بامر خود فرمود برای شاه گردید و حسب دستور بی ملاقات احدی تا طهران آمد و در گلندوک لوح بر سر دست افراشته بایستاد و شاه در شکارگاه بادوربین دید و نوجوان را نزدش آوردند و لوح بگرفت و امر بحبس داد و مأمورین شکنجه کردند که هم‌رهان و دیگر امور بگویند و او را بحال شکنجه و عذاب کشتند و شاه لوح را برای آنکه در ضمن اقامة حجّة و ارائه حجّة مسطور بود قوله :

" ایکاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان مینمود و این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلس فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الا مر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی " .

بعلماء مجتهدین ارائه داد و آنان از جواب صواب سرباز زدند و بالاخره لوح را باسلامبول نزد حاجی میرزا حسینخان سفیرکبیر باتدبیر خود فرستاد تا باولیا دولت عثمانی نشان دهد و برشدهاند سجن بیفزاید ولی سفیر

ترسید که وکلاء و وزراء دولت عثمانی از مطالعه لوح متأثر شوند و نتیجه بعکس دهد و لذا لوح را بمطالعه کسی نیاورد و خود بواسطه قونسولان مصر و شام محل سجن را بازرسی کرده بر شدت و سختی بیفزود .

و واقعه شهادت نوجوان مذکور که در الواح بلقب بدیع خوانده شد در سال هزارودویست و هشتاد و شش وقوع یافت و شاه بعد از رسیدگی لوح مذکور و دانستن مقام این امر و عدم مداخله اش در امور سیاست و دولت خود بنفسه و بعناد تعرض این امر نکرد و تبعیّت مجتهدین و ملاحظه پاس خا آنان مینمود .

و حضرت بهاء الله در سجن مذکور که در الواح بنام سجن اعظم یاد کردند معظمترین اقدامات و مقاصد روحانیّه خود را بعمل آورد و در حقیقت اظهار امر و ابلاغ بسلاطین و امراء و رؤساء سیاسی و دینی جهانیان نمود . و بعلاوه لوح مذکور الواح و خطابه‌های دیگر بسطان عثمانی و امپراطور روس و ملکه انگلیس و ناپلئون فرانسه و پادشاه اطریش و آلمان و رؤساء جمهور امریکا و بیاپ و غیرهم کرد و فرستاد و بجوهر دین و مصالح اتفاق دولی و ملی متنبّه ساخت .

و نیز کتاب معظم آئین خود یعنی کتاب الاقدس را که جوهر کتب ادیان و جلوه اعلاّی بیان و برهان و آفتابی عظیم

و درخشان است صادر نمود و روح خداپرستی و تعلق
شریعت را در آغاز مادیت جهان تقویت و امر سابق را بلاغ
بعموم بشر و توسعه دایره نظر و تلطیف و ملایمت و محبت
عمومیه داد و در معنی ستاره را آفتاب و بحقیقت و بعینه
نسبت مسیحیت بتورات را رجعت آشکار ساخت .

تا آنکه واقعه سقوط نوجوان با فضائلشان مسمی بمهدی و
ملقب بفضن اطهر از پشت بام سجن اتفاق افتاد که جسده
در هم شکسته آغشته بخون بیش از بیست و دو ساعت دوام نکرد
و گوئی قلوب جمیع را محترق و متفتت نمود و باین جهت
بعضی جهات اخیری حکومت راضی شد که آنحضرت با تمامت
اعضای عائله و همراهان از سجن بیرون آمده در خانه ها قرار
گرفتند و این در سال هزار و بیست و هشتاد و هفت واقع
شد که شهر تاریخی قدیم عکا در ارض مقدسه وعده گاه انبیاء
مرکز این امر گردید و بموجب حکم دولت عثمانی از آن بلد قدم
بیرون نمیگذاشتند . و متدرجاً گشایش حاصل شد و حکمرانان
ابراز مساعدت و خضوع نمودند .

و چون بسال هزار و بیست و نود رسید قدرت و عظمت
مزید گشت و معارضین مفسدین در داخل هم از میان برداشته
شدند و کتاب اقدس و شریعت بهائیه مابین بهائیان ایران
و عراق و موصل و شام و ترکیه و مصر و قفقازیه منتشر بود و کشو

هندوستان نیز در این امر وارد گردید و از طرفی دیگر
انقلابات داخلی ممالک عثمانیه و مهاجمه دول اروپا منتهی
بخلع و عزل سلطان عبدالعزیز و انتحارش گردید و بالاخره
انتصاب سلطان عبدالحمید وقوع یافت و غالباً حکمرانان عکا
اظهار اخلاص کرده زکر آزادی و رخصت خروج و تفرج در
بیرون عکا مینمودند و با وجود تعرض بسیاری از معاندین و
برخی از حگام بر عظمت و آزادی همی افزوده گشت تا در سال
هزار و بیست و نود و چهار پس از نه سال و نه روز حبس در آن
بلد قدم بیرون گذاشته در باغها و محلهای متعدد نزدیک
و دور متعاقباً درنگ فرمود ، و در سال هزار و بیست و نود و
هفت در عمارت قصر بهجی خارج عکا که اجاره شد استقرار
گردید و تا آخر ایام بسال هزار و سیصد و نه در آنجا باد و عائله
اقامت داشتند و زهاب و ایاب زائرین بهائی و غیر بهائسی
شرقی و غربی مستمر گردید و پی در پی الواح صادر شده ببلاد
رسید و تبلیغ بهمه ملل و ادیان که فرض اکید بود و در الواح
و آثار بسیار شدت و وجوب و شرائط آداب آنرا بیان فرمودند
در ایران و هندوستان و روسیه شرقی و غیرها جاری بوده
روز بروز بر عده اهل بها افزوده میگشت و ملتغین و ملتفات
برخی از طبقه علماء و فضلاء کتباً و شفاهاً حضراً و سفراً اقدامات
اکیده مینمودند و مرکزی در عشق آباد ترکستان روسیه از ایران

مهاجر برقرار گشت .

واز معاریف مبتغین ملامحمد فاضل قائمی ملقب به نبیل اکبر و میرزا ابوالفضل گلپایگانی درایران و روسیه و ملامحمد زرنندی شاعر ملقب به نبیل اعظم سیار درکشورها و سلیمانخان جمال افندی درهندوستان و حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی محمد ابراهیم مشهور بحاجی مبلغ یزدی و آقاسید مهدی یزدی دهجی اسم الله المیم و میرزا اسدالله اصفهانی و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و آقاسید محمد رضا شه میرزادی اسم عدل و میرزا آقا منیرکاشی اسم اعظم و حاجی میرزا محمد تقی اسپهری و شیخ جمال الدین بروجرودی اسم الله الجیم و میرزا علی محمد و رقا شاعر یزدی و ملا صادق مقدس خراسانی اسم الله الاصدق و خلفش میرزا علی محمد ابن اصدق و برادران نیر و سینا شاعر و نیز میرزا نعیم شاعر سدهی و ملا احمد مملسم حصاری و ملا میرزا محمد فروزی و خلفش میرزا محمود فروزی و میرزا علی اشرف شاعر لاهیجانی عندلیب و حاجی محمد اسمعیل کاشانی ذبیح و درویش قلندر همدانی و شیخ کاظم قزوینی سمندر و شاهزاده شمس جهان شاعر مشهور فتنه و نیز روحانی شاعر بشرویه ای و بسیاری دیگر امثال آنان بودند .

و فقط درکشورهای قلمرو دولت عثمانی حسب قرار سلطانی

امر فرمودند که تبلیغ نشود و مقرر چنین بود که همه جا ملاحظه حکمت و خاطر مردم را نمایند تا فتنه برنخیزد ولی همینکه برخاست کلمه سو بر زبان نیاورده و راضی برضای الله بوده و دست بمقاومت نگشایند و باولیا امور مراجعه و عرض حال نمایند و شهادت را قبول کنند و لهذا درآنطول مدت مضیقه و ستمها و شهادتهای روحانیة مظلومانة بسیار رخ داد که غالباً دربلاد ایران و عموماً بدست ملت و یا حکومت شیعه اثنی عشریه واقع شد و از مشاهیر شهدا آقاسید اشرف و ابا بهمنیرزنجان و شیخ ابوالقاسم مازگانی درکاشان و میرزا باقر شیرازی درکرمان و حاجی عبدالمجید درمشهد و برادران میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و نیز میرزا اشرف دراصفهان و ملاعلیجان مازندرانی درطهران و هشت تن از علما و غیرهم در یزد و شهادت همه بفتوی علما بدست حکومت صورت گرفت و حاجی محمد رضا اصفهانی درعشق آباد بفتوی علما بدست متحصنین ملت شیعه بشهادت رسید .

و در اواسط دوره گروهی کثیر از آل اسرائیل درهمدان و کاشان و خراسان و طهران و غیرها و نیز انبوهی از زردشتیان یزد و کرمان قبول ایمان بهائی کرده درجمعیت اهل بهائین قرار گرفته مقدمات اختلاط و ازدواج فراهم گردید و ازهند و

درهندوستان و مسیحیان در ممالک متفرقه و نیز از عقائد و فلسفه های گوناگون وارد شدند و عمومیت و جامعیت این آئین را ثابت نمودند و در مابین آن ملل متنوعه نیز مآلفینسی برای امر بهائی برخاستند و عموماً در انجام عبادات و مراسم دینیّه مابین خود بنوع احتفاظ از توده متعصب و خصوصاً از ملایان عمل میکردند و مشرق الا زکار و دروس دینی و مجامع تلاوت الواح و تحصیل اخبار و اطلاعات و نیز ضیافت های ساده یمانگی و جمع آوری وجوه خیرات و حقوق الله و نیز مسافر خانه تحت ملاحظات و استتار داشتند و بنوع کلی در همه امور اگر مخالف حکمت و موجب فتنه میشد عمل جائز نبود و در سفر برای زیارت عکا و در مسائل عقد ازدواج و میراث و کفن و دفن و آیام مهمه و غیرها این قانون مراعات میشد و اس اساس محبت و اتحاد و اتصاف باخلاق و اعمال طیّیه مرضیه بود. و در نفس عکا محل پذیرائی واردین با مستخدم و طبّاخ ایرانی بنام مسافر خانه وجود داشت و از مؤسسات آنجا جز دو باغ رضوان و فردوس که غالباً برای تفرّج و تشرّف زائرین صرف میشد و نیز از اشغال و اموال چیزی برقرار نشد.

انتقال از این جهان

و کیفیت عائله و اقربا و بقایای حضرت بهاء الله

انتقال و ارتحال آنحضرت از این جهان عنا بجبهان ناپیدا در اثر تب و بیماری در قریب ب فجر شب دوم ذی قعدة سال هزار و سیصد و نه هجری قمری مطابق هفتم نو روز و بیست و یکم مای سال هزار و هشتصد و نود و دو میلادی در قصر بهجی واقع شد و در حجره ای از خانه مجاور قصر مخزون و مستقر گردیدند که اکنون روضه در نهایت عظمت و بهجت و نورانیت و محل زیارت زائرین شرق و غرب و قبله بهائیان عالم میباشد و ستشان هفتاد و شش سال و یازده ماه قمری بود.

و از حرم اول آسیه مذکوره متوفاه در سنین قبل از آن که ورقه علیا میخواندند و پسر و یک دختر باقی بود پسر ارشد بنام حضرت عباس افندی غصن اعظم که عنقریب مینگاریم و یک دختر بنام بهائیه که بعد از وفات مادر ورقه علیا خوانده میشد و غصن اطهر را کیفیت حال ذکر شد و این برادر و خواهر متزوج نشده نسلی نداشتند.

و از حرم دوم بنام فاطمه از اهل نور که مهد علیا میخواندند و در ایران بعد از حرم اول قبول کردند سه پسر بدین ترتیب

میرزا محمد علی غصن اکبر و میرزا بدیع الله و میرزا ضیاء الله که
دو تن اول در عکا مزدوج شده اولاد متعدد آوردند و سومی
از دواج نکرد و نیز یک دختر که در عکا از دواج باین عم نمود و
اولاد متعدد آورد .

و حرم سوم گوهر نام از اهل کاشان که در بغداد بایشان
پیوست و از او دختری بیش نماند و از دو برادر مذکور میرزا
موسی و میرزا محمد قلی که در بغداد و عکا مزدوج شدند
و خانواده بعرضه آمد . و از دیگر برادران و خواهران
و منتسبین دیگر در طهران و نور جمعیت کثیر بهائی و غیر بهائی
میزبستند .

و آنحضرت ملك و مالی برجای نگذاشت حتی خانه مسكونه
مستأجره بود و بعداً بستگان خریدند و بعضی قطعاً
لباس مستعمل و مهرهای خاتم و امثال آنها باقی ماند که
بر رسم یادگار محترم است . و نیز از آنحضرت دو رسم قلمی
است که در بغداد درویش محمد نامی یکی در حمام و دیگری
در خارج رسم نمود و نیز یک قطعه عکس فتوگرافی بیادگار
برجا است که با تاج و ردا معمولی خود در آورده گرفتند .

نبذه ای

از آثار و تعالیم و شریعت بهائیه

آثار و آیات مقدسه آنحضرت که غالباً فارسی یا عربی و
برخی پارسی خالص است با سلوب عرفانی سلیس و روان و شیرین
بی تعقید و کم مرموز میباشد و در شئون مختلفه فلسفه و
حکمت و تصوف و طریقت و اخلاق و تربیت و اجتماع و سیاست و
احکام و شریعت و غیرها الواح و رسالات بسیار صادر گردید و
در مناجات و ادعیه و در شئون علمیة دینیّه و تأویل مرموزات
ادیان به کثرت بیان فرمودند . و در آیاتشان مجموعه ای از
کتاب اقدس و عده ای الواح و نیز در مجموعه دیگر از الواح
بنام مبین و اقتدار در بعضی بطبع رسید . و کتاب ایقان
و کلمات مکنونه و هفت وادی و چهار وادی فارسی و جواهر الاسرار
عربی و لوح شیخ و مقداری از الواح دیگر و کتاب بدیع مطبوع
و ملفات متعدد ترجمه گردید . و مقداری بسیار از الواح
بوضع و اوراق لطیف و زیبا بخط خوش کاتبان حضورشان و
مقدار کمی بخط دست و مختوم بخاتمشان و مقدار بسیار زیاد
از الواح نسخ خطی که برای اشخاص صادر نمودند در دست
میباشد . از آنجمله در لوح بشارات قوله الاعلی :

"حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواه که مقصود از

ارتفاع نداء و کلمه علیاً آنکه آذان اهل امکان از قصص کاتبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصفاء کلمه طیبه مبارکه که از خزانه علم فاطر سما و خالق اسما ظاهرگشته طوسی للمنصفین یا اهل ارض بشارت اول که از آتم کتاب در این ظهور اعظم بجمع اهل عالم عنایت شد محو حکم جها است از کتاب..... اذن داده شده احزاب عالم بایکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند عاشروا یا قوم مع الادیان کلهما بالروح والریحان..... این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید با مانت و صدق و صفا با آند دولت رفتار نمایند..... امور ملت معلق است بر حال بیت عدل الهی..... امور سیاسیّه کلّ راجع است ببیت العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان رابست و لغن احدی میا لئید و چشم را از آنچه لائق نیست حفظ نمائید آنچه را دارئید بنمائید اگر مقبول افتاد مطلوب حاصل و الا تعرض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب حزن مشوید تاچه رسد بفساد و نزاع امید است در ظلّ سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یک شجرید و قطره های یک بحر.

و در کتاب اقدس قوله الاعلی :

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر والخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر والذی منع الله من اهل الضلال ولویأتی بكلّ الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الاسنى والافق الاعلی ینبغی لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانهما معاً لا یقیل احدهما دون الآخر هذا ما حکم به مطلع الالهام ان الذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم والذی غفل عنه من همج رعاع..... انتری بعض الناس ارادوا الحریة ویفتخرون بها اولئك فی جهل مبین ان الحریة تنتهی عواقبها الی الفتنة التي لا تخمد نارها كذلك یخبرکم المصحی العلیم..... ان الذین نبذوا البغی والفسوق واتخذوا التقوی اولئك من خیرة الخلق لدی الحق ینذکرهم الملاء الاعلی واهل هذا المقام الذی کان باسم الله مرفوعاً..... زینوا انفسکم بطراز الاعمال والذی فاز بالعمل فی رضاه الله من اهل البهاء قد کان لدی العرش مذکوراً..... زینوا رووسکم باکلیل الامانة والوفاء والسنکم بالصدق الخالص و هیالکم بطراز الآداب کلّ ذلك من سچیة الانسان لو انتم من المتبصرین..... عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمان ایاکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة کلّ بدء من الله

ويعود اليه انه لمدد الخلق ومرجع العالمين قد
 منعمتم في الكتاب عن الجدال والنزاع والضرب وامثالها عما
 تحزن به الافئدة والقلوب لا يعترض احد على احد
 ولا يقتل نفس نفساً هذا ما نهيتم عنه في كتاب كان في سر ادق
 العز مستوراً أتقتلون من احياء الله بروح من عنده ان هذا
 خطأ قد كان لدى العرش كبيراً اتقوا الله ولا تخربوا ما
 بناه الله بايادي الظلم والطغيان ثم اتخذوا الى الحق
 سبيلاً ليس لاحد ان يفتخر على احد كل ارقاء له
 وادلاء على انه لا اله الا هو انه كان على كل شئ حكيماً
 لا ترضوا لاحد ما لا ترضونه لانفسكم اتقوا الله ولا تكونوا من
 المتكبرين كلكم خلقتم من الماء وترجعون الى التراب تفكروا
 في عواقبكم ولا تكونن من الظالمين قد حرم عليكم
 بيع الاماء والفلمان ليس لعبيد ان يشتري عبداً نهياً في
 لوح الله كذلك كان الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً...
 لا تحطوا على الحيوان ما يعجز عن حمله انا نهيناكم عن ذلك
 نهياً عظيماً في الكتاب كونوا مظاهر العدل والانصاف بين
 السموات والارضين حرم عليكم حمل آلات الحرب الا
 حين الضرورة يا اهل البهاء قد وجب على كل واحد
 منكم الاشتغال بامر من الامور من الصنایع والاقتراف وامثالهما
 وجعلنا اشتغالكم بها نفس العبادة لله الحق كتب على

كل اب تربية ابنه وبنته بالعلم والخط ودونهما عما حذر
 في اللوح والذي ترك ما امر به فلامناً ان يأخذوا منه ما
 يكون لازماً لتربيتهما ان كان غنياً والا يرجع الى بيت العدل
 انا جعلناه مأوى الفقراء والمساكين يا اهل المجالس
 في البلاد اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الارض
 وكذلك من الخطوط ان الله يبين لكم ما ينفعكم ويفنيكم
 عن دونكم انه لهو الفضال العليم الخبير هذا سبب الاتحاض
 لو انتم تعلمون والعلة الكبرى للاتفاق والتقدم لو انتم
 تشعرون .

**

*

حضرت عبدالبهاء

غصن اعظم و ارشد دوحه مقدسه حضرت بهاء الله معروف به عباس افندی در طهران متولد گردیدند و هنگام مهاجرت عراق نه سال داشتند و در صغر سن تحصیلات مختصر کردند و در سن بلوغ و آغاز ریعان جوانی به عراق آثار فضائل و مناقب نمایان گردید و در ایام اقامت در نهبسن شباب در جمال و کمال و نیروی ظاهر و باطن و فضل و معرفت صوریه و معنویه و مکارم اخلاقیه و حسن معاشرت و فصاحت و بلاغت و تدبیر و حکمت مابین مؤمنین میدرخشیدند و در زیبایی خط و سحر کلام نثر و نظم در فارسی و عربی و ترکی بی نظیر خوانده میشدند . و اعظم و رجال ترکی را جذب نمودند و پدر و الاکهر را نصرت میکردند و در السن اتمام بنام عباس افندی و نزد والد ماجد و عائله و منتسبین آقا مخاطب میگرددند و بعضی آثار علمیّه صادر نمودند :

از آن جمله تفسیری عربی بر دو آیه مرموز از شرح سوره یوسف نوشتند . و حسب خواهش برخی از افاضل عثمانیان شرحی بر حدیث قدسی معروف " کنت کنتاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف " در جوهر عقائد عرفیه

و حل و عقد آنها نگاشتند که مطبوع و منتشر است .

و در ایام سجن اعظم عکا بانوی محترمه ای بنام منیره خانم بنت میرزا محمد علی نهری از مؤمنین اقدسین بامرادرش از اصفهان به عکا آمده امر ازدواج در بیت عکا صورت بست .

و حضرت بهاء الله در کتاب اقدس راجع به تکلیف بهائیان بعد از خود در حق آن غصن معظم چنین فرمودند قوله :

" یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاه من ايك الثنانه وقصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القدیم " و قوله :
" اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبداء فی المال توجه الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم "

و از وقتی که آن حضرت بقصر بهجی نقل فرمود غصن اعظم در عکا بماند و باب فضل و عطا بگشود و فضلا و امرا و محترمین را از معارف و حکم و کارگشائیش فیض همی بخشود و طبق اصطلاح الواج نزد اهل بهاء باسامی غصن اعظم و سرالله و مولی الوری نامبرده میشد و آن حضرت از خط اباتی که به غصن اعظم مینگاشتند مقاماتش را با وضوح وجه مبیین داشتند و بموجب اشاراتی که میفرمودند پی در پی مرقومات و رسائل ثمینه مقاله سیاح و مدنیّه سیاسیّه و تفسیر بر بعضی آیات قرآنیّه و نامه عربی معروف خطاب بیبهایان خراسان

وامثال آن که در فصاحت و حلاوت ضرب المثل است از قلم غصن اعظم صدور یافت . و در هنگام نگاهت آنحضرت که تقریباً چهل و نه سال داشتند در قصر بهجی مباشرت بامور لازمه فرمودند و بعد از عروج روح الهی بادیست خود مباشرت بفلسل و کفن کردند . و در اولین نامه عربی که به نسخ کثیره برای مراکز بهائیان ایران و عراق و قفقازیه و مصر و هند و غیره فرستادند نمونه و اشاره و تسلیت حاصله از نیرویشان مستور است و مراثی مفصله عربیه که خطباء و شعراء سرورند مشحون از توجه و انجذاب بغصن اعظم میباشد .

و در روز نهم لوح وصیت بنام کتاب عهدی را که مختوم بختم آنحضرت و مخزون و مکتوم بود بیعضی از اصحاب مخلص دادند که در مجمع رجال و نسوان و منتسبان و زائران بلحسن جلی قرائت کرد که در آنجمله مسطور است : قوله

" وصیة الله آنکه باید اغصان وافنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب الجده فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم مقصود از آیه مبارکه غصن اعظم بوده كذلك اظهرنا الفضل وانما الفضال الکریم " .

و لوح عهد مذکور حسب دستورشان نسخ عیدیده شده

همه جا بمرکز بهائیان ارسال گردید و نامه هائی ملو از روح و اثر از آنحضرت و هم مکاتیبی از بهائیان عکا متعاقباً ببهائیان ممالک اُخری رفته مرکز عهد و پیمان حضرت بهاء الله و محل توجه اهل بهارا توصیف و تشهیر نمود . و معاندین این امر خصوصاً بعضی از مجتهدین و ازلیین که از خبر غروب حضرت بهاء الله گمان میبردند که آن آثار از میان خواهد رفت همینکه قدرت قلم مرکز عهد را دیدند یقین کردند که از این پس بر سرایت و نفوذ بیفزاید و بر مقاومت بیفزودند و آنحضرت همینکه سگان سفینه امر را بدست گرفت از یکسود چار امواج معاندت خارجیه و ازسویی دیگر گرفتار طوفان عناد و فساد معارضین داخلیه مخصوصاً برادر نامادیش میرزا محمد علی غصن اکبر شد که خود را شریک وی میخواست و دو عائله و نیز منتسبین حضرت بهاء الله و هم برخی از مدعیان سابقه خدمت در این امر و بعضی از سرشناسان و مبلغین بهائی باغصن مذکور موافق شده بآیه " قد اصطفینا الا کبر بعد الاعظم از همان لوح عهد تمسک جستند و غصن مذکور بخیاال تأسیس مرکزی در قصر بهجی بمقابل مرکز آنحضرت در عکا افتاد و نظیر داستان میرزا یحیی خواست در امر بهائی برپا شود و معاندین و معارضین دولت و ملت همدست شده در اهلاك آنحضرت فتنه ها انگیزته چاهها کنند و رسائل و مقالات

بسیار منتشر ساخته به اضلال و اغوا بهائیان بسالاد پرداختند و هر چند در سال اول بعد از غروب شمس بهائیان و متقارب آن، این امر هنوز فاش نبود ولی بتدریج آشکار گردید. و همچنین امر اعجب دیگر آنکه میرزا آقا جان کاشی ملقب به خادم الله کاتب حضور چندین ساله حضرت بهاء الله مدعی الهام و وحی از او و قیام بامر او گردید و نصوص کتاب اقدس و لوح عهد را مراعات نکرد ولی متدرجاً قوه عظیمه مرکز عهد حرکات و اقدامات آنان را ضعیف ساخت چنانکه از اعمال میرزا آقا جان اثری نماند و از تابعان میرزا محمد علی که ناقض ملقب شدند جمعی ماندند و در آغاز مخالفتشان قوی و پرفوران بودند ولی بتدریج چنان از نمو افتادند که گویا نیستند و روسا نقض یا بثبوت پیوستند و یا از میان رفتند. و سالیانی آثار قلمیه آنحضرت و ثابتان صرفاً اخمد نیران نقض گردید و بنوع مذکور محل اقامت آن حضرت در عکا بود و زائرین بهائیان از کشورهای متکثره بزیارتشان رفته ایامی در مسافرخانه عکا بسر برده و بزیارت روضه حضرت بهاء الله که تأسیس فرمودند میرسیدند و بانامه های جذاب باو طمان خود عودت میکردند. و شور و شوق ثابتین بر عهد روز بروز مزید میشد و بتبلیغ مشغول بودند و هر جمعیت مؤمنین بینافزود.

و در سالی بعد از حضرت بهاء الله یعنی در سال هزار و سیصد و ده بواسطه ابراهیم خیر الله عرب مسیحی سوری که خود چند سالی بهائی بود در ایالات متحده امریکای شمالی نشر امر بهائی گردید و عده ای مؤمن شدند و عرائض آنها بانگلیسی بعکا میرسید و مرکز عهد جوابهای دقیق موافق ترجمه بانگلیسی همی فرستادند و از اینرو مرقومات انگلیسی و مترجم انگلیسی بمیان آمد و بعداً زائرین امریکائی نیز بعکا آمدند و ارتباط و اختلاط بهائی شرقی و غربی پدید آمد و این خود موجب بزرگی برای توسعه صوری و معنوی امر بهائی گردید.

و چون در سال هزار و سیصد و سیزده میرزا رضا کرمانسی تابع سید جمال الدین افغانی ناصرالدین شاه را بقتل رسانید با اینکه مرکز عهد بمدتی طویل قبل از وقوع واقعه دولت را از وجود انجمن سرری ازلیان و سید جمال الدین در اسلامبول آگهی داد واقعه بنام بابی شهرت کرد و مردم تمیز ندادند بهیچان آمدند و پس از استنطاق میرزا رضا حقیقت واقعه بر همه مکشوف شد و میرزا علی اصغر صدراعظم بهمه جاخبر داد و منع از تعرض باینطائقه نمود و همینکه مظفرالدین شاه بر تخت نشست تعدی و تضییق از جانب دولت نسبت به بهائیان بگسی مقطوع گشت و تعرض ملت و ملاها و مأمورین دولت در

بلاد بحال خود باقی ماند و بهائیان ثابت بر عهد همه جا قیام و اهتمام شدید نموده نامه های آنحضرت و شهرت ^{لیس} عبد الله که خود را بآن نام خواند و مبالغین مؤمنین را از اعتقاد و زکری غیر از این منع اکید نمود متداول داشته از قرائت آثار مرقومه شان لذت میبردند .

و آنحضرت در بحبوحه فتن مذکور امر بتأسیس محافل شور روحانی در بلاد فرمود و شرائط و اصول انتظام را خود مرقوم داشت و لذا غالباً در بلاد مراکز جمعیت بهائی بنام محفل شور و پیامحفل روحانی مرکب از دانایان و فعالان و مخلصان جامعه تأسیس گردید .

و نیز شروع بنا بنام مقام اعلی برای استقرار رسر حضرت نقطه در ارض متداعه بر صفا جبل کرمیل در حیفا کرد و مأمور بطهران فرستاده رسر آنحضرت را که از یوم وارد کردن از تبریز بمقبره امامزاده معصوم در طهران تا اینوقت محض احتیاط در مواضع متعدده مکتوم نگه داشته بودند با قدرت و حکمت معجزه آسا بحیفا رساندند و بسعایتهای ناقضین در دربار سلطان عبد الحمید خان واقعی نگذاشتند .

و نیز آنحضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان را از یزد بعشق آباد فرستاده مأمور بناء مشرق الاذکار جلیل و جمیل داشت و بهائیان از امریکا بعگا برای زیارت و بارویا روسیه

و هندوستان و ایران و غیرها برای تبلیغ میآمدند و از ایران نیز مقرر بود که بملغین سفر به ترکستان روسیه و قفقازیه و اروپا و امریکا دهند کنند و نیز در بلاد ایران تأسیس مدارس برای زکوره و اناث با سلوب بهائی گردید چنانچه در عگانیز برای نونهالان بستگان و مهاجران چنین تأسیس فرمودند و بآموختن فارسی و تعلیمات اخلاقی و درس لغت انگلیسی تأکید نمودند و نشریات محافل شور بلاد ایران و نسخ نامه های مقدس آنحضرت و غیرها با چاپ دستی و ژلاتین در انتشار بود . و بهائیان کتب متعدده استدلالیه در اثبات این امر و در رد شکوک معرضین نوشتند .

و میرزا محمد علی غصن اکبر و منتسبین معاندش پیوسته دسیسه و اقدام میکردند تا آنکه بواسطه مخبر سری سلطان عبد الحمید خان در دربار اسلامبول موثر گردیده بهر تفتیش بعگا آمدند و آنان با همدستانشان معاشرت و مرافقت نمودند تا هیئت مذکور اخبار موافق خیالشان فرستادند و حکم تلگرافی از سلطان رسید که آنحضرت در عگا قلعه بنید باشند و قدم بخارج نگذارند و جمعی از ارکان را که موافق و مخلص آنحضرت قلم دادند معزول کردند خصوصاً حکمران عگا تغییر یافت و حکمران جدید بنای تضییق گذاشت و جاسوسان با همدستان هیئت مذکوره و ناقضان پیوسته در

پیرامون بیت احاطه داشتند و در آن حال که برای مصلحت و حکمت بهائیان مجاور و مسافر را متفرق فرمودند و تمامت عائله و بستگان شان از شدت اضطراب خواب راحت نداشتند و آنحضرت خود با کمال اطمینان بر تق و فتق امور میبرد و اختند ناگهان آوازه بمب شورشیان که در اسلامبول برای سلطان انداختند بهمه جارسید گرچه سلطان هدف نشد ولی بیم واضطراب او را احاطه کرد و هیئت مفتشین را از عگ با اسلامبول طلبید و تا چهار سال دست بکاری نتوانست زد .

و در ایران در سال هزار و سیصد و بیست و چهار در طهران انقلاب سیاسی شد و مظفرالدین شاه نسخ استبداد سلطنت و ایجاد قانون دولت و تأسیس مجلس منتخبین جمهور ملت را تصویب نمود و مجلس ملی منتخب از عموم اصناف و طبقات برقرار گشت و اهالی بر دو قسمت متضاد شدند گروهی بشدت طرفدار استبداد شاه و جمعی کثیر بغلظت هواخواه ملت و مشروطیت گردیدند و طولی نکشید که شاه در گذشت و پسر ارشدش محمد علی میرزا بسلطنت نشست و تا سال هزار و سیصد و بیست و هفت پیوسته کشمکش مابین او و انقلابیین بود و بهائیان در بلاد عدیده دستخوش قتل و غارت طرفیـــــــن گردیدند و معذک امر بهائی و مؤسسانش خصوصاً محافل شو و شعیش و مسافر خانه ها و مدارس و شرکت خیریه بانفاق مالی

اهل بها برای نشر این امر و دستگیری فقرا و ضعفا و شرکتهای تجارتنی و غیرها روی بکثرت و استحکام میرفت و در برمای هند امر بهائی وارد شده جماعت کثیر از هند و مسلمان بودائی و غیرهم قبول نمودند . و در ایران عاقبت محمد علی شاه از دست انقلابیین بروسیه گریخت و ولیعهدش احمد شاه بتخت سلطنت مشروطه نشست و در مملکت عثمانیه در حیوجه فساد و افتراهای ناقضین و معاندین و هیئت تفتیشیه و بحالیکه تلگراف سلطانی راجع به تبعید آنحضرت رسید ناگهان انقلاب شدید برخاست و سلطان مخلوع گشت و جوانان ترك دولت را قبضه کردند و دستور آزادی آنحضرت را دادند و اعضاء هیئت تفتیشیه و دیگر معاندین از دولت معزول و مخدول و مقتول گردیدند و آنحضرت رمس نقطه را در مقام اعلی بجبل کرمیل استقرار داد .

و نیز در شیکاگو اولین مجمع نمایندگان بهائیان ایالات متحده و کانادا بنام مجمع مشرق الانکار تأسیس گشت و در همین سال که آنحضرت پس از آزادی از تزییق و تبعید و حبس شصت ساله چندی در عکا و ایامی در حیفا بسر برد ناگهان عزیمت کشور مصر فرمود و در پیورتسعید و قاهره و رطه اسکندریه ایامی زیستند و یگانه و بیگانه از هر سو بی زیارت و استفاضه بحضور رسیدند و صیت عظمتها مقاصد و تعالیم

بهائی در جرائد عربی و فارسی آن کشور مرتفع گشت و علماء و
عظما و ملت و دولت نظر احترام گرفتند آنگاه با چند تن
همرسان عازم اروپا شدند و در مارسیل و ژنو ایامی بسر برده
پس از پاریس گذشته بانگلستان درآمدند و خطابه ها را
فرمودند که صورت آنها با عکس فتوغرافی آنحضرت همه جانشر
شد سپس عودت بی پاریس فرموده در مجامع و معابد و غیره
خطابات القاء کردند که نیز در همان ایام در شرق و غرب
انتشار یافت و بقطر مصر بازگشتند و سالی دیگر حسب اصرار
پی در پی بهائیان امریکا و مجامع متعدده و کثیری از مشاهیر
بابعضی از همسران بهائی شرقی و غربی عازم آن مملکت
شدند و تا زیحجه سال هزار و سیصد و سی در شرق و غرب
و مرکز و شمال ایالات متحده شمالی و هم در کانادا در مجامع
و مدارس و کنائس و غیرها القاء خطابات کردند و بانفوس
معظم ملاقات فرمودند و نشر نوایا و مقاصد مهمه نمودند که
در بسیاری از جرائد منتشر گشت و بیسیاری از لغات ترجمه
و طبع گردید .

و خطابات و مکالماتی که از آن بزرگوار در اروپا و امریکا
بعرصه آمد هر چند بذور و اصولش در آثار حضرت بهاء الله
و در آثار شرقیه قبلیه آنحضرت بود ولی در آن ایام گوئی
محیط مستعد یافتند و در بوستان بیکران الهی را گشادند

و مقداری از فواکه جنیه و اثمار رسیده و کمال آنرا بیاوردند
وفی الحقیقه جوهر عظمی تطبیق شده فلسفه های قدیم و جدید
و مقاصد انبیاء و ارکان عظام اجتماعات بشری را در معرض
افهام عامه گذاشته نجات بشر را از گرفتاریهای متنوع آشکار
و عیان نمودند و جوهر و خلاصه آئین بهائی را بعنوان اصول
دوازده گانه یا بیشتر بیان کردند و این امر را بعلویت و
علمیت و عمومیت معروف ساختند که الی الابد در اعصار
تاریخ بشری فراموش نگردد .

و از آثار بارزه که امریکائیان برای یادگار تهیه کردند
چند قطعه عکس فتوغرافی متحرک آنحضرت با همسران و زائران
میباشد که نیز با چند قطعه کلام و صوتشان بر صفحات فنوگراف
باقی است . و در ماه محرم سال هزار و سیصد و سی و یک وارد
انگلستان شدند و چند روزی مانده خطابات ادا نموده آنگاه
بفرانسه و بوداپست و وین و استاتاکارت رفته خطابه ها
ادا فرمودند و ملاقات با محبتین و معظمین نمودند پس با
همسران ایرانی بمصر برگشتند و بعد از اقامت روزی چند
و ملاقات با زائرین جدید بحیفا قرار گرفتند .

و در مابین ایام مسافرتشان در امریکا یعنی در سال هزار و
سیصد و سی میرزا یحیی در قبریس متوفی و مدفون گردید و
میرزا محمد علی غصن اکبر و همسرانش نیز که بحسد و آرزوهای

باطل افروخته بودند بعداً چندسالی طول نکشید که
 از میان رفتند و در اواخر ایام آنحضرت بحیفا پسر ارشد
 میرزایحیی بنام میرزا احمد که در هنگام مهاجرت از عراق به
 اسلامبول همراه عائله بود و بعداً میرزایحیی و پسر او صیّ خویش
 کرد از قبریس باپسرودختری نوری از برادرزاده گانش
 بحیفا آمده در ظلّ عاطفت و اقتدار آنحضرت قرار گرفتند و میرزا
 احمد در آنجا متوفی و مدفون گشت. واصل شجره حضرت
 باب بدو حقه قویه بهائیه و غصن پرثمر حضرت عبدالبهاء
 برقرار ماند و شاخه های بیانی و ازلی و ناقص بناتوانی رسید
 و شاخه های دیگر مانند دیانی و گلشنی و غیرها خشک شده
 بیفتاد.

و در اواخر ایام آنحضرت انجمن منتخبین بهائی و محفل
 دائر بود و جرائد نجم باختر و خورشید خاور و غیره صادر
 کشورهای اروپا و امریک و آسیا نشر می یافت و جمعی از بهائی
 زادگان در رأس خدمات بودند.

و از مشاهیر مبلغین که در ایندور با تشویق و تأیید آنحضرت
 قیام به نشر این امر نمودند بعلاوه بسیاری از نفوس مذکوره
 در دوره قبل و بعلاوه آنچه نامبرده گردید میرزا حسن ارباب
 طالقانی و شیخ محمد علی قاضینی و سید مهدی گلپایگانی
 و سید مصطفی رنگونی و میرزا محرم اصفهانی و شیخ محمد

بغدادی و دکتر ضیاء بغدادی و شیخ علی اکبر قوچانسی و
 میرزایوسفخان وجدانی و حاجی صدر همدانی و فاضل شیرازی
 و سید اسدالله قعی و میرزاهمدی اخوان الصفا یزدی و میرزا
 طراز الله قزوینی و میرزا محمد خان تبریزی و حاجی مهدی
 همدانی و میرزا محمود زرقانی و میرزا علی اکبر رفسنجانی و حاجی
 مونس و حاجی توانگر قزوینی (۱) و فائزه اصفهانی و علویه
 مازندرانی و مستر مکنات و مستر هریس و لواء و بارنی در امریکا
 و بسیاری دیگر امثال آنها بودند.

و اما شهادتها که در ایران متعاقباً بنوعی نادرالتظیر
 اتفاق افتاد بعضی از آن جمله شهادت هشتاد و دو مرد با
 دوزن در شورش عمومی یزد بفتوای ملاها صورت گرفت و
 شهادت میرزا علی محمد ورقا و پسر خردسالش روح الله و
 شهادت شهداء خمر در تربت حیدریه و شهادت شدید
 شهداء ابرقو و بسیاری دیگر می باشد.

و بالاخره در بیست و نهم ربیع الاول سال هزار و سیصد و
 چهل هجری مطابق بیست و هشتم نوامبر سال هزار و سیصد و
 بیست و یک در بیت خود در حیفا بجهان پنهان انتقال
 نمودند و جنازه را با تشییع مهم عمومی اهالی بلد و حاضر
 حاکم فلسطین و نمایندگان ادیان و مذاهب بکوه کرمل بردند
 (۱) و جای آنستکه ناشر کتاب بدرج اسم مولف یعنی آقا میرزا اسعده
 فاضل مازندرانی جزء مشاهیر مهمین احباب در همین دوره و در زمره
 همین اشخاص مبارک کند.

و در مقام اعلیٰ جنب مرصرت نقطه مقر دادند . و سنشان هفتاد و هفت شمسی و هشتاد سال قمری بود . و از آثار حلّوالا شمارش بجز آنچه نام بردیم مقداری کثیر جمع و تدوین و ترجمه و طبع گردید که اشهر و اعرف آنها کتاب مفاوضات و مجموعه های متنوع خطابات در اروپا و امریکا و کتـاب تذکرة الوفاء و دو مجلد سفرنامه بدایع الآثار تألیف زرقانی که حاوی کثیری از لباب مآرب و احوال و سخنان آنحضرت است . و بسیاری از آثار بعین خط خفی و جلیّ بغایت زیبای ایام جوانی با مضای آقا و خط سنین اخیره با مضای ع یا «عبد البهاء عباس» و «مختوم بختم عباس» و یا «صاحبی السجین» نزد اهل بها موجود است و در تمامت آثار بیشمار فارسی و عربی و ترکی و نظم و نثر در درجه علیای بلاغت و سلامت و سهل التیّل با جمل کوتاه و آمیخته بلطائف و بارقت معنی و جدّ ابیت در انواع کلام از پند و فنای دنیا و تسلیت و دعا و حمد و ثنا و جشن و شادمانی احبّاء و در حال معضلات ادیان و تطبیق نقل با عقل و رفع سوء تفاهم پیروان ادیان در حق ادیان دیگر و در اثبات عالم ماوراء الطبیعه و جهان ارواح و دستوره های بغایت معقول و اخلاقی و سودمند آنحضرت که مدت سی و یکسال با دودست شرقی و غربی کار همی کرد ، و همی با اخلاص دم از عبودیت حضرت

بهاء الله زده بنام آنحضرت امر بهائی را فاش و مشعشع و جهانی ساخت ؛ مشرب دقیق و وسیع فلسفی شرقی
 عملی الهی آمیخته با فلسفه عصری غربی در زیر
 محبت و عاطفه قویّه عمومیّه الهیه
 و در فوق آن ذوق و درک ملکوتی
 و تأییدات غیبیه
 میدرخشید

*

حضرت ولی امرالله

حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله از بنت اول و افضل حضرت عبدالبهاء سماء به ضیائیه و شوهرش آقا میرزاهادی بن میرزا محمد حسین بن حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم شیرازیّه حضرت نقطه در عکا یوم یکشنبه بیست و هفتم رمضان سال هزار و سیصد و چهارده هجری مطابق اول مارچ سال هزار و هشتصد و نود و هفت میلادی بهنگام سه ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب متولد شد . و آنحضرت که فرزند زکوری برقرار نداشت دیده باین والا گهر گذاشت و در آغوش روح پرور با توجه و دعای شب و سحر همی پیرورد، و از سلوک و رفتار و کردار و بیانات شریف و از کار لطیف که در حقیقتش میفرمود اعضاء عائله و بستگان بلکه نقطه امید جمیع بهائیان را توجه بمقام عظیم آینده اش داد و در حدود پنج سالگی در جواب سؤال یکی از بهائیات نیویورک چنین مرقوم داشت:

" یا امة الله ان ذلك الطفل مولود و موجود و سیکون له من امره عجب تستمعین به فی الاستقبال و تشهدینه باکمل صورة و اعظم موهبة و اتم کمال و اعظم قوّة و اشدّ قدرة يتلأأ وجهه تلاً لواءاً يتنوّر به الآفاق فلا تنس هذه کیفیّة

ما دمت حياً لان لها آثار علی ممرّ الدهور والاعصار
 و چون در بیت الهی از عین الهیه نشو و نما یافت و مدرسه محلیّه و بالاخره مدرسه عالیّه امریکیه بیروت را تمام نمود از صباحت و فصاحت و همت عالیّه و فعالیت و مخصوصاً قوت اراده و تصمیم لا ینفصم و دیگر مناقب و محاسن و نیز قدرت عظیم قیادت و رهبری و تنظیم درشئون که از آغاز ربیعان جوانی باتم ظهور آشکار گردید همه را کاملاً متوجه ساخت . و چندی حضرت عبدالبهاء در حیفاً مشغول بمساعدت خویش فرموده قوه عظیمه مودعه را بمعرض ظهور آورد و بزائرین شرق و غرب و غیرهم بنوع اشاره لطیفه دقیقه نشان داد .

و بالاخره آنحضرت کلیّه اکسفورد را نیز به اقدام خود مفتخر نمود و در ایام اخیره و هنگام عروج انوار مرکز عهد و میثاق کردگار در انگلستان اقامت داشته بر جمع مؤمنین و مؤمنات آنجا میدرخشید و چون عائله حضرت عبدالبهاء در حمله رثاء اربعین الواح مختوم مکتوم آخرین وصایا بگشودند و بیانات عظیمه اکیده را در حق آنحضرت دیدند و بتکلیف مستقبل ایام رسیدند بآنحضرت خبر دادند و از جمله مسطورات آن الواح عظیمه است قوله :

" ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افغان سدره مبارکه و ایادی امرالّاه و احبای جمال

ابهی توجّه بفرع دوسدره که از دوشجره مقدّسه مبارکه انبات شده و از اقتران دوفرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیه الله و غصن ممتاز و ولیّ امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله واحبا^{لله} است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او و فرع مقدّس و ولیّ امرالله و بیت عدل عمومی که بانتهاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عندالله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جرده فقد جرد الله و من انکره فقد انکر الله و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله علیه غضب الله علیه قهرالله و علیه نعمة الله حصن متین امرالله باطاعت من هو ولیّ امرالله محفوظ و مصون ماند الخ .

پس آنحضرت در حال تأثیری که بمقدار عظمت آن مقام عظیم بود عودت بحیفا فرمودند و امور مقدّماتی را انجام دادند و چون اوضاع نوعی بود که خویش را ناگزیر از عزلت و فرافت و توجّه در ایامی چند میدیدند کارهای اداری را با

عائله الهیه مخصوصاً حضرت ورقه علیا واگذاشته سفر بمحل فراغت و آرامش و سکون خاطر فرمودند و چندی بحال توجّه و تفکّر و تعلق بسر برده عودت بحیفا کردند و بر مقرر و لایست امرالله و اداره جمع بهائیان و توسیع و ترفیع و تنظیم امور مؤمنین قیام نمودند . و باز همان اوضاع داخلیه و بروز اغراض^ص شبیه بما بعد حضرت نقطه و بالاخر شبیه بمابعد حضرت بهاء الله آغاز شد و برخی ره نقض عهد و پیمان گرفتند ولیّ آنحضرت حسب وصایای منصوصه مذکوره مهلت نداده شاخهای معوجه یابسه را همی افکندند و آثار بلیغه بدیعه قاهره از آنحضرت بفارسی و عربی و انگلیسی شروع شد و بکمال قوت و قدرت جواهر متفرقه امر ابهی را بسلك نظم و ریسط کشیده امور این امر را مرتب و مرتبط و تحت اداره و انتظام متحدالشکل درآورد و قوانین و تشکیل انتخابات محلیه و ملیه و آداب انجمن ملی و محافل محلیه و ملیه و شعب هر یک و نیز مؤسسات متنوعه و اداریه و تأسیس مالیه محلیه و ملیه و جمع آثار امریه و غیرها نمود و دستور سرشماری بهائیان و ثبت اسامی در سجلات محافل و اقامه ایام و مراسم شادمانی و سوگواری و انجام ازدواج طبق دستور بهائی و ثبت عنوان بهائی در اوراق رسمیه داد . و انوار ابهی و جامعه بهائی را ازستر و کتمان بیرون آورده بفعالیّت و استقلال شخصیت

و داشت . و در حیف و عکا و بهجی ترفیع و تزیین مقام اعلیٰ و روضه حضرت بهاء الله و دیگر اماکن مقدسه فرمود و فعالیت بسیار قوی و نوینی در محافل و افراد بظهور آمد و ممالک جدیده بواسطه بهائیان شرق و غرب مراکز امر بهائی گردید تا بهائیان جهان بهم نزدیک و مرتبط و متفق شوند و مقدمات تأسیس بیت العدل منصوص در الواح مذکوره و صایا فراهم گردید . و اکنون عالم بهائی با طاعت از مولای رهبر و قائم مقتدر معظمش میالد و افتخار مینماید .

از کلمات تأمات حضرت بهاء الله است قوله الاعزّ :
 " بنام خداوند یکتا ای اهل عالم بعد از کشف حجاب
 جمعی بآیات متمسک آیات نازل نمودیم و برخی به بینات
 مشبّهت آنها اظهار داشتیم و حزبی با احکام متوجه شطری
 اعظام از آن ظاهر نمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه
 گفتند با صفا فائز ، مقصود از آنچه ظاهر شد آنکه گوشها
 مستعد شود از برای یک کلمه علیا و آن این است یا
 ملاء الارض لاتجعلوا دین الله سبباً للبغضاء و اگر این کلمه

در عالم محلّ اخذ نماید کُلّ خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند بگول عمر الله مذهب الهی در پیش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهر بذلك امّ الکتاب والقوم هم لا یسمعون البهائم المشرق من افق السماء ملکوتی علیک و علی الذین نبذوا الایمان متمسکین بانوار الیقین".

وقطعی از گفتار ابدی الآثار حضرت عبد البهائم است
قولیه :

"مقصد از دین روابط ضروریّه وحدت عالم انسانی است و دین روابط معنویّه بین عموم افراد وحدت روحانیّه وحدت افکار وحدت حاسیّات وحدت آداب و مدنیّت الهیّه است و مقصد از ظهور مظاهر الهیّه و انزال کتب و تأسیس دین الفتح بشر و محبت و اساس دین الهی محبت و الفت و یگانگی و وحدت است. جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقت بودند چراغهای حقیقت بودند جمیع منادی حقیقت بودند حقیقت یکی است تعدّد ندارد هزار افسوس که این اساس متین متروک و محجوب و تقالید ایجاد کردند که ارت شد و هیچ ربطی با اساس دین الهی ندارد. و چون این تقالید مختلف است از اختلاف جدال حاصل و جدال منتهی بقتال گردد و سبب الفت مورث کلفت گشت و سبب نورانیّت سبب ظلمانیّت شد و سبب حیات سبب ممات گردید. ولسی

انبیای الهی شبانان اغنام بشری بودند و برای اتحاد و یگانگی بودند و تا این تقالید در دست است از دین جز ضرّت بعالم انسانی حصول نپذیرد. پس باید این تقالید کهنه پوسیده را که معمول به ادیان است بتمامها ریخت لهذا الفت و اتحاد تامّ بین جمیع ادیان حاصل شود.

دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم انسانی جلوه نماید و این تقالید در ادیان زائل شده جهان جهان دیگر گردد و عالم ناسوتی جهان ملکوتی شود عالم انسانی جلوه حقیقت گردد و انوار آفتاب جهان بالا در او بتابد. یک تأسیسات ابدیه در عالم انسانی گذاشته شود بنیان وحدت عالم انسانی روز بروز ارتفاع یابد. دین سبب نزاع و جدال نیست اگر سبب آن گردد عدمش بهتر است اساس ادیان الهی یکی است و آن حقیقت است و مورث محبت و الفت و سبب وحدت عالم انسانی. اما تقالید مختلف است و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی اما اختلاف مذاهب از سوء تفاهم و تقالید است اگر این تقالید از میان برخیزد جمیع متحد شوند.

انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی

در طهران